

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

مِنْهَاجُ الْعَابِدِينَ

تصنيف

إمام محمد غزالي

ترجمه

عمر بن عبد الجبار سعادتي

تصحیح

احمد شریعتی

انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران

تهران ۱۳۵۹

طبع

طبع

مختار

وَأَمَّا

عمر بن عبد الجبار سعادته

۱۰۰

تاریخ
نصوب
۴
۲
۲۶



Minhāj al-ʿābidīn

(The Path of Worshippers)

Abū Ḥāmid Muḥammad
al-Ghazzālī

an old translation by
ʿUmar ibn ʿabd-al-Jabbār
Saʿadī as-Sāwī

edited by
Aḥmad Shariʿatī



Tehran 1980

مِنْهَا الْعَابِدِينَ

تَصْنِيفُ

إِمَامِ مُحَمَّدٍ غَزَالِي

تَرْجُمَهُ

عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَلِ سَعْدُ

تَضَمُّنُ

أَجْمَلِ شَرِيعَتِي

انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران



بنیاد فرهنگ و هنر ایران

انتشارات

انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران

شماره ۶۲

خرداد ۱۳۵۹ هجری شمسی

رجب ۱۴۰۰ هجری قمری

قیمت ۳۰۰ ریال

فهرست مطالب

پنج	مقدمه مصحح
۱	مقدمه مصنف
۱۱	باب اول در عقبه علم
۲۰	باب دوم در عقبه توبه
۳۵	فصل [در صعوبت این عقبه]
۳۷	فصل [در مناجات]
۲۹	باب سوم در عقبه عوائق
۵۸	فصل اول : چشم
۶۰	فصل دوم : گوش
۶۱	فصل سوم : زبان
۶۳	فصل چهارم : دل
۷۶	فصل پنجم : شکم
۸۷	فصل : [در اهمیت این عقبه]
۹۲	فصل : [در رعایت چهار اصل]
۹۶	فصل : [در ترك دنیا]
۹۹	باب چهارم در عقبه عوارض
۱۳۲	فصل : [در دفع عوارض]

۱۲۵	فصل : [در ذکر نکته ها]
۱۳۶	فصل : [در توکل]
۱۳۹	باب پنجم در عقبه بواعث
۱۴۴	فصل : [در احتیاط بر قطع این عقبه]
۱۶۰	فصل : [در ثواب و عقاب الهی]
۱۶۲	باب ششم در عقبه قوادح
۱۷۳	فصل : [در احتیاط بر قطع این عقبه]
۱۸۰	فصل : [در تمثیل]
۱۸۱	فصل : [در هشدار]
۱۹۰	فصل : [در ترك اهل دنیا]
۱۹۳	باب هفتم در عقبه حمد و شكر
۱۹۸	فصل : [در چگونگی قطع این عقبه]
۲۰۵	فصل : [در تأمل و سپاس]
۲۱۰	فصل : [در مسؤولیت خطیر انسان]
۲۲۳	فهرست اعلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش‌گفتار

عصر غزالی را می‌توان دوران شکفتگی و شکوفائی تمدن اسلامی نامید، یا با اندکی احتیاط پایان دوره شکوفائی، چرا که این رنسانس اسلامی در قرن چهارم به کمال خود رسیده بود. آنچه مسلم است این است که مجموعه آنچه به عنوان فرهنگ اسلامی در چشم اندازی بسیار گسترده، یکی از امواج بزرگ مدنیت جهانی را به وجود آورده (و در مطالعه روند تکاملی علم و فرهنگ بشری از تحقیق و جستجو درباره آن ناگزیریم) در فاصله دو قرن سوم تا پنجم هجری دوران کمال و زاینده‌گی خود را پیموده و اگر قرنهای دوم و سوم را روزگار رویش و بالیدن این فرهنگ بدانیم، قرون چهارم و پنجم دوران شکوفائی و کمال و حاصلخیزی این فرهنگ است. در حوزه گسترده و بیکران این فرهنگ، که آمیزه نبوغ و استعداد نژادهای مختلف و معارف گوناگون روزگاران قبل از ظهور اسلام است، با درهم ریختن نظم طبقاتی عصر ساسانی در ایران و کشورهای دیگر، مجال برای پرورش استعدادهای بشری فراهم آمد که در قرون قبل از ظهور اسلام، آن استعدادها در نظام طبقاتی حاکم بر ملت‌ها اغلب مجال شکفتن نداشتند. ظهور اسلام مانند بهاری بود که از همه سو می‌آمد، دیوارها و سیمهای خاردار مرزها را به یک سو می‌زد و می‌شست و بذره‌های نبوغ و استعداد را که نظام طبقاتی در طول ده‌ها نسل مجال شکفتن و بالیدن

بدانها نداده بود در بهار عادل خویش به رشد و بالیدن و می داشت. در این بهار عادل در هر یک از مناطق جغرافیائی قلمرو اسلامی رستنی هائی با رنگ و بوی اقلیمی خویش بالید و رشد کرد که اگرچه در تحلیل دقیق نهائی می توان رنگ و صبغه محلی و ویژگیهای بومی آن را مورد بررسی قرار داد، اما به قول اقبال لاهوری تمیز رنگ و بوی بر این گلها حرام است:

چون گل صدبرك ما را بویكى است

اوست جان این نظام و او یکی است

و به قول معزى از حلب تا کاشغر، یا بهتر بگوئیم از طنجه تا قندهار و دامنه های پامیر، همه پرورده یک نوبهارند و جان این نظام یکی است. غزالی در چنین روزگاری زاده و پرورش یافته است. کارگرزاده ای از طوس که اگر در نظام طبقاتی ساسانی متولد شده بود ناگزیر بود خود و احفادش تا روز قیامت در طبقه خویش همچنان محروم از فرهنگ و معارف بمانند. او نیز مانند هزاران بذر دیگر، در گستره این بهار عادل شکفت و بالید و بارور شد تا به گونه درختی برومند و سایه گستر درآمد که شاخ و برگش سراسر قلمرو این بهار عادل را فرا گرفت و چنین توفیقی برای کمتر بذری از بذرهای روینده در این بهار حاصل شده است.

بی گمان غزالی در حوزه فرهنگ و مدنیت اسلام، بزرگترین چهره ای است که در طول قرون و اعصار، اعتبار و حیثیت خود را در سراسر این قلمرو جغرافیائی گسترده حفظ کرده است. کتابهای او از دورترین مناطق شرق اسلامی تا مغرب اقصی همه جا پراکنده و مورد بحث و گفتگو و نقض و ابرام می باشد. همین چند سال پیش (شوال ۱۳۸۰ برابر مارس ۱۹۶۱) جشن نهمصدمین سال تولد او را در دمشق گرفتند و از تمام ممالک اسلامی که فرهنگشان کم و بیش متأثر از شخصیت غزالی است نمایندگان و سخنرانانی شرکت کردند ولی متأسفانه معلوم نیست به چه علت نماینده ای از سوی دولت ایران در این مجمع شرکت نکرد و حاصل سخنرانیهای آن مجمع در مجموعه بزرگی بنام «ابوحامد الغزالی، فی الذکری المئویة التاسعة

لمیلاده» نشر یافت که در کار غزالی شناسی جویندگان را به کار می‌آید و در همین مجموعه معلوم می‌شود که غزالی، حتی در دورترین مناطق مغرب اقصی چه نفوذی داشته و هم‌اکنون نیز دارد چندان که در هاله‌ای از عصمت و قدس پیچیده شده و به قول یکی از اساتید بلا تشبیه همانگونه که ائمه علیهم السلام به خواب مردم سرزمین مامی آیند و در رؤیا برایشان چهره می‌نمایند، در بعضی از کشورهای اسلامی، غزالی نیز در رؤیای مردم ظهور می‌کند چرا که او از حد یک متفکر و دانشمند فراتر رفته و به گونه «ولی» بی از اولیاء الله درآمده است.

در واقع جویندگان حقیقت در جهان بسیار بوده و هستند و از این میان آنها که آرامش وصول به حقیقت را احساس کرده باشند کمترند. علاوه بر این میزان جستجو در راه حقیقت نیز یکسان نیست چرا که نیروها و شوق‌ها مانند نور دارای مراتب مختلف می‌باشند.

در فرهنگ اسلامی خیام‌ها و معری‌ها در جستجوی حقیقت سرگردان زیسته‌اند و مرده‌اند و غزالی‌ها و مولوی‌ها آرامش وصول به آن را (چیزی که خود با اطمینان کامل آن را حقیقت خوانده‌اند و امری نفسانی است) یافته‌اند با این تفاوت که وصول به حقیقت در امثال مولوی، در یک لحظه از یک دیدار حاصل شده است بی آنکه قبل از آن وحشت و اضطراب جستجو را حس کرده باشد اما غزالی از آنها است که اضطراب و تپش جستجو را در خویش بسیار دیده و دیرزمانی دلش در جستجوی حقیقت تپیده و حقیقت نیز یکباره بدو روی ننموده است، هر لحظه به شکلی آن بت عیار درآمده تا سرانجام در سالهای آخر، اطمینان و آرامش خویش را باز یافته و یقین حاصل کرده است و پیدا است که یقین هر کس برای خودش حجت است اگر برای دیگران نباشد.

زندگی نامه امام محمد غزالی

حجة الاسلام امام زين الدين ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد طوسي غزالي در یکی از روزهای سال ۴۵۰ هجری قمری در خانواده پیشه‌وری فقیر و پرهیزکار از اهل طابران طوس به دنیا آمد. پدرش پشمریسی می‌کرد و به همین جهت غزالی نامیده می‌شد و چون علاقه و اخلاصی به صوفیان داشت و به مجالس آنها می‌رفت یک نیمه صوفی محسوب می‌شد. وی در حدود سال ۴۶۵ هجری قمری درگذشت و پسرانش را به یکی از دوستانش به نام ابو حامد رادکانی سپرد و او هم در تربیت و فرستادن آنان به مدارس کوشید.

ابو حامد غزالی قرآن را در مکتب آموخت و بیشتر اوقاتش در جوانی به تفسیر و تدبیر در آیات می‌گذشت البته به نحو ولغت و بیش از همه دروس به فقه نیز علاقه داشت. وی پس از طوس برای تحصیل راهی جرجان شد و نزد امام ابونصر اسماعیلی فقیه بزرگ تلمذ کرد و سپس به وطن خود طوس بازگشت. امام اسعد میهنی که از علمای فقه و خلاف^(۱) بود از او روایت می‌کند «که چون از جرجان برمی‌گشتم در راه مرا قطعی اقتاد و هر چه داشتم بردند به التماس و سوگندان در پی دزدان افتادم که هر چه بردید بحدل کردم. توبره‌ای دارم مشتی کاغذ در آن است به کار شما نیاید آن را به من باز دهید چون بسیار لابه کردم بزرگ دزدان را دل بر حال من بسوخت گفت در توبره چیست که این مایه بدو دل بسته‌ای؟ گفتم تعلیقه‌ها است که یک چند از خانمان دور شده و به نوشتن و آموختن آنها رنج فراوان دیده‌ام. گفت چه گوئی که درس آموخته و دانش اندوخته‌ام و حال آنکه چون، کاغذ پاره‌ها از تو بگرفتیم بی‌دانش ماندی

۱- یکی از شعب فن جدل که کیفیت ایراد حجت‌های شرعی و دفع شبهات با ایراد براهین قطعی به یاری آن شناخته شود. (فرهنگ معین)

این چه دانش بود که دزدان از تو توانستند گرفتن پس بفرمود تا تو بره بدو باز دادند. غزالی گوید این سخن از پیشوای دزدان گوئی هدایت خداوندی بود که از زبان وی بر من کارگر شد. از آن پس جهد کردم که هر چیز را چنان آزمودم که از من نتوانند ربود، به طوس برگشتم سه سال رنج بردم تا آنچه تعلیق نوشته بودم از بر کردم^(۱). پس از سه سال که در طوس ماند با تنی چند از طالبان علم به عزم تحصیل راهی نسا بود که مرکز علمای خراسان بود شد و با عشقی سرشار و تلاشی بسیار نزد مشهورترین علمای آنجا یعنی امام الحرمین ابوالمعالی جوینی به تحصیل علوم و فنون پرداخت چنانکه در میان صدها تن از شاگردان وی بر همه پیشی گرفت و استاد نیز به داشتن چنین شاگردی بخود می بالید و به قول بعضی بر او رشک می برد.

ابوحامد در عین مطالعه و تحصیل از اندیشه تألیف نیز غافل نبود چنانکه از بعضی سخنان امام الحرمین و پاره‌ای اندیشه‌های خویش مجموعه‌ای به نام المنخول من تعلیق الاصول را گردآوری کرده بود و هنگامی که امام آنرا ملاحظه کرد گفت: «زنده‌زنده مرا دفن کردی چرا صبر نکردی تا من بمیرم» در عین حال امام اگر در دل از او نگرانی داشت ولی در ظاهر نسبت به او محبت می کرد و به وجودش می نازید و او را می نواخت. غزالی با دو تن از شاگردان نوعی رقابت دوستانه داشت یکی کیای هراتی که بعدها در نظامیه بغداد جای غزالی را گرفت و دیگری ابوالمظفر خوافی که بعدها قاضی طوس شد و هر دو پیش از غزالی مردند ولی هیچ یک شهرت پایدار غزالی را نیافتند و امام الحرمین درباره آنان گفته بود: «غزالی دریائی است بی پایان، کیا شیری است دمان و خوافی آتشی است سوزان». از دوستان دیگر غزالی یکی ابوطاهر شباک که همسن و سال و حدود ۲ سال همراه و همراز و هم سفر او بوده و دیگری ابوالقاسم حاکمی که از نسا بود با وی دوست شد و یکی دو سال مسن تر از غزالی بود.

صوفیه از روزگار شیخ ابوسعید ابوالخیر و امام قیشری در خراسان محبوبیتی بی‌مانند داشتند که حتی فقها و مشایخ حدیث را نسبت به آنان خاضع می‌کرد بخصوص که امام الحرمین از احوال و مقامات صوفیان با تحسین و اعجاب یاد می‌کرد و با اینکه فقیه و متکلم بود به عوالم عرفانی نیز علاقه داشت. و همچنین حلقهٔ درس ابوعلی فارمدی در نسابور که به شیوهٔ امام قیشری بوده و تصوف را بازهد و پارسائی توأم می‌کرد همه اینها موجباتی بود که غزالی را جلب می‌کرد و او را به ارتباط با صوفیه وامی‌داشت و می‌توان گفت که وی در برخی از مجالس صوفیه و مجالس وجد سماع پنهانی گهگاه شرکت می‌کرده است به دلیل اینکه در بعضی از کتابهایش از اسرار خانقاه و بیت‌ها و قول‌های قوالان شاهد زنده یاد کرده است. ملاقات ابوحامد غزالی با حکیم عمر خیام نیز باید در همین دوران دانش‌اندوزی وی در نسابور باشد که به موجب روایات ابوحامد با خیام ملاقاتهای متعدد داشته و حتی می‌گویند درس ریاضی را نزد وی خوانده و پنهانی علم فلک را نزد وی آموخته است که گویا یکبار خیام دستور داده است طبل و بوق بزنند تا فقیه جوان پیش خلق رسوا شود. ابوحامد علاقهٔ فراوانی به جستجوی حقیقت داشت و شور و شوق معرفت به تمام وجودش غلبه کرده بود به‌طوری‌که برای این جستجو هر دری را می‌کوبید و سال‌ها طول کشید تا اینکه در پایان جستجوهای روحانی خویش به تصوف روی آورد ولی برادرش احمد خیلی پیش از او خود را از قیود دنیا رهانیده بود.

استاد غزالی (امام الحرمین) در سال ۴۷۸ هجری قمری فوت کرد وی در روزهای آخر عمرش می‌گفت: «به کلام مشغول نشوید اگر من می‌دانستم کلام مرا به کجا می‌کشاند هرگز بدان اشتغال نمی‌جستم». مرگ استاد، غزالی را از کلام و اهل مدرسه بیزار کرد. درین موقع غزالی هنوز بیش از ۲۸ سال نداشت؛ با این همه خود را برای جانشینی وی شایسته‌تر می‌یافت. سپس غزالی به لشکرگاه سلطان (عسکر یا معسکر) که در خارج شهر نسابور بود روی آورد و تا هنگامی که به بغداد رفت همراه موکب

خواجه نظام الملک بود و غالباً بین نسا بور و اصفهان و بغداد مسافرت می نمود. پس از هفت سال غزالی به بغداد رفت و در رمضان همان سال نیز خواجه و سلطان با شکوه و جلال هر چه تمامتر وارد بغداد که دارالخلافه بود شدند و غزالی را مورد محبت و نواخت قرار دادند. در این هنگام غزالی استاد و مدرس نظامیه بغداد شده بود. نظامیه بغداد بر خلاف مشهور اولین مدرسه ای نبود که در دنیای اسلام بوجود آمده باشد اما به مناسبت ارتباط وزیر بزرگ، حشمت و شهرت بی نظیری یافته بود. نظامیه هم کتابخانه و بیمارستان مرتب داشت و هم به طلاب علوم دینی مدد معاش و حجره داده می شد. مدرس در این مدرسه اهمیتی خاص داشت و از جانب وزیر یا سلطان یا خلیفه انتخاب می شد با حقوق و مستمری هنگفت. در حقیقت نظامیه بغداد را خواجه نظام الملک برای ابواسحق شیرازی ساخت که در فقه قدرت و تبحری کم نظیر داشت و در علوم دیگر نیز؛ بطوری که در مناظره کمتر کسی می توانست با او بر آید. در عین حال بسیار ساده و بی ادعا بود و نسبت به قدرتمندان بی اعتنا. گویند به درخواست خواجه بزرگ فقهای عصر گواهینامه ای تهیه کردند در باب پاك اعتقادی وزیر. ابواسحق نوشت «حسن بهترین ستمکارانست» خواجه چون نوشته را دید بگریست و گفت هیچ کس از وی درست تر ننوشت. پس از وی چند تن از اساتید مدرس نظامیه شدند تا اینکه اختلاف داعیه داران تدریس، نگرانی خواجه نظام الملک را موجب شد و در این موقع ابوحامد غزالی جوان ۳۴ ساله را به تدریس آنجا گماشت. قدرت بیان و جاذبه شخصیت خیلی زود این فقیه طوسی را در بغداد معروف و مقبول کرد بگونه ای که حدود ۳۰۰ - ۴۰۰ تن از فقیهان نام آور بغداد غالباً به درس او می آمدند و بی شک کسانی هم می آمدند که فقیه خراسان را بیازمایند و یا به دام اندازند و حتی فقیه معروف حنبلی به نام ابن عقیل که ۲۰ سال از وی مسن تر بود نیز به درس او می آمد.

پس از چندی خواجه نظام الملک به قتل رسید (۴۸۵ هجری قمری) و سلطان نیز چهل روزی پس از او مرد. این جریانات نشانه ای از پوچی و

بی‌حاصلی‌های جاه و جلال آدمی بود و همچنین توجه و اقبال مردم به امیر ابوالحسن عبادی و اعظ نام‌آور زمان که صوفی هم خوانده می‌شد بحدی بود که مردم دست از کار می‌کشیدند و در مجلس او از هوش می‌رفتند و آب برکه‌ای را که او وضو می‌ساخت با کوزه و شیشه جهت تبرک می‌بردند و او را صاحب کرامت می‌شمردند که پس از چندی فقها سخنانش را نپسندیده مجلس او را تعطیل کردند و او را از شهر راندند و از آن همه مردم کسی به یاریش برنخاست. همه اینها نشانه پوچی و بی‌حاصلی دنیا بود و غزالی را تکان می‌داد و همچنین شایعانی که در مورد قتل خواجه نظام‌الملک و مرگ ملک‌شاه که دست ترکان خاتون در کار بوده است همه آن جاه و جلال و شکوه چیزی جز یک خواب و خیال پوچ به نظر نمی‌رسد. و حتی معصوم‌ترین و پاک‌ترین هوس‌ها که هوس تدریس و تعلیم بود نیز مانند هوس خلافت و فرمانروایی با جسارتها و لشکرها مغرضانه آلوده می‌شد. بدین جهات بود که اندیشه پوچی دنیا و بی‌حاصلی و خواب و خیال بودن آن لحظه‌ای غزالی را رها نمی‌کرد. غزالی در لشکرگاه مجرد بود ولی از اوائل ورود به بغداد ازدواج کرده بود و پس از چهار سال که در بغداد بود پای‌بند عیال و اولاد شد و رفته‌رفته در طی چهار سال اقامت در بغداد نگرانیها و دل‌زدگیهای فراوانی از کار خود پیدا کرد چندانکه کار تدریس برایش غیرممکن می‌نمود. شهرت و آوازی که در بغداد برایش حاصل شده بود به تدریج او را متوجه پوچی و بی‌بهره‌ی شهرت و آوازه کرد و تقریباً شش ماه با این بحران روحی دست به گریبان بود لحظات کمیاب عزلت و خلوت، ابوحامد را در سرنوشت خویش و اصولاً در سرنوشت انسان به اندیشه وامی‌داشت اندیشه‌ای دلهره‌انگیز. شاید در یک لحظه تردید و نگرانی خود را بر سر دو راهی می‌دید که باید همه چیز را نگاهداشت یا همه چیز را دور انداخت. مسأله بودن یا نبودن بود، بودن و در دروغ و فریب زیستن و به یقین نرسیدن یا نبودن و جستجوی حقیقت را بر همه چیز ترجیح دادن؟ یک طرف شهرت بود و افتخار و مادیات و نفسانیات، طرف دیگر ندای وجدان بود و حقیقت که او را می‌خواهد.

سرانجام پس از شش ماه بحران روحانی، غزالی در صدد برآمد که از مدرسه بگریزد و از خویشتن خویش و همه چیز فرار کند قیل و قال و شکوه و جلال مدرسه، همه و همه را بگذارد و بگذرد. رویهم رفته می‌شود گفت که تنها عامل فرار از مدرسه، حالت روحانی و باطنی بود که پس از عمری تحقیق و جستجو و پژوهش در غزالی پدید آمده بود که خود جزئیات این انقلاب باطنی را در کتاب المنقذ من الضلال بیان می‌کند و اما آنچه وی را به سوی تصوف جلب نمود تنها مطالعه کتابهای آنان نبود بلکه این گرایش به عللی چند از مدت‌ها قبل حتی پیش از گرایش به درس در خاطرش زمینه‌داشت: یکی اینکه پدرش در واقع نیمه صوفی بود و دیگر اینکه در شهرهایی که غزالی زندگی می‌کرد یا رفت و آمد داشت مانند طوس و نسا بور و جرجان و اصفهان، صوفیان بسیار بودند و غالباً گستاخ و زبان‌آور و مشهور. سرانجام در ماه رجب سال ۴۸۸ بحران روحی او به اوج خود رسید چندانکه در این روزها او قدرت سخن گفتن نداشت نه آب در گلویش گوارا بود و نه نان در دهانش مزه داشت. کم‌کم بیماری روحی داشت او را از پای در می‌آورد پزشکان عاجز از معالجه شده بودند چاره‌ای نبود جز اینکه خود را تسلیم جاذبه گریز و رهائی کند و همه چیز را بگذارد و برود. افراد دیگری نیز همزمان غزالی بودند که جاذبه‌های روحی چنان آنها را می‌کشید که دست از همه چیز می‌شستند و گوشه عزلت اختیار می‌کردند و یکی از آنها اسعد بن مسعود عتبی بود (م- ۴۹۴) که در نسا بور می‌زیست و در جوانی کار و دیوان را ترك گفت و توبه نمود و در خانه نشست.

گویند محرك عمده غزالی در ترك حشمت و جاه بغداد سرزنش‌ها و عتابهای گاه و بیگاه برادرش احمد بود و روایتی است که یک روز ابو- حامد هنگامی که با غرور و نخوت و اعطانه مشغول وعظ و ارشاد بود برادرش احمد آهسته شعری برای وی خواند که تأثیر فوق‌العاده کرد و این شعر مخاطب را ملامت می‌کرد که چرا دیگران را هدایت می‌کنی و به راه می‌اندازی ولی خودت عقب می‌مانی؟ آخر ای سنگ فسان تا کی

آهن را تیز می‌کنی و خودت نمی‌توانی ببری؟ از روایات برمی‌آید که خواندن این شعر یکی از اسبابی شد که ابوحامد را به فرار از مدرسه مصمم نمود. وقتی وی مدرسه را رها کرد احمد خود یک چند کار تدریس را بر عهده گرفت و بدین ترتیب ابوحامد از بند غرور درس خلاص شد ولی احمد گرفتار آمد. هنگامی که ابوحامد مدرسه را ترک گفت حدود ۳۹ سال داشت (ذیقعه سال ۴۸۸) هوای ریاست و تدریس را از سر بدر کرد و به علاقه و توجه بزرگان نیز پشت پا زد و بخش عمده ثروتش را نیز به مستمندان داد و خود را از همه اندیشه‌ها آزاد ساخت. جامه درشت و پشمین پوشید و به سوی شام حرکت نمود و خودش می‌گوید که سرانجام توانست در مسجد جامع اموی گوشه عزلت اختیار نموده حالت روحانی خود را بازیابد. به روایت خودش در کتاب *المقدمین الضلال* حدود دو سال در شام بسر برد و سپس به بیت المقدس رفته از آنجا به مکه و پس از آن به بغداد بازگشت. در شام و بیت المقدس بود که کتاب *بزرک احياء العلوم الدین* (۱) را به تحریر درآورد. این کتاب بیشتر بر ذوق و عرفان تکیه دارد تا بر علم و برهان. مسافرت شام و بیت المقدس حدود ۱۰ - ۱۲ سال طول کشید.

جالب این است که زندگی غزالی از تصوف شروع شد که پدرش یک نیمه صوفی بود و پس از مدت‌ها تحصیل و تدریس سرانجام به همان جایی رسید که آغاز کرده بود یعنی همان تصوف، منتهی در آغاز علاقه او به تصوف تقلیدی بود ولی در پایان مبتنی بر تحقیق.

بار دیگر در نشابوری را به تدریس فرا خواندند یعنی اصرار سنجر و فخرالملک برای تدریس وی در نظامیه نشابور او را ناچار از تدریس آنجا کرد (ذیقعه ۴۹۹) با این که ۱۲ سال تدریس را کنار گذاشته بود جار و جنجالی از تدریس غزالی در نشابور پیش آمد که گویا ناشی از تحریک فقیهان زمان بود و این جریان‌ها در یادداشتی که منسوب به

۱ - ترجمه کهنسال این کتاب که توسط مؤیدالدین محمد خوارزمی انجام پذیرفته در سالهای اخیر توسط دانشمند محترم آقای حسین خدیو جم به بهترین روش تصحیح و نشر شده است. (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)

اوست و در پشت جزئی از رساله نصیحة المملوك نگاشته شده بخوبی از ماجرای تحریک فقها پرده برمی دارد. خلاصه اینکه بدخواهان غزالی و معارضین وی با تهمت‌هایی (از قبیل الحاد و گرایش به افکار فلاسفه و مذهب مجوس) که به او نسبت دادند نشابور را ترک کرد و مؤدبانه از سنجر نه او را طلبیده بود عذر خواست و نامه‌ای بدو نوشت که معروف است. در آن نامه ضمن متهم کردن سنجر به بیدادگری علیه مردم طوس و خراسان از رفتن به پیش وی هم زاهدانه و با لحنی بی‌اعتنا عذرخواهی کرد ولی چون فقها برای معارضه با او در لشکرگاه اجتماع کرده بودند و به علل دیگر، سنجر بناچار فرمان مؤکد به احضار او داد. او هم با آکراه تمام به لشکرگاه رفت. وقتی که به سلطان رسید سلطان بپا خاست و در حقش تعظیم و تکریم تمام بجای آورد. از آنچه غزالی در این ملاقات به سلطان گفت نسخه‌ای در فضائل الانام هست که وی با لحن پرشکوه عارفانه و خالی از آرزو و نیاز خطاب به پادشاه مطالبی بیان داشته است و این سخنان چنان مؤثر افتاد که از غزالی خواست تا خلاصه‌ای از آن پند و اندرزها را برای وی بنویسد. و در مورد پاسخگوئی به اعتراض و ایرادهای معترضین نیز غزالی در یک نامه فارسی که در فضائل الانام هست و همچنین در رساله الاملاء فی اشکالات الاحیاء از عقاید خود دفاع کرده و جواب معترضان را نوشته است.

پس از آن غزالی از نشابور به طوس بازگشت و اشتغال عمده‌اش پاسخگوئی به مخالفان و تألیف کتب و رسالات بیشتر برای فارسی‌زبانان بود که از جمله می‌توان رساله نصیحة المملوك و رساله‌ای در رد اباحیه را نام برد. شاید لازم به توضیح نباشد که آن تصوف که از آغاز سفر گریز و رهائی (یعنی گریز از قیل و قال مدرسه و رهائی از قیود دنیائی) غزالی را بخود مشغول داشته بود تصوف اهل شریعت بود یعنی طریقت در محدوده شریعت و همین نکته بود که او را از شریعت جدا نمی‌کرد و با آنکه بازگشت به قیل و قال مدرسه را دوست نداشت ولی در عین حال از آنچه که به شریعت مربوط بود جدا نمی‌شد و از همین رو بود که در مجاورت

خانه‌اش خانقاهی برای صوفیه و مدرسه‌ای برای طلاب ساخت و حتی در سالهای آخر عمر هم به ریاضت صوفیه و هم به تدریس و تصنیف آنچه به شریعت مربوط می‌شد دل سپرد که تعدادی از بهترین آثار او در علوم شریعت در همین سالها تألیف شد مانند کتاب *المستصفی* در فقه که آنرا دو سال پیش از فوتش نوشت یعنی محرم سال ۵۰۳ هجری قمری و کتاب *منهاج العابدین* را (که بعضی به وی منسوب می‌دانند) باید در همین سالهای پایان عمر نوشته باشد (۱) آخرین تألیف غزالی کتاب *لجام العوام عن علم الکلام* است که بنا به نوشته یک نسخه کهنه خطی آنرا فقط ۱۲ روز پیش از مرگ نوشته است و به روایتی در همین روزهای آخر عمر طلبه‌ای از او خواست تا بگوید که کدام علم به درد آخرت می‌خورد غزالی هم رساله‌ای فارسی بنام *فرزندانم* نوشت که بعد و گویا به وسیله خودش به عربی برگردانده شد و *ایها الولد* نام یافت.

غزالی در اواخر عمر سرمایه اشتغالش قرآن بود و حدیث و بیش از هر چیز ایراد و اعتراض بدبینان و نکته‌گیران او را رنج می‌داد و نه تنها واعظان و فقیهان که فیلسوفان زمان نیز علیه او مطالبی در کتابهای خود می‌نوشتند منجمله این رشد که کتاب *تهافت التهافت* را در رد *تهافت الفلاسفه* نوشت و دیگری ابن طفیل که انتقادهائی در کتاب معروفش *حی بن یقظان* بر نوشته‌های غزالی وارد کرد در عین اینکه به عظمت غزالی اعتراف می‌کند. و گویا آنچه اینان از تضاد و تناقض در کتب غزالی یافته‌اند و یاد می‌کنند ناشی از تحول فکری وی بوده است که شاید این تحول را در نظر نداشته و یا مهم ندانسته‌اند.

حنبل‌ها در بغداد و شام کتاب *احیاء العلوم* را سوختند و او را به اتهام گرایش به صوفیه ملامت کردند. ابوالفرج بن جوزی رساله‌ای به نام *اعلام الاحیاء فی اغلاط الاحیاء* در مورد غلط‌های احادیث و بی پایه بودن آنها نوشت حتی ابوعبدالله مازری فقیه مالکی که همچون غزالی طریقه اشعری داشت به غزالی حمله کرده که چرا گاهی بر اقوال اشعری اعتراض دارد

۱- کتاب فرار از مدرسه تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب صفحه ۲۶۴.

و در همه چیز یک اشعری کامل نیست. در مورد باطنی‌ها و شیعیان نیز که در رد آنان غزالی کتاب و رساله زیاد نوشته همین حال پیش آمده که حتی در پایان عمرش شیعیان وی را به تشیع منسوب نمودند ولی به سبب فتوائی که در مورد منع لعن یزید صادر کرده بود به او اعتراض نمودند گویا برخی از اعتراضات همراه با تعصب بود و گوئی دنیا دنیای تعصب بوده و هست که حتی خود غزالی هم در مبارزه با فلاسفه و شیعه و باطنیه و فقها و متکلمان خالی از تعصب نبود ولی تنها چیزی که او را از لغزش و اشتباه برکنار می‌داشت ایمان او بود به عقاید خودش، ایمانی خالی از خلل و قریب به یقین و این ایمان نیز به دنبال تحول فکریش حاصل شد که نتیجه تفکر عمیق و دقیق و مستمر او بود در باب حدود و ارزش علم. غزالی حتی پیش از دکارت گرفتار شکنی شد در مورد علوم که همه آنها در المنقول من الضلال آمده است و این شک یادآور شک دکارت است و در پایان راه طولانی که در قلمرو شک طی می‌کند سرانجام روشنائی واقعی را در عرفان می‌یابد و تا آخر عمر آن را رها نمی‌کند.

تصوف او هم چندان مغایر با تصوف سایر مشایخ صوفیه نیست و اینکه برخی از اهل تحقیق گفته‌اند که غزالی در کلام و الهیات یک مسلمان، در فلسفه و علم یک نوافلاطونی، در اخلاق و عرفان یک مسیحی است، ادعائی است که پس از بررسی در تحول فکری وی فقط آنرا یک تعریف مبالغه‌آمیز و شتابکارانه می‌توان نامید. در واقع چیزی که غزالی را به عزلت و انزوا کشانید علاقه به کشف و حال بود و دلزدگی از قیل و قال و به قول یکی از محققین تصوف او از نوع عرفان بلندپرواز اهل سکر نیست بلکه از مقوله تعلیم اهل صحو است و شیوه تفکر او را می‌توان گفت نه اصالت عقل است و نه اصالت ایمان بلکه مبتنی بر این است که آنچه را که نمی‌توان از روی عقل دلوک کرد از روی ایمان می‌توان تجربه نمود^(۱). غزالی از جمله دانشمندانی بود که کثرت مطالعه به قدرت خلاقه‌اش لطمه نزد. وی مردی فقیه، متکلم، فیلسوف، عارف و صوفی به

تمام معنی بود و همه اینها معرف تجارب واقعی زندگیش محسوب می-شود.

تألیفات غزالی فراوان و به دو زبان فارسی و عربی است که خوشبختانه غالب آثار وی هنوز موجود است و بسیاری از آنها به زبانهای دیگر مانند فرانسه، آلمانی، لاتینی، عبری و غیره ترجمه شده است. تعداد تألیفات وی چنانکه خود در نامه‌ای که به پادشاه سلجوقی نوشته یادآور شده است که در علوم دین نزدیک به ۷۰ کتاب تصنیف کرده و این نامه را در پنجاه و سه سالگی یعنی در ۵۵۳ هجری قمری نوشته است. در مورد تألیفات وی نظرات مختلف است بعضی نوشته‌اند که در حدود ۲۰۰ و برخی تا ۴۰۰ کتاب تألیفات او را ذکر کرده‌اند. البته همه تألیفات غزالی به تفصیل احیاء العلوم و کیمیای سعادت نیست و بسیاری از آنها رساله کوچک و یا مقاله چند صفحه‌ای است مثلاً ۷ رساله به قطع کوچک پنج صفحه‌ای در مصر چاپ شده است که مجموعاً حدود ۱۹۵ صفحه می‌شود و رسالة الطیر حدود ۵ صفحه قطع کوچک است و رساله د عظیمه شش صفحه و رساله قواعد عشره قریب هفت صفحه کوچک است (۱). اکنون برای جلوگیری از اطاله کلام تنها به ذکر تألیفات غزالی به نحوی که استاد جلال الدین همائی در غزالی‌نامه بر شمرده‌اند اکتفا می‌کنم.

احیاء العلوم الدین - اخلاق الانوار - آفات اللسان - اثبات النظر - الاملاء علی مشکل الاحیاء - الانتصار لما فی الاحیاء من الاسرار - اربعین (الاربعین فی اصول الدین) - الاقتصاد فی الاعتقاد - اساس القیاس - العجم العوام عن علم الکلام - الانیس فی الوحدة - الامالی - اسرار معاملات الدین - اسرار الانوار الالهیه بالایات المتلوۃ - آداب الصوفیه - اخلاق ابرار والنجاه من الاشرار - الادب فی الدین - اسرار اتباع السنۃ - الاشراف فی مسائل الخلاف - اسرار الحج - ایها الولد (فرزند نامه) - الاجوبة الغزالیة فی المسائل الاخرایة (المظنون الصغیر) - بداية الهدایة - البسیط - بیان

القولين- يدايح الصنيع - البدور في اخبار البعث و النشور - بوارق الالماح
والرد على من يحرم السماع بالاجماع - بندنانه - تحفة الملوكة - تنبيه-
العافلين - تلبس ابليس - تنزيه القرآن عن المطاعن - تهافت الفلاسفه
تعليية - التجريد في كلمة التوحيد - تحصين الادلة - تفسير القرآن - التفرقة
بين الاسلام والزندقة - جواهر القرآن - جامع الحقايق - حجة الحق - حقيقة
الروح- حقايق العلوم لاهل المفهوم- حقيقة القولين- الحكمة في مخلوقات الله
خواص القرآن - خلاصة التصانيف - خلاصة الرسائل الى علم المسائل-
الدرة الفاخرة في كشف علوم الآخرة - الدرج - الذريعة الى مكارم
الشريعة . الذهب الابريز في خواص الكتاب العزيز - رسالة الاقطاب -
رياضة النفس- الرسالة الوعظية- رسالة الطير- روضة الطالبين وعمدة السالكين
الرد على من طغى - الرسالة اللدنية- الرسالة القدسية - رسالة في الرد على
النصارى - الزهد الفاتح - زاد الآخرة - السر المصون - شرح دائرة على
بن ابي طالب (ع) - شفاء العليل (شفاء الغليل) في بيان مسألة
التعديل - شجرة اليقين- عين الحيوة - عقيدة المصباح - عقيدة اهل السنة-
عجائب صنع الله - عنقود المختصر و نقاوة المختصر (= خلاصة المختصر) -
الغاية القصوى - غور الدور (= نهاية الغور) غاية الغور في مسائل الدور-
الفتاوى- فضائل القرآن - فاتحة العلوم- فضايل الاباحية - الفكرة والعبرة
فيصل التفرقة بين الاسلام والزندقة - فواتح السور - الفرق بين الصالح و
غير الصالح - فضايل الباطنية و فضائل المستظهرية - فتوح القرآن- القانون
الكللى - قانون الرسول - القرية الى الله - القسطاس المستقيم - القول
الجميل في الرد على من غير الانجيل - القواعد العشرة - كيمياء سعادته-
كشف علوم الآخرة - كسر الهشوتين- كنز العدة- الكشف و التبيين في غرور
الخلق من غير الخلق اجمعين (= مغاليط المغرورين) الباب
المتخل - المستصفى - المنحول - مقاصد الفلاسفه - المتخذ من الضلال
والمفصح عن الاحوال - معيار العلم - المرشد الامين الى موعظة المتقين-
المأخذ- المبادئ و الغايات - مكاشفة القلوب - المظنون به على اهله
(= المضمون الصغير والنفع والتسويه)- مسلم السلاطين- منهاج المسترشدين

معراج السالکین - محک النظر - معیار النظر - مشکوة الانوار و مصفاة الاسرار - مستظهری - مواهم الباطنية - میزان العمل - المقصد الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنی - المنهج الاعلی - معارج القدس - منهاج العارفين - منهاج القاصدين در تصوف - المکنون - المعارف العقلية و الحکمة الالهية - منهاج العابدین الی جنة رب العالمین - مدخل السلوک الی منازل الملوک - مفصل الخلاف - نصيحة الملوک - نوادر الاخبار - نزهة السالکین - نورالشمعة فی بیان ظهر الجمعة - الوجیز - الوسيط - الوقف والابتداء - یاقوت التأویل فی تفسیر التنزیل -

و اما کتابهای که به غزالی نسبت داده اند و احتمالاً از او نیست به شرح زیر است:

- ۱- السرا المکتوم فی اسرار النجوم (= اسرار النجوم). ۲- تحسین - الظنون - ۳ - الدرة الزکية فی ادعية المجربة للروحانية . ۴ - النفخ والتسویه . ۵ - المضمون به علی غیراهله . ۶ - سرالعالمین و کشف ما فی الدین . ۷ - کتاب فی علم اعداد الوقف و حدوده . ۸ - المضمون به علی العامة . ۹ - الاسرار الحروفية . ۱۰ - اسرار الحروف . ۱۱ - التبریر فی علم التعبير . ۱۲ - الجوهر الغالی فی خواص المثلث . ۱۳ - خواص الحروف . ۱۴ - الخاتم (= الخاتم فی الطلاسم) .

کتاب منهاج العابدین الی جنة رب العالمین یکی از آخرین تألیفات غزالی است چنان که از خلال توضیحات او در مطاوی کتاب دانسته می شود و بعضی از کتابهای خود از قبیل احیاء العلوم الدین را به عنوان مراجع بحث و تفصیل بیشتر در باب بعضی مطالب این کتاب معرفی می کند پیدا است که تألیف آن پس از ختم احیاء العلوم الدین بوده است . مترجم کتاب عمر بن عبد الجبار السعدی الزهری الساوی نیز در مقدمه خود گوید «من کتاب منهاج العابدین را که آخرین مصنفات امام حجة الاسلام محمد الغزالی است قدس الله روحه العزیز در سلوک راه آخرت و ترتیبی عجب دارد بسیار مطالعت کردم ...».

با توضیحاتی که غزالی در خلال کتاب داده و ارجاعاتی که به

کتاب احیاء العلوم الدین و دیگر کتب خویش می‌دهد هیچ جای تردید باقی نمی‌ماند که این کتاب از تألیفات غزالی است ولی تردیدی که مجیب الدین بن العربی در قرن ششم و اوایل قرن هفتم در انتساب این اثر به غزالی کرده، سبب شده است که بعضی از فهرست‌نویسان آثار غزالی، این کتاب را در شمار آثار منسوب به او قلمداد کنند. ولی برطبق آخرین تحقیقاتی که انجام شده^(۱)، جای شکی باقی نمی‌ماند که این کتاب از آثار مسلم غزالی است. در باب کتاب‌شناسی این اثر در کتاب فهرست نسخه‌های خطی چنین آمده است:

«منهاج العابدین: (ترجمه فارسی) عمر بن عبد الجبار بن عمر سعدی زهری ساوی فارسی، متن از غزالی است* ش ۲۴۷ - نسخ اکمل الدین بن حاجی نورالدین در ۷ محرم ۱۰۵۷ (۷۵۵۵۲). مترجم چنانکه خود در پایان می‌نویسد شاگرد عقیف الدین محمود بن عبدالرحمن ساوی بوده است و او باید برادر همان عقیف الدین محمد بن قطب الزمان عبدالرحمان باشد که در ۶۷۶ درگذشته است (شیرازنامه ص ۱۴۳) و یا خود او به گواهی لقب اگر در نام او اشتباهی رخ داده باشد از این نسخه ترجمه‌ای در کتابخانه چلبی عبدالله (ش ۱۷۱) نوشته ۷۹۰ هست (فیلم ش ۵۰۶ و عکس ش ۹۹۹-۱۰۰۱ دانشگاه) که آغاز آن افتاده و در پایان هم کم دارد و با نسخه ما نیز در تحریر یکسان نیست.

نسخه دیگری از همین ترجمه نوشته محمد بن حسین بن علی در ۵ ذح ۷۸۰ دیده‌ام که تنها در این یکی دیباچه‌ای است که در نسخه ما نیست و در این دیباچه است که نام مترجم دیده می‌شود و پس از آن که ترجمه متن آغاز می‌شود نسخه ما با آن یکی است و خاتمه‌ای دارد که مترجم از همان استاد روایتی می‌آورد.

آغاز: بسمه. الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی محمد سید المرسلین و خاتم النبیین و علی آله الا طهرین و صحبه المنجبین. چنین گوید ضعیف‌ترین خلق خدای بنده گناهکار عمر بن عبد الجبار السعدی -

الزهري الساوي و فقه الله بما فيه صلاح دينه و دنياه كه من كتاب منهاج-
 العابدین را كه آخرين مصنفات امام حجة الاسلام محمد الغزالي است
 قدس الله روحه العزيز در سلوك راه آخرت و ترتيبی عجب دارد بسيار
 مطالعت كردمی و نكت و فوائد آن بیشتر نصب العين داشتمی و پیوسته
 بدان استیناس جستمی. انصاف آن است كه دقایق سلوك كه درین كتاب
 آورده است در مطولات تصانیف خویش نیاورده است. وقتی در خاطر آمد
 كه از چنین كتاب جز افضل علما بهره نتواند گرفت و روزگار خود چنان
 شد كه مردم از تحصیل علوم دینی گوشه گرفتند مگر از علمی كه
 بدان وجه معیشت بدست آید و حطام دنیاوی از آن زیادت كنند. چون
 حال چنین دیدم عزیزمت بدان مصمم كردم كه این كتاب را از بهر پارسی
 خوانان كه در عربیت خوضی و شروعی ندارند با عبارت پارسی گردانم تا
 فائده این دقایق علوم به افهام بیشتر مردم برسد و طالبان دین را از آن
 حظی و نصیبی باشد خاصه اهل خطه فارس را حماها الله من الآفات والعاهات
 كه عوام ایشان در علم معرفت دل و دستی دارند و ارباب ذوق اند نه
 اصحاب دعاوی تا سالكان راه به مقصود برسند و مترجم را ثواب اخروی
 حاصل شود...».

«انجام: اینست آنچه خواستیم كه ذكر كنیم و در بیان آوریم در
 شرح کیفیت سلوك طریق آخرت و آنچه مقصود بود و موعود، بدان وفا
 كردیم و الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات والصلوة والسلام علی خیر
 مولود دعانا الی افضل معبود و الی الطاعات والعبادات و هو حسبنا و نعم
 الوکیل و ختم این ترجمه مبارك از احادیث نبوی صلوات الله و سلامه
 علیه كه خبر داد مرا كه عمر بن عبد الجبار بن عمر الساوی ام استاد من
 الشیخ الامام عقیف الدین محمود بن عبد الرحمن الساوی گفت خبر داد مرا
 الادیب الامام المعروف به احمد سرخ گفت خبر داد مرا خلیل امر كانی-
 الزنجانی گفت خبر داد مرا سید الاولیا ابوبكر الواسطی گفت خبر داد مرا
 شیخ معروف به شیخ حسنی... و از حضرت عزت آموزش جهت هر دو
 بطلبد فانه ولی الاجابة و منه التوفیق والهدایة... علی حسب الآمال و

المرام و یرحم الله عبداً قال آمنا و فرغ الکاتب الداعی لدولته دائماً
محمد بن الحسین بن علی غفر ذنوبهم من تسوید هذا البیاض خامس ذی -
الحجة سنة ثمانین و سبعمائة حامداً... و هو ارحم الراحمین.

این نسخه کامل به خط نسخ تعلیق مانند است با جدول زر و
لاجورد به اندازه ربعی و بسیار پاکیزه و گرانها و در دنبال آن نسخه ای
است از العقائد عضدالدین ابوالفضل عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار بن
احمد فارسی ایچی مطرزی قاضی شافعی، متکلم اصولی مشهور (پس از ۶۸۰ -
۷۵۶) که در ۷۰۶ به دربار سلطان رفته و از نزدیکان رشید الدین
فضل الله همدانی شده بود و این وزیر از او پیروی می کرده است. گویند
که او پیوسته می گساری می کرده و به فلسفه می گراییده و شریعت محمدی
را نمی پذیرفت و وزیر هم به این کارها متهم شده بود ناگزیر او را به
کرمان فرستاده است. (معجم الالقاب ۴: ۴۴۴ - معجم المؤمنین ۵: ۱۱۹ -
الاعلام ۴ - ۶۶ - الکنی و الالقاب ۲: ۴۳۱). این رساله نوشته خود او
(عبدالرحمن بن عبدالغفار) است در ۱۳ رمضان ۷۵۶ برای صاحب شمس -
الدولة والدين محمد دامغانی و می نویسد که او دوازده روز پس از
نوشتن این رساله در نیریز ایچ در گذشته است...».

«نسخه ای از ترجمه فارسی همین کتاب با متن آن در کتابخانه آقای حاج
حسین آقای نخجوانی است نوشته ۱۵۵۵ و من آن را دیده ام ولی اکنون
نمی دانم مترجم آن کیست و چگونه است (نشریه ۴: ۳۴۲) یوسف بدهه
خوارزمی ایرچی صوفی چشتی هندی در گذشته ۸۳۴ شاگرد و خلیفه
جلال الدین مخدوم جهانیان بخاری در گذشته ۱۰ ذح ۷۸۵ و شاگرد
خواجه اختیارالدین عمر ایرچی در گذشته ۱۴ محرم ۸۰۹ و سید صدرالدین
راجوختال بخاری برادر کوچک همین جلال الدین در گذشته ۸۲۷ این
کتاب را در هفت عقبه به فارسی در آورده (ریو ۱۰۷۹) و نسخه آن در
کتابخانه بنگال هست (فهرست ایوانف ش ۱۱۶۵) همچنین در بنکپور
(ش ۱۳۷۹ در ۱۶۲ ک) و لیدن (۴: ۳۱۵) و دیوان هند (ش ۱۸۶۵ و
۱۸۶۶) ترجمه فارسی این کتاب گویا از همین ایرچی در بمبئی به چاپ

رسیده (ش ۵۷ تصوف فارسی دارالکتب مصر) و محمدی آن را در لار به سال ۱۲۹۴ (۱۸۷۷م) در ۱۰۷ ص به چاپ سنگی رسانده است (بدوی مشار ۲۸۴۷ - فهرست کتابهای چاپی دیوان هند از آربری چاپ ۱۹۳۷ ص ۳۱۳) در گذشته ۹۲۵ آن را به ترکی ترجمه کرده است و چند نسخه ای از آن هست. در درستی استناد متن به غزالی و شکی که در آن شده و شرح ها که بر آن نوشته اند بوئیز و بدوی و همائی بحث کرده اند.»

مشخصات نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی

این نسخه که کامل ترین نسخه موجود و در دسترس بود و به همین جهت آنرا نسخه اساس قرار داده ام و در همه جا نسخه الف نامیده ام مشخصاتش به شرح زیر است:

- ۱ - این نسخه در سال ۷۸۰ هجری قمری به خط نسخ تعلیق مانند نوشته شده و کاتب آن محمد بن حسین بن علی است.
- ۲ - شمه ای بر پشت صفحه اول دارد که عبارت «ترجمه منهاج العابدین لرحمة الاسلام برسم حضرت صاحب قرآن الاعظم مالک رقاب ارباب السیف والقلم جلال الحق والدین والدین شمس الدین خلدالله ظلال عاطفته علی العالمین» با آب طلا نوشته شده و صفحه اول دارای یک سرلوح به شیوه ترکی است ضمناً صفحات اول و دوم هم مجدول با چند قلم آب طلا و لاجورد می باشد. عناوین آن هم شنگرف است.
- ۳ - در آخر نسخه رساله العقاید قاضی عضدالدین ابوالفضل عبد الرحمن بن احمد بن عبدالغفار بن احمد فارسی ایچی مطرزی به قلم کاتب فوق الذکر (محمد بن حسین بن علی) وجود دارد که هم او در آخر رساله می نویسد پس از ۱۲ روز از تألیف کتاب در گذشته است.
- ۴ - در کنار نیمه اول این نسخه قسمت هائی از متن منهاج العابدین با قلم دیگر نوشته شده است.

- ۵ - از اواخر این نسخه بین صفحات ۲۱۷ - ۲۱۸ یک برگ افتاده که نسخه دانشگاه (نسخه ب) هم با اینکه مقداری از آن را دارد مع الوصف چند سطر از متن عربی منهاج العابدین ترجمه نشده (که عین متن در جای خود آورده شده است).
- ۶ - در اول و آخر این نسخه یادداشت‌هایی از قائم مقامی است که دارای اغلاط فاحش تاریخی می‌باشد
- ۷ - روش مترجم غالباً رعایت اختصار است و علاوه بر تلخیص مطالب دو نکته چشمگیر در آن نمایان است:
- الف: اشعار متن منهاج العابدین را گاه نقل و ترجمه نموده و گاه تمام و یا برخی از آنها را بدون ترجمه نقل کرده و حتی پاره‌ای از اشعار را حذف کرده است.
- ب: این نسخه پاره‌ای توضیحات اضافی دارد که این اضافات گاه به دو یا سه سطر هم می‌رسد.

موضوع کتاب

موضوع کتاب چنانکه از عنوان آن دانسته می‌شود بررسی عقباتی است که انسان در راه آخرت دارد و در هر کدام با مشکلات و گرفتاری‌هایی روبه‌رو است که برای پیروزی بر آنها باید بکوشد. این کتاب مانند همه کتابهای غزالی جنبه تحلیلی دارد و در آن کوشیده است که حالات نفس آدمی و دشواریهای راه آن را در مسیر زندگی مورد بررسی قرار دهد و این عقبات به ترتیب عبارتند از:

- ۱ - عقبه علم ۲ - عقبه توبه ۳ - عقبه عوائق ۴ - عقبه عوارض
۵ - عقبه بسواعت ۶ - عقبه قوادح ۷ - عقبه حمد و شکر.

ارزش کتاب

بی‌گمان نشر انتقادی آثار غزالی از نخستین وظایف جامعه فرهنگی ما است حتی می‌توان گفت که در این باب تأخیر و کوتاهی هم داشته‌ایم خوشبختانه در سال‌های اخیر ترجمه کهن سال کتاب احیاء العلوم الدین

چاپ و نشر شده و بر همین قیاس ترجمه‌های دیگر آثار غزالی نیز ضرورت دارد تا سرانجام تحلیل از جوانب مختلف کارهای او انجام می‌گیرد. گذشته از اعتبار ذاتی این کتاب که یکی از آخرین تألیفات امام محمد غزالی است، خود ترجمه نیز که اثری کهن سال می‌باشد دارای فواید و ارزشهای زبانی و دستوری است و چاپ آن خدمتی به زبان فارسی محسوب می‌گردد.

آنچه از خصایص زبانی این اثر (بویژه نسخه اساس - نسخه الف) به اختصار و اشارت قابل یادآوری است عبارت است از:

۱ - وجود کلمات و ترکیبات فارسی قدیمی از قبیل:

دوسیدن (=چسبیدن)

مراغه زدن (=غلطیدن)

باری خدای (=بار خدایا)

درازنائی (=طول)

اومید (=امید)

برزیدن (=ورزیدن)

باستد (=بایستد)

فراستادن و فراستدن (=گرفتن)

خنکا (=خوشا)

فرا (=به حرف اضافه)

درفشیدن (=درخشیدن).

وسنی (=هوو در زبان امروز)

جگر خوارگی (=غم و اندوه)

پرهیزیدن (=پرهیز کردن)

همچند (=به مقدار)

شوخن (=چرکین)

فائده‌مند (=مفید)

مستنبه (=زشت و کریه و نیز صفت شیطان است که در تفاسیر

قدیم هم آمده)

استه (= هسته، دانه هر چیز)

آرامیده خاطر (= آسوده دل)

نگرش (= نگاه، نظر)

گزاینده (= گزند رساننده)

۲ - ضبط کلمات فارسی و به اصطلاح معرب (و به تعبیر درست: مشکول) کردن آنها چنانکه در تمام صفحات دیده می‌شود و فراوان هم هست از قبیل:

امروز، چنین، سوار، سخن، آسمان، خشم، زبان، جاشت، خوفش، و غیره که شاید در زمان ترجمه چنین تلفظ می‌شده است و شاید هم به علت اینکه مترجم اهل ساوه بوده می‌توان حدس زد که اینگونه تلفظ خاص مردم این ناحیه بوده است. احتمال دیگری هم دارد و آن اینکه ممکن است لهجه مردم فارس باشد که وی کتاب را برای آنان ترجمه کرده است. اما به علت اشکالی که از لحاظ تارچاپ و حروف چینی پیش آمد، ضبط حرکات و اعراب این قبیل کلمات ممکن نشد و لذا بدون اعراب چاپ شد.

در این کار، نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی به علت داشتن امتیازات مختلف منجمله قدمت تاریخی و غیره که مشخصات آن یاد شد اساس کار قرار گرفت و در کتاب به عنوان (نسخه الف) از آن یاد می‌شود این نسخه پس از استنساخ، با نسخه کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران که نسخه‌ای جدیدتر و متأخر است و در کتاب به عنوان (نسخه ب) از آن یاد می‌شود مقابله گردید که در پای صفحات (زیر نویس‌ها) اختلافات آنها ضبط شده است و به لحاظ رعایت امانت کوشش شده است که شکل کلمات کاملاً محفوظ بماند مانند آنک و آنچ و بدانک و غیره و اگر جای کلماتی دیده می‌شود که سر هم یا به شکلی غیر معمول نوشته شده باین جهت بوده است ولی حتی المقدور کوشش شده است که رعایت درست نویسی شده باشد. اما از نظر اعراب‌گذاری، چون از جهت چاپ و امکانات

چاپخانه اعراب‌گذاری اشکال داشت و ممکن نبود بخصوص که در مورد آیات قرآنی اصرار بود که آیات با اعراب باشند و این کار از نظر چاپخانه امکان نداشت بناچار از آن نیز صرف‌نظر گردید. در مورد ذال معجمه که در فارسی کنونی به دال تبدیل شده است برای احتراز از نامأنوسی حروف و کلمات، (که در کتاب از این کلمات فراوان بود) - این تبدیل نیز انجام پذیرفته است. دو مورد حواشی کتاب حتی المقدور سعی شده است که تمامی آن‌ها در جای خود در داخل پراکنش آورده شود مگر در جایی که به صورت عبارات طویل عربی بوده (که گاه خود متن عربی کتاب بوده و گاه احیاناً شرحی به عربی) که چون ترجمه آن بوده است از آوردن آن صرف‌نظر شده است. در پایان وظیفه خود می‌دانم از راهنمائیها و الطاف بیدریغ دوستان ارجمند و دانشمند جنابان آقایان دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی استاد دانشگاه تهران و عبدالحسین حائری رئیس کتابخانه مجلس شورای ملی و زحمات بی‌شائبه دوست گرامی آقای پرویز خرم‌کارمند سابق مجلس شورای ملی و همچنین از زحمات دوستان گرامی آقایان صانعی و رضائی و سرکار خانم اعوانی کارکنان انتشارات انجمن فلسفه ایران که در این کار مرا یاری کردند سپاسگزاری نمایم.

اسفند ۱۳۵۸

احمد شریعتی

[مقدمه مصنف]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد سيد المرسلين وخاتم النبيين
وعلى اله الطاهرين وصحبه المنتجبين .

اما چنين گويد ضعيف ترين خلق خداى، بنده گناه کار عمر بن عبد الجبار السعدى
الزهرى الساوى وفقه الله بما فيه صلاح دينه و دنياه که من کتاب منهاج العابدین
را که آخرین مصنفات امام حجة الاسلام محمد الغزالى است، قدس الله روحه العزيز
در سلوک راه آخرت، و ترتیبی عجب دارد، بسيار مطالعت کردمى و نکت و فوائد
آن بيشتى نصب العين داشتمى و پيوسته بدان استيناس جستى . انصاف آنست
که دقائق سلوک، که درين کتاب آورده است، در مطولات تصانيف خویش نياورده
است. وقتى در خاطر آمد که از چنين کتاب جز افضل علما بهره نتواند گرفت و
روزگار خود چنان شد که مردم از تحصيل علوم دينى گوشه گرفتند مگر از علمى
که بدان وجه معيشت به دست آيد و حطام دنياوى از آن زيادت کنند، چون حال
چنين ديدم عزيمت بدان مصمم کردم که اين کتاب را از بهر پارسی خوانان که
در عربيت خوضى و شروعى ندارند با عبارت پارسی گردانم، تا فايده اين دقائق علوم
به افهام بيشتى مردم برسد و طالبان دين را از آن حظى و نصيبى باشد، خاصه اهل
خطه فارس را حماها الله من الافات والعاهات که عوام ايشان در علم معرفت دل
و دستى دارند و ارباب ذوق اند نه اصحاب دعاوى . تا سالکان راه به مقصود

برسند و مترجم را ثواب اخروی حاصل شود . توقع از کرم خوانندگان این ترجمه آنست که ما را آموزش فرستند و از حق جل و علا عفو و مغفرت درخواهند تا ثواب یابند، ان شاء الله^۱.

و این کتاب را از غایت بلندی سخن که بوده است جز بر خواص اصحاب خویش املا نکرده است و اول کتاب اینست که: **الحمد لله الملك الحكيم الجواد الكريم العزيز الرحيم الذي فطر السموات والارض بقدرته و دبر الامور في الدارين بحكمته وما خلق الجن والانس للعبادته. فالطريق واضح للقاصدين والدليل لايح للناظرين ولكن الله يضل من يشاء^۲ و يهدي من يشاء وهو اعلم بالمهتدين والصلوة على سيد المرسلين وعلى اله الابرار الطيبين اجمعين الى يوم الدين .**

بدانید ای برادران اسعد کم الله و ایای، خدای شما را و مرا نیک بخت گرداناد که عبادت ثمره علمست و فائده عمرست و بضاعت اولیا است و طریق صاحب قوتان و پیشه مردانست و مقصد بلند همتانست و اختیار خداوندان بصیرتست و راه سعادت آخرت و طریق بهشت است. **قال الله تعالى و انار بكم فاعبدون^۳**. منم خدای شما، مرا بپرستید و همچنین فرمود که **وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون^۴**. نیا فریدم پری و آدمی را الا از براء معرفت و عبادت. پس ما نظر کردیم در طریق عبادت و در آن تأمل نمودیم . از ابتداء آن^۵ تا انتهاء آن راهی دیدیم به غایت دشخوار و طریقی صعب، بسیار عقبات، سخت مشقت، دور مسافت، عظیم آفت، بسیار موانع^۶، پوشیده مهالك و مقاطع ، بسیار دشمن و راه زن^۷؛ و باید که خود چنین باشد زیرا که راه بهشت است و سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه فرموده است: **ان الجنة**

۱ - در متن الف به صورت ان شاء الله (با حذف همزه) آمده است .

۲ - نسخه ب تا اینجا ندارد و آغازش اینجا است .

۳ - قرآن کریم (ولكن الله يهدي من يشاء ...) ۲۸/۵۶ .

۴ - قرآن کریم ۲۱/۹۲ .

۵ - ب : ای منم

۶ - ب : ... فرمود و ما خلقت ... قرآن کریم ۵۱/۵۶

۷ - ب : او

۸ - ب : ... مواضع

۹ - ب : ... راه زن باید ...

حفت^۱ بالمکاره وان النار حفت بالشهوات. یعنی بهشت را همه نامرادیه‌ها گرد درآمده است و آتش را شهوات^۲ گرد درآمده است، و همچنین فرموده است: **الا ان الجنة حزن بربوة، الا ان النار سهل بشهوة**، قریب بدین معنی (است). پس با این همه^۳ که نموده آمد بنده راهرو ضعیف، و کار دین در تراجع، و شغل بسیار، و عمر کوتاه، و کار به تقصیر، و اجل نزدیک، و سفر دور، و طاعت زاد که از آن لابد است چون فائت^۴ شد باز نیاید و در نتوان یافت، و هر که بر طاعت ظفر یافت^۵ فیروزی تمام یافت و نیک بخت ابد الابدین شد. و هر کرا فوت شد خسران ابد نصیب او گشت. **نعوذ بالله من غضب الله**. پس این کاریست مشکل و خطری عظیم دارد و ازین است که کم کسی است که قصد این راه دارد و کم کسی است که با قصد که^۶ دارد قدم در راه نهد و کم کسی است که قدم در راه^۷ دارد آن گه به مقصود رسد و بر مطلوب خود ظفر یابد^۸. پس آن کس که به مقصود رسد از جمله عزیزانی باشد که حق^۹ تعالی ایشان را برگزیده باشد به معرفت و محبت خود؛ و به فضل خویش به رضوان خویش رسانیده و به بهشت فرو آورده. خدا ما را و شما را از جمله عزیزان فیروزی یاب گرداناد بمنه و جوده.

پس چون راه^{۱۰} عبادت بدین صفت دیدیم، نیک نظر کردیم در آن راه، که این راه چگونه شاید بریدن و چه عدت و آلت به کار باید؛ و چه حیلست باید کرد از علم و عمل تا باشد که این راه به توفیق حق تعالی بریده شود، به سلامت و عافیت و مرد در عقبه هاء هلاک کننده این راه هلاک نشود و العیاذ بالله؛ و در قطع این راه و سلوک آن، کتاب‌ها ساخته بودیم چون احیاء علوم دین و کتاب القربة الى الله و غیر آن که از دقائق علوم پر بود و مردم عامی طبع را فهم آن دقائق علوم دشوار^{۱۱} می بود، و در آن طعن و قدح کردند؛ و خود کدام سخن است فصیح تر از کلام رب العالمین

۱ - ب: حفة

۲ - ب: شهوت

۳ - ب: با این که

۴ - ب: فائت

۵ - ب: ... ظفر فیروزی...

۶ - ب: ... که یا قصد دارد...

۷ - ب: ... قدم در دارد

۸ - ب: ... ظفر پس آن که به مقصود...

۹ - ب: ... حق سبحانه و تعالی...

۱۰ - ب: ... چوراه...

۱۱ - در متن الف به صورت دشوار (سین بی نقطه) آمده است.

و خلق گفتند هذا الاساطير الاولین، و زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می گوید^۲ شعر:

یا رب جوهر علم لوابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
ولا ستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یأتونه حسناً^۳

معنی این دوبیت^۴ آن است که بسیار جوهر علم دارم که اگر آشکارا کنم، مردم مرا بت پرست دانند و خون من حلال دارند و زشت ترین^۵ کاری که کرده باشند خوب پندارند. پس حال خداوندان دین آن اقتضا کرد که به کافه خلق به نظر رحمت نگرند و ترك مجادلت و ممارات کنند.

پس به ابتغال و تضرع به درگاه خداوند رفتم و سؤال کردم که مرا توفیق دهد به تصنیف کتابی که مردم را بدان اتفاق باشد و اجماع، و به خواندن آن ارتفاع و انتفاع. خدای تعالی دعاء مرا اجابت کرد به فضل خویش و الهام داد به ترتیبی عجیب که در هیچ کتابی از مصنفات خویش یاد نکرده بودم و آن اینست که می گویم وبالله التوفیق.

اول که بنده آگاه شود و حرکتی درو بدید آید جهت راه عبادت، آن کاری باشد آسمانی، و توفیق^۶ خاص الهی؛ چنانکه در قرآن می فرماید^۷ افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه. یعنی هر کرا حق تعالی سینه او را^۸ فراخ گردانید به آنکه دل او به رغبت در اسلام آید او را به نور خویش آراسته گردانید، و همچنین پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه می فرماید ان النور اذا دخل القلب انفسح^۹ و انشرح، فقیل یا رسول الله هل لذلك علامة یعرف بها فقال التجافی عن دار الغرور والآنابة الی دار الخلود والاستعداد للموت قبل نزوله. فرمود که چون بنده را نور در دل

۱ - قرآن کریم (ان هذا الاساطیر الاولین) ۶/۲۵

۲ - ب: می فرماید

۳ - ب: ... «انی لا کتم من علمی جواهره کیلیری الحق ذو جهل فیفتنا
و قد تقدم فی هذا ابوحسن الی الحسین ووصی قبله الحسن»

۴ - ب: ... چند

۵ - الف: و توفیقی ...

۶ - قرآن کریم ۳۹/۲۲

۷ - ب: ... او فراخ ...

۸ - ب: ... انفسخ ...

۹ - ب: ... انفسخ ...

افتد دل او منشرح^۱ و منفسح شود؛ گفتند یا رسول الله نشان آن چه^۲ باشد که بدان نشان آن حالت را بدانند؟ فرمود که ازدنیا و دوستی او دور شود و با کار آخرت و سرای خلود بازگردد و کارسازی مرگ کند پیش از آنکه برسد. پس چون در دل بنده آید که من خود را می بینم در نعمت هاء بسیار که از حق جل^۳ و علا بر من است، چون نعمت حیات و علم و قدرت و عقل و نطق و دیگر چیزها^۴ شریف عزیز و انواع لذتها از هر چیزی؛ و خود را می بینم که روی آفات بسیار و مضرات و خسران از من گردیده است، پس به ضرورت و لابد بداند که او را منعمی هست که به شکر این نعمت ها مطالبت نماید و قیام به خدمت خود فرماید و اگر از آن تغافل و تهاون نماید آن نعمت ها از او باز ستاند و او را به عقوبت و باس^۵ بگیرد. و همچنین در دل بنده آید که رسولی به من^۶ فرستاد با معجزات خارق عادت و مرا خبر داد که خدایی هست مرا قادر، عالم، زنده، متکلم که امر و نهی همه او را است، قادرست بر آنکه اگر امر او را عصیان کنم عقوبت کند و اگر فرمان برم ثواب دهد، داناست به سر دل من، به ثواب وعده داد و به عقوبت بترسانید و به قانون شرع الزام فرمود.

چون بنده این اندیشه ها^۷ کند بداند که در عقل، این ممکن است و هیچ محال نیست. و به بدیهه عقل او را این علم که این صورت ممکن است و محال نیست حاصل شود. پس بر نفس خویش بترسد و فزعی درو پدید آید و این خاطر را فزع خوانند که بنده را بیدار کند و الزام حجت فرماید در کردن او؛ و عذر آوردن از او منقطع گرداند و او را بدان دارد که نظر و استدلال کند و طریق خلاص و حاصل کردن امان خود بطلبد. درین حال هیچ طریق نیابد الا که (به عقل) نظر کند در دلائل صنع و استدلال به صنع بر صانع تا علم الیقین به غیب حاصل کند و بداند که او را خدائی هست که او را تکلیف کرده است و امر و نهی فرموده است.

و این اول عقبه است که در طریق عبادت بنده را فراپیش آید و این عقبه

۱ - ب: ... منفسخ و منشر ...

۲ - ب: ... آن باشد ...

۳ - ب: ... جل بر من ...

۴ - ب: ... چیزها شریف ...

۵ - ب: ... عقوبت یاس ...

۶ - ب: ... به بنده فرستاد ...

۷ - الف: ... اندیشه ها ...

علم و معرفت است تا در کار آخرت به بصیرت تمام به قطع این عوائق مشغول شود و به حسن نظر در دلائل اندیشه نماید و از علماء آخرت سؤال کند که ایشان راه— نمایان راهنم و چراغ استاند. و از ایشان استفادت کند و به دعاء صالح استمداد نماید تا به توفیق الله تعالی این عقبه را قطع کند و او را علم الیقین به غیب حاصل شود. یعنی بداند که او را خدایی هست یکی، بی انباز و بی همتا که او را آفریده است و این همه نعمت‌ها بدو داده و به شکر آن او را تکلیف کرده و به خدمت و طاعت خود فرموده، به ظاهر و باطن، و از کفر و معصیت منع و نهی فرموده و به ثواب مخلص و عده داده و حکم کرده، اگر طاعت داری کند و به عقاب مخلص ترسانیده و حکم فرموده اگر نافرمانی کند. پس درین حال این تعقل و فکر و علم بنده را بدان دارد که روی به خدمت و عبادت چنین خالق منعمی نهد که طلبش کرد. پس بیافتش و بعد از آنکه او را نمی‌شناخت بشناختش؛ لکن نمی‌داند که چگونه عبادت کند و درین خدمت و بندگی به ظاهر و باطن چه بر وی لازم است و از فرائض شرعی چه چیز و چند چیز لازم می‌شود بر وی.

پس چون علم و معرفت فرائض حاصل شود روی بدان آورد که به عبادت مشغول شود، نظر کند خویشتن را ببیند با گناه بسیار و جنایات فراوان (بی‌شمار) چنانکه حال بیشتر مردم است. با 'خودگوید چگونه عبادت کنم و من بر معصیت مصر، اول باید توبه کنم تا خدای تعالی گناه مرا بیامرزد و از پلیده‌های معصیت پاک شوم، آن‌گاه شایسته خدمت شوم و بساط قربت را آماده‌گردم.

درین مقام عقبه توبت [عقبه دوم] او را فرا پیش آید و لامحاله محتاج شود که قطع این عقبه کند تا به مقصود رسد. پس در آن توقف و تأمل، توبت را به حقوق و شرایط به جای آورد و چون توبه صادق کرده باشد و ازین عقبه پرداخته، روی به عبادت آورد.

پس دیگر باره نگاه کند و خود را در میان [عقبه سوم] موانع و عوائق ببیند که محتاج باشد که آن را از خود دفع کند و عوائق را معنی بازدارندگان باشد، و این عوائق چهار چیز باشند: دنیا و خلق و شیطان و نفس. البته به دفع

این عوائق و دور کردن این محتاج باشد . و الا از وی عبادت نیاید. پس این عوائق را به چهار چیز دفع تواند کرد: دنیا را به آنک ازو مجرد شود و خلق را به آنک ازیشان منفرد شود و شیطان را به آنک با وی محاربت کند؛ و دفع^۱ نفس، و کار او دشوار^۲ ترست که ازو مجرد نتوان^۳ شد . و به یک بار او را قمع و قهر نتوان^۴ کرد که او مطیه و آلت است و موافقت با او هم نتوان کرد که طبیعت او را چنان آفریده اند که برضد خیر مجبول^۵ باشد همچون هوا. پس بنده بدان محتاج شود که او را لگام تقوی برسر کند تا بماند و به یک بارگی مقهور نشود و فرمان بردار گردد و به یک بارگی طاغی نشود و در مصالحش به کار می دارد و از مهالک و مفسد باز می دارد. پس به توفیق و یاری خدای عز وجل در قطع این عقبه عوائق تحمل و تجلد نماید تا فارغ شود و چون فارغ شود روی با عبادت نهد. دیگر باره چهار چیز [عقبه چهارم] او را فرایش آید که دل وی را مشغول گرداند و عبادت چنانچ باید به فراغ دل نتواند کرد^۶. چون نظر کند از آن چیز:

یکی رزق است که نفس البته مطالبت نماید و گوید که^۷ لابد مرا رزقی و نظام حالی بیاید و تو از دنیا و خلق مجرد و منفرد شدی . پس رزق و قوام من از کجاست .

دوّم خطرها که در راه افتد از چیزها که از آن خوف باشد یا بدان امید داشته باشد و چیزها که آن را^۸ کاره باشد یا مرید باشد و نداند که در آن صلاح دین اوست یا فساد که عاقبت کارهائ خلق مبهم است، الا خدا نداند و دل بدان مشغول شود و شاید بود که^۹ به واسطه آن در خطر فساد و هلاک افتد.

سّم مصیبت ها و سختی ها که از هرجانب بدو رسد خاصه درحالی که به

۱ - ب: ... و کار نفس و دفع او دشوارتر ...

۲ - در متن الف به صورت دستخوار (باسین بی نقطه) آمده است .

۳ - ب: ... نتواند ...

۴ - ب: ... نتوان ...

۵ - ب: ... و گوید لابد ...

۶ - ب: ... و شاید که ...

۷ - ب: ... و چیزی که او را

۸ - ب: سّم ...

مخالفت خلق و محاربت شیطان و عداوت نفس برخاسته باشد. بسا غصه که او را تجرع باید کرد و بس سختی که او را فراپیش آید^۱ و بس غم و اندوه که بدو رسد. چهارم چیز انواع^۲ قضاها [ی] حق سبحانه و تعالی که بروی می راند از مراد و غیر مراد، و تلخ و شیرین که حال به حال می چشاند و نفس در خشم می شود از آن و بدان مائل و مسرع است که در فتنه افکند خود را .

این جا^۳ عقبه عوارض او را فراپیش آید. پس به چهارچیز، این عقبه عوارض را قطع تواند کرد : رزق را به توکل و موضع خطر را به تفویض و سختی ها را به صبر و قضاها حق را به رضا^۴. چون قطع این عقبه به توفیق و اعانت حق عز و علاه کرده باشد قصد عبادت کند و چون قصد عبادت کرده باشد، نفس خود را بیند در کار عبادت سست و کاهل و بی نشاط؛ چنانچ باید به کار خیر برنخیزد، همه میل او به راحت و غفلت و آسایش و بطالت باشد، بلکه به فضول و بلا^۵ و جهالت. پس بنده محتاج باشد درین حال به چیزی که نفس را به خیر و طاعت راند و نشاط آن^۶ درو بدید آرد^۷ و به چیزی که از معصیت و شرباز دارد و از آن او را فاطرگرداند، و آن دوجیز است، رجاء و خوف که امید به ثواب عظیم که خدای تعالی و تقدس وعده داده است (مطیعان را) بدان با انواع کرامتها همچو راننده و فرمانده است^۸ که بنده را به طاعت می راند و نشاط و لذت عبادت درو پیدامی کند. و خوف از عقوبت ها که راننده است عاصیان را همچون زاجری است که از معصیت باز می دارد .

و این عقبه بواعث [عقبه پنجم] است که بنده را درپیش آید. بدین دو ذکر، این دو عقبه را قطع کند. چون ازین فارغ شود و هیچ مانعی و شاغلی نبیند به نشاطی تمام روی به عبادت آورد و به شوق و رغبت بدان قیام نماید؛ پس چون درین حالت نظر کند، دو آفت عظیم ازین عبادت باز دید می آید: یکی ریا و دیگر عجب که گاهی به واسطه ریا به طاعت خویش با مردمان ریا کند تا طاعت را به عاقبت به فساد آرد .

- | | |
|------------------------------|---|
| ۱ - ب: ... او را پیش آید ... | ۲ - ب: ... چهارم انواع .. |
| ۳ - ب: ... آنجا ... | ۴ - در متن الف به صورت (برضا) آمده است. |
| ۵ - ب: ... عزوجل ... | ۶ - ب: ... و ابلیهی ... |
| ۷ - ب: او | ۸ - ب: ... آید... |
| ۹ - ب: ... و فرمانده که ... | |

و گاهی طاعت خود را بزرگ دارد و رام نفس خود گردد .

درین حال عقبه قوادح [عقبه ششم] فرایش آید که بدان طاعت را تعظیمی نهد و آن عجب باشد که بدان عبادت حبطه شود و تلف گردد. پس محتاج شود جهت قطع این عقبه به دو چیز : یکی به اخلاص و دیگر ذکرممت تا او را این عمل خیر مسلم گردد. پس به جد تمام و احتیاط و تأیید حق، این عقبه قطع کند .

پس چون فارغ شود ازین همه، او را عبادت چنانچ باید حاصل شود، از همه آفتی باسلامت. لیکن چون نظر کند خویشتن را غرق بیند در دریای منت ها و نعمت ها، حق تعالی از انواع توفیق و عصمت و تأیید و حراست . پس بترسد که اگر از شکر این نعمت ها غافل باشد در کفران نعمت افتد و ازین مرتبه بلند که مرتبه بندگان مخلص است بیفتد و زوال نعمت ها بدید آید .

پس درین مقام عقبه شکر و حمد [عقبه هفتم] فرایش او آید، آن را نیز قطع باید کرد بدانچ^۱ ممکن باشد از بسیار شکر کردن بر نعمت های بزرگ خدای تبارک و تعالی . چون از قطع این عقبه فارغ شود به مطلوب و مقصود خود برسد، و به سیر اندک که بکند، در صحراء شرف شوق و فضل و کرامت حق تعالی افتد و در عرصات محبت نزول کند و در ریاض و بساتین^۲ انس و بساط انبساط و مرتبت تقریب و مجلس مناجات قرار گیرد، و در چنین حالت در ایام بقا و بقیت عمر خویش در طیب و لذت این مقامات رفیعہ متقلب^۳ می باشد؛ به شخص و کالبد در دنیا و به دل در عقبی، روز به روز منتظر فرمان رحیل نشسته از خلق سیر بر آمده^۴، دنیا بردل او سردگشته آرزومند مرگ شده، آرزوی ملاء اعلی و شوق آن در نفس او استکمال یافته، ناگاه رسولان رب العالمین در رسند به روح و ریحان و بشری و رضوان و اوه را به خوش دلی و تمامی بشر و انس از دار دنیا [ء] فانیه نقل کند به حضرت الهی و مستقر ریاض الجنه، نفس ضعیف فقیر خود را ملکی و نعیمی^۵ عظیم . و از خداوند جل و علا فضل و انعام و لطف^۶

۱- ب: ... او را نیز قطع باید بدانچه ...

۲- ب: ... ریاض بساتین ...

۳- ب: ... متقلب ...

۴- ب: ... برآمد ...

۵- ب: ... آن را ...

۶- ب: ... نعیمی ...

۷- ب: ... و انعام و ترحیب ...

و ترحیب و اکرام به صفتی بیند که در وصف نمی‌آید و هرروز در زیادت الی‌الابد الابدین . خوشاسعدتا، و عظیما دولتا ، و بزرگ بنده‌آ، و پسندیده کارا^۱ .

ازحق جل‌وعلا درخواست می‌شود که ما را و شما برادران دینی را این چنین نعمتی عظیم ارزانی دارد و بدان برمانت نهد و ما را از جمله آن کسانی نکند که ایشان را ازین کار نصیبی نباشد الا وصفی^۲ یا سمعی یا تمنایی . وآنچ از علم ما را روزی کرده است روز قیامت بر ما حجت نگرداند و توفیق عمل به علم دهد چنانچ دوست دارد و راضی باشدانه ارحم‌الراحمین واکرم‌الاکرمین .

اینست ترتیبی که حق تعالی الهام داده است در طریق عبادت و حاصل جمله آن هفت عقبه است: اول عقبه علم . دؤم عقبه توبه . سئم عقبه عوائق . چهارم عقبه عوارض . پنجم عقبه بواعث . ششم عقبه قوادح . هفتم عقبه حمد و شکر . و به تمامی آن تمام شود منهاج العابدین الی الجنة و اکنون هر عقبه‌ای را به شرحی موجز در بابی مفرد بیان کنیم و من الله التوفیق .



۱- ب: ... سعادت او عظیما دولتا و بزرگ بنده و پسندیده کار .

۲- ب: ... وضعی

باب اول

در عقبه اولی [علم]

وآن عقبه علم است. می گوئیم برتوبادای طالب خلاص^۱ و عبادت که علم حاصل کنی، که علمست که جمله کار بروی می گردد. و همچون قطب است که کار بروی گردد هرچیزی را. و بدانکه علم و عبادت دو جوهراند که هرچه تومی بینی و می شنوی از تصنیف مصنفان و تعلیم معلمان و وعظ و تذکیر و اعظان و مذکران^۲ همه براء علم و عبادت است، بلکه از براء علم و عبادت، خدای عزوجل رسولان را با کتب فرستاد، بلکه از براء علم و عبادت، آسمان و زمین آفریده شد و خلق زمین که در میان آسمان و زمین اند از همه نوع. درین دو آیت تأمل کن که خدا می فرماید؛ یکی الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلن یتنزل الامرینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر. و ان الله قد احاط بکل شیء علماً^۳. و شرف علم را این آیت تمامست خاصه علم توحید را. آیت دوم و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون^۴. و این آیت در شرف عبادت کفایت است و کاری بزرگ دان و چیزی عظیم که مقصود از آفرینش هردو جهان آن چیز باشد؛ یعنی علم و عبادت: پس سزاوارست که بنده الابدان مشغول نباشد ورنج الابرآن نبرد و هرچه غیر آن است باطل و بی حاصل داند. چون این معلوم شد بدان که ازین دو جوهر یعنی علم و عبادت، علم فاضل تر و شریف تر است که سید کونین صلوات

۱- ب: ... اخلاص ...

۲- ب: ... وعظ واعظان و تذکیر مذکران ...

۳- قرآن کریم ۵۱/۵۶

۴- قرآن کریم ۶۵/۱۲

الله و سلامه عليه مى فرمايد كه ان فضل العالم على العابد كفضل على امتي. فضل^۱ عالم بر عابد چندان است كه فضل من بر امت من؛ و همچنين فرمود نظره الى العالم احب الى من عبادة سنة صيامها و قيامها. نظرى در روى عالم كردن دوست تر دارم از عبادت يك ساله با روزه روز و نماز شب و روز. و همچنين فرمود الا ادلكم على اشرف اهل الجنة. قالوا بلى يا رسول الله. قال هم علماء امتي. فرمود كه راه نمايم شما را به فاضل ترين و شريف ترين اهل بهشت؟ گفتند بلى يا رسول الله؟ فرمود كه ايشان علماء امت من اند. پس معلوم شد كه از علم و عبادت، علم شريف تر است لکن بايد كه بنده را با علم، عبادت نيز باشد والا بهاء منشور باشد؛ زيرا كه علم به منزله درخت است و عبادت به منزلت ثمره. پس شرف درخت به ثمره باشد و درخت اصل است و انتفاع به ثمره است. پس لابد عبادت ببايد تا شرف علم به سلامت بماند و بنده را بايد از هر دو حظى و نصيبى باشد و از اين جهت گفت حسن بصرى رحمه الله عليه اطلبوا هذا العلم طلباً لا تضروه بالعبادة و اطلبوا هذه العبادة طلباً لا تضروه بالعلم. يعنى طلب علم كنيد چنان كه زيانى به عبادت نرسانيد و عبادت طلب كنيد چنان كه زيانى به علم نرسانيد. پس چون بنده را از علم و عمل لابد است، علم^۲ اولى تر كه مقدم دارد. زيرا كه علم اصل است به دليل آنكه پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرموده است كه العلم امام والعمل تابعه. پس علم را مقدم بايد داشت بهر دو كار: يكي آنكه تا عبادت به صحت و سلامت حاصل شود؛ براء آنكه اول بايد كه معبود را بدانى و بشناسى پس پرستى. و چون توان پرستيدن كسى را كه شناسى به اسم و صفات ذات و ندانى آنچه در حق او واجب باشد و آنچه در وصف او محال باشد؟ زيرا كه وقت باشد كه در وصف او چيزى اعتقاد كنى و العياذ بالله كه آن محال باشد و خلاف حق باشد. پس عبادت توهياء منشور باشد. و شرح اين خطر در معنى سوء خاتمه در كتاب خوف از كتب احياء علوم دين گفته ايم. پس بايد كه واجبات و امور (اوامر) شرعى مجموع بدانى تا بجای آورى و مناهى مجموع بدانى تا ترك كنى و از آن (پرهيزى) واجتناب نمایی؛ والا چگونه به طاعتى قيام نمایی بلك چگونه قيام توانى نمودن به طاعتى كه ندانى كه آن چيست و چگونه است؟ و از معصيتى چگونه پرهيزى كه ندانى كه آن معصيت است تادر

آن نیفتی . پس عبادات شرعی چون طهارت و نماز و روزه و غیر آن باید که آن را به شرائط^۱ و احکام بدانی تا بجای توانی آورد؛ والا شاید که سالها بر چیزی بماند، باشی که آن طهارت (وطاهاست) و نماز ترا به فساد آورد و توندانی؛ یا نه بروفق سنت افتاده باشد (آورده باشی) و توندانی؛ و اگر بدانی که نمی دانی، شاید که کسی را نیایی^۲ که از وی بپرسی و خویشتن نیاموخته باشی . پس بدانکه (اصل) مدار این کار بر عبادات باطن نیز هست که ما آن^۳ را مساعی قلب خوانیم. باید که آن را بدانی و آن چون توکل است و تفویض و رضا و صبر و توبه و اخلاص و غیر آن . چنانکه در میان کتاب ذکر آن بیاید ان شاء الله^۴. و مناهی (مقابل) آن که ضد این خصال اندهم بدانی، چون غضب و حقد و امل و ریا و کبر؛ تا از آن اجتناب توانی نمودن که این همه فرایض اند که حق جل و علا در قرآن مجید بدان امر فرموده است؛ و از اضداد نهی کرده چنانچ فرمود **و علی الله فتوکلوا** ان کنتم مؤمنین^۵ و اشکروا لله ان کنتم اياه تعبدون^۶ و اصبروا ان الله یحب الصابرين^۷. و اصبروا صبرک الاله^۸ و تبطل الیه تبیلا^۹. یعنی اخلص الله اخلاصاً بدین همه فرموده است حق جل جلاله و عم نواله؛ همچنانکه به نماز و روزه فرموده است . پس چه افتاد ترا که روی به نماز و روزه آوردی و ازین فرایض روی بگردانیدی و هردو فرض از یک خدای آمدند در یک کتاب، از یکی غافل ماندی و نشناختی، به سبب آنکس که به حظ عاجل خویش مشغوف بود تا معروف را منکر کرد و منکر را معروف ساخت . و ندانستی که علومی که خدای تعالی در کتاب خود آن علوم را نور و حکمت و هدی خواند، کسی آن را^{۱۰} مهمل فرو گذارد و به علمی مشغول شود که یا حرامی از آن به دست آورد یا دامی سازد حطام دنیا را خاسر و خائب؛ و مخدول و مطرود باشد (ماند) . و تونمی ترسی ای بنده مسترشد که اگر چیزی ازین واجبات بگذاری بلکه بیشتر بگذاری و به نماز تطوع و روزه نافله مشغول باشی آنگه بر هیچ باشی و وقت باشد که بر معصیتی مصر باشی که بدان مستوجب دوزخ گردی

۱- ب: ... باید که او به شرائط ...

۲- ب: ... نیایی

۳- ب: ... او را

۴- ب: ... انشر تعالی...

۵- قرآن کریم ۵/۲۳

۶- قرآن کریم ۲/۱۷۲

۷- قرآن کریم (و اصبروا ان الله مع الصابرين) ۸/۴۶

۸- قرآن کریم ۱۶/۱۲۷

۹- قرآن کریم ۷۳/۸

۱۰- ب: ... او را

وآنچه مباح باشد بگذاری از طعام و شراب یا خواب که بدان تقرب توان ساخت آنکه برهیچ باشی؛ و از این همه مشکل تر و سخت تر آنست که تودر امل باشی یعنی در آرزوی عمر دراز؛ و امل معصیت محض است و تو پنداری که آن امل از تو نیت خیر است^۲ از آنک فرق ندانی میان هر دو و همچنین در جزع^۳ و سخط باشی و پنداری که با خدای تضرع و ابتهال می کنی و همچنین در ریا^۴ محض باشی و پنداری که حمد خدای می کنی یا مردم را به خیر دعوت می کنی. پس معاصی را به طاعت برخدای می شماری و در موضع عقوبت ثواب عظیم توقع (امید) می داری. پس در غرور عظیم و غفلتی افتاده باشی، والله که این مصیبتی زشت و رسواست (عظیم قبیح و شنیع است) عاملان^۵ بی علم را. پس معلوم شد با این همه احوال که اعمال ظاهر متعلق است به مساعی^۶ باطن که ذکر کردیم صلاح و فساد آن بدان متعلق است؛ چون اخلاص و ریا و عجب و ذکر منت و غیر آن؛ هر که این مساعی باطن نشناسد و وجه اثر آن در اعمال ظاهر نداند و چگونگی احتراز از آن معلوم نکند عمل ظاهر نیز او را کم مسلم شود، پس طاعت ظاهر و باطن بروفوت شود و در دست او غیر از رنج و مشقت بنماند و این خسرانی عظیم باشد و ازین جهت رسول خدای صلوات الله و سلامه علیه فرمود که: نوم علی علم خیر من صلوة علی جهل. خوابی به علم بهتر است از نمازی بی علم و با جهل. براء آنک عابد بی علم را فساد بیش از صلاح باشد، معنی این است والله اعلم که چون علم نیاموزد و آنکه در عبادت رنج و تعب می کشد برخبط و عمیا، آنکه حاصلش الاغنا و مشقت نباشد، نعوذ بالله من علم و عمل لا ینفع. پس ازین جمله معلوم شد که عبادت الا به علم میسر و مسلم نشود؛ پس علم را مقدم باید داشت. خصلت دوم که علم بدان سبب مقدم باشد بر عبادت، آنست که علم نافع سودمند را^۷ خشیت و خوف و مهابت خدای ثمره دهد چنانچه حق تعالی می فرماید:

- ۱- در متن الف بصورت (سخر) آمده
 ۲- ب: ... است معصیت محض است از آنکه ...
 ۳- ب: ... جوع
 ۴- ب: ... غافلان
 ۵- ب: ... متعلق الله به مساعی ...
 ۶- ب: ... نافع شود بنده را ...
 ۷- قرآن کریم ۳۵/۲۸

انما یخشی الله من عباده العلماء^۱. و این آنست که هر که خدای راجل جلاله به حق المعرفة بشناسد، چنانکه ازو بپاید ترسید بترسد و عظمت و حرمت چنانچ باید نداند و ندارد. پس علمست که مرد را بر طاعت دارد و از معصیت باز دارد. پس بر توباد ای بنده رونده راه آخرت که اول همه علم به دست آری، ارشدك الله و وفقك لطاعته. اگر سؤال کنی که پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه فرموده است که: طلب العلم فریضة علی کل مسلم. کدام علمست که طلب آن فریضة است و ناچه حد و چند تحصیل آن علم لابد است، بدانک علم ها که طلب آن فریضة است سه علم است: علم توحید و علم سرّ یعنی آنچه به دل تعلق دارد و ما آن را مساعی قلب خواندیم، و علم شریعت. و اما آنک هر یک علم را تا به چه حد حاصل باید کرد، مقدار علم توحید چندان متعین است که اصول دین بدانی، که ترا خدایی هست عالم، قادر، حی، متکلم، سمیع، بصیر، یکی، بی همتا، بی انباز، به صفات کمال موصوف، منزّه از دلائل محدثات، به قدیمی متفرد. و بدانی که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب، صلی الله علیه وسلم بنده ویست و رسول صادق او است. به هرچه از خدای به خلق آورد و هرچه بر زبان او رفت از کار آخرت همه حق و صدق است. پس مسائلی چند که شعار سنت است معرفت آن^۲ هم واجب است، و پیرهیزی از آنک در دین حق چیزی گویی یا درآوری که آن نه در کتاب باشد و نه در اثر، که آن گاه از خدای تعالی بر خطر باشی، و اصول دلیل هاء توحید در کتاب خدا جمله هست؛ و شیوخ ما رضوان الله علیهم در اصول دیانات تصنیف کرده اند و علی الجملة هر چیزی که به نادانستن آن از هلاک ایمن نباشی دانستن آن فرض باشد، نشاید که ترک کنی، والله اعلم.

و اما آنچه از علم سرّ واجب است دانستن معرفت واجبات و منهیات آن علم است تابدان، تعظیم حق حاصل شود، چون اخلاص و نیت^۳ و سلامت عمل و جمله در میان این کتاب به شرح خود بیاید.

و اما علم شریعت هرچه کردن آن بر تو فرض شود دانستن آن بر تو^۴ واجب

۱- در متن الف بصورت (العلماء) بدون همزه آمده است.

۲- ب: ... او

۳- ب: ... چون نیت اخلاص و سلامت...

۴- ب: ... بروفق...

شود تا در عمل آوری و بجای آری؛ چون طهارت و نماز و روزه؛ اما حج و جهاد و زکوة اگر متعین شود بر تو فریضه شود و دانستن آن بر تو واجب^۱ باشد والا نه و حد آنچ بر تو واجبست حاصل کردن؛ اینست و بس. اگر کسی گوید از علم توحید چندان واجب است بر من که جمله ملک کفر را بدان نقض کنم و به حجت اهل اسلام اهل کفر را الزام دهم (کنم) جواب گوئیم که اگر چه آن فرض است اما فرض بر کفایت است، نه فرض بر عین. و فرض بر کفایت آن باشد که چون قومی بدان قیام نمایند، از دیگران بیفتد. این قدر بر تو متعین^۲ است که اعتقاد خویش بدان درست کنی در اصول دین و بس، و همچنین بر تو واجب نیست که فروع علم توحید و دقائق آن و جمله مسائل آن بدانی؛ بلی اگر ترا شبهتی افتد در اصول دین که خائف باشی از آنک آن در اعتقاد تو قدحی آورد شاید که حل آن شبهت کنی بدانچ ممکن شود از سخن سهل قناعت انگیز؛ و پرهیز از مجادله و ممارات، غایت پرهیزیدن، که آن دردی است بی دارو و هر که بر آن باستاد فلاح نیافت الا من شاء الله^۳. پس بدانک چون در هر قطری و ناحیتی یک کس باشد از اهل سنت که حل شبهات تواند کردن، و سخن اهل بدعت را بریشان رد کند و دلهاء اهل حق را از وساوس بدعت پاک و صافی گرداند؛ چون این یک کس بدین قیام نماید فرض از دیگران بیفتد و ازینست که بر تو نیست که جمله دقائق علم سرّ بشناسی و جمله شرح عجائب القلب بدانی الا آنچ عبادت بر تو به فساد خواهد آورد. آنکه معرفت آن بر تو واجب باشد تا آن را محقق کنی و آنچ کردن آن بر تو لازم شود چون اخلاص و حمد و شکر و توکل و مانند آن، و از بهر آن لازم می شود معرفت این، تا بجای آوری و در فعل آری و هر چه نه چنین^۴ است لازم نمی شود و همچنین معرفت ابواب فقه واجب نیست چون بیع و اجاره و نکاح و طلاق و جنایات، بلکه آن فرض بالکفایه است. سؤال اگر گوئی این قدر از علم توحید به نظر آدمی حاصل شود بی معلم یا نه، جواب گوئیم که به استاد، کار آسان تر و سهل تر باشد و خدای تعالی به فضل خویش منت نهد بر هر که خواهد از بندگان خویش و معلم همه ایشان او باشد. پس بدانک این عقبه علم عقبه

۱- ب: ... فریضه باشد ...

۲- ب: ... معین

۳- ب: ... الا ما شاء الله

۴- در متن الف بصورت (نچنین) آمده است.

بلنداست و سخت دشوار؛ ولیکن مقصود و مطلوب ازو حاصل می آید و نفع آن بسیار است، و خطر عظیم، بسا کس که از آن بگردید و گمراه شد، و بسا کس که بلغزید و یفتاد، و بسا کس که متحیر بماند و بسا کس که منقطع شد و بسا کس که در مدت اندک قطع این عقبه کرد و دیگری هفتاد سال متردد بماند؛ و این کار به حقیقت به دست قدرت و ارادت حق تعالی است و به فرمان و حکم او بسته است و ماتوفیقی الا بالله.

اما نفع آن اینست که بنده را حاجت بدان عظیم است که بناء عبادت همه بر علم است خاصه علم توحید و علم سر که روایت است که حق جل و علا به داود علیه السلام وحی فرستاد که یا داود تعلم العلم النافع، قال الهی وما العلم النافع قال ان تعرف جلالی و عظمتی و کبریایی و کمال قدرتی علی کل شیء، فان هذا الذی یقربک الی . و از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرموده است مایسرنی ان لومت طفلا و ادخلت الجنة ولم اکبر فلم اعرف ربی، فان اعلم الناس بالله اشد هم خشية و اکثرهم عبادة و احسنهم فی الله صحبة. معنی حدیث اول این است که ای داود علم سودمند بیاموز گفت یارب آن کدامست؟ فرمود که آنک جلال و عظمت و کبریایی من بدانی و قدرت من بر همه چیز بدانی اینست آن علم که ترا به من نزدیک کند. و معنی کلام علی آن است که می گوید شاد نباشم من بدانک به کودکمی بمردمی و در بهشت شدمی و بزرگ نشدمی و خدا ترا بنشناختمی که داناترین مردم به خدا ترسناک ترین مردم است از وی، و بسیار عبادت، و به صحبت نیکوتر.

و اما سختی علم آن است که نفس خود را در طلب علم به اخلاص بذل کنی و طلب علم باید که طلب دانستن باشد و کار بستن، نه طلب روایت کردن، که گفته اند و لیکن الطلب طلب درایة لا طلب روایة. و بدانک خطر آن عظیم است که هر که علم طلب کند تا بدان روی مردم فراخویش کند و بدان سبب با اکابر مجالست کند و با همسران خود مباحثات، و ممارات نماید، یا حطام دنیا بدان واسطه به دست آورد، بدانک تجارت او هالک است و صفقه

او خاسر. ابویزید بسطامی رحمه الله علیه می گوید سی سال در مجاهدت بگذرانیدم هیچ چیز سخت تر از بر من از علم نبود و خطر آن؛ و حذر کن از آنک شیطان ترا گوید چون علم این خطر دارد ترک آن اولیتر، زیرا که از رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود که شب معراج بردوزخ مطلع شدم؛ بیشتر مردم دوزخ، درویشان را یافتیم. گفتند یا رسول الله از مال، فرمود، نه از علم. و لفظ حدیث این است: **اطلعت ليلة المعراج على النار. فرأيت أكثر أهلها الفقراء قالوا يا رسول الله من المال، قال من العلم.** پس هر که علم نیاموزد عبادت ازو نیاید چنانچ حق عبادت باشد، و اگر مردی عبادت فرشتگان آسمان و زمین بکند و بی علم کند، از جمله خاسران باشد، پس جد و جهد کن در طلب علم به بحث کردن، و تلقین و تدریس، و حذر کن از کاهلی و ملالت؛ والا از گمراهان باشی والعیاذ بالله. پس جمله الامر آنست که نیک نظر کنی در دلائل صنع، بدانی که ما را خدایی هست عالم، قادر، حی، مرید، سمیع، بصیر، متکلم، منزّه از محدثی کلام و ارادت و علم، مقدس و مبرا از همه نقصی و آفتی؛ و وصف نکنند او را به صفات^۱ محدثات؛ و آنچه بر محدودان روا بود، برو روان بود، به هیچ خلق نماند و هیچ خلق بدو نماند و جای گیر و جهت پذیر نباشد و محل آفات و حوادث نباشد؛ و نظر کند در معجزات رسول صلی الله علیه وسلم و آیات نبوت او بداند که او رسول خدا است و امین وحی اوست و آنچه سلف اعتقاد داشته اند از آن که خدا در آخرت دیدنی است از آن جهت که موجود است و در جهت نیست و محدود نیست و آن که قرآن کلام خدا است ناآفریده، و کلام خدا حروف مقطعه و اصوات مختلفه نیست، که اگر چنین باشد از جمله مخلوقات باشد و آنک در ملک و ملکوتش (ت) نگرش دیده و اندیشه خاطری نباشد الا به قضا و قدرت و ارادت و مشیت او، ازوست خیر و شر، و نفع و ضرر، و ایمان و کفر. و هیچ مخلوقی را بر خدای هیچ واجب نیست، هر که را^۲ ثواب دهد، به فضل دهد و هر که را عقوبت (فرماید) کند به عدل کند و آنچه بر زبان صاحب شرع

۱- در متن الف بصورت (سخر) آمده است.

۲- ب: ... او را الا به صفات قدس و مبرا است از محدثات ...

۳- در متن الف تکرار شده و دوبار (از جمله) آمده است.

۴- ب: ... نیست او را است بر همه سنت و نعمت هر کرا ...

رفته است از کار آخرت چون حشر و نشر و عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر و میزان و صراط ، همه حق است و حق داند ، از آنک این همه اصولی است که سلف رضوان الله علیهم اجمعین برین اعتقاد بوده اند و برین اعتقاد گذشته اند و تمسک بدین کرده اند و برین اجماع داشته اند ، پیش از آنک بدعت ها با دید آمد و مردم پی هوا گرفتند و بی دلیل هرکسی سخنی دیگر گفتند. پس نظر کنی در اعمال قلب و در مواجب و مناهی باطن ، چنانک درین کتاب بیاید تا علم حاصل کردم باشی ، پس هرچه بدان محتاج باشی در استعمال آن در طهارت و نماز و روزه و مانند آن همه بشناسی ، چون چنین کرده باشی فرض حق تعالی در باب علم گذارده باشی و از جمله علماء است محمد شده باشی و از جمله علماء راسخین باشی ؛ چون به علم خویش عمل کنی و روی به عمارت معاد آوری ، بنده باشی عامل^۱ عابد ، بر بصیرت غیر جاهل ، نه مقلد و نه غافل و ترا باشد شرفی هرچه تمامتر و این عقبه علم بریده باشی و با پس پشت انداخته ، و حق آن^۲ گذارده به توفیق الله تعالی . خدای ما را و ترا به توفیق خود مدد دهد ، فانه ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین .



باب دوم

در عقبه دوم [توبه]

و آن عقبه توبه است . بر توبادای طالب عبادت که توبه کنی از براء دوکار: یکی آنکه تا توفیق طاعت ترا حاصل شود ، که شومی گناه حرمان به میراث دهد و خذلان آورد و بندی که از گناه آید مرد را از آن باز دارد که به طاعت خدای و خدمت اوشتابد و اصرار بر گناه ها دل را سیاه گرداند و چون نگاه کنی دل در میان ظلمت و قساوت یابی ، بی خلوص و بی لذت و بی حلاوت عبادت ، اگر خدای رحمت نکند خداوند گناه را گناه به کفر و بدبختی (ابدی) کشد . و ای عجا چگونه توفیق طاعت یابد کسی که به شومی گناه و سخت دلی گرفتار باشد و چگونه شایستگی خدمت دارد آن کس که برگناه مصر باشد . و چگونه نزدیکی یابد به مناجات آن کس که به نجاسات و افذار آلوده باشد . و در خبرست که فرمود صلی الله علیه و سلم اذا کذب العبد تنحى الملکان عن تنن ما یخرج من فیه . یعنی چون بنده دروغی آغاز کند و گوید ، فرشتگان از او دور شوند از گندی^۲ که از دهان او بیرون آید . پس این چنین زبانی چگونه شایستگی ذکر خدای دارد . لاجرم آن کس که مصر باشد بر معصیت ، هیچ توفیق عبادت نیابد و اگر وقتی عبادتی کند به سختی و دشواری و جان کندن کند و هیچ ذوقی و حلاوتی با او نه ، و همه از شومی گناه و ترک توبه بود و راست گفت آن کس که گفت که اگر تو در خود قوت آن نیابی که نماز شب کنی و روزه روز داری ، بدان که شومی گناه در تو پیچیده است

و ترا در بند کرده .

دوم کار که توبه لازم می شود آن است که تا عبادتی که کنی از توقبول افتد که روشن است که خداوند وام، هدیه قبول نکند؛ یعنی توبه از معاصی، فرضی است لازم، و دیگر عبادات عام نفل اند (پس) تبرع و تطوع از تو چگونه قبول افتد و دین بر تو حال، و ادا نمی کنی و نمی گذاری، و چگونه حلال و مباح دست بتوانی داشت و تو بر حرام مصر، و چگونه، با خدای مناجات کنی و او را خوانی و او بر تو خشمگن، ظاهر حال عاصی مصر بر معصیت این است که نموده شد؛ خدای تعالی فریاد رساد .

سؤال اگر گوئی معنی توبه نصوح چیست و بنده را چه باید کرد تا از همه گناهان بیرون آید؛ گوئیم اما توبه سعی است از مساعی دل و علما رضی الله عنهم گفته اند **تنزیه القلب عن الذنب** . یعنی دل از گناه پاک کردن است؛ و شیخ ما رحمه الله علیه حد توبه این گفته است: **ترك اختيار ذنب سبق مثله عنه منزلة لاصورة، تعظيماً لله تعالى وحذاراً من سخطه**. یعنی ترک اختیار گناهی کند که مثل آن گناه از تو در وجود آمده باشد و سابق شده، گناهی در منزلت نه در صورت، تعظیم خدای را، و پرهیزیدن از سخط او، و این حد خود در شرح بهتر معلوم شود. پس بدانکه توبه را چهار شرط است :

یکی ترک اختیار گناه، و آنکه دل بر آن نهد و عزم جزم کند که البته هرگز با سرگناه نرود. پس اگر گناه کرد و در دل دارد که باز با سرگناه رود یا عزم نکند و در تردد باشد که با سرگناه رود یا نه، تائب نباشد و او را توبه کار نخوانند. بلکه او را از گناه باز ایستاده خوانند نه توبه کار .

شرط دوم آنکه توبه از گناهی باشد که مثل این از تو سابق شده باشد که اگر سابق نشده باشد او متقی باشد نه تائب. نبینی که پیغمبر را صلوات الله وسلامه علیه شاید گفت که متقی است از کفر و نشاید گفت که تائب است از کفر؟ زیرا که کفر به هیچ حال از تو سابق نشده بود و عمر خطاب را رضی الله عنه توان گفت که از کفر تائب است؛ زیرا که کفر از تو سابق شده بود.

شرط سیم آنک گناه که سابق شده باشد مثل این باشد که ترک اختیارش می کند مثلیتی در منزلت و درجه ، نه در صورت . نبینی که مردپیر به غایت که ازو زنا و راه زدن سابق شده باشد ، چون از آن توبه کند توبه درست آید که در توبه نبسته (اند.) اما ازو درست نیاید و ممکن نباشد او را ترک اختیار زنا و قطع طریق کردن، زیرا که او اکنون بدان قادر نیست و ازو آن کار میسر نیست، پس بر ترک اختیارش قادر نباشد. پس وصف نشاید کرد او را به آنک اوتارک آنست و حال آنک او عاجز غیر متمکن است ، لیکن اوقادرست بر آنک گناهی که مثل زنا و قطع طریق باشد در منزلت و درجه ، چون غیبت و نیمه و قذف ، از آن توبه کند که همه معصیت است اگرچه بر تفاوت باشد در حق آدمی . و همه معاصی فرعی یک منزلت دارد اگرچه از بدعت فروتر باشد . و بدعت از کفر فروتر. پس توبه او از زنا و قطع طریق و گناهائی که امروز از آن عاجز است ، در صورت ، توبه او از آن درست آید .

شرط چهارم آنک ترک اختیار گناهی که کند تعظیم خدای را کند و پرهیز از خشم او و سختی عقاب او، نه از براء رغبت دنیاوی^۲ یا ترسی از مردم، یا طلب ثنائی وصیتی، و یا ضعفی که در نفس یابد یا درویشی یا غیر آن. این همه شرایط و ارکان توبه است که چون حاصل شد و تمام شد ، توبه ای باشد حقیقی صادق .

اما مقدمات توبه سه است : یکی یاد زشتی گناه، دوم یاد سختی عقوبت خدای و عظیمی خشم و غضب او که طاقت ندارد، سیم یاد ضعفی خود و قلت حیل و تدبیر آن، که آن کس که طاقت گرماء آفتاب ندارد و طبانیچه شرطی و گزیدن مورچه ، چگونه طاقت گرماء آتش دوزخ دارد و طاقت زخم مقاصع زبانی و گزیدن مارانی همچند گردن شتر و کژدمانی همچند استر که این همه در دوزخ آفریده اند، درجاء هلاک و خشم و بوار ، نعوذ بالله من سخط الله وعذابه . چون (بر) بدین اذکار مواظبت نمایی و شب و روز بردل خود تازه می داری، لامحال ترا بر توبه نصوح دارد، ان شاء الله تعالی.

سؤال اگر گوئی که در حدیث چنین آمده است که الندم توبه . و این همه

شرائط نگفته اند که شما گفته اید ، بدانک پشیمانی مقدور بنده نیست. نبینی که باشد که آدمی بر چیزی^۱ پشیمان شود و خواهد که آن پشیمانی نباشد ؟ و توبه مقدور بنده است و بدان مأمور است . و معنی خبر آنست که ندم که (براء) تعظیم خدای تعالی و خوف عقاب او باشد بر توبه دارد که آن از صفات تائبانست و چون از مقدمات توبه یاد آرد ، او را بر توبه^۲ نصوح دارد و ندامت او را بر ترک گناه دارد ؛ و این بردل بماند و چون ندامت از اسباب توبه است و از صفات تائب است ، آن را به نام توبه یاد کرد .

سؤال اگر گوئی چگونه ممکن شود که آدمی چنان شود که از گناه نیاید نه صغیره و نه کبیره ، و پیغمبران صلوات الله وسلامه علیهم که اشرف خلایق بودند ، خلاف است علما را که ایشان درین درجه بودند یا نه ؟ بدانک این کاری ممکن است محال نیست . خدای تعالی هر کرا خواهد نگاه دارد و بدین درجه رساند . و **الله یختص برحمته من یشاء^۲** . پس شرط توبه آن است که قصد گناه نکند اصلاً ، اما اگر ازو به سهو و خطا در وجود آید ، آن معفو باشد به فضل و رحمت خدای تعالی و این آسان باشد کسی را که خدای توفیق داده باشد .

سؤال اگر گوئی من توبه از آن سبب نمی کنم که از خود می دانم که من با سرگناه روم و بر توبه باز نتوانم استاد ، جواب بدانک این خاطر از جمله فریب و غرور شیطانست و ترا این علم از کجاست که با سرگناه روی . چرا نشاید که خود چنان شود که پیش از آنک با سرگناه روی بر توبه بمیری و به بهشت روی . اما ترس آنک با سرگناه روی بر تو آن است که عزم به صدق کنی و برخدا آنک به تمام رساند . اگر تمام شود خود فبهاونعمه . والا گناهان گذشته خود آرزیده شود و از آن برهی و پاک شوی و واجب نیست بر تو الا این حدیث که من می گویم اکنون با تو ، و مبادا که خوف بازگشت باز با گناه ، ترا از توبه باز دارد که تو به سبب توبه ازین دو کار نیک بیرون^۳ نیستی و خالی نیستی ، اما از گناه گذشته بیرون آمدن و اما از آن آینده (نیز) خلاص یافتن ، اما فایده توبه از

۲- قرآن کریم ۱۰۰/۲

۱- ب: ... آدمی از چیزی...

۳- ب: ... بیرون آمدن و اما از آن آینده ...

گناه بیرون آمدن است و خلاص یافتن از او . بدانکه گناه علی الجملة سه قسم است : یکی آنکه ترک چیزهای واجب کرده باشی از نماز و روزه و کفارت و غیر آن . تدبیر این گناه آن باشد که به قضاء آن مشغول شوی به حسب قدرت و طاقت .

دوم گناهانی که میان تو و خدا باشد چون شرب خمر و سماع مزامیر و خوردن ربا و مانند آن . باید که از آن پشیمان شوی و دردل محکم کنی که دیگر باسر آن نروی .

سیم گناهانی که میان تو و میان خلق باشد ؛ و این صعب تر و مشکل تر است ؛ و این چند قسم است : درمال است ، و در نفس ، و در عرض ، و در حرمت ، و در دین .

آنچه درمال باشد باید که رد کنی با خداوند مال اگر امکان دارد ، و اگر عاجزی به سبب غیبت یا موت یا غیر این ، و امکان باشد که به جهت او به صدقه^۱ دهی بده و اگر ممکن نباشد چندانکه توانی حسنات خود زیادت می کن و به تضرع با خدای باز می گرد تا روز قیامت او را از تو راضی کند .

اما آنچه در نفس باشد او را تمکین قصاص دهی یا اولیاء او را تا از تو قصاص بستانند یا بحل کنند و اگر نتوانی رجوع بادرگاه خدا کن به تضرع و ابتهال ، تا او را روز قیامت از تو راضی کند .

اما عرض بر آنکه او را غیبت کرده باشی یا بهتانی^۲ نهاده باشی یا دشنام داده باشی باید که خویشتن را پیش آن کس دروغ زن گردانی ، یعنی پیش آن کس که این همه پیش او گفته باشی و از آن کس که خداوند این همه باشد حلالی خواهی ، اگر امکان دارد ، و از زیادتیی خشم و انگیزختن فتنه بنوی^۳ بیم نباشد و اگر بیم باشد هم رجوع باحق باید کرد و براء خداوند این حقوق ، استغفار بسیار کردن .

اما حرمت به آنکه با اهل و فرزند او خیانت کرده باشی این جایگاه استحلال وجهی ندارد که در اظهار آن هیجان فتنه باشد و غضب ، بلکه تضرع به حق باید کرد تا روز قیامت او را از تو راضی کند ، و خیر بسیار در مقابله آن بکن

۱- ب: ... تصدقی ... ۲- ب: ... بهتان ۳- ب: ... نبوی

جهت او، و اگر چنان باشد که از فتنه ایمن باشی و این نادر باشد استحلل کنی شاید. اما در دین به آنکس تکفیر او کرده باشی، یا متبذع خوانده باشی یا ضال و گمراه کرده باشی و این صعبتر است، باید که خویشتن را دروغ زن کنی پیش آن کس که او از تو شنیده باشد و از صاحب حق حلالی بخواهی، اگر ممکن باشد و الا هم به تضرع باخدای گردی تا او را از تو راضی گرداند. و علی الجملة هر چند رضاء خصمان حاصل توانی کرد بکنی و آنچه ممکن نباشد باخدای گردی تا او را راضی از تو گرداند و آن در مشیت خداست و امید به فضل او چنان است که چون در دل بنده صدق تمام بیند خصمان او را از خزانه فضل خویش راضی گرداند نه به حکم برخدای، این را نیک بدان و بیندیش، چون این کارها بکردی و دل از گناه پاک گردانیدی^۱ و از اختیار گناه در مستقبل از گناهها بیرون آمیدی اگر دل پاک کردی و قضاء چیزهای فوت شده نکردی و رضاء خصمان نطلبیدی^۲، بدانک تبعات لازم است و گناهها آمرزیده و این را شرحی دراز است (فی کتاب التوبة) در احیاء علوم و در کتاب القربة الى الله و در کتاب غایة القصوى^۳ آنجا اگر طلب کنی بیایی، و آنچه در این مختصر ذکر رفته اصلی است که از آن لابد است.

فصل

بدانک این عقبه عقبه صعب است و کار این عقبه مهم است و ضررش به غایت عظیم. ابواسحق اسفراینی میگوید سی سال به دعا از خدا می خواستم که توبه نصوح مرا روزی کند، پس در خود عجب بماندم گفتم سبحان الله سی سال است که حاجتی می خواهم و تا اکنون هنوز روا نشده است، در خواب دیدم یکی را که میگوید تو هیچ میدانی که از خدای تعالی چه می خواهی؟ از خدا می خواهی که ترا دوست گیرد. نه قرآن میگوید ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين^۴؟ تو از

۱- ب: ... گردانی ۲- ب: ... خصمان را نطلبیدی ...

۳- ب: ... الفضول ... ۴- قرآن کریم ۲/۲۲۲

خدا می‌خواهی که ترا دوست گیرد، این نه حاجتی سهل و آسان است، بنگر درین پیشوایان بزرگ و همت ایشان در حال به‌صلاح باز آوردن دلهاء خود و زاد معاد ساختن.

و اما ضرر مخوف اول گناه، سخت‌دلی باشد و آخر آن شومی و بدبختی و کفر. حال ابلیس و بلعمین با عور را فراموش مکن که اول کار ایشان گناه بود و آخرش کفر و با هالکان هلاک شدند ابدالابدین.

پس ای برادر بر تو باد که بیدار شوی و جهد کنی تا بیخ اصرار برگناه از دل بر کنی و ازین قنطره‌ها برهی و از سخت‌دلی ایمن نباشی و از حال خود در اندیشه باشی. بعضی از صلحا گفته‌اند که سیاهی دل از گناه باشد و علامت سیاهی دل آن است که دل از گناه کوفته نشود و طاعت را در دل وقتی^۲ نباشد و موعظت سودمند نیاید، و هیچ گناه را خرد مدار که مبادا که تو خود را توبه کاری دانی و برگناه^۳ مصر باشی. و ندانی از کهمش ابن الحسین^۴ به ما رسیده است که گفته است که گناهی کرده‌ام و چهل سال است که بر آن می‌گیریم. پرسیدند که آن چه گناه بود؟ گفت دوستی به زیارت من آمد؛ براء او ماهی خریدم؛ چون بخورد، برخاستم و پاره گل از دیوار (همسایه) غیری بگرفتم تا بدان دست بشست. پس با نفس خود مناقشت کن، و حساب او بکن در کار آخرت، و به توبه شتاب کن که اجل پوشیده است و دنیا سرای غرورست و به تضرع و ابتهال با درگاه خداگرد، و حال پدر اول، آدم صلوات الله علیه یادآور که حق تعالی او را به ید قدرت خود بیافرید و به دوش ملائکه به بهشتش فرو آورد و یک گناه پیش نکرد، دید آنچه دید، و توشنیدی آنچه بروگذشت. روایت است که خدای تعالی فرمود که ای آدم چگونه (همسایه) جاری^۵ بودم من ترا؟ گفت یارب جاری به غایت نیکو؛ فرمود که از جوار من بیرون شو، و تاج کرامت من از سر بنه^۶ که آن کس که عصیان من کند^۷ در جوار من نباشد. تا روایت است که دویست سال می‌گریست برگناه

۱- در متن الف بصورت (قنطره‌ها) آمده است

۲- ب: ... وقتی

۳- ب: ... و بر آن کار مصر...

۴- ب: کهمش بن الخمس العیان

۵- ب: ... همسایه

۶- ب: فرمود که از جواهر سرسینه که

۷- ب: کند در جوار من کند در جوار ...

خود تا توبه او قبول کردند و گناه یکی بیش نبود. این معامله خداست بایغمبر خویش و صفی خویش در یک گناه، چگونه باشد حال دیگری با گناه بسیار با اصرار و اعراض و بی مبالاتی و کم التفاتی. پس اگر توبه کردی و باز با سرگناه شدی، دیگر- باره زود با سر توبه شو و سیم و چهارم بار^۱ همچنین. و همچنانک گناه کردن و باز با سرگناه شدن پیشه گرفتی، توبه کردن و با^۲ سر توبه شدن پیشه گیر و در توبه کردن عاجزتر از این مباش که در گناه کردن. و ناامید مشو^۳ از حق، که شیطان ترا از توبه باز دارد، که توبه کردن دلیل خیرست، نه رسول خدای می فرماید صلی الله علیه وسلم، خیرکم کل مفتن ثواب؟ یعنی مرد پر بلاء پرتوبت، از گناه به ندامت و استغفار، مفتن را معنی این است، و آیه قرآن بایاد می آور که **ومن يعمل سوءاً او یظلم نفسه ثم یتستغفر الله یجد الله غفوراً رحیماً**^۴.

فصل

علی الجماله چون ابتدا کردی و دل از گناه بریده کردی و عزم مصمم صادقانه کردی چنانک خدا از تو داند که با سرگناه نروی و فوائت را قضا کردی، و خصمان را خشنود کردی، براء دیگر چیزها که باقی ماند، با درگاه خدا رجوع کن، به تضرع و ابتهال، تا آن دیگر را حق تعالی کفایت کند، پس برو و غسل کن و جامه را پاک و نمازی کن، و چهار رکعت نماز بگزار چنانچ باید گزارد و به جای خالی^۵ که جز خدای ترا نبیند، روی بر زمی نه و خاک بر سر کن و روی در خاک بمال که عزیزترین عضوهاء تو است، با چشمی گریان و دلی اندوه ناک، و نفس خود را ملامت کن، و یک یک گناه یاد آور و توبه کن. پس دست به خدا بردار و بگو **الهی عبدک الابق، رجع الی بابک، عبدک العاصی رجع الی الصلح، عبدک المذنب**

۱- ب: باره

۲- ب: باز

۳- ب: مباش

۴- قرآن کریم ۱۱۰/۴

۵- در متن الف کلمه (و به جای خالی) در اول صفحه بعد هم آمده و تکرار شده است.

اتاك بالعدر ، فاعف عني بجودك و تقبلني بفضلك و انظرالي برحمتك^۲ ، اللهم اغفرلي ماسلف من الذنوب ، و اعصمني فيما بقى من الاجل ، فان الخير كله بيدك وانت بنا رؤف رحيم. پس این دعا که آن را دعاء شدت خوانند بخواند، یا مجلی^۳ عظام الامور یا منتهی همه المهومین، یا من اذا اراد امرأ، فانما يقول له کن فیکون^۴، احاطت بناذنوبنا ، وانت المدخور لها، یا مدخوری لكل شدة، كنت ادخرك لهذه الساعة، فتب علی، انک انت التواب الرحیم، پس بسیار گریه بکن، و تذلل بنمای و بگو یا من لا یغله سمع عن سمع، یا من لا تغلظه المسائل، یا من لا یرمه الحاح الملحین، اذقنا برد عفوک ، و حلاوة مغفرتک، انک علی کل شیء قدیر. پس صلوات بر پیغمبر (ده) دهد بسیار، و استغفار (کن) کند جهت جمله مؤمنین و مؤمنات را، و روی به اطاعت (نه) نهد. بدانک چون چنین کنی توبه نصوح کردی ، و از گناه بیرون آمدی، چنانک از مادر بزادی پاک ، و خدای تعالی ترا به دوست گرفت، و امن و خلاص از گناه بادید آمد، و برکت و رحمتی یافتی که در وصف نیاید، و از معاصی رستی و این عقبه را با پس پشت گذاشتی، به فرمان خدا و توفیق او و الله ولی الهدایة.



۲- ب: ... برحمتک یا ارحم الراحمین اللهم ما اغفرلی ...

۴- قرآن کریم ۶۸/۴

۱- ب: ... و تقبل منی

۳- ب: یا مسحی العظام

۵- ب: عائق اول دنیا

باب سیم در عقبه سیم [عوائق]

که آن عوائق است. بر تو باد ای طالب عبادت، که دفع عوائق کنی، تا عبادت تو استقامت گیرد، و عوائق چهاراند :

عائق اول یکی دنیا است و دفع او آن است که ازو مجرد شوی، و در وی زاهدشوی، و این تجرد و زهد براء دو چیز باید، یکی آنک تا عبادت مستقیم گردد و بسیار توانی کردن، که رغبت تو در دنیا ظاهرتر به طلب آن مشغول دارد و باطن ترا به خواست او و حدیث او؛ و این هر دو ترا از عبادت بازدارند، زیرا که نفس یکی بیش نیست، و دل همچنین چون به چیزی مشغول شد از ضد آن باز استند، و مثل دنیا و آخرت، چون دو زن و سنی اند، چون یکی را راضی کنی آن دیگر خشم گیرد و همچون مشرق و مغرب است، به قدر آنک به یک جانب نزدیک شدی، از دیگر جانب دورماندی، اما شغل دنیا در ظاهر یکی آن است که ابوالدردا رضی الله عنه می گوید که **زاوالت ان اجمع بین العبادة و التجارة**، فلم یجتمعا فاقبلت **على العبادة و ترک التجارة**. یعنی بسیاری بکوشیدم که جمع کنم میان عبادت و تجارت، و جمع نمی شدند باهم، من نیز ترك تجارت کردم، و روی به عبادت آوردم و امیر مؤمنان عمر رضی الله عنه می گوید که اگر کسی را جمع شدی دنیا و عبادت، مراجع شدی، که خدا مراهم قوت داد، و هم نرمی و آهستگی. پس چون چنین است، آنچه فانی است دستازو بپاید داشت، اما شغل دنیا به باطن و دل آن است

که خواست و ارادت آن پیوسته اندرون را مشغول دارد که سید کونین صلوات الله و سلامه علیه می گوید (فرماید) من احب دنیا به آخرته ، و من احب آخرته اضرب دنیا به ، فآثرها ما یبقی علی ما یفنی. پس معلوم شد که چون تظاهر را به دنیا مشغول کنی و باطن را به دوستی آن متعلق گردانی، از تو عبادت چنانچ باید نیاید. اما چون زاهد شدی (شوی) در آن، میسر شود که همه اعضا تو یار یک دیگر شوند در عبادت، که سلمان (فارسی) می گوید که چون بنده زاهد شد، دل او به حکمت روشن شود و اعضا او معاونت یک دیگر کنند در عبادت، این است که این است. دوم آنکه قیمت عمل تو بیشتر شود، و قدر و شرف آن عظیم گردد، که فرمود رسول صلوات الله و سلامه علیه رکعتان من رجل زاهد قلبه خیر واجب الی الله من عبادة المتعبدين الی آخر الدهر ابدأ سرمداً. یعنی دو رکعت نماز که مردی کند که دل او زاهد باشد به نزدیک حق جل و علا بهتر و دوست تر است از عبادت متعبدان، تا آخر دنیا ابدأ سرمداً، پس سزاوار است، که مرد متعبد در (از) دنیا زاهد شود.

سؤال اگر گویی معنی و حقیقت زهد چیست؟ بدانکه زهد به نزدیک علما بر دو قسم است: زهدی است که مقدور بنده است، و زهدی است که مقدور بنده نیست، اما آن زهد^۱ که مقدور بنده است سه چیز است (اول) آنکه اگر دنیا ندارد طلب نکند، و (دوم) آنکه اگر دارد تفرقه کند، و (سیم آنکه) ترك خواست و اختیار آن کند. و اما آن زهد که مقدور بنده نیست، آن سردی^۲ است که در دل بنده آید از دنیا، پس زهد مقدور مقدمه زهد نامقدور باشد، براء آنکه چون بنده که دنیا ندارد طلب نکند و آنچه دارد تفرقه کند و به دل ترك دوستی و اختیار آن کند. این هر سه معانی برودت و سردی در دل او پدید آرد الله را وعظیمی ثواب را و زهد حقیقی پیش من اینست. پس بدانکه ازین هر سه، ترك دنیا سخت ترست یعنی ترك دوستی که به دل باشد که بسا که به ظاهر ترك دنیا کند و به باطن و دل دوست دارد، پس همیشه در رنج و جان کندن باشد، نبینی که خدای فرماید

۱- ب: زاهد
 ۲- ب: سردی
 ۳- ب: نامقدور آن باشد ...
 ۴- ب: باشد و بسا ...

تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض ولا فساداً. حکم همه بر نفی ارادت است نه بر طلب کردن و همچنین می فرماید که من کان يريد حرث الاخرة نزله في حرثه و من کان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ماله في الاخرة من نصيب^۲ و همچنین می فرماید من کان يريد العاجلة عجلنا له^۳ و همچنین می فرماید و من اراد الاخرة^۴، نبینی که همه اشارت به ارادت است؟ پس کار ارادت مهم است که چون بنده بر ترك طلب و تفريق مواظبت نماید و بر آن باسد امید داریم که خدای تعالی توفیق (آن دهد که از دل بنده ارادت و اختیار دنیا من دفع گردد)^۵ آن دهد که دفع ارادت و اختیار از دل بنده باشد.^۶ پس آنچ ترك و تفريق دنیا بر دل آسان و سهل کند، ذکر آفات و عیب هاء اوست و آن را از چند وجه گفته اند تركت الدنيا لقلّة غنائها و كثرة عنائها و سرعة فنائها و خسة شركاؤها. دنیا را بگذاشتم که کم به کار می آمد^۷ و رنجش بسیار بود و زود به زوال می آمد و شریکان که طالب او بودند، بس خسیس بودند. شیخ من (امام الحرمین) می فرماید که ازین سخن بوی رغبت دنیا می آید. از آن روی که هر که از فراق چیزی شکایت کند وصال او خواهد، و هر که (چیزی را) دست بدارد به واسطه خست شرکا، پس اگر او تنها بر آن ظفر یابد دست از او بدارد. پس سخن تمام درین باب آن است که شیخ فرمود رحمه الله که دنیا دشمن (داشته) خدا است و تودوست خدا، و هر که کسی را دوست دارد، دشمن (داشته) او را دشمن دارد، و دیگر آنک دنیا در اصل خویش شوخگن و مردارست، نبینی که آخر به فساد می آید و تلاشی و اضمحلال (محو) می پذیرد؟ لیکن مرداری است به بوی خوش اندوده، و به زینت آراسته، غافلان، به ظاهر او مغرور شوند، و عاقلان از او زاهد و دور شوند.

سؤال اگر گویی حکم زهد در دنیا چیست، فریضه است یا نافله؟ بدانک زهد هم بر حلال افتد و هم بر حرام، در حرام فریضه است و در حلال نفل (سنت). پس منزلت حرام کسانی را که بر طاعت و عبادت مستقیم شده باشند، منزلت مردار و

۲- قرآن کریم ۴۲/۲۰

۱- قرآن کریم ۲۸/۸۳

۴- قرآن کریم ۱۷/۱۹

۳- ب: و من... کان قرآن کریم ۱۷/۱۸

۵- در حاشیه اضافه آمده است.

۶- ب: که از دل بنده ارادت و اختیار دنیا من دفع گردد.

۸- ب: چیزی را بدست به واسطه.

۷- ب: می آید

مستقذر باشد الا به نزد ضرورت دست بدان نبرند، و آن هم به مقدار ضرورت برند براء دفع آن ضرورت، اما زهد در حلال، کسانی را باشد که در منزلت ابدال باشند و این حلال نیز پیش ایشان همچون مردار باشد، و تصرف نکنند از آن الا به قدر ضرورت و لابد. اما حرام نزدیک ایشان به منزلت آتش باشد، که به هیچ حال در خاطر ایشان نگذرد، که قصد فرا گرفتن آن کنند، و معنی سرد شدن بر دل این باشد^۲ که در دل اختیار و ارادت آن بنماید.

اگر سؤال کنی که چگونه ممکن باشد که دنیا باین شهوت‌ها و لذت‌ها عجیب به نزدیک آدمی به منزلت آتش و مردار مستقذر و مستحیل گردد و بنیت این بنیت و طبع این طبع که ما راست؟ بدانکه هر کرا توفیق خاص دادند و آفات و خباثت^۳ دنیا در اصل بدید و بدانست به نزدیک^۴ او چنین شود که گفتیم.

اما رغبت در دنیا کسانی کنند که از عیب و آفت او کور مانند و به ظاهر و زینت او فریفته شوند و این معنی در مثالی بیاوریم تا روشن شود. مثلاً اگر شخصی حلوائی بسازد و به مشک و عنبر و عطریات آن را بیاراید و پاره زهر در چنین حلوا کند و شخصی آن حال بیند و داند و دیگری نبیند و نداند، پس چون آن حلوا در پیش آن دوشخص بنهند، ممکن نباشد که آن شخص که زهر در آن حلوا دیده دست بدان تواند بردن، و اما آن دیگر که ندیده باشد، به حرص و رغبت هر چه تمام تر فرا خوردن گیرد و به ظاهر مزخرف او مغرور شود، و درین شخص که در آن باب زاهد است و نمی‌خورد تعجب می‌کند بلكه سفیه و بی‌خرد می‌داند. این مثل حرام دنیا است با صاحب بصیرت و عاقل، و با نادانان راغب، پس اگر زهر در آن بکند و خوی یا (مخاط) و خلم در اندازد و فراهم بیاورد^۵ و یکی دید و دیگری ندید آن کس که دید سخت متقرز باشد و مستقذر داند الا به وقت ضرورت و حاجت دست بر آن نبرد و آن کس که ندید و جاهل است به حرص و رغبت در افتد و می‌خورد، این مثل حال دنیا است با هر دو گروه اهل بصیرت و استقامت و اهل رغبت و غفلت، پس اگر غافل از آن حال حلوا، همان بدانند که زاهد بدانست، همچو او زاهد شود و نخورد، و اگر بر زاهد

۱- ب: برند ۲- ب: بردل باشد

۳- ب: خیانت

۴- ب: به نزد

۵- ب: دیده ۶- ب: و خوی و مخاط و خلم در آن اندازد و بیاورد.

همچنان پوشیده بماند که برجاهل، زاهد نیز غافل ماند و رغبت نماید؛ و این تمیز به سبب بینایی و نایبانی است، نه به سبب طبع و خواست. و این اصلی فائده مندست؛ هر کرا عقل و انصاف باشد بدین معترف شود؛ **والله ولی التوفیق والهدایه**.

سؤال اگر گویی ما را لابد قدری^۱ دنیا باید تا قوام بدن بدان باشد، پس چگونه زاهد شویم در آن؟ بدانک زهد در فضول دنیا است، که بدن محتاج نباشی نه در قوام که مقصود قوام قوتست، تا خدای تعالی راتوانی پرستیدن، نه خوردن و آشامیدن و لذت گرفتن و بس، بلکه خدای تعالی اگر خواهد بنیت برجای بدارد به چیزی و سببی، و اگر خواهد بی چیزی و سببی برجای بدارد، همچنانک فرشتگان را می دارد. پس اگر به چیزی برجای بدارد، اگر خواهد به چیزی که نه به طلب کسب تو باشد و از آن جا به تو رساند که ترا در حساب نیاید، چنانک فرمود **و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب**^۲. آنکه تو به هیچ حال به طلب و ارادت محتاج نباشی. و اگر برین حال بودن، قوت و صبر نداری و به طلب و ارادت مشغول می شوی، نیت و قصد بر آن دار که از براء (حصول) قوت عبادت طلب می کنم نه از براء شهوت و لذت، که چون این چنین نیت کردی، طلب و ارادت از تو خیر و حسنه باشد و توطالب آخرت باشی، نه طالب دنیا، و در زهد و تجرد توهیج قدحی نباشد. این جمله بدان و نیک بدان، خدای تعالی ترا و ما را توفیق ارزانی داراد بمنه و فضله.

عائق دوم خلقتست. بر توباد که از خلق کرانه گیری از براء دو کار: یکی آنک ترا مشغول گرداند از عبادت خدای، که در حکایت آمده است، که یکی گفت که به جماعتی بگذشتم که تیر می انداختند، و مردی دورتر از ایشان نشسته بود، من خواستم که با این مرد سخن گویم، گفت مرا ذکر خدای بهتر است از سخن گفتن. گفتم که تو تنهایی نشینی؟ گفت خدا با من است و دو فرشته. گفتم ازین ها که تیر می اندازند که سبق برد؟ گفت آن کس که خداش بیامرزد. گفتم راه از کدام جانب است؟ اشارت به آسمان کرد و برخاست و برفت و مرا بگذاشت. پس معلوم شد که خلق، عابد را از عبادت مشغول کنند، بلکه از عبادت بازدارند، بلکه در شرف هلاک

اندازند. چنانکه حاتم اصم رحمه الله علیه فرمود که از خلق پنج چیز طلب کردم نیافتم، طاعت و زهدات طلب کردم نیافتم^۱، گفتم اگر شما نمی کنید مرا بر کردن یاری کنید، نکردند. گفتم اگر من نکنم از من راضی شوید نشدند. گفتم مرا زعبادت بازدارید و منع مکنید منع کردند، گفتم مرا به چیزی دعوت مکنید که رضاء خدا در آن نباشد، و با من دشمنی مکنید بر آن، اگر من تابع شما نشوم، هم نکردند. پس خلق را بگذاشتم و به کار خاصه خود مشغول شدم. پس بدان ای برادر که محمد رسول الله که پیغمبر توست، صلوات الله وسلامه علیه روزگار عزلت را وصف کرده است و بنموده که منفرد باید شد در آن زمان، و یقین که پیغمبر ما به هر حال از مابه مصالح ما داناتر بود، و نصیحت او بر ما بیش از آن بود که ما را برخود. اگر روزگار و زمانه خود را چنان می بینی که او صفت کرده است فرمان او بر، و نصیحت او بشنو و بهانه مگیر و خود را دریاب و الا هلاک شوی و هیچ عذر نداری. و خبری مشهورست از عبدالله بن عمرو بن العاص (رضی الله عنه) که پیش رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه نشسته بود که رسول علیه الصلوة والسلام ذکر فتنه می فرمود، گفت چون مردم بینند که در عهد سست باشند، و در امانت سبک، و همچنین باشند و انگشتان دست در یک دیگر کشید و چون چنین باشد من گفتم یا رسول الله من چکنم درین حال؟ گفت در خانه بنشین^۲ و زبان نگه دار، و آنچه شناسی و دانی به دست دار و آنچه ندانی بگذار و کار خاصه خویش کن، و از کار عموم دست بدار، و در این خبر است که فرمود آن ایام هرج باشد، گفتند ایام هرج چه باشد، فرمود که زمانی که مرد از^۳ هم نشین خود ایمن نتواند^۴ بود. و خبری که از ابن مسعود (رضی الله عنه) روایت می کنند که فرموده اند ان یُدفع عن عمرک فسیأتی علیک زمان، کثیر خطبأؤه، قلیل علماؤه، کثیر سؤاله، قلیل معطوه، الهوی فیہ قائد العلم، قیل و متی ذلک، قال اذا امیتت الصلوة و قبلت الرشی، و یباع الدین بعرض یر من الدنیا. فالنجا و یحک ثم النجا. معنی این حدیث هم بدان

۱- ب: ... کردم و نیافتم...

۲- در متن الف بصورت نشین آمده ولی در حاشیه آمده (ای الزم بیتک) بنابراین در خانه

بنشین درست است ۳- ب: که مردم از

۴- ب: نتواند ۵- ب: که رسول صلعم فرمود

حدیث که به پارسی یاد کردیم نزدیک است، و این مجموع اوصاف، تو درین روزگار و اهل روزگاری بینی، و سلف صالح مردم را همیشه ازین پرهیز داده اند و عزلت گزیده، و بدان وصیت کرده، و شک نیست که زمانه بعد از ایشان بهتر نشد، بلکه بترشد. و یوسف اسباط می گوید که از ثوری شنیدم که فرمود: **الله الذی لا اله الا هو لقد حلت العزوبة**. به خدای که نیست هیچ معبودی الا او، که عزلت گرفتن اکنون حلال شد. من می گویم اگر در آن روزگار که او بود حلال بود، در این روزگار که ما ایم از جمله فرایض و واجبات شد. و (امام) سفیان ثوری مکتوبی به عباد خواص نوشت، اما بعد تو در زمانی هستی که اصحاب محمد صلی الله علیه ورضی عنهم از آن (زمان) استعاذت می کردند (به خدای تعالی) و ایشان را علمی بود که ما را نیست، و ما چون کنیم که درین چنین روزگار رسیدیم، با علم اندک و صبر اندک، و هیچ یار و معاون بر خیر نه، و دنیا و مردم هر دو به فساد آمده. و عمر می گوید رضی الله عنه: **فی العزلة راحة من خلط السوء** در عزلت گرفتن راحت است از هم نشینان بد. و از سفیان بن عیینه یافته ام که می گوید: ثوری را گفتم مرا وصیتی کن، گفت **اقلل من معرفة الناس**. از معرفت و شناخت مردم با کم کن^۱، گفتم یرحمک الله، نه در خبر آمده است که، **اکثروا من معرفة المؤمنین فان لكل مؤمن شفاعته؟** مؤمنان را بسیار به آشنا کنی، که هر مؤمنی را شفاعتی هست در قیامت؟ گفت نپندارم که مکروه بینی الا از کسی که او را شناسی، گفتم اری، پس از وفات او به سال، شبی در خواب دیدمش، گفتمش یا ابا عبدالله وصیتی کن مرا، گفت از شناختن مردم باز کم کن که از ایشان دشخوار^۲ خلاص می توانی یافت، و درین معنی گفته اند شعر:

و ما زلت مذ لاح المشیب^۳ بمفرقی افش عن هذا الدوری و اکشف
فما ان عرفت الناس الا ذمتهم جزی الله خیراً کل من لست اعرف

می گوید تا پیرشدم مردم را می شناختم، و حال ایشان را استکشافی می کردم هیچ کس را نشناختم الا که (ملاست کردم به واسطه آنک درو) درو عیبی (بود) خدا جزاء خیر دهد آن کس را که نشناخته ام. داؤد طائی می گوید رحمة الله علیه

۱- ب: هست ۲- ب: باز کم کن
۳- ب: دشوار ۴- ب: المشیت

صم عن الدنيا، واجعل فطرك الجنة، وفر من الناس فرارك من الاسد، یعنی از دنیا روزه درگیر، و روزه گشایی در بهشت کن، و از مردم بگریز چنانکه از شیر گریزی. ابو عبدالله می گوید هیچ حکیمی را ندیدم، الا که در آخر سخن گفت: 'اگر دوست داری که ترا کسی نشناسد، از خدای هنوز برکاری و درین باب (عزلت) اخبار بسیار است، و در کتاب اخلاق الاباد و النجاة من الاشواد بسیار آورده ایم، از آنجا طلب کن.

اما خصلت دوم که از مردم متفردمی باید شد، آن است که عبادت برتو^۲، به زیان آورند، کسه به سبب ایشان داعیه ریا و تزین یعنی آراسته شدن به علم و عبادت در تو بدید آید، وجه راست گفت یحیی معاذ که رؤیة الناس بساط الریا^۳. و زاهدان ازین معنی برخورد ترسیده اند تا ملاقات و دیدن یک دیگر، و به زیارت یک دیگر رفتن ترك کرده اند. و هرم بن حیان اویس قرنی را گفت، به زیارت دیدار خویش به ما پیوند، گفت به تو پیوسته ام به چیزی که به از زیارت و دیدار است، و آن دعا است در غیبت که از زیارت ریا و تزین تولد می کند. سلیمان خواص را گفتند ابراهیم ادهم آمده است، به زیارت اونرویم؟ گفت اگر شیطان ستنبه^۴ را بینم، دوست تر دارم که اورا بینم، این سخن ازو منکر داشتند، گفت چون اورا بینم، بترسم از آنکه خود را بیارایم برو، و اگر شیطانی^۵ را بینم ازو توانم دور شدن. و شیخ من رحمة الله علیه یکی از عارفان^۶ را دید و دیرگاه با هم سخن گفتند، و در آخر دعا کردند، پس شیخ عارف را گفت نپندارم که هیچ مجلس با کسی نشسته ام امیدوارترین که با تو^۷ نشسته ام، عارف گفت هیچ مجلس نشسته ام ترس ناک ترازین، آخر نه تو بهترین علم ها و حدیث هاء خویش بامن بگفتی، و خود را در من بیاراستی و من نیز همچین، و ریا واقع شد، پس شیخ رقت بسیار نمود چنانچ اورا غشی رسید در آن رقت، و بعد از آن بدین دویث مثل زدی به هر وقتی، شعر:

یا ویلتی من موقف ما به اخوف من آن يعدل الحاكم^۸
ابارز الله بعصیانه ولیس لی من دونه راعم

۱- در زیر همین سطر و حاشیه متن الف و نیز در متن ب جمله عربی (ان احببت ان لاتعرف فاننت من الله علی بال) آمده است. ۲- ب: برتو یاد به زیان ۳- ب: الزنا
۴- ستنبه: ۵- ب: شیطان ۶- ب: من بعضی از عارفان.
۷- ب: امیدوار تر از این که. ۸- ب: این بیت را ندارد.

یارب عفوا عنک عن مذنب اسرف الا انہ نادم

حال اهل زهد و ریاضت این است، بایک دیگر؛ تاحال اهل رعونت و بطالت چگونه باشد؛ لابل که حال اهل شروجهالت و ضلالت، و بدانکه زمانه عظیم به فساد آمده است؛ و خلق روزگار، یاترا از عبادت مشغول دارند، یا حاصل عبادت تو برتو، به زیان آرند تا به سلامت سر به سرنجهی، پس عزلت و تفرد از خلق لازم است، عزلت گیر و استعانت به حق کن، والسلام.

سؤال اگر گوئی حکم عزلت و تفرد از خلق چیست و حال طبقات مردم اندر آن چیست، و تاجه حد عزلت واجب می شود؟ بدان رحمک الله که مردم درین باب بردونوع اند: یکی مردی است که خلق را بدو هیچ حاجتی نیست، نه درعلم و نه در بیان حکمی. پس این چنین مرد را تفرد و عزلت اولیتر، و باخلق نیامیختن، الا در جمعه و جماعت و به نماز عید و حج و مجلس علم، که به سنت باشد، یا حاجت کار معاش که از آن ناگزیر باشد، پس این چنین مرد، اگر خواهد که به یکبار از مردم منقطع شود و صلاح بیند در آن که باخلق نیامیزد، او را به سرکوهی باید شد، تا این فرائض بروی واجب نشود، یا به بطون اودیة و صحراء خالی، و مگر که زهاد و عباد بدین وجه به سرکوهها رفته باشند و به جائهء دور از مردم و نیز این کس را یقین شود که زیان مخالطت او با مردم بیشتر و عظیم تر از ترک مخالطت است، آن که معذور باشد؛ و من به مکه یکی را از اهل علم دیدم، که به جماعت حاضر نمی آمد^۱ به مسجد حرام، تفحص کردم، گفتند می گوید که ثواب آن به تبعات و آثاری که از مخالطت حاصل می شود وفا نمی کند، ازین سبب به مسجد نمی آید و در میان مردم نمی نشیند. پس گفتم با معذور عتاب نتوان کرد، والله اعلم. لکن طریق عدل طریق اول است، که با مردم با جمعه و جماعات، و انواع^۲ خیرات و عبادات، شریک می باشد، و در غیر این ازیشان دور می باشد. و اگر طریق دوم خواهد، که از مردم به یک بار منقطع شود به جای گاهی باید رفت، که این فرضها برومتوجه

۱- در متن الف بصورت (بسر) آمده است

۲- ب: نمی شد ۳- ب: ... و خیرات ای و عبادات شریک...

نشود . و طریق سیم آن است که در شهری باشد ، و با مردم در جمعه و جماعات حاضر نشود ، که در آن تبعی و وزری بیند ؛ این مقام به نظری دقیق محتاج است و در خطر غلط است ، که درین مقام غلط بسیار افتد . آن دو طریق اول به سلامت نزدیکتر است ، **والله ولی الهدایة .**

اما مرد دوم مردی باشد که در دین قدوه^۱ باشد به بیان کردن حق یارد کردن بر مبتدعان ، یا به خیری دعوت کردن ، اما به قول و اما به فعل . این چنین مرد را نشاید که از مردم اعتزال جوید ، بلکه باید که در میان (مردم) خلق خود را بدارد ، و به نصیحت خلق ، و نصرت دین حق مشغول می باشد و بیان احکام خدای می کند ، و روایت است از پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم که فرمود : **اذا ظهرت البدع و سکت^۲ العالم فقد لعنه الله .** یعنی چون بدعت ها بدید آید و عالم خاموش بنشیند ، خدای تعالی او را لعنت کرده است . این آن گاه باشد که در میان مردم باشد و اگر از میان مردم بیرون رود ، هم نشاید (او را) بیرون شدن ؛ که در حکایت است از استاد ابوبکر بن فورک رحمه الله که قصد کرد تاجهت تعبد از میان خلق بیرون رود ، در میان کوه ها می رفت ، ناگاه آوازی شنید ، که یا ابابکر اکنون که از جمله حجت هاء خدای شدی بر خلق ، بندگان خدای را^۳ ترک می کنی ، چون این بشنید بازگشت ، و با صحبت خلق آمد ، و مأمون بن احمد مرا گفت که استاد ابوبکر فورک ، زاهدان و عابدان کوه لبنان را گفت : ای گیاه خواران ! امت محمد را صلی الله علیه و علی آله وسلم در دست مبتدعان بگذاشتید ، و این جا به گیاه خوردن مشغول شدید ؟ گفتند ما قوت صحبت خلق نداریم ، این کار خدا به تو داده است ، ترا لازم است . بعد از آن تصنیف کتاب جامع جلی و خفی بکرد ، و این بزرگان ائمه^۴ با بسیار علم خود ، نظری دقیق داشتند در کار دین و بدانک این چنین مرد که قدوه باشد ، به دو کار صعب محتاج شود ، یکی صبری تمام ، و حلمی عظیم ، و نظری لطیف ، و استعانتی دایم به خدای . دوم آنک به شخص با خلق باشد و به معنی متفرد . و اگر سخن

۱- قدوة : متبوع ۲- ب : و سکت

۳- ب : بندگان خدای حدیث را ترک

۴- ب : ائمه ابوالحق و ابوبکر بن فورک با بسیار

گویند او نیز گوید ، و اگر زیارت او کنند ، تعظیم ایشان کند بر قدرایشان ، و اگر خاموش شوند و ازو اعراض کنند ، غنیمت شمرد ، و در خیر مساعدت کند با ایشان ، و در لغو و شرمخافت کند ، و زجر کند . اگر امید قبول یبند ، پس به حقوق ایشان قیام نماید ، از زیارت و عیادت ، و حاجات که ازو بردارند ؛ و مکافات ازیشان طلب نکند ، و ملالت و وحشت خود فرا ایشان ننماید ، و اگر تواند بذل کند ، و اگر ایشان بذل کنند نستانند ، و رنج ایشان تحمل کند ، و گشاده روی باشد ، و حاجات ازیشان پوشیده دارد ؛ و با خود تدبیر آن می کند . پس محتاج باشد نیز که نظر بانفس خود دارد و او را بهره ای و حظی از عبادت خالص بنهد . عمر گفت : **ان نمت اللیل لاضیع نفسی ، وان نمت النهار لاضیع الرعیه** ، فکیف لی بالنوم بین هاتین ، یعنی اگر بخسبم به شب^۱ نفس را ضایع بگذاشته باشم و اگر به روز بخسبم رعیت ضایع گذاشته باشم ، پس چگونه بود حال خواب من در میان این دو کار . و شیخ مامی گوید در وصیت خویش که : با اهل زمانه زندگانی کن ، و بدیشان اقتدا مکن ، پس می گوید چه دشوار^۲ است بازندگان زیستن ، و اقتدا به مردگان کردن . پس من می گویم چون موج فتنه باز- دید آید و کار دین در تراجع افتد و کس را غم کار دین نماند ، اگر عالم عزلت اختیار کند و متفرد گردد و علم را دفن کند معذور باشد . و می ترسم که این زمان ، زمان ما است که در اوئیم ، اینست حکم عزلت و تفرد از مردم ، نیک فهم کن که غلط درو بسیار افتد و زیانش عظیم باشد و بالله التوفیق .

اگر گویند نه پیغمبر می فرماید صلی الله علیه وسلم **علیکم بالجماعة فان الشیطان ذئب الانسان یاخذہ الشاذہ والناحیة والقاصیة**^۳ ؟ و همچنین فرمود که **ان الشیطان مع النذ وهومن الاثنین ابعده** . یعنی شیطان با مردتنها باشد از دو کس دورتر باشد بدانکه همچنانکه این خبر آمده است این^۴ نیز آمده است که **الزم بیتک** . در خانه بنشین و **علیک بامر الخاصة** . و کار خاصه خویش می بردار . و به عزلت و تفرد فرموده است در روزگار بد ، و در سخن او تناقض نباشد ، پس لابد است که جمع کرده شود میان اخبار . بدانکه علیکم بالجماعة متحمل سه وجه معنی است :

- ۱- ب: اگر به شب بخسبم نفس
۲- ب: دشوار نیز
۳- ب: القاضیه
۴- ب: که این نیز

یکی در دین و حکم یعنی امت من برضالالت اجتماع نکنند . پس خرق
اجماع و حکم به خلاف امت باطل باشد و ضلال ^۱ .

دوم علیکم بالجماعة بدان معنی باشد که ازیشان منقطع می شوند در جمعه
و جماعات و مانند آن که در آن قوت دین است و جمال اسلام ، و خشم کافران
و ملحدان ، و از برکات و رحمت خالی نباشد .

سئم آنک نه در زمان فتنه فرموده باشد ، مرد ضعیف را در کار دین ؟ اما
مرد قوی در کار دین و صاحب بصیرت چون زمان ^۲ فتنه بیند که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم حذر فرموده است در آن زمان امت را عزلت فرموده است ، البته
عزلت اولیتر بیند ، با آنک از جماعت خیر و جموع اسلام ، و خیرات عام منقطع
نشود . پس اگر خواهد که یکبارگی متفرد شود ، برسرکوهی بنشیند ؛ یا میان
بیابانی ، مصلحت دین خود را . و این چنین مرد هرکجا که باشد خدای تعالی
او را از جماعات اسلام و خیرات عام باز ندارد تا از حظ آن محروم نماند . چنان
مسموع افتاد از حال ابدال که ایشان از جماعت دور نباشند و به جموع اسلام حاضر
شوند هر جا که ^۳ باشند که همه زمین ایشان را چون یک قدم است دیگران ^۴ را ،
طوبی لهم ^۵ خنک ایشان را بدین مراتب که یافته اند ، و تعزیت باد کسانی را ^۶
که غافل مانده اند از خلاص نفس خود ، و از مقصود دور مانده همچو ما و امثال ما .
اگر گویند نه پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه فرمود ، که رهبانیه امتی
الجلوس فی المساجد ؟ و درین باب زجرست از تفرد و عزلت ، بدانک این سخن در
زمانی فرموده است ، که نه زمان ^۷ فتنه باشد و نیز در مسجد توان نشست که با
بامردم نیامیزد ^۸ ، و به شخص با ایشان ، و به معنی متفرد ^۹ باشد . و ما به عزلت و تفرد این
معنی می خواهیم ، نه تفرد به شخص و مکان . و ابراهیم ادهم رحمة الله علیه درین
معنی می گوید : کن واحدآجامعیا ، و من ربک ذاننس ، و من الناس وحشیا .

اگر گویند چه گویی در مجلس علماء آخرت و رباطهائ ^{۱۰} صوفیان ، و سالکان

۳- ب: هر کجا که

۲- ب: زمانه

۱- ب: ضلال

۵- ب: طوبی لهم جنات

۴- ب: دیگر از آنرا

۸- ب: نیامرزد

۷- ب: زمانی

۶- ب: کسانرا

۱۰- ب: و رباطهات

۹- ب: متفرد

طریق آخرت و با ایشان بودن در آنجا. بدانکه آن طریقتی^۱ است راست و نیک و این معنی کار عامه اهل علم و اجتهاد است زیرا که هر دو معنی را جامع است. یکی آنکه عزلت و تفرد حاصل باشد، و از صحبت و مخالطت و زحمت مردم فارغ. دوم آنکه شریک باشد در ثواب جمعه و جماعات و بسیارگشتن^۲ (شدن) شعائر اسلام. سلامتی متفردان حاصل باشد، و خیر و ثواب عامه مسلمانان هم، با آنکه^۳ مردم را از آن برکت و نصیحت باشد. پس در چنین جاها بودن نیکوتر طریقتی است و به سلامت تر راهی؛ و ازین سبب بسیاری بندگان عارفان در میان مردم باز ایستاده اند، تا خلق را از ایشان نفع دینی باشد و مردم آداب و رسوم نیکو ایشان مشاهده می کنند تا بدیشان اقتدا کنند که **لسان الحال افصح من لسان المقال**. و این نیکوتر تدبیر است در کار دین، و علم و عبادت.

اگر گویند مردم مرید را چه بهتر^۴، که در صحبت چنین مجتهدان و مرتاضان باشند، یا عزلت گیرند از ایشان. بدانکه چون ایشان به رسمهه پیشینگان ثابت قدم باشند و سیرت موروثه سلف نگه دارند، ایشان بزرگتر برادران باشند، در راه خدای و عزیزتر^۵ اصحاب و اعوان در (بر) عبادت. از ایشان روان باشد که عزلت گیرند و تفرد جویند. و اما چون از طریقت و رسم موروث سلف صالحین^۶ بگردند، حکم این مرید مرتاض با ایشان، همچون حکم او باشد با دیگر مردمان. ملازم گوشه و زاویه باید بود و زبان در کشیدن و با مردم در خیرات و عبادات مشارک بودن و در دیگر احوال از ایشان دور بودن تا از اهل عزلت، عزلت گرفته باشد، و از متفردان متفرد شده. اگر گویند این مرید مرتاض را شاید که از میان ایشان بیرون آید، و به جاء - گاهی دیگر رود، چون صلاح خود در آن بیند و از آفت صحبت ایشان پرهیز گیرد بدانکه این مدارس و رباطات به منزلت حصن حصین است که متحصن می شود به آن، مجتهدان از راهزنان و دزدان؛ و به حقیقت بیرون آن رباطات به منزلت صحرا است، لشکر شیطان، گروه گروه گردند، او را به بردگی ببرند یا اسیر کنند. پس چون باشد حال او چون به صحرا رود و دشمن را برخورد متمکن گرداند؟ تا

۱- ب: طریقی است

۲- ب: و بسیار شدن

۳- ب: به آنکه

۴- ب: به چه بهتر

۵- ب: موروثی

۶- ب: عزیزترین

۷- ب: صالحان

از هر جای چنانکه خواهد درو تصرف می کند؛ پس این چنین مرید ضعیف را بهتر از حصن و حصار نباشد که در آنجا خود را نگاه دارد. اما مرد قوی بینا را در دین که دشمن برو غلبه نتواند کرد حصن و صحرای او را یکسان باشد و او را از دشمن اندیشه نباشد؛^۱ باز این همه حصن در همه احوال به احتیاط نزدیک تر که از واقعه ها و حوادث^۲ ناگاهی و اتفاقات بد ایمن نشاید بود. پس بامردان^۳ خدا ساختن و صبر بر مشقت صحبت کردن، مرید مرتاض را اولیتر باشد.

اگر گویند چه گویی^۴ در زیارت کردن برادران دینی را و ملاقات ایشان؟ بدانکه زیارت اخوان دین از جواهر عبادتست، و در ضمن^۵ آن تقرب به حق تعالی؛ با آنکه انواع فوائد در آنست و صلاح دل، لکن به دو شرط: یکی آنکه به بسیاری نینجامد و به افراط نرساند. پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه بوهریره را می گوید: **زُرْ غِبًّا تَزِدُّ حَبًّا** گاه گاه زیارت کن تا دوستی بیفزاید. دُوم آنکه حق زیارت نگاه دارد، از ریا و تزین، یعنی از آرایش گری و از سخن لغو و غیبت دور باشد، که و یال آن هم با تو گردد؛ و هم با آن برادر که به زیارت اورفته باشی، که در حکایت است که فضیل و سفیان رحمهما الله با یکدیگر مذاکره می کردند و بگریستند؛ سفیان گفت یا ابا علی امید دارم^۶ که هیچ مجلسی امیدوارتر^۷ از این ننشسته ایم، فضیل (گفت) لابل هیچ مجلسی ازین با ترس تر ننشسته ایم، سفیان گفت چگونه؟ فضیل گفت نه تو قصد نیکوتر سخنی کردی که با من بگفتی؟ و من قصد سخنی نیکوتر که با تو بگفتم، تو در من خود را آراستی، و من در تو؛ سفیان بگریست. پس باید که مجالست با برادران و دیدن ایشان بر مقداری باشد میانه، با نظری لطیف و احتیاط تمام، آنگاه این حال در عزلت و تفرد تو هیچ قدح نکند.

اگر گویی چیست آن کار که مرا بر عزلت دارد، و عزلت را بر من آسان کند؟ بدانکه سه چیز عزلت را بر تو آسان کند:

یکی آنکه اوقات را به عبادت مستغرق داری که در عبادت مشغولی هست (بزرگه) به سر خویش، که گفته اند **الاستیناس بالناس من علامة الافلاس**،

- | | |
|------------------------|-------------------|
| ۱- ب: نباشد و معذک باز | ۲- ب: حوادث |
| ۳- ب: با بردمان | ۴- ب: چگونه |
| ۶- ب: زرنی غباتزداد | ۷- ب: امید میدارم |
| | ۵- ب: و در هر ضمن |
| | ۸- ب: امیدوارترین |

پس چون خود را یابی که بی ضرورت و حاجتی دیدار مردم خواهی وصحبت ایشان، بدانک آن فضولی است فراغت و بطراً^۱ ترا بدان داشت و راست گفت:

ان الفراغ الی سلامتک قادنی ولربما عمل الفضول الفارغ^۲.

پس چون عبادت چنانچه حق آنست درکنارگیری، حلاوت مناجات و به کتاب خدای تعالی انس گیری و از خلق وصحبت و سخن ایشان وحشت گیری. در خبرست که موسی، علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چون از مناجات بازگردیدی، از خلق متوحش بودی، انگشت درگوش نهادی تا سخن خلق نشنود. پس آن کن که شیخ ما گفت، رحمه الله، اتخذ الله صاحباً و ذراً الناس جانباً. خدائرا به یارگیر و مردم را بگذار، تا بریک سوی می باشند.

دوم آنک قطع طمع کنی از خلق به یکبار، تا آنکس که ازو امید نفع نداری و از مضرت او هم خائف نیستی، وجود وعدم او ترا یکسان باشد.

سیم آنک آفتاه خلق می بینی و با یاد خود می آری، و بردل خود تازه می گردانی، که چون این سه چیز را ملازمت کنی ترا از در خلق بادر خدای برد، پس درگاه خداوند را دوست گیری و ملازم عبادت باشی.

عائق سیم شیطانست. بر تو باد ای برادر که به محاربت شیطان کنی، و در قهر کردن او باشی، از براء دو خصالت:

یکی آنک او دشمنی است که هیچ طمع مصالحت با او نتوان داشت. پس باید که برو ابقا نکنی^۳، که او به غیر از هلاک توقائع نشود. پس از مثل چنین دشمنی ایمن نشاید بود و از تدبیر دفع او غافل نتوان بود. دراین دوآیت تأمل کن که حق جل جلاله می فرماید: الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لاتعبدوا^۴ الشیطان انه لکم عدو مبین و آیت دوم ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا^۵. و این غایت پرهیز فرمودن است از شیطان.

۱- ب: بطرت

۲- ب: الفارغی

۳- ب: زرا الناس

۴- ب: یاد خدا

۵- ب: پس از مثل چنین دوستی ایمن درگاه خداوند را دوست گیرد و ملازم

۶- ب: ابقا کنی

۸- قرآن کریم ۶۰/۳۶

۷- ب: الاتعبد الشیطان

۹- قرآن کریم ۶/۳۵

خصلت دوم آنک چون اورا بر دشمنی تو آفریده‌اند پیوسته به محاربت تو میان در بسته است، و او تیر در تو می‌اندازد و تو غافل؛ پس بنگر که حال چگونه باشد؛ پس اینجا که نکته دیگر هست و آن آنست که تو روز در عبادت می‌گذرانی و خلق را بادرخدای می‌خوانی به فعل و به قول؛ و این معنی ضد پیشه و خلاف کار شیطانست. پس تو میان بسته‌ای و پیوسته اورا به خشم می‌آری و او نیز همچنین به قصد هلاک تو میان^۱ بسته است و او خود بادوستان خویش از کافران و اهل ضلال و راغبان دنیا قصد هلاک دارد و دشمنی می‌کند، فکیف با تو که مخالفت اورا می‌کنی^۲، و اورا به خشم می‌آری، چگونه دشمنی نکند؟ پس اورا با مردم دشمنی و عداوت عام هست. و با تو که مجتهدی در عبادت، عداوت خاص. و او عظیم کار ترا مهم گرفته است و اورا یاران هستند بر قصد تو قوی‌تر از همه، نفس تو و هواء او و اسباب و مداخل بسیار دارد و تو از آن غافل. راست گفت^۳ یحیی معاذ تو مشغولی و شیطان فارغ و او ترا می‌بیند، و تو اورا نمی‌بینی، و تو شیطان را فراموش می‌کنی، و او ترا فراموش نمی‌کند، و از نفس تو شیطان را به تو یار و یاور.

اگر گویند به چه چیز محاربت شیطان کنیم، و دفع و قهر او به چه کنیم؟ بدانک اهل این صناعت را درین صورت دو طریق است: بعضی گفته‌اند تدبیر دفع شیطان^۴ استعانتست به خدا و هیچ دیگر نه، براء آنک شیطان سگی است که خدای تعالی اورا بر تو مسلط کرده است. اگر تو به محاربت او مشغول شوی و به معالجت او متوجه گردی، وقت بر تو ضایع شود، و خود را به رنج آورده باشی، و وقت باشد که او بر تو ظفر یابد و ترا مجروح کند. پس رجوع با خدا کردن تا اورا از تو دفع کند اولیتر بود. و بعضی دیگر گفته‌اند، که تدبیر او بطریق مجاهدتست و به رد^۵ و دفع او برخاستن^۶. گفتم آنچ در خاطر من می‌آید، آنست که میان هر دو طریق جمع کند، پناه گیرد به خدا از شر او چنانک فرموده است؛ تا اگر بر ما غلبه کند بدانیم که ابتلا است از خدای تعالی؛ تا صدق ما در مجاهدت معلوم فرماید و قوت ما در دفع او. و صبر مادر محاربه با او بیند، همچنانک کفار را بر ما مسلط کند،

۱- ب: در میان بسته

۲- ب: مخالفت با او می‌کنی

۳- ب: شیطانست

۴- ب: گفتی

۵- ب: ترد

۶- ب: برخاستن

۷- ب: آن

با آنکه قدرت دارد که شر ایشان را از ما کفایت کند، اما را از جهاد و صبر و تمحیص^۱ و شهادت بهره حاصل شود، چنانکه فرمود، **وَلْيَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ**^۲، و همچنین فرمود: **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ**^۳. اینجا نیز همچنین باشد، و محاربت و قهر او به قول علما درسه چیز است:

یکی آنکه مکائد و حیلتهاء اوبدانی و تعرف کنی، تا بر تو دلیری نتواند کرد همچون دزد که چون بدانست که خداوند سرای آگاه شد بگریزد.
دوم آنکه به دعوت او استخفاف کنی، و دل بدان متعلق نکنی، که چون او سگ است بانک بر تو دارد و سخت باشد و چون از او اعراض کنی خاموش شود.
سیم آنکه ذکر خدای پیوسته به دل و زبان می داری، که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است **ان ذکر الله تعالى في جنب الشيطان كالاكله في جنب ابن آدم**.

و اگرگویی مکائد و حیل او چون بدانیم و طریق معرفت آن چیست؟ بدانکه او را وسواس بسیارست که به منزلت تیر است که می اندازد. و آن را به معرفت خاطرها بتوانی دانست که درآید؛ و علماء ما رضی الله عنهم آن را یاد کرده اند و ما کتابی تصنیف کرده ایم، و آن را **تلبیس ابلیس** نام نهاده و ما از هر قسمی از آن اصلی تمام یاد کنیم، تا بدان تأمل کنی.

اما اصل خواطر، بدانکه حق تعالی و تقدس فرشته ای بر دل آدمی موکل کرده است که پیوسته او را به خیر دعوت می کند. او را ملهم گویند و دعوت او را الهام و در مقابل آن شیطانی مسلط کرده است که او را به شر دعوت می کند و او را وسواس گویند و دعوت او را وسوسه. ملهم الا به خیر نخواند؛ و وسواس الا به شر نخواند؛ به قول بیشتر علماء. و حکایت کرده اند از شیخ مارحمه الله که وقت باشد که شیطان به خیر خواند و قصد او اندر آن شر باشد؛ چنانکه به مفضل خواند، تا از فاضل بازدارد، و به چیزی خواند، تا در این میان به گناهی عظیم گرفتارگرداند؛

۱- ب: تمحیص
۲- ب: همچنانکه فرمود و لیعلم الذین امنوا
۳- قرآن کریم ۳۴/۳
۴- قرآن کریم ۳۶/۳
۵- ب: استحقاق

که آن خیر بدان شر وفا نکند، همچون عجب و غیر آن.

این دو داعی اند، بردل بنده ایستاده و پیوسته به دعوت مشغول و دل از آن آگاه و با خبر که در اخبار آمده است (که رسول صلوات الله علیه فرموده است) اذا ولد ابن آدم مولوده قرن الله سبحانه ملکاً و قرن الشیطان به شیطاناً فالشیطان جائم علی اذن قلب ابن آدم الیسری و الملک جائم علی اذن قلبه الیمنی فهما یدعوانه. و همچنین فرمود للشیطان لمة باين آدم و للملک لمة.

پس خدای تعالی در بنیت آدمی ترکیب کرده است طبیعتی که میل به شهوات دارد و لذات، به هر کیفیت که باشد، از نیکو و زشت. و آن هواء نفس است که روی به آفت دارد؛ این سه دعوتست. پس بدانکه این خاطرها اثرها است که در دل بنده حادث می شود و او را بدان دارد که کاری بکند، یا ترک کاری بکند و پدید آمدن آن به حقیقت از خدای تعالی است در دل بنده؛ لیکن آن بر چهار قسم است: یکی آنکه خدای تعالی در دل بنده افکند به ابتدا، آن را خاطر گویند و بس. و قسم دوم آنکه در دل پدید آورد و موافق طبع آدمی باشد؛ آن را هوای نفس گویند و بدو نسبت کنند؛ و قسمی دیگر در پی دعوت ملهم^۱ پدید آرد و بدو نسبت کنند، و آن را الهام گویند؛ و قسمی دیگر در پی دعوت شیطان پدید آرد و آن را بدو نسبت کنند، و وسوسه خوانند، و خاطر شیطان گویند.

پس بدانکه خاطری که از قبل خدای تعالی ابتدا باشد، شاید که به خیر باشد اکرام را و الزام حجت را، و باشد که به شر باشد امتحان را، و تغلیظ محنت و آزمایش را، و خاطری که از قبل ملهم باشد، نباشد الا به خیر، که اوصاح مرشد است و نیست الا براء این کار، و خاطری که از قبل شیطان باشد الا به شر نباشد تا اغوا و استزلال^۲ کند. و وقت باشد که به خیر خواند، مکر و استدراج را؛ و خاطری که از قبل هوای نفس باشد شر را باشد و تمتع را، و بعضی سلف گفته اند که هواء نفس همچنین به خیر خواند و مقصود از آن شر باشد، چنانکه شیطان، اینست انواع خاطرها.

پس تو محتاجی که بعد ازین معرفت سه فصل حاصل کنی که لا بدست

۱- ب: ملهم را پدید آرد ۲- ب: استدلال

از آن، و مقصود در ضمن آنست؛ یکی فرق میان خاطر خیر و خاطر شرعی الجملة. دوم فرق میان خاطر شر ابتدائی یا شیطانی یا هوایی که هریکی رادفعی است از نوعی دیگر. سیم فرق میان خاطر خیر ابتدائی یا الهامی یا شیطانی یا هوایی تا پی روی آن کنی که از خدای است، یا از ملهم، و حذر کنی از آنچه از شیطانست.

اما فصل اول؛ علماء ما رضی الله عنهم گفته اند که چون خواهی که خاطر خیر از خاطر شر بدانی، و فرق کنی آن را، به چهارگونه میزان برکش: اول آن کار را بر میزان شرع عرض کن، اگر موافق^۱ جنس آن باشد خیر باشد، و اگر به ضد آن باشد، یا رخصه باشد یا شبهه، شر باشد، و اگر بدین میزان معلوم نشود، عرض کن بر اقتداء، اگر موافق اعمال سلف باشد، در کردن آن اقتدایه صالحان بود. پس خیر باشد، و اگر به ضد آن باشد شر باشد و اگر بدین میزان نیز معلوم نشود بر نفس و هوا عرض^۲ کن، اگر نفس از آن نفرت گیرد، نفرت طبع، نه نفرت خوف، بدانکه خاطر خیر است و اگر نفس بدان مائل باشد میلی طبیعی و جبلّی، نه میلی که از تقرب به خدا، و ترغیب به ثواب باشد، بدانکه آن خاطر شر است که نفس اماره به سوء است؛ به اصل طبع خود به خیر میل نکند. چون به یکی ازین موازین بر کشیدی، خاطر خیر از خاطر شر بدانستی، والله ولی الهدایة.

اما فصل دوم؛ چون خواهی که فرق کنی میان خاطر شری که از قبل شیطان باشد، و خاطر شری که از هواء نفس باشد یا از خدا باشد ابتداً از سه وجه درو نظر کن:

اگر مصمم یابی بریک حال ایستاده، بدانکه از خدای تعالی است، یا از هواء نفس؛ و اگر متردد یابی و مضطرب، بدانکه از شیطانست و بعضی از عارفان گفته اند، مثل هوای نفس مثل پلنگ است الا به قمع و قهر بالغ باز نگردد، یا مثل خارجی که جنگ براء تدین کند، هرگز^۳ باز نگردد تا کشته شود، و مثل شیطان مثل گرگ است اگر از یک جانب برانی، از دیگر جانب درآید. دوم آنکه این خاطر اگر در عقب گناهی باشد که کرده باشی، بدانکه از حق-

۱- ب: علماء زمانه

۲- ب: اگر بر موافق

۳- ب: عراض کن

۴- ب: هر که باز نگردد

۵- ب: از یک طرف

تعالی عقوبتی است و اهانتی، و خواری که از شومی آن گناه بوده باشد. در قرآن مجید چنین می‌فرماید که: **کَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** 'شیخ من امام (رحمه الله) فرمود که گناه چنین بدین شکل، به سخت دلی و قساوت انجامد؛ اول خاطر باشد، بعد از آن به قسوه، و رین^۲ ادا کند؛ و اگر این نه در عقب گناهی باشد که واقع شده باشد، بلکه به ابتدا باشد بدانکه از شیطانست؛ این حکم اکثری است که در بیشتر احوال چنین باشد، زیرا که شیطان الا به دعوت شر ابتدا نکند به هر حال اغوا و اضلال طلبد.

سیم آنک اگر این خاطر به ذکر خدا^۳ جل جلاله ضعیف نشود و باکم نیاید و زائل نگردد، بدانکه از هوای نفس است، و اگر به ذکر خدای تعالی ضعیف شود، بدانکه از شیطانست، چنانکه در تفسیر **من شر الوساوس الغناس** یاد کرده آمده است، **ان الشیطان جائم علی قلب ابن آدم، اذا ذکر الله خنس، و اذا غفل وسوس.**

امافصل سیم؛ چون خواهی که فرق کنی میان خاطر چیزی که از خدا باشد و آنک از ملک باشد، همچنین از سه وجه نظر کن :

اگر قوی و مصمم باشد، از خدای تعالی است و اگر متردد از ملک، که او به منزلت ناصحی است، از هرجانب درآید و روی به توآرد و هر نصیحت که بر تو عرضه کند، به امید آنک تو اجابت کنی، و رغبت خیر کنی.

دوم آنک اگر در عقب طاعتی و اجتهادی پدید آید از خدای تعالی باشد، چنانکه فرمود: **والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا، والذین اهتدوا زادهم هدی.** و اگر این خاطر به ابتدا باشد،^۵ از ملک باشد، در اغلب احوال.

سوم آنک این خاطر (اگر)^۶ در اصول و اعمال باطن باشد از خدای تعالی است و اگر در فروع و اعمال ظاهر است از ملک است. در بیشتر (احوال) چه فرشته را، راه نیست به معرفت باطن بنده، به قول بیشتر علما؛ و اما خاطر خیری که از شیطان باشد، که آن استدراج باشد، شیخ ماگفتی رحمه الله علیه نظر کنی اگر نفس

۱- قرآن کریم ۸۳/۱۴

۲- ب: ودین

۳- ب: خدای

۴- قرآن کریم ۲۹۶/۲

۵- ب: اگر از ملک

۶- ب: خاطر را اگر در اصول

خود را در فعلی که به خاطرت آمد به نشاط بینی، نه با ترس و خشیت؛ و با تعجیل بینی نه به آستکی، و با ایمنی بینی نه با خوف، و به عاقبت نااندیشیدن^۱ بینی نه با بصیرت و تفکر، بدانکه آن خاطر از شیطانست و اگر نفس را به ضد این بینی با خشیت و ترس، نه با نشاط و به تأنی نه با شتاب و با خوف نه با امن و عاقبت اندیشی نه با بی‌عاقبتی^۲، بدانکه از خدای تعالی است یا از ملک. پس من گفتم پنداری که نشاط سبکی است که در آدمی بدید آید در کاری که بی بصیرت باشد یا نه در ذکر ثواب آن مذموم باشد. اما تأنی (نیک) است و پسندیده الا در چند جای معدود که در حدیث نبوی است علیه الصلوة والسلام: تزویج بکر چون رسیده شد و گزاردن و ام چون قدرت باشد و تجهیز میت^۳ چون شکی نباشد، و مهمانی کردن در وقت نزول؛ و توبه از گناه چون گناه کرده شد. اما خوف (واجبست که) از (براء) تمامی عمل باشد تا براء^۴ اداء آن به وجه خویش و حق خویش یا خوف قبول حق، اما بصارت عاقبت به آن که ببیند تا یقین شود که آن^۵ خیر و رشد است و امید ثواب عاقبت هم، اینست جمله فصول سه گانه^۶ که لازم است ترا معرفت آن در باب خاطرها نیک بدان و نیک بین که از اسرار لطیف شریفست.

اما فصل حیل‌ها و مکره‌ها شیطان. بدان که کیدها شیطان با آدمی در باب طاعت از هفت وجه است: اول او را از طاعت نهی کند به هر طریق که تواند کرد. اگر خدای نگاهدارد و الهام دهد و شیطان را رد کند، بدانکه گوید من محتاجم به طاعت که لابد زاد آخرت ازین دنیا فانی برمی باید داشت؛ چون بدانست دیگر باز به تسویف بفریبد گوید لحظه دیگر بکن این طاعت، یا فردا بکن یا وقتی دیگر. اگر عصمت خدای تعالی در رسد، و گوید اگر عمل امروز با فردا اندازم، از آن فردا کی کنم، چون هر روزی را طاعتی و عملی^۷ جداگانه^۸ است چون از این^۹ کید ناامید شود، گوید اکنون تعجیل کن زود زود تا فارغ شوی، اگر خدای (تعالی) الهام دهد، و گوید عمل اندک تمام، به از عمل بسیار ناتمام. پس دیگر بار بر آن دارد که عمل تمام کند، براء ریا (ع) مردمان و مریات ایشان را. پس خدای تعالی

- | | | |
|----------------------|------------------------|---------------|
| ۱- ب: نااندیشه | ۲- ب: نه یا بی عاقبتی | ۳- ب: نیت |
| ۴- ب: یا از براء | ۵- ب: که از خیر و رشد | ۶- ب: سه گونه |
| ۷- ب: و عملی جداگانه | ۸- ب: چون شیطان از این | |

الهام دهد، دیدن خلق چه فائده دارد، دهن خدا مرا کفایتست، پس دیگر باره در عجب اندازد بنده را؛ گوید توعظیم بزرگ کسی ویداربندهای، پس اگر خدای تعالی عصمت و توفیق دهد، گوید اگر چنین است المنه الله و الحمد لله. و این توفیقی است که خدای تعالی مرا بدان مخصوص کرده^۱ و عمل مرا به فضل خود، قیمتی نهاده است و اگر نه فضل او بودی، قیمت عمل من در جنب نعمت او که بر منست و در جنب معصیت من او را هیچ نبود. پس از در دیگر درآید و این در ششم است و حیل عظیم، که الامر د سخت بیدار که بدان مطلع گردد و (آن) آنست که بنده را گوید تو در سر جهد می کن و مجاهده فرو مگذار، که خدای بر خلق ظاهر کند، و عمل هر کسی، چنانچ باشد پیدا کند، و شیطان بدین طریق، نوعی از ریا در عمل بنده باز دید کند؛ اگر خدای تعالی معصوم دارد این بنده را و شیطان را رد کند، و گوید ای ملعون این ساعت از وجه اخلاص عمل به من می آیی، تا عمل مرا به فساد آری، و من بنده ام و او خداوند است، اگر خواهد عمل مرا ظاهر کند، و اگر خواهد پوشیده دارد، اگر خواهد مرا بزرگ کند و اگر خواهد حقیر دارد، و من از مردم چه باك دارم، چون به دست ایشان کاری نیست. پس دیگر باره از در هفتم درآید، گوید ترا بدین عمل هیچ حاجت نیست، براء آنک اگر ترا سعید^۲ آفریده است ترك عمل، ترا زبانی ندارد و اگر شقی آفریده است، کردن عمل فائده ای ندهد، اگر خدای تعالی بنده را نگهدارد، شیطان را گوید من بنده ام و بر بنده آنست که فرمان بجای آورد. و خدای تعالی خداوندی بداند، يفعل (الله) ما یشاء و یحکم ما یرید الا آنست که به همه حال مرا عمل سود دارد که اگر سعید باشم محتاج زیادتى ثواب باشم و اگر شقی باشم نعوذ بالله، هم تا خود را ملامت نکنم، با آنک خدای تعالی هرگز به اطاعت عقوبت نکند، و طاعت مرا به هیچ حال زیان ندارد که اگر من در آتش روم و مطیع باشم دوست تر از آن دارم که در بهشت روم و عاصی باشم، فکیف که وعده او صدق است، و قول او حق است، و طاعات را به ثواب وعده است، هر که خدء را به ایمان و طاعت ببیند در آتش نرود. و در بهشت رود، نه بدان سبب که او به عمل استحقاق (مستحق) بهشت گرفت (شد) بلکه به وعده صدق

۳- ب: اگر ترا اسعد

۲- ب: کرده اند

۱- ب: خدا را مرا

۵- ب: قول آن

۴- ب: یا آنکه

حق، وطاعت خود علامات و امارات سعاداتست. نیک بدان ای برادر و بیدار شو و فتحک الله تعالی بفضل و منه؛ و حق تعالی از وعده صدق خویش، از زبان سعدا چنین خبر می دهد که الحمد لله الذی صدقنا وعده. پس بیدار شو ای برادر، که کار چنین است که دیدی و شنیدی، و دیگر کارها بدین قیاس کن، و استعانت به خدای تعالی کن، و استعاذت هم که کار به دست اوست، و منه التوفیق یمحو الله ما یشاء و یثبت و به الحول والقوة.

عائق چهارم نفس است؛ بر تو باد ای برادر عصمک الله و ایانا، که حذر کنی ازین نفس اماره بالسوء که او دشمنی است عظیم گزاینده و علاج او دشوارترین علاجها است، و دواء او مشکلترین دواها است و این حال از دو وجه است :

یکی آنکه او دشمنی است اندرونی، و دزد چون از خانه باشد، دفع او و حیلت منع او دشوار باشد، و زیان او بسیار. و ما اصدق قائله شعر؛ وجه راست گفته است قائل این نظم.

تکبر اسقامی^۱ و اوجاعی
اذا کان عدوی بین اضلاعی

نفسی الی ما ضرفی داع
کیف احتیالی من عدوی

دوم آنکه او دشمنی است محبوب و آدمی عیب محبوب نبیند، و آدمی زشتی خویشتن همه نیکو بیند، از عیب خویش کور باشد، و چون آدمی از عیب نفس خویش دیده بر دوخته باشد زود باشد که او را در فضیحت و بلا و هلاکت اندازد و آدمی نداند و از آن غافل باشد. پس یک نکته تأمل باید کرد، و آن آنست که چون نظر کنی هرفتنه ای و بلایی و مصیبتی و فضیحتی و هلاکی، که در خلق افتاده است، از اول تا آخر کار قیامت، از قبل این نفس افتاده است، یا به واسطه اوتنها، یا به یاری و انبازی او و مساعدت او. اول که عصیان بود از ابلیس بود و سبب آن بعد قضاء الله از نفس خاست^۲ به سبب حسد و کبر او که بعد از هشتاد هزار سال عبادت که کرد، او را در دریاء ضلالت انداخت تا هالک ابدلاً بدین گشت، چه آنگاه نه دنیا بود نه خلقی، نه شیطانی بل که نفس بود به کبر و حسد، کرد با او آنچه کرد، پس از آن گناه آدم و حوا، شهوت نفس ایشان را در آن ظلمات انداخت

۱- ب: تکبر اسقامی ۲- ب: خاسته ۳- ب: تکبر

وآن حرص نفس بود، بر بقا [ء] و حیات تا به قول ابلیس فریفته شدند و آن به یاری نفس و شرکت او بود. تا از جوار رب العالمین و قرار فردوس بدین خاکدان حقیر دنیا [ی] فانی مهلک افتادند، و دیدند آنچه دیدند، و اولاد او دیدند و خواهند دید، از آن روز باز تا ابد الابدین. پس حدیث هاییل و قاییل، که سبب آن حسد و شح بود یعنی بخل. پس حدیث هاروت و ماروت و سبب آن شهوت نفس بود. پس همچنین هلم جرأ، تا روز قیامت هیچ آفت و فتنه و ضلالت و معصیت در خلق نبود الا از نفس و هواء آن، و اگر نه او بودی خلق در خیر و سلامت بودند، و چون دشمنی بدین زیان-مندی ملازم باشد، حق و سزاوار باشد مرد عالم را، که غم کار خود بخورد و آن را از اهم مهمات خویش داند.

اگر گویند چه حیلت کنیم این دشمن را و تدبیر کار او چگونه سازیم؟ بدانک در پیش یاد کردیم که کار او صعب است، که به یکبار او را قهر نمی شاید کرد، چون دیگر دشمنان که او (چون) مطیه است و آلت. و گفته اند که اعرابی دعاء خیر بر دیگری می کرد و گفت: **کبت الله کل عدوك الا نفسک**، خدای تعالی جمله دشمنان ترا نکوسار^۱ کند، الا نفس ترا و به یکبار نیز اهمال نمی شاید کرد، که ضرر و خسراش بسیار است. پس طریقی میان دو طریق می باید سپرد که او را پرورش می دهی، و قوت به قدر آنک خیر احتمال کند، وضعیف می داری و محبس می کنی، تا از حد نگذرد، پس تودر کار او به علاجی قوی، و نظری لطیف محتاج باشی پیوسته و یاد کردیم در حال نفس که او را به لجام تقوی و ورع ملجم باید داشت، تا هر دو فائده مترتب گردد.

سؤال اگر گوئی این نفس همچون دابۀ سرکش و بهیمۀ بداست، به چه تدبیر و حیلت او را منقاد و مطیع گردانیم، بدانک تدبیر آنست که او را تذلیل کنیم. تا رام شود.

علماء ما گفته اند که نفس به سه چیز خوار و ذلیل و شکسته هوا شود.

یکی آنک او را از شهوات باز داری که چهارپای سرکش را چون از علف او کم کنی، نرم شود و رام گردد.

دوم بار اثقال عبادت برو نهی که ستور را چون در بار افزایی و از علف نقصان کنی رام و منقاد شود.

سیم استعانت به خدا و تضرع به درگاه اوبری، تاترا یاری دهد والا ترا هیچ مخلصی نباشد. نه قرآن از زبان یوسف پیغمبر علیه الصلوة والسلام می گوید ان النفس لأمارة بالسوء الامارحم ربی؟! چون بدین سه کار مواظبت نمایی، نفس جموح منقاد شود به فرمان حق تعالی، آنکه مالک اوتوانی شدن و لگام بر سر او کردن، و از شر او ایمن شدن.

سؤال اگر گویی بیان کن براء ما حقیقت تقوی، تا بدانیم که چه می باید کرد؟ بدانک تقوی گنجی عزیز است و اگر ظفر یابی برو جوهری یابی شریف، و ملکی عظیم، وفوزی کبیر، گوئیا خیر دنیا جمع کرده اند، و درین خصلت ودیعت نهاده، که آن تقوی است. بنگر که در قرآن چند چیز بدان متعلق کرده است و چند وعده اجر بر ثواب، و چند سعادت بدان اضافت کرده است:

اول مدح و ثناء، قوله تعالی. و ان تصبروا و تتقوا فان ذلك من عزم الامور.^۱
دوم حفظ و خواست از دشمنان فرمود که وان تصبروا و تتقوا لایضرکم کیدهم شیئاً.^۲

سیم تأیید و نصرت (ظفر) فرمود که ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون^۳ و فرمود که والله مع المتقین.^۴

چهارم نجات از سختیها و حصول رزق حلال، فرمود که و من یتق الله یجعل له مخرجاً ویرزقه من حیث لایحسب.^۵

پنجم اصلاح عمل فرمود، یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیداً یصلح لکم اعمالکم.^۶

ششم مغفرت خدای تعالی که فرمود و یغفر لکم ذنوبکم.^۷
هفتم محبت خدای تعالی، چنانچ فرمود ان الله یحب المتقین.^۸

- | | |
|--|---------------------|
| ۱- قرآن کریم ۱۲/۵۳ | ۲- قرآن کریم ۳/۱۸۶ |
| ۳- قرآن کریم ۳/۱۲۰ | ۴- قرآن کریم ۱۶/۱۲۸ |
| ۵- در قرآن به صورت... ان الله مع المتقین است قرآن کریم ۲/۱۹۴ | |
| ۶- قرآن کریم ۶۵/۳ | ۷- قرآن کریم ۳۳/۷۰ |
| ۸- قرآن کریم ۳۳/۷۱ | ۹- قرآن کریم ۹/۷۰ |

هشتم قبول عمل، انما يتقبل الله من المتقين^۱.
 نهم اکرام و اعزاز ان اکرمکم عندالله اتقیکم^۲.
 دهم بشارت نزدیک مرگ. الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشرى فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة^۳.

یازدهم نجات از نار چنانچ فرمود ثم ننهی الذین اتقوا؛ سیجنبها لاتقی .
 دوازدهم خلود در جنت. اعدت للمتقین^۴. اینست خیر و سعادت دوجاهانی که در تحت تقوی است، ای برادر نصیب خویش از آن بردار، و مگذار و فراموش مکن.

پس آنچه این کار بدان مخصوص است از امر عبادت سه اصل است:
 اول توفیق و تأیید چنانچ فرمود ان الله مع المتقین.

دوم اصلاح عمل که فرمود اتقوا الله و قولوا قولا سديدا یصلح لکم اعمالکم.
 سیم قبول عمل که فرمود انما یتقبل الله من المتقین^۵. و مدار عبادت برین سه اصل است، که عابدان بدان تضرع کنند و سؤال کنند از حق و گویند ربنا وفقنا لطاعتک و اتم تقصیرنا و تقبل منا. و همه موعود است بر کار تقوی^۶ و متقی را بدان گرمی و بزرگ کرده است، اگر متقی آن را به دعا و سؤال در خواهد و اگر نخواهد. پس بر تو باد که این تقوی را نگهداری اگر عبادت خدای تعالی خواهی کرد، بلکه اگر سعادت دوجاهانی (دنیا) طلب خواهی کرد.

و یک اصل دیگر تأمل کن. که اگر همه عمر در عبادت و مجاهدت بگذاری تا هرچه تمنی است حاصل کنی، نه کار همه در محل قبول است که پذیرند یا نه، و عایشه رضی الله عنها می گوید: ما اعجب رسول الله بشيء من الدنيا ولا اعجبه احد الا ذوقتی، یعنی هیچ چیز را از دنیا عجب نداشتی و نه هیچ کس را، الا کسی که متقی بودی؛ و قتاده روایت می کند که در توریت است که ها این آدم، اتق الله و نم حیث شئت^۷، یعنی تقوی نگه دار و هر جا که خواهی بخسب، و عامر بن

۱- قرآن کریم ۵/۲۷ ۲- قرآن کریم ۴۹/۱۳

۳- قرآن کریم ۱۰/۶۴ ۴- قرآن کریم ۱۹/۷۲ و ۹۲/۱۷

۵- قرآن کریم ۳/۱۳۳ ۶- قرآن کریم ۵/۲۷

۷- ب: تقوی است ۸- ب: و ثم در متن الف (شیت) نوشته شده است.

عبد قیس به وقت مرگ می‌گریست^۱ و او از آن جمله بود که در شبانروزی هزار رکعت نماز کردی، گفتند چرا می‌گریی؟ گفت قوله تعالی انما يتقبل الله من المتقين مرا می‌گیراند، و همچنین بعضی از صالحان، شیخ خود را گفت مرا وصیت کن، گفت: قال الله تعالى ولقد وصينا الذين اوتوا الكتاب من قبلکم وایاکم ان اتقوا الله^۲. گفتم نه خدای تعالی به صلاح^۳ بنده از همه (کس) بیناترست، و مهربان‌تر؟ اگر در عالم خصلتی بودی، جامع خیرات را به ازین خصلت، خدای تعالی بندگان را بدان فرمودی و خواص بندگان خود را آن وصیت کردی از کمال حکمت وسعت رحمت خویش. چون بدین خصلت وصیت کردو بر آن اقتصار کرد دانستم که آن درغایتی است که ورای آن چیزی نیست. و درین خصلت کفایت تمام است، مبتدیان و ارباب بصیرت را.

اگر گویند این خصلت تقوی، قدری عظیم دارد و موقعی بزرگ، لابد است که تفصیل و شرح آن معلوم کنیم. بدانکه همچنانکه این خصلت عظیم و بزرگ است، مجاهدت در طلب آن و به حق آن قیام نمودن هم بزرگ است، پس بدانکه تقوی به قول شیوخ ما رحمهم الله آنست که بنده دل را پاک دارد از گناهی که مثل آن گناه از وجود نیامده باشد و سابق نشده؛ و عبارت اینست که تنزیه^۴ القلب عن ذنب لم يسبق عنك مثله حتی يجعل العبد من قوة العزم علی ترکها وقایة بینة و بین المعاصی، شیخ ما رحمهم الله چنین گفت؛ و لفظ تقوی در اصل لغت و قوی بوده است، و مصدر او وقایت است چنانکه گویی وقی یقی وقایة؛ پس او را باتا کردند، گفتند^۵ تقوی و تقوی در قرآن بر سه چیز اطلاق فرموده است:

یکی معنی خشیت و هیبت؛ قال الله تعالی و ایای فاتقونی^۶، و قال واتقوا يوماً ترجعون فیہ الی الله^۷.

دوم معنی طاعت و عبادت. قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته^۸. ابن عباس می‌فرماید رضی الله عنهما که معنی اینست که اطیعوا الله حق

۲- قرآن کریم ۴/۱۳۱

۱- ب: بگریست

۴- ب: او...

۳- ب: به صلاح بنده...

۶- ب: ترجمة القلب...

۵- ب: گناهی

۸- ب: فاتقون. قرآن کریم «وایای فاتقون» ۲/۴۱

۷- ب: با تاگرد گفتند...

۱۰- قرآن کریم ۳/۱۰۲

۹- قرآن کریم ۲/۲۸۱

طاعته. مجاهد می‌گوید، یعنی که طاعت دارند و عصیان نکنند و یاد کنند و فراموش نکنند و شکر گویند و کفران نبرزند^۱.

و سیم معنی تنزیه قلب است از گناه، چنانکه گفته شد و حقیقی اینست. نبینی که خدای تعالی می‌فرماید و من یطع الله ورسوله وبعث الله ویتقه فاولئک هم الفائزون^۲. ذکر طاعت و خشیت کرد پس ذکر تقوی.

پس بدانستی که حقیقت تقوی، معنی [بی] است به غیر از طاعت و خشیت و آن پاك کردن دلست از گناه چنانکه یاد کرده شد. پس مشایخ رحمهم الله گفتند که منازل تقوی سه است: تقوی از شرك، تقوی از بدعت و تقوی از معاصی فرعی، و حق تعالی در یک آیت ذکر فرموده است لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و آمنوا. و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا. ثم اتقوا و احسنوا^۳. تقوی اول از شرکست و ایمان در مقابله، و تقوی دوم از بدعت، و ایمان مذکور اقرار عقود سنت و جماعت و تقوی سیم از معاصی فرعی، و ایمان مذکور درین منزلت به احسان مقابله کرد، و آن طاعتست و استقامت است بر آن، پس آیت جامع است ذکر هر سه منزلت تقوی را: منزلت ایمان و منزلت سنت و منزلت استقامت طاعت.

اینست قول علما در بیان تقوی، من گفتم تقوی به معنی اجتناب از فضول هم هست که در خبر مشهورست که فرمودند انما سمی المتقون متقین لترکهم ما لا بأس به حذرا عما به بأس، پس خواستم که من حدی بگویم، که جامع باشد قول علما و خبر راهم. پس چنین می‌گویم: التقوی هو اجتناب کل ما تغافل فیه ضرراً فی دینک، تقوی پرهیز کردن بود از چیزی که ترمی که زیانی به دین تو باز دهد نبینی که بیماری را که از طعام و شراب و چیزهای زیان‌کار (اجتناب نماید گویند که این شخص پرهیز می‌کند ازینها) پرهیز کند متقی گویند، پس آن چیز که از آن خوف باشد که زیان به دین باز دهد دو قسم است. یکی محض حرام و معصیت است، و دیگر فضول حلال است، که مشغول بودن به فضول، و در آن گردیدن به چیزهای حرام کشد و به محض عصیان انجامد، و آن از شر نفس و تمرد

هوا و عصیان نفس باشد. پس هر که دین نگه خواهد داشت از خطر پرهیزد و از فضول حلال (امتناع نماید) تا به حرام درنیفتد، اینست حد تقوی (حدی) جامع مانع .

اما چون خواهیم که حد تقوی بر موضوع علم شرع گوئیم چنین گوئیم که تنزیه القلب عن شرم بسبق عنك مثله، بقوة العزم علی تركه حتی یصرد لك وقایة بینة و بین كل شر، و معنی همینست که گفته شد. پس شر برد و نوع است: شری است اصلی و آن معاصی است که از او نهی آمده است؛ نهی تحریم . و شری است غیر اصلی و آن اینست^۱ که از آن نهی آمده است، نهی تأدیب، و آن فضول حلالست همچون چیزهای مباح، که بر طریق (هواء نفس و طبیعت) فراگیرند. اولین تقوی فرض است، که به ترك آن عذاب نار لازم آید؛ و دوم تقوی خیر و ادبست، که به ترك آن حبس و حساب، و غیبت کردن و ملامت کردن، و شنیدن و دیدن لازم آید. هر که اول نگهدارد در درجه ادنی (فروتر) باشد از تقوی، و هر که دوم نگهدارد در درجه اعلی باشد از تقوی، و چون بنده میان هردو جمع کند، و از معصیت و فضول حلال پرهیزد کمال تقوی حاصل کرده باشد، و به حق آن قیام نموده، و این ورع کامل است؛ و ملاک^۲ کار دین است، و منزلت ادبست، بردرگاه خدای تعالی. اینست معنی تقوی و بیان آن .

اگر گویند تفصیل این معانی می خواهیم، که در نفس چگونه استعمال کنیم تا بدانیم که نفس را به انجام تقوی چگونه در بند آریم، که بدان حاجت است، گوئیم تفصیل آن در استعمال در نفس آنست که قوه عزم کنی که نفس را از همه معصیتی بازداري، و از همه فضولی منع کنی؛ چون چنین کردی، همه تقوی بجای آوردی، که خدای تعالی بدان فرموده است، و متقی شده باشی به تقوی، که به چشم و گوش و زبان و دل و شکم و فرج تعلق دارد و به جمله ارکان و اعضاء . و نفس را لگام^۳ تقوی بر سر کرده باشی؛ و شرح این در کتاب احیاء علوم دین بیان کرده ایم .

۱- ب: ... که ازین نهی...
 ۲- ب: ... و آن آنست که...
 ۳- ب: ... و هلاك كار...
 ۴- ب: ... بالگام...

[شهوآت پنبگانان] اما آنچ درین مختصرلابدست می‌گوییم ، هر که خواهد که تقوی برزد^۱ باید که پنج عضو را گوش دارد ، که آن اصول‌اند: چشم و گوش و زبان و دل و شکم و از معصیت و حرام نگهدارد ، و از فضول و اسراف در حلال. چون صیانت این اعضاء حاصل شد امید باشد که دیگر ارکان و اعضاء کفایت باشد؛ و به تقوی جامع که به جمله تن تعلق دارد قیام نموده‌آید. پس بیان این در پنج فصل بگوییم که بدان حاجتست^۲ بتوفیق الله تعالی.

فصل اول چشم است

برتوباد ، وفقك الله تعالى و ايانا ، که چشم نگه‌داری که آن سبب همه فتنه‌ها است ، و در باب آن سه اصل بگوییم :

یکی آنک خدای تعالی می‌فرماید ، قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک از کی لهم ان الله خبیر بما یصنعون^۳. بدانک درین یک‌آیت تأمل کرده شده ، سه معنی عزیز در ضمن آنست : تأدیب ، و تنبیه و تهدید . یعنی ادب فرمودن ، و بیدار کردن و ترسانیدن . اما تأدیب آنست ، که می‌فرماید بگوی مؤمنان را که چشم برهم نهند ، و به جایی که نمی‌باید نگریست ننگرند ، و لابد است بنده را که فرمان خداوند خویش بجای آرد ، و الا بنده ای باشد بی ادب ، نگذارندش که در حضرت آید و در مقام بندگان باستد ، و محجوب شود از درگاه . این نکته فهم کن ، و بدانک چه چیز در تحت آنست .

اما تنبیه قوله تعالى ذلک از کی لهم ، بر دو معنی حمل می‌توان کرد. از کی لهم یعنی اطهر بقلوبهم ، و زکات طهارتست و تزکیه تطهیرست . دوم ، ذلک از کی لهم ، یعنی انمی لخیرهم و اکثر ، و زکات در اصل نمو است و زیادتی. پس بیان کرد که در چشم نگاه داشتن ، تطهیر دل است ، و تکثیر طاعت و خیر ، و اگر تو چشم برهم نهدی ، و عنان فروگذاری ، و به جایی که نباید نگریست بنگری ، از دو حال بیرون نباشد ، اگر نظر بر حرام افتد و به قصد باشد ، گناه‌یست کبیره و شاید

بود که دل بدان مشغول شود و هلاک شوی ، و اگر مباح باشد دل بدان مشغول شود و به وسواس و تشویش خاطر گرفتار شود ، و باشد که بدو نرسد و دل مشغول بماند و آن خیر منقطع شود ، و چون این نظر نکنی ' فارغ و آسوده بمانی ، و درین معنی فرمود عیسی علی نبینا ، و علیه الصلوة والسلام ، ایا کم وال نظرۃ فانها یزرع فی القلب الشهوة و کفی بهالصاحبها فتنة^۲ و ذوالنون گفت نعم حاجب الشهوات غصی الابصار ، و چه نیکو گفت آنک گفت شعر :

وانت اذا ارسلت طرفک رائداً لقلبک يوماً اتعبتک المناظر
رايت الذی لا کله انت قادر علیه ولا عن بعضه انت صابر

پس چون بر هم نهی دیده ، پاک سینه بمانی . فارغ دل ، از همه وسواسی^۳ آسوده ، از آفات رسته ، در خیرات زیادت شده . اما تهدید که گفت ان الله خبیر بما یصنعون ، و همچنین یعلم خاینة الاعین ، و ماتخفی الصدور^۴ ، و مرد خائن را این تحذیر کفایتست .

اصل دوم روایتست از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ان النظر الی محاسن الامراة ، سهم من سهام ابلیس ، من ترکها اذاقه الله طعم عبادة یسرہ ؛ معنی آنست که نظر کردن به نیکوئیها (ی) زنان ، تیری است از تیر هاء ابلیس ، هر که از آن دست باز دارد ، خدای تعالی او را طعم عبادتی بچشاند ، که بدان شاد شود ، و حلاوت عبادت و لذت مناجات عابدان را بجای خویش است ، و اعتباری تمام^۵ دارد ، و این مجربست که هر آنکس که از نظر مالا یعنی ، و از نظر به حرام خاصه پرهیز کرد ، لذتی و حلاوتی و صفادلی یابد که پیش از آن او را آن^۶ نبوده باشد .

اصل سیم آنک به هر عضوی از اعضاء خود نگری ، ببینی که از براء چه کار شایسته است ، بر آن وجه نگاهداری ، و صیانت کنی . پای^۷ از براء آنک در ریاض بهشت می خراسی ، و در کوشک هاء بهشت ؛ و دست براء آنک کاس شراب طهور بدان فرامستانی ، و میوه هاء درختان بهشت بگیری ؛ و چشم براء نظر

۱- تضرع کنی ۲- ب: لصاحبها فیه

۳- ب: رسوائی ۴- قرآن کریم ۱۹/۴

۵- ب: تمام عظیم دارد ۶- ب: او ۷- ب: باری از

به رب العالمین و لذت لقاء باقیش که در دو جهان کرامتی از آن ، بزرگتر و عزیزتر نیست^۱. اینست اصول سه گانه^۲ که چون نیک در آن تأمل کردی، کار کفایت شد.

فصل دوم فصل گوش است

بر تو باد که صیانت سمع کنی ، از فحشها و سخنها زشت شنیدن ، و از فضولها، براء دو کار: یکی آنک روایتست که شنونده انباز و شریک گوینده است ، المستمع شریک للقائل، و نظمی درین معنی گفته اند و هی هذه شعر:

تحر من الطرق اوساطها وعد عن الجانب المشتبه

له

وسمعك من عن سماع القبيح كصون اللسان عن النطق به
فانك عند سماع القبيح شريك لقائله فانتبه

پس از آنجا شغل تن بادید آید، عبادت را هیچ جای بنماند. پس بدانک سخن که در دل افتاد و در سمع، همچون طعامست که در اندرون افتاد، که بعضی سودمند باشد و بعضی زیان کار، و بعضی غذا و بعضی زهر، لیکن سخن که شنیده آمد اثر آن از اثر طعام بیشتر است، که طعام از معده بگذرد به زمان اندک، به خواب یا به غیر آن ؛ و اگر نیز اثر آن زمانی بسیار بماند دارو باشد که چون بخورند آن را زایل کند؛ و سخن باشد که همه عمر اثر آن با او بماند، و فراموشی نشود، و اگر خود بد باشد و زشت، بیوسته او را می رنجاند و خاطرها بد در دل می آرد و وسواسها که محتاج شود که آن را از دل ببرد و نتواند وایمن نباشد از خود که او را بدان دارد که در بلایی عظیم افتد و دل او را در جنباند که به مکافات و مقابله بادید آید ؛ و آن به شری و فتنه عظیم ادا کند، و اگر سمع را نگهدارد از چنین سخنها شنیدن، ازین همه رنجهارسته باشد، و آسوده ؛ مرد عاقل باید که درین نظر کند و اندیشه برگمارد^۳

۱- ب: از آن بزرگست و عزیزترین است ۲- ب: سه گونه

۳- ب: المنطق

فصل سیم زبانت

برتو باد ای برادر که زبان نگه داری، و در ضبط و قید آوری، که او سرکش تر عضویت از اعضا و طغیان و فساد و عدوان او بیشترست. از سفیان بن عبدالله روایتست که گفت بار رسول صلوات الله علیه و سلامه گفتم یا رسول الله، ما اکثر ماتخاف علی، فاخذہ لعلم بلسان نفسه ثم قال هذا. معنی آنست که گفتم یا رسول الله از چه چیز بیشتر می ترسی بر من، زبان خود به دست خود بگرفت و گفت این. و از یونس بن عبید نقل کردند، که گفت نفس خود را یافتم که رنج روزه در گرما سخت تر، می توانست کشید و ترک کلمه ای که به کار نمی آید، نمی توانست کرد. یعنی کلمه مالایعنی. پس بر تو باد که بذل مجهود بجای آری، و ترک پنج اصل کنی:

اول آنچ ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده است که چون بنی آدم بامداد برخیزد، جمله اعضا او، به نزد زبان او بگریند؛ و گویند به خدای بر تو سوگند می دهیم که راست باشی، که اگر تو راست باستی، ما همه راست شویم، و اگر تو کثر روی ما کثر شویم؛ و معنی این آنست که نطق لسان اثر می کند در اعضا آدمی، چه به توفیق چه به خذلان؛ و مؤکد این معنی حکایت مالک بن دینار است، که گفت چون در دل خود قساوتی، و در تن سستی و در روزی حرمان بینی، بدانک سخن مالایعنی گفته باشی.

اصل دوم آنک حفظ وقت خویش کنی که بیشتر سخن آدمی که بر زبان آورد، جز از ذکر خدای تعالی لغو باشد، و وقت بدان ضایع شود، و حسان بن ابی سنان به غرفه ای بگذشت که نو ساخته بودند، پرسید که چند روزست، که این بنا نهاده اند؟ پس روی بانفس خود کرد، و گفت ای نفس مغرور! ترا با این چه کار؟ سوال مالا یعنی چرا می کنی؟ آنکه نفس را به روزه یکساله عقوبت کرد. خنکا^۲ کسانی که غم نفس خود خورند، و وای بر غافلانی، که خلیع العذار می زنند، و عنان فرو گذاشته روزگار می برند.

۱- ب: بگویند به خدای
۲- ب: خند کا

اصل سیم حفظ اعمال صالحه است که هر که زبان نگه ندارد ، و سخن بسیارگوید ، لامحالة در غیبت مردمان افتد و سخن بیهوده و غیبت، خود صاعقه- ایست هلاک کننده که گفته اند مثل مرد غیبت کننده چون کسی است که منجینی بنهد و حسنات خویش را ، شرقا و غربا می اندازد . و بما رسیده است که حسن بصری را گفتند، یا ابوسعید فلان کس غیبت تو کرد ، حسن او را طبقی رطب فرستاد، و گفت شنیدم که تو حسنات خود^۱ به هدیه به من فرستادی ، خواستم که آن را^۲ مکافاتی کرده باشم. و پیش ابن المبارک سخن غیبت برآمد ، گفت اگر من غیبت کردم ، مادر خود را غیبت کردم ، که او سزاوارترست از همه کس که حسنات من بادیوان او نقل کنند. و گفته اند که حاتم اصم را ، یک شب که نماز شب عادت داشتی فوت شد ، زنتی ملامت کرد . حاتم گفت مردمانی که دوش نماز شب کردند ، چون بامداد شود مرا در سخن گیرند، نماز ایشان روز قیامت در ترازوی من باشد .

اصل چهارم سلامتست از آفتاء دنیا ، چنانک سفیان گفت : لاتتکلم بلسانک ، ماتکسر به اسنانک . و دیگری گفت : لاتبسطن علیک لسانک، ففسد علیک شانک . و در مثل است بسا کلمه که خداوند خود راگوید ، بگذار مرا، و در پارسی گفته اند، بیت :

زبان ز دستت به رنج اندرم بپر سرت تا نبری سرم

اصل پنجم ذکر آفات آخرتست ، و عاقبت آن، و درین باب یک نکته بگویم . بدانک آنچه گویی یا سخن حرام باشد، یا مباح از سخن^۳ فضول مالا- یعنی . اگر حرام باشد و محذور، خود عذاب خدای در زیر آنست که طاقت آن نداری که در حدیث است که رسول صلوات الله و سلامه علیه فرمود که آن شب که مرا به آسمان بردند ، قومی را دیدم که مردار می خوردند ؛ گفتم ای جبرئیل ایشان کیستند ، گفت کسانی اند که گوشت مردمان خوردند . و معاذ راگفتند: اقطع لسانک عن حملة القرآن و طلاب العلم ، فلا تمزق الناس بلسانک ، فیمزقک کلاب

۱- ب: خود را

۲- ب: که او را

۳- ب: اگر از سخن

النار . یعنی زبان خود را از حمله قرآن^۱ و طالبان علم بریده‌دار ، و مردمان رابه زبان خود مدر، که سگان دوزخ ترا بدرند . و ابوقلابه می‌گوید ، در غیبت کردن خرابی دلست ازهدی ، تافرا راه راست نبیند . این سخست که حرامست . اما آنچه مباحست از سخن فضول ، چهار چیز در آنست :

یکی مشغول بودن کرام الکاتبین ، به چیزی که در آن فایده و خیری^۲ نباشد ، و حق مردم عاقل آنست ، که ازیشان شرم دارد و ایشان را نرنجاند . قال الله تعالی ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید^۳ .

دوم نامه نزد خدای تعالی فرستادن پراز لغو و هرز ، و بیهوده ؛ پس باید که بنده ازین حذر کند ، و از خدای تعالی بترسد . و گفته‌اند یکی ازیشان به دیگری نگریست سخنی فحش می‌گفت ، اورا گفت ای مرد ، نوشته‌ای به نزد خدای تعالی می‌فرستی ، بدانک چه می‌نویسی در آن .

سیم خواندن آن روز قیامت ، پیش خدای عزوجل برملا مردمان با هزار سختیها و هولها برهنه ، گرمه ، تشنه ، از بهشت منقطع ، از نعمت محبوس .

چهارم ملامت و توبیخ بی‌حد ، که چراگفتی و به چه سبب گفتی ؟ و حجت منقطع شد . و حیا از رب العالمین (ثابت) گشته و گفته‌اند ایاک و الفضول فأن حسابہ یطول ؛ و این اصول که گفته شد ، کفایتست آنکس را که پند پذیرد ، و در کتاب اسرار معاملات دین به شرح و بسط گفته‌ایم ، اگر ببینی شفایابی .

فصل چهارم دلست

برتو باد ای برادر که دل نگاهداری و در آن نظر نیکو کنی ، و بذل و جهود بجای آری ، که دل را (خطرواثر) از همه اعضا عظیم ترست و کار دل باریکتر ، و اصلاح آن دشوارتر^۴ ، و اندر آن پنج اصل یاد کنیم :

اول قوله تعالی یعلم خاینه الاعین و ماتخفی الصدوره ، وقوله یعلم^۵ مافی

۳- قرآن کریم ۵۰/۱۸

۲- فائد و جیزی

۱- ب: قراء

۶- قرآن کریم ۳۳/۵۱

۵- قرآن کریم ۴۰/۱۹

۴- ب: دشوارتر

قلوبکم، وقوله انه علیم بذات الصدور^۱. چند کثرت^۲ و چند جایگاه یاد کرده است، و به اطلاع خداوند علیم خبیر کفایتست مرد را، که حذر در پیش گیرد، و این تهدید بس است خواص بندگان او را؛ زیرا که معامله با علام الغیوب با خطر باشد.

اصل دوم قوله صلی الله علیه و سلم، ان الله لا ینظر الی صورکم، ولا الی اعمالکم، انما ینظر الی قلوبکم. پس دل موضع^۳ نظر رب العزة است. ای عجب از کسی که روی خویش که نظرگاه خلق است همه روزه می‌شوید و پاکیزه می‌دارد، و آرایش می‌دهد تا خلق بردنس و چرک و عیب آن مطلع نشوند، و دل که نظرگاه حق است فروگذارد و قبايح و فضایح و عیوب و آفات آن را مهمل بگذارد که اگر خلق بدانند، که فضیحت و رسوایی در دل دارد، به یکبار ازو هجرت کنند، و بیزار شوند.

اصل سیم آنک دل ملکی است مطاع و مهتری است تابع و اعضا جمله تبع او اند، و چون ملک را کار مستقیم باشد رعیت و تبع راهم کار مستقیم (باشد). بیان این آنست که رسول خدای تعالی فرمود ان فی الجسد مضغة، ان صلحت صلح الجسد وان فسدت فسد الجسد، الاوهی القلب. معنی ظاهرست و چون صلاح کلی در آنست، واجب باشد عنایت بدان مصروف داشتن.

اصل چهارم آنک دل خزانه هر جوهری نفیس، و معنی خطیر و عزیز است، اول عقل است. و بزرگتر آن معرفت حق تعالی است، که سبب سعادت دو جهانی است، پس بصیرت که بدان سبب به نزدیک خدای تعالی تقدم^۴ و وجاهت است. پس نیت خالص در طاعات که ثواب ابد بدان متعلق است. پس انواع علمها و حکمتها که شریفترین خصال بنده است، و دیگر اخلاق شریفه، که مردم بدان تفاضل و تفاخر جویند. پس حق باشد که چنین خزانه را نگهدارند، از آفات و دزدان و قطاع الطريق، تا آن جوهر عزیز و شریف خزانه را آفتی نرسد و دشمن برو ظفر نیابد.

۱- قرآن کریم ۱۱/۵

۲- ب: چند کثرت

۳- ب: یقوم

۴- ب: مواضع

اصل پنجم چون تأمل حال او کردیم ، پنج چیز یافتیم که دیگر اعضا را آن نیست .

یکی آنک دشمن قصد او دارد ، و روی فرا او کرده است و ملازم اوست و اوست که منزل الهام ، و وسوسه است ، پیوسته فرشته و دیو ، دعوت او می کنند .
دوم شغل دل را بیشترست که هوا و عقل هردو درواند ، و هردو لشکر را یعنی لشکر هوا و لشکر عقل را معترک و جنکاه اوست . پس حق باشد ثغر را نگاه داشتن ، و ازو غافل نابودن .

سیم عوارض او را بیشتر است و خواطر که پیوسته همچون تیر و باران درو می بارد ، و ترا قدرت آن نه که دفع آن کنی ، و همچون چشم نیست که پلک چشم^۱ برهم نهی و از آفت چشم برهی ، و همچون زبان نیست که در کام کشی و فارغ شوی ، بلکه دل در معرض خاطرهاست که تو بر منع کردن از آن خاطرها قادر نیستی ، و دل را از آن نگه نتوانی داشت ، و نفس زود در پی آن خاطرها افتد ، و منع کردن او ازین ، کاری سخت است ، و محنتی عظیم .

چهارم علاج او دشوار است ، چه او بر تو پوشیده است ، آنگه بدانی که آفت بدو رسیده باشد و محتاج شوی که بحث بسیار کنی به نظری دقیق ، و جهدی دور و دراز .

و پنجم آنک آفت بدو زود زود رسد ، که او به انقلاب نزدیکترست ، چنانچ گفته اند ، که دل همچو دیگ جوشان است و زودتر از آن در جوش آید . پس اگر دل بلغزید و العیاذ بالله ، خلل و لغزیدن و افتادن او سخت باشد ، کمتر آن باشد که میل کند به غیر خدای تعالی ، و متناه آن ختم و فکرت به خدای تعالی . نمی شنوی که خدای تعالی می فرماید : **ابی واستبکر** ؟ آن کبر از دل خاست ، و به دل بود و او را بر کفر ظاهر داشت . و جای دیگر می فرماید : **اخلد الی الارض** و **اتبع هواه** ، آن میل و اتباع هوا به دل بود ، که بدان گناه شوم داشت ، و همچنین می فرماید : **ونقلب افئدتهم وابصارهم کمالم یونسوا به اول مرة و نذرهم فی طغیانهم**^۲

۱- ب: خشم نیست که بلکه

۲- ب: که بر

۳- ب: دشوار

۴- قرآن کریم ۲/۳۴

۵- قرآن کریم ۷/۱۷۶

۶- قرآن کریم ۶/۱۱۰

یعمهون. و از این سبب، خواص بندگان خدای تعالی، بردل خود ترسیده‌اند و بروی بگریسته، و همه عنایت با آن آورده. خداوند سبحانه و تعالی صفت ایشان می‌کند، **يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ**، خدای تعالی ما را و شمارا توفیق دهد که اعتبارگیریم و از مواضع خطرپرهیز کنیم و توفیق اصلاح دل یابیم، **اِنَّهٗ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ**. اگرگویند این کار دل عظیم مهمست خبر ده مارا از آنچه او را به صلاح آورد و آفت و فساد ازو بازدارد، گوئیم تفصیل این معانی درازنایی دارد در این کتاب آوردن؛ اما علماء آخرت در آن تصنیف کرده‌اند و محتاج الیه با هفتاد خصلت محموده آورده‌اند؛ و ضد آن مذموم بنموده و آنکس که او را غم دین بگرفته و از خواب غفلت بیدار شده و نظر با کار خود اندازد، تفصیل این معانی برو دشخوار^۲ نباشد. چون خدای تعالی توفیق دهد و در کتاب عجائب - **القلب** از کتب احیاء آورده‌ایم و در کتاب اسرار معاملات دین که آن کتابی پرفایده است و الا فحول علما از آن منتفع نباشند، آورده‌ایم؛ و این کتاب چنانست که مبتدی و قوی و ضعیف بدان منتفع باشند.

پس ما نظر کردیم در اصولی که ذکر آن لابد است در علاج دل و از آن گزیر نیست، چهار چیز یافتیم که آن آفت مجتهدان است و فتنه دلها عابدان و بلاء نفوس ایشان، و چهار چیز دیگر در مقابله آن، که آن نظام متعبدانست و صلاح دلها و قوام کار ایشانست: آفات چهارگانه^۳ طول امل است، و استعجال، و حسد و کبر. و مناقب چهارگانه کوتاهی امل و ثانی در کار و نصیحت خلق و تواضع و خشوع. اینست اصول که در صلاح قلوب و فساد آن مؤثر است، باید که تحصیل این مناقب کند. و از این آفات پرهیزد، تا بر مقصود ظفر یابد.

اما طول امل آنست که از همه خیری باز می‌دارد، و همه شر و فتنه می‌انگیزاند، و درد بی‌درمانست که^۴ خلق را در انواع بلاها می‌اندازد. و بدانکه چون امل دراز در پیش‌گرفتی چهار چیز از آن بدید آید:

یکی ترک طاعت و کاهلی در عبادت. با خودگویی پس ازین بکنم، فردا

۱- قرآن کریم ۲۴/۳۷
۲- ب دشوار
۳- ب: چارگونه
۴- ب: که در خلق

ساعتی دیگر، روزگار در پیش است، فوت نخواهد شد؛ و راست گفت داؤد طائی رحمه الله علیه، **من خاف الوعيد، قرب عليه البعيد^۲ ومن طال امله، ساء عمله.**

دوم ترک توبه و تسويف، گوی^۳ توبه خواهم کرد، و روزگار در پیش است، و ایام دراز است، و من جوانم و سال اندک دارم. این و مانند این ترا در دنیا رغبت بادید آرد و بر آن حریص گرداند، و غم روزی در پیش نهد، گویی چه خورم و چه پوشم، و تابستان آمد و مرا چیزی نیست، و شاید که عمر دراز بکشد و محتاج شوم. این و امثال این ترا در طلب دنیا اندازد، دل تو مشغول شود، و وقت ضائع گردد، و غم بی فائده بی حاصل روی نماید، چنانچ از ابوذر رضی الله عنه روایتست که گفته است قتلنی هم یوم لم ادرکه. **قیل و کیف ذلک یا اباذر، قال ان اسلی جاوز اجلی.** معنی آنست که غم روزی که بدان نخواهم رسید، مرابکشت، گفتند چگونه یا اباذر؟ گفت امل من، و امید غم دراز در پیش اجل من افتد (افتاد).

چهارم سخت دلی خیزد از امل، و فراموشی آخرت، که چون اومید عمر دراز در پیش گرفتی مرگ را و گور را بایاد نیاوری، چنانک صلی الله علیه و سلم فرمود که: **اخوف ما اخاف علیکم ائنان، طول الامل و اتباع الهوی، الا وان طول الامل ینسی الآخرة، و اتباع الهوی یصد عن الحق.** چون فکر توهمه در حدیث دنیا و اسباب معیشت^۴ باشد دل سخت شود، چه رقت دل، و صفاء آن، همه از یاد کردن مرگ باشد، و ثواب و عقاب و احوال آخرت. چون ازین هیچ نباشد، دل را رقت و صفا از کجا آید. **قال الله تعالی: فطال علیهم الامل، فقس قلوبهم^۵.** چون امل دراز شد، طاعت اندک شود و توبه باز پس افتد، و معصیت بسیار شود، و دل سخت شود. و اگر خدای تعالی توفیق ندهد عاقبت، دسر آن شود، والعیاذ بالله. پس کدام حال است ازین بتر، و کدام آفت ازین عظیم تر و این به سبب طول امل است.

اما اگر امل کوتاه کنی، و مرگ به خود نزدیک گردانی، و حال اقران

۳- ب: گوئیم

۲- ب: البعید

۱- ب: من اخاف

۵- قرآن کریم ۱۶/۵۷

۴- ب: آن باشد

و برادران خود یادآوری، که چگونه ناگاه مردند، دروقتی که هیچ گونه مرگ، در خیال ایشان نبود، و باشد که حال تو همچون حال ایشان باشد، و سخن عمر بن عبدالله یادآوری: کم من مستقبل یوماً لم یکلمه، ومنتظر غداً لم یدرکه، لورایتم الاجل و مسیره لا یغضتم الامل و غروره. نشنیدی که عیسی (پیغمبر) علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چه فرمود؟ الدنیا ثلثة ايام، امس مضی ما یدک منه شیء، و غدا لا تدری أندرکه ام لا و یوم انت فيه فاغتنم، فرمود که دنیا سه روزست، دی که گذشت و به دست تو از آن هیچ نیست و فردا که ندانی که بدان رسی یا نه و روز امروز که تو درآنی؛ پس به غنیمت دار. پس قول ابوذر رضی الله عنه که الدنیا ثلثة ساعات، ساعة مضت و ساعة انت فيها و ساعة لا تدری أندرکه ام لا، معنی همین است. پس تو به حقیقت، مالک یک ساعتی که مرگ از ساعت تا ساعت است. پس قول شیخ ما رحمه الله که الدنیا ثلثة انفاس، نفس مضی و عملت فيه ما عملت، و نفس لا تدری أندرکه ام لا اذ کم من تنفس نفساً ففا جاء الموت قبل الاخرة فلست تملك الانفسا واحداً لا یوماً ولا ساعة، معنی همین است. پس درین یک نفس به طاعت خدای تعالی شتاب کن، پیش از آنک فوت شود، شاید که در نفس دوم نباشی، یا نتوانی، و براء روزی غم مخور، که باشد که بنمانی تا بدان محتاج شوی، و وقت خود ضائع مکن، و نباید که آدمی به روزی یک روز یا یک ساعته یا یک نفس غم خورد. پیغمبر خدای صلوات الله و سلامه علیه می فرماید. اسامه زید را^۱ اما تعجبون من اسامه المشتري الى شهرين، ان اسامه لطویل الامل، والله ما وضعت قدماً، فظننت انی ارفعها ولا لقمتم لقمه فظننت انی اسیغها حتی یدرکنی الموت، و الذی نفسی یده^۲ انما توعدون لات وما انتم بمعجزین، اسامه چیزی به سلم تا به دوماه^۳ خریده بود. رسول صلوات الله علیه می فرماید از اسامه عجب نمی دارید، که تا به دوماه خریداری می کند؟ اسامه دراز امل است. پس ای برادر راهرو، چون تو این معانی و احوال و اقوال یادگیری، و برآن مواظبت نمایی، املت کوتاه شود. به توفیق (فرمان) خدای تعالی، و به طاعت شتابی و به توبه تعجیل نمایی، و معصیت از تو نیاید و در طلب دنیا رغبت نمایی^۴، دلت

۱- قرآن کریم ۱۳۴/۶

۲- ب: ماتعجبون

۳- ب: تا دوماه

۴- ب: بنمایی

با احوال و احوال آخرت افتد و آن از نفس تا نفس باشد که یک یک (معاینه) بینی، سخت دلی تو از تو برود، صفا و رقت باز دید آید و خوف و خشیت در دلت پیدا شود و کار عبادت مستقیم گردد و این همه بعد فضل الله تعالی به سبب این یک خصلت است که کوتاهی امل خوانند. ذرارة ابن ابی اوفی (رحمة الله علیه) را در خواب دیدند بعد از رحلت از دنیا، پرسیدند که کدام کار بلیغ تراست به نزدیک شما، گفت رضا و کوتاهی^۱ امل. پس ای برادر مجهود خویش بذل کن، در این اصل بزرگ که در اصلاح دل و نفس عظیم مهم است.

اما حسد؛ بدانکه حسد طاعات را به فساد آورد و بنده را بر خطیئات دارد، و آن دردی است که بسیاری علما و قرا بدان مبتلا شده اند، تابه عوام و جهال چه رسد تا هلاک کرده است ایشان را و در آتش برده. نمی شنوی که پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه فرموده است، **سنة يدخلون النار بسة، العرب بالعصية والامراء بالجور والدهاقين بالكبر والتجار بالخيانة، و اهل الرستاق^۲ بالجهل والعلماء بالحسد.** یعنی شش گروه به شش چیز در آتش روند عرب به تعصب و حکام به جور و ظلم، و دهاقین به کبر و تجار به خیانت و اهل رستاق به جهل و علما به حسد. پس بلائی که شومی آن به حدی باشد که علما را به آتش برد، سزاوار باشد که از آن بپرهیزند. و بدانکه پنج چیز از حسد بادید آید:

یکی فساد طاعت، که رسول خدا می فرماید صلوات الله علیه: **الحسد یا کل الحسنات کلها کما یا کل النار الحطب.** یعنی حسد حسنات را بخورد همچنانکه آتش همیشه را خورد.

دوم فعل معصیت، چنانکه وهب گفت حاسد را سه علامت است: چون حاضر شود تملق و چاپلوسی کند^۳، و چون غائب شود غیبت کند، و به مصیبت شاد شود^۴ و شماتت کند، گفتم حاسد را این خود تمامست، که خدای تعالی از شر او استعاذه فرموده است که **و من شر حاسد اذا حسد**، همچنانکه از آن شیطان فرموده است و حاسد را به منزلت شیطان و ساحر فرو آورده است.

۱- ب: گواهی

۲- ب: اهل الرستاق

۳- ب: تملق و تواضع...

۴- ب: واز غیبت کردن شاد شود

۵- قرآن کریم ۱۱۳/۵

سیم تعب و غم بی‌فایده، بلك وزر و معصیت چنانك ابن السماك می‌گوید:
 لم ارظالماً اشبه للمظلوم من العاسد. نفس دائم، و عقل هائم، و غم لازم، یعنی
 هیچ ظالم را ندیدم که به مظلوم مانده‌تر بود چون حاسد.

چهارم دل‌کوری تاهیچ حکمی از احکام خدای تعالی فهم نکند.

پنجم محرومی و خذلان که هرگز به مراد نرسد. چنانك حاتم‌گفت
 الضغین غیر ذی دین و العائب غیر عابد و النمام غیر مأمون، و الحسود غیر
 منصور؛ و حسود چگونه به مراد رسد و مراد او آنست که زوال نعمتهای خدای
 تعالی از بندگان او بشود. و چگونه بر اعدا نصرت یابد، و اعداء او بندگان مؤمن
 خدا (اند)^۱، و چه نیکوگفت ابویعقوب: اللهم صبرنا على تمام النعمة على عبادك،
 وحسن حالهم. خدایا مارا صبری ده بر تمامی نعمت و نیکو حالی بندگان تو. پس
 چنین دردی بدین رسوایی را معالجت مهم باشد، و بدان مشغول باید شد به توفیق
 الله تعالی.

اما استعجال و نزق، بدانك این خصلتی است که بواسطه او مقصود
 فائت شود، و بنده را در معصیت اندازد، و چهار آفت ازو بادید آید:

یکی آنك مرد عابد قصد خیری^۲ دارد و در آن جد و جهد می‌نماید، و وقت
 باشد که در (یافتن) حصول مقصود^۳ تعجیل می‌نماید، و هنوز نه وقت آن باشد که
 به مقصود رسد، پس یا ناامید شود و اجتهاد بگذارد و از آن منزلات محروم گردد، یا
 غلو کند در اجتهاد و تعب و از آن منقطع شود، پس میان افراط و تفریط بماند و هر
 دو نتیجه استعجال اند، و روایتست که رسول صلوات الله (علیه) فرموده است ان دیننا
 هذا متین فاوغل فيه برفق، فان المنبتة لا ارضا قطع ولا ظهر ابقى. یعنی دین ما محکمی
 دارد به آهستگی درو^۴ توان رفت که آنکس که چهارپای بشتاب راند، نه راه بیرد
 و نه چهارپای زنده بماند، و در مثل آمده است ان لم تستعجل تصل؛ یعنی اگر
 تعجیل نکنی برسی و شاعر می‌گوید شعر:

۱- ب: آن ۲- ب: خدا اند ۳- ب: چیزی
 ۴- ب: مقصر ۵- ب: المنیته ۶- ب: در آن

قدیدرك المتأني بعض حاجته و قد يكون من المستعجل الزل
دوم آنک مرد عابد دعا می کند و حاجتی می خواهد به جد و اجتهاد؛ و
اجابت دعا را به تعجیل خواهد و نیابد، ناامید شود و محروم بماند از حاجت.
سیم آنک مظلوم باشد، و از سر خشم بر ظالم دعای کند، تا مسلمانان هلاک
شود به سبب او. و باشد که از حد تجاوز نماید، و در معصیت و هلاک افتد، قال الله
تعالی و یدعوا الانسان بالشر دعاءه بالخير و كان الانسان عجولا^۱.

چهارم آنک اصل عبادت و ملاک آن ورع است، و اصل ورع به نظر و تأمل
و بحث تمام توان یافت در همه چیزی از اکل و شرب و لبس و غیر این و چون
مرد مستعجل باشد، توقف در کارها نکند، هر سخنی که^۲ فرا زبان آید بگوید، و هر
طعامی که به دست (فراپیش) آید بخورد^۳، و در حرام و شبهت افتد، درین و در غیر این؛
پس ورع فوت شود، و چه چیز^۴ باشد، در عبادت بی ورع، و چون خصلتی چنین باشد
که از خیرات حرمان^۵ آرد و از حاجات منقطع گرداند، بر مرد متعبد لازم باشد، که در
اصلاح نفس خود کوشد و آن را از خود زائل کند.

اما کبر خصلتی است هلاک کننده به یکبارگی. خدای تعالی می فرماید: ابی
و استکبر و کان من الکافرین^۶. و این خصلت چون خصلتهاء دیگر نیست، که آن خصلتها
در عمل قدح کنند و این در اصل و در دین و اعتقاد قدح کند، و چون قوی و غالب شود،
تدارک دشوار^۷ باشد و کمتر چیزی که از او باز دید آید چهار آفت است:
یکی حرمان از حق و از معرفت آیات و احکام حق تعالی^۸؛ چنانچ فرمود
ساصرف عن اياتی الذین یتکبرون (فی الارض) بغیر الحق^۹، همچنین فرمود، کذلک
یطیع الله علی کل قلب متکبر جبار^{۱۰}.

دوم مقت و بغض از حق تعالی، چنانک فرمود انه لا یحب المستکبرین^{۱۱}؛ و
روایتست که موسی گفت، بار خدایا دشمن ترین خلق تو کیستند؟ فرمود که آنک

۱- قرآن کریم ۱۷/۱۱ و یدع...

۲- ب: هر سخنی را که

۳- ب: و بخورد

۴- ب: وجه چیز

۵- ب: حرام

۶- قرآن کریم ۲/۳۴

۷- ب: دشوار

۸- ب: خدای تعالی

۹- قرآن کریم ۷/۱۴۶

۱۰- قرآن کریم ۱۶/۲۳

۱۱- ب: و کذلک قرآن کریم ۴۰/۳۵

دل اومتکبر باشد و زبان او غلیظ و دست، بخیل و خوی بد.

سیم خزی و نکال در آخرت و دنیا. حاتم اصم رحمة الله علیه می گوید: از مرگ پرهیز در سه چیز، بر کبر و حرص و خیلا^۱ که متکبر را خدای تعالی از دنیا نبرد تا فروترین مردم او را خوار نکند؛ و حرص را از دنیا نبرد، تا به نان پاره، یابه شربتی محتاج نگرداند^۲ و نیابد، و مختال را از دنیا نبرد، تا در قذر و بول مراغه نزند، و گفته اند: من تکبر بغیر حق اورثه الله ذلایحق .

چهارم عذاب آتش در عقبی قال الله تعالی الکبریاء ردایی ، والعظمة ازاری فمن نازعنی بواحد منهما ادخلته نار جهنم یعنی کبریائی و عظمت از صفات خاص منست، دیگری را نرسد که با من شریک باشد. پس خصلمتی که معرفت آیات حق و فهم احکام او، بر تو فوت کند، و بغض و مقت اوبار آرد^۳. و خزی دنیا و آخرت، عاقل را از آن غافل نباید بود، تا آن را از خود دور کند، به توفیق الله تعالی. اینست آنچه حاضر بود مارا، ازین آفات چهارگانه^۴؛ و مرد عاقل را یکی تمامست، نه همه .

اگر گویند آفتها این خصلمتها بدانستیم اکنون حد و حقیقت آن باید که بدانیم، تا از آن خود را نگه توانیم داشت بدانکه درین هریکی سخن بسیارست، و در کتاب احیا و اسرار گفته ایم، و درینجا آنچه لابد است بگویم.

اما امل؛ بیشتر علماء ما چنین گفته اند که طول امل، ارادت حیات و بقاست در زمان استقبال و کوتاهی امل ترك حکم است اندر آن؛ و ترك حکم آن باشد که آن را به مشیت و ارادت حق تعالی (و به علم او تعالی) مقید کند^۵، یا ارادت حیات به شرط صلاح مستثنی و مقید کند. پس آنکه اگر ذکر حیات کنی، که من ساعتی دیگر، یا نفسی دیگر، یا روزی دیگر بزیم به حکم و قطع، بدانکه تو با طول املی و آن از تو معصیت است، زیرا که آن حکم است بر غیب، پس اگر مقید کنی، به مشیت و علم حق تعالی، و گویی بزیم ان شاء الله یا گویی اگر خدای خواهد یاداند که من بزیم، از حکم طول امل بیرون آمده باشی، و به قصر امل موصوف شده، از آن سوی (روی) که حکم ترك کرده باشی. پس بر تو باد ای برادر، که ترك حکم کنی در ذکر بقا و حیات، و مراد از ذکر، ذکر دلست، یعنی دل را بر آن آرام دادن

۱- ب: وخیلا ۲- ب: بگرداند ۳- ب: بار آورد

۴- ب: چهارگونه ۵- ب: تا ارادت

و بر آن ثابت کردن به توفیق و هدایت حق جل و علا. پس بدانک امل دوگونه است: امل عامه، و امل خاصه.

امل^۱ عامه آنست که حیات و بقا براء جمع دنیا خواهی و تمتع بدان، و این معصیت محض است. قال الله تعالی ویلههم الا مل فسوف یعلمون^۲، و ضدا این قصر امل باشد.

و امل خاصه آنست که حیات و بقا خواهد جهت عمل خیر و تمامی آن را. و به شرط صلاح مستثنی کند، زیرا که تواند بود که خیری^۳ معین باشد، و بنده رادر آن یا در اتمام آن صلاح ننهاده باشد، براء آنک به سبب آن خیر^۴ در آفتی افتد، که آن خیر^۵ بدان آفت وفانکند (مقابل نباشد). پس به شرط صلاح مقید بیاید کرد؛ پس روا (جایز) نباشد بنده را که ابتدا^۶ هر خیر که کند، از نماز و روزه و غیر آن، در هیچ یک حکم کند به تمامی آن، زیرا که آن غیب است، و نه آنک قصد (حکم قطع) کند به تمام ناکردن آن، زیرا که او را در آن صلاحی نباشد. پس همه اعمال خیر را مقید باید کرد به استثنا و به شرط صلاح^۷، تا از عیب امل رسته باشد. حق تعالی بار رسول می فرماید: ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا، الا ان یشاء الله^۸. و ضدا این امل گفته اند نیت است، از آنک نیت کننده خیر، از امل دور باشد و متمتع؛ پس نیت صحیح بیاید دانست که آن اصلی عظیم است؛ و در حد نیت چنین گفته اند، که خواستن عملی است به ابتدا، بیش از اعمال^۹ دیگر به حکم (با) ارادت و تمام کردن آن به تفویض و استثنا؛ و حد نیت به لغت عرب چنین است ارادة اخذ عمل مبتداء^{۱۰} به، قبل سائر الاعمال بالحکم مع ارادة اتمامه بالتفویض والاستثناء. اگر گویند چرا در ابتدا حکم رواست، و در اتمام و تمام کردن آن به تفویض و استثنا می فرماید؟ گوئیم تا خطر نباشد زیرا که در ابتدا وقت هست، و خطر در اتمام است که در وقت متراخی می افتد چه خطر وصول هست که ندانی بدان^{۱۱} برسی یانه، و خطر فساد نیز هست که ندانی در آن^{۱۲} صلاحست یا فساد، پس استثنا واجبست از بهر خطر وصول؛ و

۳- ب: که چیزی

۲- قرآن کریم ۱۵/۳

۱- ب: و امل

۶- ب: و صلاح

۵- ب: ابتداء

۴- ب: چیز

۹- ب: مبتدایه

۸- ب: عمل

۷- قرآن کریم ۱۸/۲۳

۱۱- ب: که در آن

۱۰- ب: که بدان

تفویض واجبست از بهر خطر فساد؛ پس چون ارادت بدین شرطها حاصل شود آنکه نیت تونیت محمود باشد و از حد (فاسد) امل بیرون آمده (باشی). و بدانکه حصن کوتاهی امل ذکر موتست؛ و ازین جهتست که رسول صلوات الله علیه می فرماید اکثر: **و ذکر هادم اللذات و حصن حصن او**، تذکر ناگاه رسیدن (است). بر غفلت و غرور و فتور نعوذ بالله. پس ای برادر این جمله حاصل کن در دل خویش، و نگهدار و دست از ضایع کردن وقت مدار، و از قال و قیل دور شو و بیدار باش که حال اینست که نموده شد.

اما **حسد**، گوئیم حسد خواستن زوال نعمت خدای تعالی است از برادر مسلمان از آنچه او را در آن صلاح باشد اما اگر زوال نعمت از و نخواهی، لیکن براء خود، مثل آن نعمت خواهی، آنرا غبطت خوانند، و خبر پیغمبر را صلوات الله علیه، برین حمل می کنیم، آنجا که فرمود: **لا حسد الا فی اثین** یعنی لا غبطة از غبطة به حسد عبارت کرد؛ و این را صنعت اتساع خوانند، از براء قرب معنی هر یک به هم. پس اگر او را صلاح در آن نباشد و زوال آن نعمت خواهی از و آن را غیرت گویند، و ضد حسد نصیحت است و آن ارادت بقاء نعمت است، بر برادر مسلمان خویش، از آنچه او را در آن صلاحی باشد.

اگر گویند چگونه بدانیم که او را در آن صلاحست یا فساد، تا نصیحت کنیم یا حسد بریم؟ بدانکه ما را غلبه ظنی هست، و این غلبه ظن درین موضع قائم مقام علمست و جاری مجری (او) پس اگر بر تو مشتبه شود، زوال نعمت هیچ مسلمان، و بقاء آن مخواه الا به شرط صلاح و مقید به تفویض، تا از حکم حسد خلاص یافته باشی، و فایده نصیحت حاصل کرده؛ اما حصن نصیحت که مانع باشد از حسد ذکر آن چیزهاست، که حق تعالی بدان فرموده است، از موالات و دوستی با مسلمانان و حصن این حصن ذکر تعظیم مؤمنان که خدای تعالی کرده است، و رفعت قدر ایشان، و کرامات عظیم که ایشانراست در آخرت و فائد [ه] ها که تراست، در دنیا از ایشان چون یاری دادن از تعاون و تظاهر و جماعات و جمعات و امید سعادت ایشان در آخرت. این تذکر و امثال این ترا بر نصیحت برادر مسلمان دارد و از حسد

باز دارد .

اما استعجال ، بدان که عجله معنی است دردل که مرد را بر اقدام دارد ، در کارها به اول خاطری که درآید و توقف و تأمل نکند در آن، و بر سر آن و عاقبت آن کار مطلع نشود؛ و استعجال عمل کردنست به تعجیل بی رویت^۱ و اتباع آن کردن؛ و ضد آن اناء^۲ است و این معنی است ثابت در دل که مرد را بر احتیاط دارد، و نظر و تأمل کردن در کارها، و تأنی کردن عمل است به اناء و اتباع آن .

اما توقف ضد آن تعسف است؛ شیخ ما رحمة الله علیه گفت، میان توقف و تأنی فرقت. توقف آن باشد که پیش از آنکه در کاری شروع کنی رشد کار معلوم کنی؛ و تأنی آن بود که بعد از آنکه در کار شروع کنی حق هر جزئی از اجزاء آن کار بگزازی و مقدمات اناء ذکر خطرها است که مردم را در کارها فراموش آید از انواع آفات و مخاوف و تذکر آنچه در تثبت است و فکر سلامتی و آنچه در تعسف و استعجالست از ندامت و ملامت.

اما کبر بدانکه کبر خاطری است که در ترفع نفس و تعظیم او^۳، و تکبر در پی آن خاطر رفتن است و تواضع خاطری است در فروتنی قدر نفس و حقیر داشتن او و تواضع پی روی آن خاطر کردنست؛ و هریکی را ازین عامی هست و خاصی . اما تواضع عامی آنست که به ملبس و مسکن و مرکب و دین و کفایت خود کند. و تکبر در مقابله آن آنکه درین اشیا [ه] ترفع ورزد.

و تواضع خاصی آنست که نفس را رام کند بر آنکه حق از همه کس قبول کند، و ضعیف و شریف صغیر و کبیر، و تکبر در مقابله آن این ترفع کند و آن معصیت محض است و خطیئتی عظیم، پس حصن تواضع^۴ عامی آنست که ابتدا و انتهای خویش یاد کنی و حالی که در آنی از انواع آفات و اقدار تذکر فرمایی چنانکه گفته اند. اولک نطفة مذرة و آخرک جيفة قدرة و انت فیما بینهما حامل العذرة. و حصن تواضع خاصی تذکر عقوبت آن کس است، که از حق روی بگرداند و در باطل از حد بگذراند، این جمله کفایتست مرد مستبصر را، خدای تعالی و تقدس همه را توفیق دهد، بمنه و جوده.

۱- ب: بر رویت

۲- ب: اناء

۳- ب: و تعظیم آن

۴- ب: حصن تواضع تواضع

فصل پنجم شکم است

پس برتوباد که شکم نگهداری که اصلاح کار شکم از همه اعضا دشوارترست^۱، و شغل و مؤنت و خیرآن مؤثرتر، زیرا که شکم منبع و معدنست و در اعضا دیگر ازو اثرها بدیدآید، از قوت و ضعف و صلاح و جماع و مانند آن. پس برتوباد ای برادر که اورا از حرام صیانت کنی و از شبهت اجتناب نمایی، بلکه از حلال نیز مراعات نمایی، اگر در عبادت کردن ترا همتی باشد. اما از حرام و شبهت اجتناب کردن بر تو لازم است که بحث کنی و تفحص کنی از آن^۲ براه سه کار:

اول حذر از نار جهنم؛ قال الله تعالی ان الذین یا کلون اموال الیتامی ظلماً انما یا کلون فی بطونهم ناراً ویصلون سعیراً^۳؛ و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید کل لحم نبت من سحت فالنار اولی به .

دوم آنک خورنده حرام مطرود و رانده است؛ پس توفیق عبادت نیابد، زیرا که شایسته خدمت نیست الا کسی که طاهر باشد و مطهر. نبینی که خدای تعالی جنب را منع کرده است از آنک در خانه او رود و محدث را منع کرده است از مس کتاب او. قال تعالی ولا جنباً الا عابری سبیل. وقال لا یمسه الا المطهرون^۴ با آنک جنابت و حدث هر دو امری مباح است پس چگونه باشد کسی که در قذر حرام و نجاست سحت و شبهت منغمس و ملوث باشد. و کی چنین کسی را به خدمت رب العالمین راه باشد و به حضرت بزرگ شریف عزیز مقدس بار دهند؟ کلا و حاشا این معنی هرگز نباشد و نخواهد بود. یحیی معاذ گفت رحمه الله، طاعت در خزانه ایست از خزانه هاء حق تعالی و کلید آن خزینه دعاست و دندانها کلید لقمه حلال و چون کلید را دندانها نباشد در گشوده نشود و چون در خزانه گشوده نشود پس طاعت به خزینه خویش نرسد.

سیم خورنده حرام و شبهت از جمله محرومان حضرتست. پس اگر اورا فعل

۱- ب: دشوارتر است ۲- ب: از او ۳- قرآن کریم ۴/۱۰

۴- ب: قال الله تعالی قرآن کریم ۴/۴۳ ۵- قرآن کریم ۵۶/۷۹

۶- ب: گشاده.

خیری اتفاق افتد آن برو مردود باشد و در محل قبول نباشد. و او را 'از آن عمل به غیر رنج و تعب و کد نفس و شغل وقت، هیچ حاصلی نباشد و ازین جهتست که رسول صلوات الله علیه فرمود کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و کم من صیام لیس من صیامه الا الجوع والعطش. یعنی بسا کسا که در شب به نماز مشغول است و نصیب او از آن الای خوایی نیست و بسا کسا که روزه می دارد و حاصل او به جز گرسنگی و تشنگی نیست. و از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که لا یقبل الله ضلوة امرء فی جوفه حرام. یعنی حق جل و علا قبول نکند نماز کسی که در شکم او حرام باشد. اینست کار و چنین است (احوال) و غیر این نیست.

و اما در فضول حلال و زیادتیی و بطنت (پری شکم) آفت عبادتست و بلاء اهل اجتهاد است. و من تأمل کردم ده آفت درو یافتم که درین کار اصول اند:

اول در بسیار خوردن، دل سخت شود و نور دل برود. از رسول خدای صلوات الله علیه مروی است که فرمود لا تمیتوا القلوب بکثرة الطعام والشراب فان القلب کالزرع یموت اذا کثر الماء. یعنی دلها را مسمیرانید به کثرت طعام و شراب که دل همچو کشت است که چون آب بسیار دهند بمیرد. و بعضی از صالحان تشبیه معده به دیگ کرده اند که در دل می جوشد و بخار آن بردل می نشیند و چون چنین باشد لابد که دل را مکدر و تیره گرداند.

دوم در بسیار خوردن فتنه اعضا است از جهت ظهور فضول براء آنک چون مرد سیر خورد در نشاط آید چشم مائل شود به ننگه کردن مالا یعنی (از حرام) و فضول، گوش همچنین استماع این نوع، زبان هم به سخن حرام و فضول روان شود. و فرج به شهوت آن بر خیزد و پای به رفتن آن حرکت کند و اگر گرسنه باشد اعضا ساکن باشد و آرام گرفته و به هیچ چیز ازینها ننگرد. ابو حفص گفت رحمه الله، شکم عضوی است که چون گرسنه است همه اعضا سیراند و اگر اوسیر شود جمله اعضا گرسنه شوند. و علی الجملة اقوال و افعال مرد بر حسب طعام و شراب او باشد. اگر حرام در شکم رود اقوال و افعال حرام ظاهر شود. گوئیا طعام همچو تخم افعالست

۱- ب: و آن را

۲- ب: و حاصل از او

۳- ب: همچون

۴- ب: همه

و افعال گیاهی است که از آن تخم می‌روید.

وسیم آنک بسیار خوردن کم فهمی و کم علمی بار آرد و ازینست که گفته‌اند البطنة تذهب الفطنة و راست گفت دارانی رحمه الله که چون حاجتی داری از حاجتهاء دنیوی یا^۱ اخروی چیزی مخور تا نخست آن حاجت برآری که خوردن عقل را متغیر کند. و این علمی است تجربی هر که بیازماید و تجربت^۲ نماید بداند.

چهارم بسیار خوردن، قلت عبادت بار آرد، براء آنک تن‌گران شود و خواب غلبه کند و اعضا سست شود و (اگرچه جهد کند) ازو^۳ کاری نیاید. الا^۴ خواب و همچو مرده یفتد. و از یحیی پیغمبر علیه السلام نقل است که ابلیس را دید چیزها برخود آویخته، فرمود که این معالیق چیست که برخود آویخته‌ای؟ گفت شهواتست که بنی آدم را بدان سید کنم. فرمود درمن^۵ این شهوات هیچ یافته‌ای؟ گفت نه الا آنک یک‌شب سیرخورده بودی نماز بر تو گران کردم. یحیی فرمود لاجرم بعد ازین سیر نخورم. ابلیس گفت من نیز من بعد^۶ هرگز نصیحت کس نکنم. این درحق آن کس است که در همه عمر یک شب بیش سیر نخورد. چگونه باشد حال آن کس که همه^۷ عمر یک شب گرسنه نبوده باشد، پس چون توجه کند در عبادت؛ و سفیان^۸ گفت عبادت حرفتی است و دکان این حرفت خلوتست و آلتش گرسنگی.

پنجم بسیار خوردن حلاوت عبادت ببرد و نایافت کند و صدیق رضی الله عنه می‌گوید تا مسلمان شدم (اسلام آوردم) سیر نخوردم تا حلاوت عبادت حق تعالی بیابم و تا اسلام آوردم سیراب نشدم اشتیاق^۹ لقاء خدای را^{۱۰}. و این معنی از صفات مکاشفاتست و او از اهل مکاشفه بود رضی الله عنه. و اشارت قول رسول صلوات الله علیه برین بود که فرمود ما فضلکم ابوبکر بفضل صوم و لاصلوة و انما هو شیء وقر فی صدره. و دارانی می‌گویند شیرین تر عبادت مرا آن وقت می‌باشد که پشتم به شکم باز دوسیده است.

۱- ب: تا ۲- ب: تجربه ۳- ب: وازو

۴- ب: والا ۵- ب: ازاین ۶- ب: نیز بعد از این نصیحت

۷- ب: که در عمر ۸- در متن الف بصورت (سفین) آمده است

۹- ب: به اشتیاق ۱۰- ب: راتعالی

ششم آنک بسیار خوار در خطر آنست که در حرام و شبهت افتد. زیرا که حلال به او نرسد الا به قدر قوت و روایتست که رسول صلوات الله علیه فرموده است ان الحلال لایاتیک الا قوتاً والحرام یاتیک اجزافاً جزافاً.

هفتم آنک در بسیار خوردن دل مشغولی و تن مشغولیت اولاً براء حاصل کردن، ثانیاً براء ترتیب کردن، ثالثاً خوردن، رابعاً فراغت از ویافتن، خامساً چون آفتی و علتی از آن بازدید (شود) سلامتی و خلاص از آن حاصل کردن؛ و رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید اصل کل داء البردة و اصل کل دواء لازم یعنی الجوع والحمة والبردة التحمة^۱. از مالک دینار نقل است که گفت ای مردمان از بس که در خلارفتن شرم برفتادم و علی الجملة طلب دنیا و طمع به مردم و ترضیع وقت هم به سبب بسیار خوردنست.

هشتم آنک آنچه از کار آخرت و شدت سكرات مرگ یابد آن به قدر لذت حیات باشد. هر کرا ازین نوع لذت بسیار اتفاق افتاده باشد از آن^۲ شدت نیز بسیار یابد و در اخبار آمده است: ان شدة سكرات الموت علی قدر لذات الحیوة فمن اكثر من هذا اكثر له من ذلك.

نهم آنک کثرت در آن سبب قلت و نقصان ثواب آخرت (باشد) قال الله تعالی اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا یعنی به قدر آنک از لذات دنیا فرا گرفتید از لذات آخرت نقصان یابید و ازین جهت حق عز و علا دنیا بر محمد صلی الله علیه و سلم عرض کرد و اورا گفت: ولا انقصک من آخرتک شیئاً. چون اورا بدین معنی مخصوص گردانید. این دلیل باشد که غیر اورا از آن نقصان باشد الا بر کسی که فضل کند به رحمت خویش. و روایت کردند که خالد بن ولید عمر خطاب راضی الله عنهما ضیافت کرد و طعامی ساخت. چون طعام حاضر کردند عمر رضی الله عنه فرمود که ما را اینست، فقراء مهاجر را که مردند و از نان جوین سیر نخوردند چیست؟^۳ خالد گفت ایشان را بهشتست یا امیر المؤمنین. عمر فرمود چون ایشان بدان این فیروزی یافتند و ما از دنیا این حظ یافتیم پس میان ما و ایشان بعدی و دوری عظیم

۳- ب: واز آن

۲- ب: التحمة

۱- ب: تاتیک

۶- ب: خشب.

۵- ب: غیر آن را

۴- قرآن کریم ۲/۴۶

۷- ب: ما را از

باشد. و پروی ان عمر رضی الله عنه عطش یوماً فدعا بماء فاعطاه رجل اداوة فیها ماء نبذ فیہ تمرات فلما قربها عمر من فیہ و جد الماء بارداً حلواً فامسك وقال آوہ فقال الرجل والله ماء حلوته بحلاوة یا امیر المؤمنین فقال عمر رضی الله عنه ذلك الذی منعی و یحكك لولا الاخرة لشارکناکم فی عیشکم. معنی آنست که عمر رضی الله عنه تشنه بود روزی، آب طلب کرد؛ مردی مطهره‌ای بدو داد که آب آن را به خرما بی چند شیرین کرده بود، چون عمر آن را به دهن برد باز گرفت و گفت آوہ. مرد گفت یا امیر المؤمنین والله که آبست به خرما شیرین کرده! عمر گفت من خود ازین سبب از دهن باز گرفتم، و یحكك، اگر نه از جهت حال آخرت بودی ما نیز شریک شما شدمی در عیش شما.

دهم آنک در بسیار خوردن حبس باشد و حساب و ملامت و توبیخ در ترک ادب از فرا گرفتن فضول دنیا و تتبع شهوات آن، براء آنک فی حلالها (دنیا) حساب و فی حرامها عقاب. اینست جمله آفتاه ده‌گانه در بطنت و نهمت و آن کس را که نظر در کار آخرت خود دارد یکی ازین بس باشد.

پس بر تو باد ای مرد مجتهد که احتیاط بلیغ کنی در حال قوت تا در حرام و شبهت نیفتی که عذاب لازم است و از حلال نیز بدان قدر اقتصار کنی که عدت و قوت عبادت باشد تا در (دنیا در) شر و بلا نیفتی و در آخرت در حبس و حساب نمایی والله ولی التوفیق.

اگر سؤال کنی که بیان کن براء ما حد حرام و شبهت و احکام آن^۲. گوئیم در کتاب اسرار معاملات دین و در کتاب احیاء، مفرد کتابی درین باب مستوفی مبین کرده‌ایم. لیکن اینجا کلمه‌ای چند گفته شود که به فهم مبتدی ضعیف نزدیک بود، علما (بعضی) گفته‌اند آنچه به یقین دانی که ملک غیر است و شرع ترا از آن نهی کرده است آن حرام محض است و اما اگر ترا یقین نباشد لیکن غالب ظن آن باشد که چنین است آن شبهت باشد و بعضی دیگر گفته‌اند این که غلبه ظن بر آنست که چنانست هم حرامست براء آنک غلبه ظن در شرع جاری مجری علم است در اکثر احکام. اما چون امارات و علامات متساوی باشد چنانک در شک بماند

و از هیچ طرف ترجیح نیابد آن شبهت باشد براء (آنک) حل و حرمت آن بر تومشبهه شده است. پس از حرام محض باز استادن^۱ حتم و اجبست و از شبهت باز استادن تقوی و ورع؛ و این قول مختارست^۲ پیش ما.

اگر گویند چه گویی در جایز [ه] هاء سلاطین یعنی در صلتها و عطاها ایشان درین زمان؟ گوئیم علما را درین مسأله اقوالست؛ بعضی گفته اند هرچه به یقین نداند که حرامست شاید که اخذ کند (فراگیرد) و دیگران گفته اند که هرچه به یقین نداند که حلالست نشاید که اخذ کند نه غالب درین زمان سلاطین را حرام بیشتر است و حلال در دست ایشان عزیز و معدوم است؛ و بعضی دیگر گفته اند که صلات سلاطین توانگر و درویش را حلال باشد چون به تحقیق نداند که آن حرامست و تبعه^۳ آن بر معطی باشد زیرا که پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه هدیه مقوقس^۴، ملک اسکندریه قبول فرموده است و از یهودیان قرض کرده است، با آنک حق تعالی می فرماید **اِذَا كَالُونَ لِلْمَسْكِينِ مَالَهُمْ** و دیگر آنک بعضی از صحابه چون ابوهریره و ابن عمر و غیرهم رضوان الله علیهم که ایام و زمان ظالمان دریافتند از ایشان چیزی فراگرفتند و قبول کردند؛ و بعضی دیگر گفته اند که از مال سلاطین هیچ حلال نباشد نه توانگر را و نه درویش را براء آنک ایشان به ظلم موسوم اند و غالب مال ایشان سحت و حرامست و حکم غالب را باشد و اجتناب لازم بود؛ و بعضی دیگر گفته اند آنچه به یقین نداند که حرامست، درویش را حلال بود نه توانگر را، الا آنک درویش^۵ به یقین داند که آن^۶ عین غصب است یا حرام محض است آنکه نشاید درویش را که بستاند الا به نیت آنک با مالک رد کند؛ و بر فقیر حرجی نیست (نباشد) اگر مال سلطان ستاند براء آنک اگر مال سلطانست و به درویش داد **فَنِعْمَ الْعَطِيَّةُ وَالنِّعْمَةُ**. و اگر از خراج باشد یا از عشر، درویش را و هم اهل علم را در آنجا حق است. قال امیرالمومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه **مَنْ دَخَلَ الْإِسْلَامَ طَائِعًا وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ ظَاهِرًا فَلَهُ فِي بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ كُلِّ سَنَةٍ مِائَتَا دِرْهَمٍ. وَرَوَى مِائَتَا دِينَارٍ إِنْ لَمْ يَأْخُذْهَا فِي الدُّنْيَا أَخْذَهَا فِي الْآخِرَةِ**. یعنی هر که

۳- ب: و تبعیت او...

۶- ب: درویش را...

۲- ب: از مختارست

۵- قرآن کریم ۵/۴۲

۱- ب: باز استادن

۴- ب: تعوقش

۷- ب: او

به طوع و رغبت در اسلام آید و هر که ظاهراً قرآن خواند، هر سال او را در بیت المال دویست درم یا دویست دینار حق است؛ اگر در دنیا نستاند در آخرت بستاند؛ و چون چنین است فقیر و عالم حق خود ستانند و چون مال پادشاه آمیخته باشد به مال غصب چنانکه تمییز نتوان کرد، یا مغصوبی باشد که رد آن با خداوندش یا با ورثه او ممکن نباشد، سلطان را ازان مخلصی نیست الا آنکه به صدقه دهد؛ و حق تعالی نفرماید که چیزی را که به صدقه دهند فقیر را از ستن آن^۱ نهی فرماید یا درویش را در قبول کردن آن دستوری ندهد، و آن بروی حرام باشد. پس فقیر را رسد که بستاند مال سلطان الاعین غصب و حرام. و فتوی درین مسأله به بسطی و تشقیقی نتوان داد. کتاب حلال و حرام از کتب احیا مطالعه باید کرد تا معلوم شود والله اعلم بالصواب.

اگر گویند چه گونی در صلتها اهل بازار و غیر ایشان، رد کردن لازم باشد یا نه و بحث کردن ازان واجب باشد یا نه و می دانیم که ایشان در معامله گزاف کاری کنند و التفات در شرعیت آن ننمایند و همچنین در صلات و عطایاء اخوان؟ جواب، چون مرد ظاهر الصلاح و الستر باشد در قبول صدقه او هیچ حرج^۲ نباشد و بحث کردن لازم نبود به آنکه گوئی زمانه به فساد آمده (فاسد شده) است زیرا که آن بدگمانی باشد بدان مرد مسلمان؛ و حال آنکه حسن ظن در حق مسلمانان امری است که ما بدان مأموریم ان بعض الظن اثم^۳. پس حسن ظن به نسبت با مسلمان ظاهر الصلاح واجب باشد و بدانکه درین (مقام دو امر است) جایگاه دو چیز است یکی حکم ظاهر شرع و دوم حکم ورع؛ و حق آن حکم شرع آنست که از مرد ظاهر الصلاح همه چیز قبول کنی الا آنچه به یقین دانی که غصب است و حرام و حکم ورع آنست که تا تفحص و تفتیش نکنی و استقصا به غایت ننمایی^۴ چنانکه معلوم شود که در آن هیچ شبهتی نیست، نستانی و روایت از ابو بکر صدیق است (رضی الله عنه) که غلام او پاره ای شیر بدو داد؛ چون بخورد از غلام پرسید که این از کجا آوردی؟ غلام گفت افسونی کردم کسی را از افسونهای

۱- ب: بفرماید... ۲- ب: ازان استدن او

۳- ب: جرح ۴- قرآن کریم ۴۹/۱۲

۵- ب: واجب شد... ۶- ب: بنمائی...

جاهلیت، مرا این شیر دادند. پس صدیق رضی الله عنه قی باز کرد و آن را بریخت
 آنکه گفت بارخدا یا بردفع بیش ازین قدرت نیست آنچه در عروق رفته است تو
 کفایت کن آن را. و این دلیلست برآنکه چون ورع ورزند بحث و تفحص واجب
 باشد. اگرگویند این صورت بدان می ماند که حکم ورع مخالف^۱ حکم شرع است،
 گوئیم که شرع موضوع است برآسانی و سماحت، و ازین جهت رسول صلوات الله
 و سلامه علیه فرمود که بعثت بالحنيفة السمحة. و ورع را بنیاد بر احتیاط و تشدد و سخت^۲
 فراگرفتن نهاده اند؛ اما ورع هم از شرع است و در اصل هر دو یکی اند لیکن شرع
 را دو حکم است حکم جواز و حکم افضل احوط. پس جائز را حکم ظاهر شرع
 گوئیم و فاضلترین جائز را که احوطست حکم ورع گوئیم و هر دو در اصل یکی اند. اگر
 گویند چون بحث و استقصا از هر چیزی جائز است از آنچه فراستانیم خاصه درین
 روزگار بر ما^۳ حال به یک بار دشوار شود و صاحب ورع را از قوتی ناگزیرست تا
 قدرت بر عبادتش تواند بود. بدانکه طریق ورع به غایت دشوارست و هر که
 قصد سلوک این طریق کند باید که دل بر آن نهد که تحمل سختیها بسیار بکند
 و الاکاری تمام نتواند کرد، و ازین سبب بسیاری از اهل ورع با کوه لبنان رفتند
 و یا موضعی^۴ دیگر؛ و بر خوردن گیاه و میوه^۵ [ه] ناخوش اقتصار کردند که در آن
 هیچ شبهتی به هیچ وجه نبود. بس هر کرا بلند همتی آن باشد که درجه^۶ ورع
 دریابد و به منزلت آن برسد دل بر احتمال سختیها بیاید نهادن و بر آن صبر کردن
 تا بدان منزلت رسد^۷ و اگر در میان مردمان باشد و آن خورد که در دست ایشانست
 باید که آن به نزدیک او همچو^۸ مرداری باشد، الا به وقت ضرورت دست بدان
 نبرد و آنکه چندان مقدار از آن خورد که قدرتش بر طاعت و عبادت تواند^۹ بود
 تا معذور باشد اگر در اصل آن شبهتی بوده باشد والله اولی بقبول العذر. و ازین جهت
 حسن بصری می گوید فسد السوق فعلیکم بالقوت؛ یعنی بازار تباه شد بر شما باد که
 به قوت اكتفا کنید و بدان بسازید. و نقل است که وهب بن الورد دو روز و سه

- | | |
|--------------------------|----------------------|
| ۱- ب: مخالفت | ۲- ب: و فرا گرفتن |
| ۳- ب: برمال | ۴- ب: دشوار |
| ۵- ب: و یا موضعی دیگر | ۶- ب: منزلت بدو نرسد |
| ۷- ب: او به نزدیک او چون | ۸- ب: بتواند |

روز چیزی نخوردی پس رغیفی بستدی وگفتی باره' خدایا می‌دانی که بر عبادت قوت ندارم و از ضعف می‌ترسم والا این قرص (رغیف) را نخوردمی. باره' خدایا اگر در این مأكول چیزی از حرام یا از شبهت هست مرابدان مگیر. پس آن قرص رابه آب ترکردی و بخوردی. حجة الاسلام قدس الله روحه می‌گوید این هر دو طریق اهل ورع اند، از اهل طبقه اعلی. و اما کسانی که دون ایشانند و ایشان را نیز بحثی و احتیاطی به مقداری باشد ایشان را نیز هم نصیبی از ورع باشد بدان مقدار براء آنک به قدر آنچه رنج کشند^۲ راحت یابند که گفته‌اند بقدر ماتتعی، تنال ما تتمنی. والله لایضیع اجر من احسن عملاً^۳. والله علیم بما یفعلون.

اگر گویند این چه بیان کرده شد از طرف حرام بود اکنون ما را خبرده از جانب حلال و حد فضولی و زیادتیی که از وجب و حساب لازم آید و آن مقدار چند است که چون بنده آن را فراگیرد، ادب باشد و فضول نباشد و بر آن حساب نبود. گوئیم بدانک احوال مباح سه (قسم) است:

یکی آنست که بنده آن را فراگیرد و بر آن مفاخر باشد و مکاثر و مباهی و مرایی. یعنی بر آن فخر آورد بر مردمان و مکاثر یعنی مال بسیار جمع کننده باشد؛ و مباهی هم به معنی فخر آوردن است؛ و مرایی^۴ یعنی بدان مال با مردمان روی و ریا کند. چون بدین قصد و بدین نیت فراگیرد به حسب ظاهر فعل خویش (که فعل منکر و شر است) مستوجب حبس و حساب و ملامت و توبیخ گردد در قیامت و به حسب باطن که قصد تکاثر و تفاخر دارد مستوجب عذاب نار باشد و این قصد و نیت او معصیت و گناه باشد براء آنک حق تعالی می‌فرماید انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بنیکم و تکاثر الی قوله وفي الآخرة عذاب شدید^۵. و قال النبی صلی الله علیه وسلم من طلب الدنیا حلالاً مباهیاً مکاثراً مفاخراً مرائیاً لقی الله و هو علیه غضبان. یعنی کسی که طلب مال حلال کند از جهت یکی از این معانی که گفته شد روز قیامت به حق تعالی رسد و حق تعالی برو خشمگین^۶ باشد نعوذ بالله من غضب الله. پس معلوم شد که این وعید و تهدید، بر آن نیت

۲- ب: رنج کشیدن...

۴- ب: آنچه...

۷- ب: خشمگین

۱- ب: بار خدایا...

۳- قرآن کریم (انالا نضیع اجر...) ۱۸/۳۰

۵- ب: مرایی... ۶- قرآن کریم ۴۷/۳۶

و قصد قلب اوست .

قسم دوم آنک حلالی که ستاند و تصرف نماید براء شهوت نفس باشد [و] بس، و این قصد او شری است که بدان مستوجب حبس و حساب باشد و ملامت و تعییر (تویخ). لقوله تعالى ثم لتسالن يومئذ عن النعيم^۱. وقال صلى الله عليه وسلم في حلالها حساب وفي حرامها عقاب.

و قسم سئم آنست که آن حلال دنیا که طلب کند به کسب (بوجه حلال) حاصل کند، و قصد او و نیت او براء معاونت باشد بر عبادت و بدان قدر اقتصار کند یا به قصد آنک از مردم چیزی نباید خواست و به ذل سؤال گرفتار نباشد؛ یا به نیت آنک معیشت بر عیال تنگ نباشد یا تعطف و معاونت در حق همسایه مسلمان تواند کرد؛ این همه ازو خیر و حسنه باشد و ادب، نه بر آن حساب باشد و نه عقاب^۲، بلکه مستوجب اجر و ثواب و مدح باشد. لقوله تعالى اولئك لهم نصيب مما كسبوا^۳ وقال صلى الله عليه وسلم من طلب الدنيا حلالا استغفأ عن المسألة وتعطفاً على جاره وسعياً (وسعاً) على عياله، جاء يوم القيامة وجهه كالقمر ليلة البدر. و این جزاء نیک از جهت آن نیت و قصد پسندیده است که در آن طلب او را بود. فهذه هذه فاعلمها .

اگر گویند شرط این مباح چیست تا خیر و حسنه باشد چنانک گفته شد؟ بدانک این حلال و مباح به دو شرط محتاج است : یکی حال و دوم قصد . حال آنست که واجب باشد که حال عذر باشد (و آن چنان بود که اگر آن را فرا نگیرد مأخوذ شود) بدین معنی که اگر این مباح را در این حال فرا نگیرد^۴ به سبب آن از فرضی یا از سنتی یا از نقلی باز ماند و منقطع شود . پس فرا گرفتن آن مباح فاضلتر باشد از ترک مباح، براء آنک ترک مباح دنیا هم فضیلتی است . پس چون حال چنین باشد که گفته شد آن حال عذر باشد و فرا گرفتن و قبول کردن افضل بود. اما قصد آنست که بدان قصد عدت و ساز و اسباب استعانت باشد بر عبادت خدای تعالی و به دل یاد کند که اگر نه از جهت این بودی که بدین سبب قدرت و قوت^۵

۲- ب: عتاب

۱- قرآن کریم ۱۰۲/۸

۴- ب: فراگیرد

۳- قرآن کریم ۲/۲۰۲

۵- ب: قوت و قدوة

بر عبادت خواهد بود فرا نگر فتمی و به تحصیل او مشغول نشدمی. و این ذکر قلبی حجت باشد و آن عمل او از جمله خیرات و حسنات گردد. پس اگر ذکر حجت حاصل باشد و حال عذر باشد حلال و مباح دنیا ستدن^۱ و حاصل کردن خیر و حسنه و ادب بود ؛ اما اگر حال او حال عذر باشد و این قصد و ذکر نباشد یا این قصد و ذکر باشد و حال نه حال عذر باشد، این اخذ و تحصیل نه از جمله خیرات شود و بعد از آنک این صورت مقرر گشت ، استقامت بر نگاهداشت این ادب ، محتاج است به بصیرت و قصدی مجمل، و آن آنست که از دنیا هیچ چیز اخذ نکند و در تصرف نیارد. الا بر اعدت و ساز عبادت خدای تعالی ، و طلب رضاء او در راه آخرت تا اگر وقتی سهوی افتد^۲ از ذکر آن حجت این قصد مجمل که کرده باشد، کفایت باشد و به تجدید ذکر حجت محتاج نشود و مستغنی باشد از آن ؛ و شیخ مافرموده است ، رحمة الله علیه که سه چیز معتبر است درین کار؛ هر یکی از وجهی دیگر ، یعنی ذکر قلب و حال (در اصل کار) معتبراند در حصول خیریت ؛ و قصد مجمل که از بصیرت مقتضی منزلت ادبست در استقامت بر کار ، معتبرست . فافهم هذه المعانی ارشدك الله و هداك .

اگر گویند دنیا حلال که به شهوت^۳ و هواء نفس فرا ستانند و حاصل کنند ، معصیت است یا نه ؟ و بر آن عذاب النار لازم باشد یا نه ؟ و در حال عذر فرا گرفتن فرض است یا نه ؟ بدانک آن اخذ و تحصیل حلال فضیلتست ، و ما آن را خیر و حسنه می خوانیم و امر بدان تأدیب است ، و به شهوت فرا ستدن شر و سیئه است ، و نهی از آن نهی زجرست نه تحریم ، پس معصیت نباشد ، و عذاب دوزخ بدان لازم نیاید . بلی حبس و حساب و لوم و تعییر باشد .

اگر گویند این حبس و حساب چیست ، بدانک حساب آنست که روز قیامت از و پرسند که از کجا کسب کردی ، و در چه چیز خرج کردی و مرادت از آن چه بود ؟ و حبس منع است از بهشت ، در مدت حساب عرصات قیامت ، برهنه و تشنه در میان اهل قیامت ، با ترس و بیم و در میان احوال و مخاوف آن فرو مانده ، و شرح احوال قیامت بیان کردنی نیست ، و این بلیه خود کفایتست مؤمن را . اگر گویند چون (حق) تعالی و تقدس آن حلال را بر ما مباح کرده است ،

۱- ب: استدن ... ۲- ب: سهو افتد ۳- ب: شهوات

ملاّت و تعبیر در فرا گرفتن این حلال از چیست ، بدانک ملاّت و تعبیر از آنست که ترک ادب کرده است همچنانک یکی بر مائده پادشاهی بنشیند، و ترک ادب از و در وجود آید، البته او را توییح و ملاّت کنند، اگرچه طعام که می خورد حلال^۱ و مباح باشد ، و اصل درین باب آنست که خدای تعالی بنده را که بیافرید ، براء عبادت خود آفرید؛ و **ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون**^۲، مقرر این معنی است ؛ و بنده به هر حال و به هر وجه که هست از بندگی بیرون نیست ، پس حق بنده و وظیفه او آن باشد که خدای را پرستد^۳ از هر وجه که امکان دارد ، و اقوال و افعال و حرکات و سکناّت خویش (همه را) عبادت گرداند به هر وجه که امکان دارد [ممکن باشد]، و اگر بی عذری این چنین نکند و این برای خدمت و عبادتست ، نه جای راحت و تنعم و شهوت ، البته مستحق (تعبیر) و ملاّت گردد، از حق جل و علا **فتأمل هذا الفضل ارشدك الله وايانا ولا قوة الا بالله** ، اینست جمله آنچه بیان خواستیم کرد در اصلاح نفس والجمام او به لجام تقوی . پس در مراعات حق آن و محافظت آن به غایت بکوش ، تا به خیر بسیار دوجہانی فیروزی یابی .

فصل

برتو باد ای مرد مجتهد که بذل مجهود کنی ، در قطع این عقبه عظیمه طویلہ ، که این عقبه بزرگترین عقباتست ، و دشوارترین^۴ مؤنة قطع این عقبه بیشتر و آفت و فتنه این قوی تر ، و از خلق هر که هلاک شد به واسطه آن بود که از طریق حق منقطع شدند یا به سبب دنیا یا به واسطه مخالطت با خلق ، یا به سبب شیطان یا نفس و در کتب احیاء و اسرار و قره ذکر آن رفته است ، که

- | | |
|----------------------|-----------------------|
| ۱- ب: حلاح و یا مباح | ۲- قرآن کریم ۵۶/۵۱ |
| ۳- ب: پرستدن از | ۴- ب: ولا حول ولا قوة |
| ۵- ب: دشوار | ۶- ب: و قطع |

مرد بلند همت را توفیق برآن دارد که غم کار خود بخورد، و مقصود ازین کتاب آن بود که از حضرت حق درخواستیم که ما را براسرار معالجت نفس مطلع گرداند و مرا به اصلاح آرد و به من دیگران را به اصلاح آورد؛ و درین کتاب بر نکته های شریف عزیز پرمعنی اقتصار کردیم، و این فصل مختص است به ذکر نکته ای چند، در معالجات^۱ دنیا و خلق و شیطان و نفس.

اما دنیا دشمن حق است^۲؛ بر تو باد که ازو حذر کنی، و در آن بی رغبت شوی، که حال از سه وجه بیرون نیست با تو از اهل بصیرت و فطنت و ذکا بی؛ پس ترا این قدر کافی باشد که دنیا دشمن [داشته] خدای تعالی است و تو دوست او بی و او ولی و حبیب تو است، و دنیا عقل ترا به نقصان می آرد، و عقل قیمت تست و یا تو از جمله بلند همتانی در عبادت و اجتهاد، پس ترا این بس [کافی] است که شومی دنیا بدان حد است که طاب و [ارادت] او، ترا از عبادت و خیر باز می دارد، فکیف وجود او و ذات او و یا تو از اهل غفلتی، نه از اهل بصیرت، که بدان حقائق کارها دریایی و نه همتی داری که ترا بر تحصیل مکارم اخلاق دارد؛ پس این بس^۳ است ترا که دنیا بنماید، یا تو ازو مفارقت کنی، یا او از تو، چنانکه حسن بصری می گوید رحمه الله علیه اگر دنیا باتو بماند تو او را نمایی پس چه فائده باشد عمر^۴ عزیز در طلب او صرف کردن، و بدو فریفته شدن^۵ و قد احسن من قال، شعر:

هـب الدینا تصیر الیک عفواً ایس مصیر ذاک الی الزوال
و ما دنیاک الا مثل ظل اظلمک ثم آذن بارتحال

چون حال دنیا چنین باشد عاقل لبیب را نسزد که بدو فریفته شود و لقد صدق القائل فیما قال، شعر:

اضغات نوم او کطل زائل ان اللیب بمثلها لایخضع
و اما شیطان بس باشد ترا این که خدای تعالی و تقدس با پیغمبر خود

۲- ب: حق الله بر تو باد

۴- ب: که عمر...

۱- ب: معالجت

۳- ب: پس ای پس

۵- ب: فریفته شد

صلوات الله و سلامه علیه فرمود که **قل رب اعوذبک^۱ من همزات الشیاطین^۲ و اعوذبک^۳ رب ان يحضرون** ، چون بهترین عالمیان را و فاضلترین انبیاء را ، محتاج آن گردانید که از شر شیطان استعاذت کند، فکیف ترا با جهل و نقصان، و غفلت که حاصلست تورا .

و اما خلق ترا این قدر به نسبت با ایشان کافی است ، که اگر تو مخالطت کنی با ایشان و موافقت نمایی با اهواء انفس ایشان^۴ گناه کار شوی و بزمند (بزه مند) و کار آخرت به زیان آورده ، و اگر مخالفت کنی ، از ایشان رنج بینی ، و در شر و فتنه ایشان مشارک شوی، و دیگر آنک اگر مدح تو کنند و ترا بزرگ دارند ، از فتنه و عجب بر تو خوف باشد و اگر ذم کنند و حقیر دارند ، هم بر تو بیاید ترسید^۵ ، گاهی از غم و اندوه و گاهی از خشمی که نه از براء حق تعالی باشد، و هر دو صورت آفتی است هلاک کننده. پس حال خود با ایشان یادآور که (بعد از سه) به سه روز که دفن کنند ترا در قبر چگونه ترا فراموش کنند ، بلکه شاید که یاد تو نکنند^۶ و کان (گوئیا) که میان تو و ایشان هرگز مصاحبت و ملاقات نبوده است و باتو نماند کسی آنجا الا خدای (تعالی) پس غبنی بزرگ و حیفی عظیم باشد که عمر خود و اوقات خود را با خلق ضائع کنی ، و با عدم وفاء ایشان و قلت بقا با ایشان ، و خدمت و عبودیت پروردگار (خود) ترک کنی، آن معبودی به حق که بازگشت همه آخر الامر با اوست بس، و براء تو باقی نخواهد بود ابدالابدین الا او و جمیع حاجات همه گزارده نمی شود الا به او، اعتماد و توسل نیست الا برو و تمسک و اعتصام در همه حالی، و عند کل شده و هول نیست^۷ الا به او، وحده لا شریک له ، پس اندیشه ، و تأملی بکن ای مسکین، تا مگر ترا رشدی حاصل شود و^۸ مرشد گردی ، والله ولی الهدایة .

و اما نفس پس ترا این بس که حالات او مشاهده می کنی، و رداءت ارادت

- | | |
|------------------|-------------------------|
| ۱- ب: رب اعوذبک | ۲- قرآن کریم ۹۸ و ۹۷/۲۳ |
| ۳- ب: و اعوذبک | ۴- ب: نفس ایشان... |
| ۵- ب: و بزمند... | ۶- ب: ترسیدن... |
| ۷- ب: کنند... | ۸- ب: و هونیست.. |
| ۹- ب: شود مرشد.. | |

و بداختیاری او می بینی ، و آنک او در حال شهوت بهیمة ایست ، و در حال خشم و غضب سبعی و ددی نماید ، و در حال مصیبت طفلی باشد بی قرار ، و بی آرام ، و در حال نعمت و رفاهیت (همچو) ^۱ فرعونی یابی ، و در حال گرسنگی دیوانه ای پنداری و در حال سیری مختالی و خرامنده ای ، یا مخیلی و عقل رفته ای ، اگر او را سیر کنی در نشاط آید ، و لگد زند و اگر گرسنه داری فریاد و جزع کند. چنانک گفته اند ^۲ **كحمار السوء ان اشبعته رمح الناس** ، و ان جاع ينهق ، و چه راست گفت آن مرد صالح که از رذات و جهل نفس آنست ، که چون او همت بر معصیتی گماشت یا به ارادت شهوتی ^۳ روی آورد ، اگر او را به خدایی که آفریدگار اوست ، و به رسول او و به جمیع انبیاء مرسلین ، و به جمیع کتب و به جمله سلف صالح شفاعت کنی ، و سوگند دهی ، و مرگ و گور و قیامت ، و بهشت و دوزخ برو عرض کنی ، به هیچ وجه قطعاً از آن توجه ، و همت و نهمت باز نگردد و ترک آن شهوت نکند ، و چون گویی نانی از تو باز می گیرم ، ساکن شود و ترک شهوت کند . پس خست او و جهل او ازینجا معلوم شود ، پس بر تو بادای مرد عاقل ، که ازو غافل نشوی ، که خالق او که عالمست جل جلاله به حال او ، او را اماره بالسوء خوانده است **فکفی بهذا تنبیها لمن عقل** ، و نقلست از احمد بن ارقم (مردی صالح بوده است) بلخی که نفس با من منازعت (کرد) و گفت که من به غذا می روم ، گفتم سبحان الله حق تعالی او را اماره بالسوء می خواند ، و او مرا بر خیر می دارد ، این صورتی عجبت ، مگر از خلوت و عزلت ستوحش شده است ، می خواهد که مردم را ببیند ، و به لقاء ایشان راحتی گیرد ، و مردم نیز چون این صورت بشنوند ، به تعظیم و اکرام او را استقبال نمایند پس با نفس گفتم که ترا در هیچ آبادانی و میان خلق فرو نیارم و نه در جایی که ترا شناسند ؛ اجابت کرد و امتناع ننمود ، مطاوعت نمود ، دروبه شک افتادم و بدگمان شدم و گفتم خدای تعالی راست گوی ترست ، پس گفتم برهنه جنگ کنم ، و تو اول کشتگان باشی ، هم اجابت کرد ، و چند چیز دیگر با او گفتم همه اجابت کرد ، گفتم بار خدایا متنبه گردان (یعنی عالم گردان) مرا به حال نفس

۳- ب: شهوت

۲- ب: گفته

۱- ب: همچون

۵- ب: هم...

۴- ب: راست گویی تراست

که من متهم شدم بدو، پس مکاشف، شدم بدانکه نفس می گوید ای احمد تو مرا هر روز چند نوبت می کشی، که شهوات از من منع می کنی، و هیچ کس را ازین حال خبر نیست اگر به جنگ شوم به یک بار کشته شوم، از تو برهم و مردم بشنوند و گویند احمد شهید شد، و مرا این شرفی باشد، و ذکر در میان خلق. احمد می گوید آن سال بنشستم و به غزو رفتم، پس تو بین فریب نفس و غرور او. که مریات و تسامع می کند با مردم^۲ بعد از موت، به عملی که هنوز ازو صادر نشده است، و لقد صدق القائل و احسن فیما قال شعر:

توق نفسک لاتأمن غوائلها^۳ فالنفس أخبت من سبعین شیطانا،

پس متنبه و بیدار شو از شر این فریبنده فرماینده به بدی. و دل بر مخالفت او ثابت دار، و به لجام تقوی او را مقید می دار، تا سلامتی یابی، و به خیر و صواب برسی، و بدانکه (درین مقام) این جایگاه اصلی دیگر هست اصیل، و آن آنست که بدانی که عبادت دو شطر است یعنی دو قسم است: شطر اکتساب، و شطر اجتناب. قسم اول اکتساب فعل طاعتست، و ثانی اجتناب از معاصی و باز استادن^۴ از سیئات، و آن تقوی است، و شطر اجتناب علی کل حال بنده را بهترست و فاضلتر و شریفتر از شطر اکتساب و ازین سبب مبتدیان اهل عبادت، در اول درجه^۵ اجتهاد، به شطر اکتساب مشغول باشند، جمیع همت بر روزه، و نماز و نوافل دارند و منتهیان به شطر اجتناب مشغول شوند، و همه همت ایشان بر آن مصروف باشد، که دل را نگه دارند از آنکه میل کند به غیر خدای (تعالی) و شکم را از فضول، و زبان را از لغو، و چشم را از نظر به مالا یعنی. و ازین معنی گفت عابد دوم از عباد هفتگانه^۵، یونس را، که ای یونس در میان مردم جماعتی هستند، که نماز را دوست او گردانیدند، چنانچه هیچ چیز از آن دوست تر ندارد، و نماز عمود عبادتست که به ثبات و دوام الله تعالی (را) باشد، با صدق و تضرع، و ابتهال، و کس هست (جماعتی هستند) که هیچ عبادتی پیش او دوست تر از روزه نیست. و من براء تو بیان کنم آنچه خوبتر و محبوبتر از آن نیست. صوم خود را

- ۱- ب: خیر
۲- ب: تا مردم
۳- ب: عوایلها
۴- ب: باز ایستادن...
۵- ب: هفت گونه

خاموشی گردان از جمله بدیها و صدقه خود رادفع اذیت و بازاستادن^۱ و بازداشتن رنج و تعب از خلق خداه تعالی، که هیچ صدقه‌ای ازین فاضلتر نیست، و هیچ روزه‌ای ازین پاکیزه‌تر نیست، پس چون معلوم شد، که جانب اجتناب به رعایت و اجتهاد اولیترست، پس اگر ترا دو شطر حاصل شود، تمامی کارتو و حصول مراد تو مقررست، و سلامتی و غنیمت هردو حاصل و اگر (حصول) هر دو شطر متعذرست. سعی در تحصیل جانب اجتناب باید نمود تا اگر غنیمت نعوذ بالله حاصل نشود سلامتی باشد، والا به^۲ هردو شطر توزیان کارگردی، و هردو از دست رفته باشد، و قیام شب و تعب آن ترا هیچ سودمند نباشد، و به یک ارادت محیط شود، و روزه روزهای دراز در گرماء تابستان هیچ نفع ندهد، و به یک کلمه فاسده تباه و ضائع گردد؛ و ابن عباس را گفتند [رضی الله عنهما] چگونی در حق دومرد یکی بسیار خیر بسیار شر، و دیگری اندک خیر اندک شر؟ فرمود که هیچ چیزی را من برابر و معادل سلامت نمی‌کنم، و مثال این صورت که گفته شد، حال بیمارست که معالجه او دو نیمه است، نیمه ادویه و اشربه، و نیمه دیگر احتما و پرهیز. اگر هردو جمع باشد بیمار تن درست شود؛ و اگر یکی از هر دو باشد باید که آن احتما باشد، چه هیچ دارو با ترک احتما سودمند نباشد. و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است، اصل کل دواء الحمیه. ازین جمله معلوم شد که تقوی اصل کار عبادتست، و اهل آن طبقه علیه علیانند، از عباد (عباد به ضم عین و تشدید با) پس برتو باد که همه صرف عنایت به سوی او مائل گردانی و هوولی التوفیق.

فصل

پس رعایت این اربعه کنی که اصول اند :
اول چشم بدانک مدار دنیا و دین بر دلست و خطر فساد و شغل دل بیشتر

۱- ب: باز ایستادن.... ۲- ب: بر هردو شطر توزیان کاری گردی

از چشم است؛ و ازین جهت امیرالمؤمنین^۱ علی رضی الله عنه، فرمود: **من لم تملك عينه فليس للقلب عنده قيمة**.

دوم زبان و ترا این بس است، که ریح^۲ و غنیمت و ثمره^۳ تعب، و اجتهاد تو عبادتست و طاعت؛ و خطر عبادت و احباط و فساد آن بیشتر از قبل زبان^۴ است، چه به تصنع و تزین و چه به غنیمت و نیمیت و غیر آن که به یک لحظه آنچه در آن رنج برده باشی یک سال یا پنج سال، یا ده سال بر تو به فساد آورد، و تلف کند. و ازین گفته اند سزاوارترین به طول سخن^۵ زبانست، و یکی از عباد سبعة یونس را گفت: همه عباد اتفاق کردند، که هیچ (چیز) فاضلتر از صبر نیست بر ترک کلام، پس آن وقتها که در آن وقت سخن فضول گفته باشی یاد کن، اگر به جای آن و عوض آن، استغفرالله باشد که موافق ساعتی عزیزاقتد و خدای تعالی ترا بیمارزد، سود بسیار کرده باشی^۶؛ و اگر کلمه **لا اله الا الله** گفته باشی، (گوئی) اجر و ثواب آن چندان باشد که وهم تو بدان محیط نشود، یا گوئی که **اسأل الله العافیة** باشد که موافق حسن نظرافتد، و خدای تعالی دعاء تو مستجاب کند؛ از پلاء دنیا و آخرت برهی، انصاف بده^۷ آن خسروانی عظیم نباشد، و غبنی جسیم که این همه فوائد و ذخائر از تو فوت شود، و وقت تو به فضول و نابایست و ناشایست بگذرد؟ و کمتر چیزی که از آن لازم آید ملامت و تعبیر و توبیخ بود، و حساب و حبس روز قیامت. **فاذا هممت بالنطق فاجعل یا حبیبی مکانه تسبیحاً** **سئم شکم** است و این بسست ترا که می دانی، که مقصود از تو عبادتست و طعام و شراب تخم عمل است و آب او، ازو (طعام) پدید آید و (ازو) بروید و چون تخم پلید بود، زرع پاکت نیاید، بلکه در خطر آن باشد که زمین نیز تباه شود و هرگز (باصلاح نیاید) فلاح نیابی^۸؛ و از معروف کرخی رحمة الله علیه نقل است، که چون روزه داری بنگر که به چه روزه می گشایی، و به نزدیک که طعام می خوری، و طعام که می خوری. بسا کسا که لقمه بخورد و دل او از آن حال بگردد، و هرگز نیک نشود. و بسا لقمه که از قیام شب باز دارد.

۱- ب: که امیرالمؤمنین...
 ۲- ب: ریح...
 ۳- ب: زمانه
 ۴- ب: و انصاف بده...
 ۵- ب: باشد...
 ۶- ب: سخن...
 ۷- ب: و فلاح نیابی...
 ۸- ب: و فلاح نیابی...

و بسا نظر که از قراءت سورتی باز دارد ، و بنده باشد که لقمه‌ای بخورد و محروم گردد از قیام یک ساله ؛ پس بر تو باد این مرد پر دل (همت) که نظر دقیق کنی و احتیاط بلیغ نمایی ، در حال قوت . اگر همتی داری به عنایت دل و عبادت خدای تعالی ، اصل آن قوتست تا دانی ، که از چه وجه حاصل کنی . پس بر تو باد که ادب نگاه‌داری در آن والاحمال طعامی باشی، ضائع کننده ایام؛ و ما به عیان بدیدیم که چون شکم پرشد از کار عبادت چیزی نیاید ، و اگر نفس را به کراهیت بر آن داری، و به حیل و مجاهدت بکوشی، آن عبادت را لذتی و حلاوتی نباشد ، و از این جهت گفته‌اند طمع مدار که (تابسیار خوری) در عبادت حلاوت^۱ یابی . و چه نور باشد در نفسی بی عبادت، و در عبادتی بی لذت و حلاوت ، و ازین جهت ابراهیم ادهم رحمه الله علیه گفت: بایشتر مردان خدای تعالی در کوه لبنان هم صحبت بودم ، همه مرا این وصیت کردند که چون به ابنا و اهل دنیا رسی ، و با ایشان رجوع کنی، ایشان را به چهار چیز پندده؛ بگوی^۲ که : هر که بسیار خورد لذت عبادت نیابد ، و هر که بسیار خسبد در عمر برکت نیابد ؛ و هر که طالب رضاء مردم باشد، منتظر رضاء خدای تعالی نباشد؛ و هر که فضول و غیبت بسیار کند، از دنیا بردین اسلام بیرون نرود و سهل تستری رحمه الله علیه می‌گوید: جمله خیر درین خصال چهار گانه^۳ یافتیم ، و ابدال بدین خصلتها ابدال شدند : خماص البطن ، والصمت والاعتزال عن الخلق ، و سهرالیل ؛ یعنی شکم نهی . و خاموشی^۴ و از خلق کرانه گرفتن و شب ناخفتن، و بعضی عارفان می‌گویند: الجوع رأس مالنا ، گرسنگی مایه و سرمایه ما است .

چهارم دل است و از دل این بس است که دانسته‌ای که اصل همه اوست؛ اگر او به فساد آید همه به فساد آید و اگر به صلاح آید همه به صلاح آید چه دل چون درختست ، و دیگر اعضا چون شاخه‌ها او ، و شاخ از درخت آب کشد و او پادشاهست و دیگر اعضا چون تبع و ارکان، و چون پادشاه به صلاح باشد رعیت و تبع به صلاح باشد و اگر او به فساد باشد تبع و ارکان نیز چنین باشند . پس عنایت به حال او مصروف دار ، و او را به صلاح آر ، تا همه به صلاح باشند ،

۱- ب: حلاوتی... ۲- ب: اول بگوی... ۳- ب: چهار گونه...

۴- ب: خاموش... ۵- ب: همه اعضا...

و توبه یک بار به راحت افتی که کار او باریک و دشوار است^۱ که بناء او بر خاطرها است و خاطر در دست و تصرف تونیست ، و از خاطر باز استادن^۲ غایت جهد تو و طاقت تو است. پس غایت مشقت در کار اوست و از ابوزید^۳ نقل است که ده سال معالجت زبان کردم ، و ده سال معالجت دل ، و ده سال معالجت نفس. معالجت دل از همه دشوارتر^۴ و مشگلتر بود .

پس بر توباد که همت که برین خصال چهارگانه^۵ دیگر داری که آن املست و عجله در کارها و حسد و کبر. و این چهار خصلت را از میان خصلتها از بهر آن مخصوص کردیم، که این چهار علت و مرض قاریانست خاص همه مردم را علی العموم و قرا را علی الخصوص، و ازیشان زشت تر و شنیع تر است، مرد قاری را بینی، که به طول امل روزگار می گذراند، و آن را نیت خیر می شمارد، و آن امل او را در کاهلی عمل می اندازد، و همچنین بینی او را که استعجال می کند در کار خیر. تا از آن منقطع می شود، یا در اجابت دعاء صالح می کوشد، و از آن محروم می ماند، یا بر دیگری دعاء بد می کند ، و از آن پشیمان می شود، و همچنین قرا را بینی که بر امثال خویش حسد می برد، به چیزی که حق تعالی با آن کس بدان چیز فضل کرده است، و او را این حسد بدان می رساند که فضایح و قبایحی چند از او صادر می شود که از هیچ فاسق و فاجر صادر نشود، و ازین معنی سفیان ثوری گفت، نمی ترسم^۶ بر خون خویش الا از قراء ، و علما این سخن ازو منکر داشتند ، گفت این نه من می گویم ابراهیم نخعی گفته است. و عطا می گوید: ثوری مرا گفت که از قرا پرهیز کن و از من هم، که اگر در اناری مخالفت کنم با ایشان و من گویم شیرین است ایشان گویند ترش است، ایمن نیستم که به خون من سعی کنند، به نزدیک پادشاه ظالم. و مالک دینار می گوید گواهی قراان بر همه^۷ خلق بشنوم اما بر یکدیگر نشنوم که ایشانرا حسود یافتیم، و همچنین قاری را بینی که بر مردم تکبر کند، و مستخف دارد مردم را^۸، و روی ترش کند^۹ ابریشان، پنداری که بدان^{۱۰} دور رکعت

۱- ب: باز استادن ۲- ب: ابوزید ۳- ب: دشوار است

۴- ب: دشوار است ۵- ب: چهار گونه... ۶- ب: و مرد

۷- ب: می ترسم... ۸- ب: همه بر خلق... ۹- ب: و مردم را...

۱۰- ب: روی ترش نکند... ۱۱- ب: که بدو

نماز زیادتیی که او می‌کند، منتی بر خلق می‌نهد، پنداری که منشوری از خدای تعالی بدو^۱ رسیده است به بهشت و برآت از دوزخ. یا گوئیا بر سعادت خویش (و شقاوت دیگری) به یقین است، و با این همه لباس متواضعان می‌پوشد، از صوف و غیره، و خود را مرده شکل نماید، و این طریق (معنی) با تکبر و ترفیع راست نمی‌آید. بلکه مناقض آنست، و لکن الاعمی لایبصر. نقلست که فرقد شنجی در پیش حسن بصری رفت، و فرقد گلیمی پوشیده بود و حسن حله، فرقد جامه^۲ حسن را به دست می‌سایید و می‌مالید. حسن گفت چیست که جامه^۳ مرا به دست لمس می‌کنی و درو نظر و تأمل می‌کنی، جامه^۴ من جامه^۵ اهل بهشت است، و جامه^۶ تو جامه^۷ اهل دوزخ به من رسیده است که بیشتر اهل دوزخ اصحاب گلیم باشند^۸ پس (حسن) گفت **جعلوا الزهد فی ثیابهم و الکبر فی صدورهم**، یعنی زهد را در جامه نهادند، و کبر را در سینه. والله که یکی از شما را به گلیم خویش، تکبر بیشترست که صاحب مطرف را به مطرف خویش. اینست حال که نموده شد. پس ترا نباید پرهیزیدن، ازین چهارگانه^۹ خصال خاصه از کبر، که اگر در آن سه دیگر پای بلغزد در معصیت افتی و اگر در کبر پای بلغزد در درياء کفر و طغیان افتی، حدیث ابلیس با یادآر، ابی و استکبر و کان من الکافرین؛ به خدای تعالی بازگردیم و توجه به حضرت او کنیم، و توفیق از درگاه او طلب کنیم، تا ما را ازین آفات نگهدارد به حسن نظر خویش انه جواد کریم رحیم.

فصل

ملاک امر و جمیع ارکان این کار آنست که چون با عقل خویش رجوع کردی^{۱۰} و به یقین دانستی که دنیا را بقایایی نیست، و سود او وفا بازیان او نمی‌کند، از رنج تن و شغل دل در دنیا، و حبس و حساب و عذاب الیم در آخرت، در دنیا بی‌رغبت شوی و در

۱- ب: بدو رسیده است

۲- ب: گلیم اند...

۳- ب: رجوع کنی

۴- ب: چهارگونه...

فضول آن هم التفات نمایی ؛ بلکه ازو بیش از آن فرانگیری که مالا بدست در عبادت . و از تنعم وتلذذ دست بداری و تنعم کردن را با بهشت اندازی، سرای نعیم مقیم ، در جوار رب العالمین ، ملک قادر غنی کریم ؛ و چون بدانی که خلق را وفایی نیست ، ترک مخالطت ایشان کنی ، الا به قدر لابد ؛ از خیر ایشان منقطع شوی ، و از شر و ضر ایشان پرهیزی. و صحبت با کسی داری که بدان پشیمانی نباید خورد^۱، و به کتاب خدای عزوجل تمسک کنی و ملازم درگاه او باشی، تا او ترا باشد در همه احوال چنانکه عیسی پیغمبر، علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام فرمود: **احفظ الله تجده حيث انتجهت** ، یعنی خدا را نگاهدار، تا هر کجا که روی نهی، او را آنجا یابی ، و همچنین بدانکه شیطان خبیث به دشمنی تو میان بسته است ، به خدای (تعالی که قادر قاهرست) استعاذت کن از کید او، و به ذکر حق جل و علا او را از خود دور کن، و چون عزیمت^۲ رجال از تو ظاهر شد ، از مکر و کید او باک مدار، که دفع او به ذکر حق آسان باشد ، و خدای تعالی خود فرموده است **انه^۳ لیس له سلطان علی الذین آمنوا وعلی ربهم یتوکلون**، و همچنین جاهلی نفس و سرکشی او ، به نظر عقلا و علما نگه^۴ به او کنی و برو رحمت آوری ، نه نظر جهال و صبیان، که به حال نظر کنند و فکر عاقبت نکنند ، و باید که لگام تقوی بر سرش کنی ، و از جمیع فضولات منعش کنی ، و به غیر مالا بد بدو ندهی ، و از مضرت خائف نشوی که حق جل و علا این کار را بر بندگان تنگ فرانگرفته است بلکه توسع فرموده است، و هر چه ایشان را در (کار) دین مضرت، از آن مستغنی گردانیده است. بعضی از صالحان می گوید: تقوی کاری سهلست، هر چه مرا به شک اندازد آن را ترک کنم ، که نفس به تدریج نرم (شود) و بر عادت می که او را بدان معتاد گردانند عادت پذیر شود ، چنانکه قائل^۵ می گوید شعر :

النفس راغبة اذا رغبتها و اذا تردالی قليل تقنع

و قال الآخر : هی النفس ما حملتها تتحمل ، و چون دانسته باشی آنچه بیان کرده ایم ، و در عمل آری ، از جمله زاهدان باشی ، یعنی بی رغبت در دنیا ، و راغب در امور اخروی، و بدانکه هر کرا زهد او درست گشت، و او را بدین

۱- ب: خوردن... ۲- ب: عظیمه رجال... ۳- قرآن کریم ۹۹/۱۶
۴- ب: با او... ۵- ب: می گویند... ۶- ب: عاقل...

اسم خواندند به هزار نام او ممدوح باشد، و از جمله متفردان منقطع الی الله سبحانه،
و از خدام خاص رب العزة گردد، چنانکه شاعر می گوید شعر:

تشاغل قوم بدینا هم و قوم تخلوا لمولاهم
فالزمهم باب مرضاته و عن سائر الخلق اغناهم

و از متقیان باشد که سعادت دوجاهانی نصیب ایشانست، و از بسیاری ملائکه
فاضلتر، چه ایشان را شهوتی و هواء نفسی نیست، که به دفع و منع آن مشغول
باید شد، و این عقبه عظیمه شدیده را قطع کرده باشد^۲ و از وفارغ شده و به مقصود
و اصل گشته؛ و چون درین کار استعانت به توفیق الهی باشد، و اعتصام به حبل
رحمت او، عظیم سهل و آسان شود، حق تعالی و تقدس همه را توفیق خیر
کرامت کناد (بمنه و کرمه).



۱- ب: منع اوشهوتی مشغول... ۲- ب: کرده باشی و...

باب چهارم

در عقبه چهارم [عوارض]

و آن عقبه عوارض است. برتوباد ای طالب عبادت، وفقك الله للطاعات، که شواغل عبادت از خود بازداری، و راه آن بر خود بربندی، تاترا از مقصود باز ندارد^۱ و گفتیم که آن چهارست:

یکی رزق و تعلق بدان، و کفایت این حال؛ و دفع این تعلق، به توکل است بر خالق رازق سبحانه و تعالی، در طلب رزق؛ و حاجتی که روی نماید در جمیع احوال؛ و این صورت براء دو چیزست: یکی تاترا فراغت عبادت حاصل گردد و کار خیر کما هو حقّه ترا میسر گردد، براء آنکه هر که توکل نکند، به سبب حاجت و رزق و مصلحت کارها، از عبادت بازماند، و مشغول شود ظاهراً او باطناً. یا به طلب و کسب به جسم، همچو عامه اهل دنیا یا به تعلق^۲ خاطر، و وسوسه به دل همچو عباد و زهاد متعلق خاطر بمایحتاج، و عبادت را فراغت باید، هم به جسم و تن، و هم به نفس و دل تا عبادت کما هو حقّها گزارده شود. و فراغ دل نباشد الا متوکلان را، بلی هر که ضعیف دل، بلکه ضعیف یقین باشد، طمانینت دل و نفس او حاصل نشود الا بشیء معلوم، که دل او بدان آرام پذیر شود.

۱- ب: ندارند ... ۲- ب: بماتعلق...

پس هیچ کاری خطیر معتبر دنیوی و اخروی ازو نیاید؛ و شیخ ما ابو محمد رحمه الله علیه، بسیار گفتی که این کار دو کس را متمشی شود، یا متوکل را یا متهور را و این سخنی جامع است، زیرا که متهور قصد کارها کند به قوت و دلیری دل و هیچ التفات نکند به موانع (و عوایق آن کار) و هیچ چیز خاطر و همت او را ضعیف و سست نگرداند از آن عزم که کرده باشد، و متوکل قصد کارها بزرگ کند به قوت و بصیرت دل بی فتوری و به وعده حق و ایقان بر آن مطمئن القلب باشد و به ضمان او یعنی حق عزوجل^۱ واثق و صابر، نه به انسان (به وعده انسان) التفات کند، و نه به وسوسه شیطان، لاجرم بر مطلوب ظفر یابد و به مقصود واصل گردد. و اما تعلق خاطر ضعیف دل دائم در تردد خاطر و تحیر مانده باشد، همچون حمار بر آخر و معلف، و مرغ در قفس^۲ که نظر بر صاحب و ملازم خود دارند، که بر عادت، ایشان را علف دهند و رعایت کنند، و از آن تعلق به هیچ حال باز نتوانند آمد. لاجرم این چنین ضعیف دل، از کارها عالی و شریف محروم مانده بماند، و قصد معالی امور نکند، و اگر کنند به مقصود نرسد، و این کار برو تمام نشود. ای مرد سالک نبینی که صاحب همتان اهل دنیا، در کارها (بزرگ) خطرناک در طلب منزلت‌ها رفیع چگونه به مال و جان بازی کنند و دل از همه منقطع کنند، در تحصیل مطلوب (مقصود) خویش؛ پادشاهان را نگر که در طلب ملک، چه حرب‌ها می‌کنند، و با عدا به رمح و سیف و صمصام^۳ به چه وجه مکافحه و مجادله می‌نمایند، و اما هالکا و اما مالکاً بر خود می‌خوانند. منقولست که معاویه بن^۴ ابی سفیان در روز صفین که با امیرالمؤمنین علی^۵ در محاربه و مسایفه بود، چون در هردو لشکر نگه کرد گفت من اراد خطیراً خاطر بعظیمته، بازرگان را نگر که بر مهالک و مخاوف چگونه دلیرند، دریاها خون خوار قطع می‌کنند^۶ و بیابانها جان‌گذار می‌پیماید^۷، دل بر آن نهاده که یاجان برود، یا مال بیاید. اما مرد بازاری ضعیف دل که علاقه دل خویش از مال و نفس منقطع نتواند کرد، از

۱- ب: حق جل و علا

۲- ب: قفس

۳- ب: صمصام

۴- ب: معاویه بن سفیان

۵- ب: علی (ع)

۶- ب: می‌کنند...

۷- ب: می‌پیمایند...

دکان به خانه می‌آید ، و از خانه به دکان می‌رود ، هرگز کاره‌اء شریف خطیر ازو نیاید. اگر روزی در بازارش درسی حاصل شود، آنرا ربی عظیم داند، و این به واسطهٔ تعلق است به چیزی معلوم، که دل در آن بسته است ، اینست حدیث دنیا و اهل دنیا .

اما اهل آخرت و ابناء او، سرمایهٔ ایشان این خصلت است: توکل و قطع تعلق نفس و دل از علایق ؛ و چون این خصلت بردل محکم کردند ، فراغت عبادت یافتند ، و متمکن شدند ، از آنک از خلق نفرت گیرند ، و در روی زمین سیاحت کنند ، و در بیابان‌ها باشند؛ و بر سر کوه‌ها و غارها جای گیرند ، لاجرم از بندگان قوی دل غالب قادر بر عبادت باشند ، و از مردان دین و ملوک الارض به حقیقت ایشانند ، که هر جا که خواهند روند ، و هر جا که خواهند باشند ، و قصد کاره‌اء معظم دینی کنند ، علماً و عباداً ، چنانک خواهند ، و ایشان را هیچ عائقی و مانعی نبود ، همهٔ مواضع و همهٔ زبان‌ها پیش ایشان یکی بود. و اشارت رسول صلوات الله علیه و سلم بدین است که فرمود: **من سره ان یکون اغنی الناس فلیکن بمافی یدالله اوثق منه بمافی یده**. یعنی هر که خواهد که توانگرترین خلق باشد ، باید که بدانچ در دست خدای^۱ است ، و اوثق تر باشد از آنچ در دست اوست. و سلیمان خواص می‌گوید اگر مردی توکل کند به نیت صادق، همهٔ امرا و اکابر محتاج او باشند ، و او محتاج نباشد ، و چگونه محتاج باشد او ، حال آنک او را خدایی غنی کریم است ؛ و ابراهیم خواص می‌گوید غلامی را دیدم در بادیه همچو سبیکهٔ نقره ، گفتم ای غلام تا کجا ؟ گفت تا مکه ، گفتم زاد و راحله ؟ گفت ای^۲ ضعیف یقین ، آنک قادرست بر نگاه داشت آسمان و زمین قادر نیست که مرا بی‌زاد و راحله به مکه برد! ؟ پس چون به مکه رسیدم او را دیدم در طواف کعبه می‌رفت و این بیت‌ها می‌خواند شعر :

ولاتحیی احددا

یانفس سیحی ابددا

یا نفس موتی کمددا

الاالخلیل الصمددا

چون مرا بدید گفت ای شیخ توهنوز بر آن ضعف یقینی! ابو مطیع حاتم اصم را

۱- ب: خدای تعالی است... ۲- ب: این...

گفت ، می شنوم که بیابانها قطع می کنی بی زاد و راحله ، گفت : زاد من سه چیزست . پرسید که چیست ؟ گفت دنیا و آخرت را مملکت خدای تعالی می بینم ، و خلق خدائرا جمله بندگان خدای می بینم ، وقضاء خدائرا در همه نافذ می بینم .

اما کار دوم که اقتضاء توکل می کند که در ترک آن خطری عظیم است ، گفتم آنست که خدای تعالی رزق و خلق به هم باز بسته است ؛ فرمود که : **الله الذی خلقکم ثم رزقکم**^۱ . این دلیلت بر آنک رزق از خداست ، نه از غیر او ، و مع ذلک حق جل و علا بدین دلیل اکتفا نفرمود ، بلکه وعده فرمود که : **ان الله هو الرزاق**^۲ . و به وعده نیز کفایت نکرد ، تا ضامن شد و فرمود^۳ : **و ما من دابة الا على الله رزقها** . و به ضمان شدن نیز اکتفا نفرمود ، تا بدان سوگند یاد کرد ، که : **و فی السماء رزقکم و ما توعدون ، ف ورب السماء والارض انه لحق**^۴ ؛ و بدین نیز اقتصار نفرمود تا امر فرمود به توکل ، و مبالغت کرد در آن و انذار نیز فرمود ، که : **و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین**^۵ .

پس آن کس که قول او معتبر ندارد و به وعده او کفایت نکند و به ضمانی او مطمئن خاطر نگردد ، و به سوگند او اعتماد ننماید ، و به امر و وعده و وعید او منقاد و ملتفت نشود ، بین که حال او چون باشد و فکر کن که ازین چه محنت و بلا تولد کند . والله که این مصیبتی عظیم است ، و ما از آن غافل و ذاهل^۶ ؛ و چه خوب فرمود رسول صلی الله علیه وسلم ، ابن عمر را رضی الله عنهما ، **کیف انت اذا بقیت ، فی قوم یخباؤن رزق سنتهم ، لضعف یقین** ؟ یعنی چون باشد حال تو ، وقتی که در میان قومی باشی ، که ایشان روزی سال خویش ، ذخیره^۷ می کنند ، از ضعف یقین خویش ؟ و حسن بصری رحمه الله (علیه) می گوید که : لعنت بر قومی باد ، که حق تعالی سوگند خورد بر امری ، و ایشان در آن سوگند شک کنند و حق تعالی را در آن راست گوی ندارند . و درین وقت که این آیت نازل شد ، که^۸ **ف ورب السماء والارض انه لحق** : منقولست که فرشتگان

- | | | |
|--------------------|--------------------|--------------------|
| ۱- قرآن کریم ۳۰/۴۰ | ۲- قرآن کریم ۵۱/۵۸ | ۳- قرآن کریم ۱۱/۶ |
| ۴- قرآن کریم ۵۱/۲۲ | ۵- قرآن کریم ۵/۲۳ | ۶- ب: زاهل |
| ۷- ب: فی يوم | ۸- ب: زخیر | ۹- قرآن کریم ۵۱/۲۳ |

گفتند: 'ہلکت بنو آدم، اغضبوا (اللہ) حتی اقسام لهم علی ارزاقهم'۔ یعنی بنی آدم ہلاک شدند، حق تعالیٰ را بہ خشم آورند، تا حق تعالیٰ سوگند یاد کرد بہ روزی ایشان دادن۔ و اویس قرنی می گوید، اگر عبادت (اہل) آسمان و زمین (بکنی) از تو قبول نکنند، تا او را راست گوی نداری۔ گفتند چگونه راست گوی داریم؟ گفت ایمن باشی بدانچ او تکفل نموده است از رزق تو، و براء عبادت او خود را فارغ داری۔ ہرم بن حیان اویس را گفت کجا می فرمایی کہ براء اقامت متوجہ آنجا شوم؟ فرمود کہ بہ شام گفت معیشت آنجا چگونه باشد؟ اویس گفت اف برین دلہاباد، کہ شک بدان آمیختہ است، موعظت آن دل را چہ فائدہ دہد؟ و همچنین منقولست کہ نباشی بردست بایزید بسطامی توبہ می کرد بایزید حال اہل قبور از وی می پرسید، گفت گورها کہ شکافتم^۲ رویہا بہ قبلہ نمی دیدم، الا دو مرد را۔ بایزید فرمود مساکین اولئک، قوم بہمة الرزق حولت وجوہہم عن القبلة، یعنی آن جماعتی بودند کہ بہ واسطہ تعلق و غم رزق، رویہا ایشان از قبلہ گردانیدہ اند، مردی از یاران ما، اہل صلاحی را در خواب دید، گفت ایمان خود را بہ سلامت یافتہ ای؟ در جواب گفت ایمان بہ سلامت متوکلان را باشد۔ نسأل اللہ ان یصلحنا بفضلہ ولا یواخذنا^۳ بمانحن اہلہ انہ ارحم الراحمین (فہذہ ہذہ)

اگر گویند از حقیقت توکل ما را خبر دہ، و از حکم او، و از آنچ بندہ را لازم باشد در کار رزق۔ بدانک این وقتی بر تو روشن شود، کہ لفظ توکل، و موضع توکل و حد توکل، و حصن توکل بدانی در چہار فصل:

اما لفظ توکل: توکل تفعّل^۴ است از وکالت؛ و چون بر کسی توکل کردی، معنی آنست کہ او را وکیل گرفتی^۵، کہ بہ کار توقیام نماید و مہمات ترا کفایت کند، و بہ صلاح آرد۔

اما موضع توکل: بدانک توکل اسمی است کہ بر سہ موضع اطلاق کنند: یکی موضع قسمت، و آن اعتماد و وثوقست بہ حق عز و علا، کہ آنچہ

۳- ب: ولا مواخذنا

۲- ب: کہ می شکافیم

۱- ب: فریشتگان گفتند

۵- ب: او را بوکیل گرفتی

۴- ب: تفعّل است

براء تو مقدر کرده، و قسمت تو فرموده قطعاً از تو فوت نشود، چه حکم او متبدل و متغیر نشود، و این واجبست به سمع.

دوم موضع نصرت، و آن اعتمادست و وثوق به نصرت خدای تعالی، چون تو او را نصرت کرده باشی، و اجتهاد نموده^۱. قال الله تعالی: فاذا عزمت فتوکل علی الله^۲، و قال ان تنصروا الله [ینصرکم]^۳ و قال وکان حقاً علینا نصر المؤمنین^۴، و هذا واجب بالوعد.

سیم در موضع رزق و حاجت که خدای تعالی متکفل است بدان که بنیت ه ترا و بدن ترا قائم دارد براء خدمت خویش و تو متمکن و قادر شوی، از براء عبادت او، قال تعالی^۵ و من یتوکل علی الله فهو حسبه^۶ و قال الصادق الامین، صلی الله علیه و علی اله وسلم، لو توکلتم حق توکله لرزقکم كما ترزق الطیر تغدو خماصاً و تروح بطاناً. و این فرض است و لازم به دلیل عقل و سمع، و این مشهور (ترست) اعنی توکل در موضع رزق؛ پس موضع توکل، رزق مضمون است، به قول علماء ما، و این معنی به بیان اقسام رزق روشن شود.

بدانک رزق بر چهار قسم است: مضمون و مقسوم و موعود و مملوک. اما رزق مضمون آن غذا است آنچه قوام بنیت بدان باشد، غیر اسباب دیگر، و آنچه حق جل و علاضامن شده است اینست؛ و توکل در مقابله این واجبست عقلاً و شرعاً، لان الله تعالی کلفنا خدمته، و طاعته بابداننا، یعنی براء آنک حق تعالی ما را تکلیف کرده است، که بدین جسم و بنیت، طاعت و عبادت او به جای آریم. ضامن شده است که سد خلل بنیت بکند، تا ما بدانچ مکلف شده ایم قیام توانیم نمود، و بعضی مشایخ کرامیه گفته اند، بر اصل مذهب خویش، که ضامن ارزاق بندگان واجبست، در حکمت خدای تعالی، به سه دلیل: یکی آنک او سید است، و ما بندگان اویم و برسید باشد که کفایت مؤنت بندگان کند، چنانکه^۷ بر بندگان باشد که خدمت سید کنند. دوم آنک خلق را محتاج آفریده است و راه طلب رزق معلوم ایشان نکرده است، چه ایشان

۱- ب: نموده باشی... ۲- قرآن کریم ۱۰۹/۳ ۳- قرآن کریم ۷/۷۴
 ۴- قرآن کریم ۷/۳۰ ۵- ب: نیت ترا... ۶- ب: قال الله تعالی
 ۷- قرآن کریم ۳/۶۵ ۸- ب: چنانچه بر

نمی دانند که روزی ایشان چیست و کجا است ، و کی^۱ است تا طلب کنند آن را در جاء^۲ خود و به وقت خویش تا بدان رسند ، پس واجب باشد که کفایت کند و بدیشان رساند. سیم آنک بندگان را به خدمت تکلیف کرده است و طلب روزی مانع خدمت باشد و از طاعت و عبادت باز دارد ، پس واجب باشد که ایشان را مکفی المؤنة بدارد تا به خدمت مشغول توانند بود و این سخن کسی است که بر اسرار ربوبیت وقوف نداشته باشد ، و آن کس که گوید که بر خدای تعالی چیزی^۳ واجب است متحیری باشد ، و مادر علم کلام فساد این کلام بیان کرده ایم. آمدم با سر سخن خویش. (اگر مراد بدین و جوب که ایشان می گویند وجوب تفضلی باشد چنانچ محی السند علیه الرحمة در تفسیر خود بیان می فرماید بریشان چیزی وارد نباشد).^۴

اما رزق مقسوم آن است که حق تعالی قسمت کرده است ، و در لوح محفوظ نوشته که چه خورد و چه آشامد و چه پوشد ؛ هریکی به مقداری مقدر و به وقتی معین ، نه زیادت شود ، نه نقصان پذیرد^۵ ، نه تقدم باشد نه تأخر^۶ قال صلی الله علیه و سلم : الرزق مقسوم مفروغ عنه ، لیس تقوی تقی یزاید ، ولا فجور فاجر یناقصه .

اما مملوک آن است که هیچ کس مالک چیزی از اموال دنیا نباشد ، الا آنچه خدای [تعالی] مقدر فرموده است که مالک آن باشد و آن از جمله^۷ رزق است ، قال الله تعالی : و انفقوا مما رزقناکم^۸ ، یعنی ملکناکم .

اما رزق موعود آن است که متقیان را وعده کرده است به شرط تقوی ، [رزقی] حلال ، بی رنجی و کدی و طلبی بدیشان رسد ، و هو قوله عزوجل ومن یتق الله یجعل له مخرجاً ویرزقه من حیث لا یحتسب^۹ . این است اقسام رزق ؛ و توکل در مقابل رزق مضمون است ، از جمله اقسام ارزاق .

۱- ب: و یکی است

۲- ب: در بجای خود...

۳- ب: چه چیز

۴- ب: مطلب پراخترا نسخه ب ندارد

۵- ب: و نه نقصان ...

۶- ب: و نه تأخر

۷- ب: و آن از آن جمله...

۸- قرآن کریم ۱۰۳/۱

۹- قرآن کریم ۳/۶۵

اما حد توکل: شیوخ ما گفته‌اند دل بر خدای تعالی نهادن است بر آنک از همه منقطع شود و بدو تعلق گیرد، و از غیر او مأیوس (ناامید) گردد. و سخن در حقیقت توکل بسیار گفته‌اند، و به نزدیک من آنست که دل بر آن نهاده که قوام بینت او، و سد خلت او، و کفایت مؤنت او از حق جل و علاست، و ازو بیند نه از کسی، و نه از حطام دنیا، و نه از هیچ سببی از اسباب، پس حق سبحانه و تعالی اگر خواهد مخلوقی را سبب آن گرداند^۲، و اگر خواهد حطام دنیای، و اگر خواهد به قدرت خویش کفایت کند، بی هیچ سببی و واسطه‌ای. چون این تذکر کردی، و دل برین نهادی، و طمع از مخلوق و از اسباب یکبارگی بریده کردی، توکل حاصل کردی و حق آن بگزاردی، اینست حد توکل.

اما حصن توکل که باعث است، ذکر ضمان خدای تعالی است و حصن حصن او ذکر جلال و عظمت خدای تعالی، و کمال او در علم و قدرت، و نزاهت او از سهو و عجز و نقص چون بنده بدین اذکار^۳ مواظبت نماید، [این اذکار او را] بر توکل یاری دهد، اگر گویند بنده را به هیچ حال طلب رزق لازم است یا نه؟ بدانک رزقی که آن مضمونست و آن غذاست و قوام بنیت مارا طلب آن ممکن نیست، که آن چیزی است^۴، که از فعل خدا است نه بنده، همچو موت و حیات که بنده را نه قوت تحصیل آنست و نه قوت دفع. اما رزق مقسوم اسباب آن هم لازم نیست، بنده را طلب کردن، براء آنک بنده را بدان حاجت نیست. بلکه احتیاج او به رزق مضمون است و آن در ضمان حق جل و علا است، و اما قوله سبحانه^۵ و ابتغوا من فضل الله، مراد ازین فضل علم و ثوابست و گفته‌اند که رخصت است براء آنک امریست که بعدالخطر وارد است، پس به معنی اباحت باشد، نه به معنی ایجاب و الزام.

اگر گویند این رزق مضمون را اسباب است، طلب آن اسباب لازم باشد مارا یا نه؟ گوییم آنچه مربنده را بدان حاجت نیست طلب اسباب آن لازم نیست چه فعل حق جل و علا، به سبب و به غیر سبب هر دو می‌باشد، پس مارا از کجا

۱- ب: به نیت او

۲- ب: گردان...

۳- ب: و آن چیزی است...

۴- ب: قوله تعالی... قرآن کریم ۶۲/۱۰

۵- ب: همچون

لازم شود طلب سبب^۱، پس معلوم شد که خدای تعالی ضامن رزق تو شده است، بی شرط طلب و کسب^۲، قال الله تعالی: **وَمَنْ دَابَّةٌ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا**^۳، پس چون درست شود، کسه بنده را طلب چیزی فرماید، که او نداند که موضع طلب کجا است تا طلب کند، یعنی نداند که کدام چیز سبب روزی اوست، تا او به تحصیل آن مشغول شود، و یکی از مانیز [آنچه] سبب غذا و تربیت او خواهد بود، نداند علی التعمین، که از کجا حاصل شود، پس تکلیف او بدان جایز نباشد. فتأمل راشداً (مسترشداً) ارشد که الله؛ و این خود ترا کافی است که انبیا و اولیا که متوکلان^۴ بودند طلب روزی نکردند در اکثر و اعم اوقات، بلکه علی الدوام متوجه عبادت^۵ بودند، و به اجماع خلائق. ایشان درین ترک طلب عاصی^۶ نبودند. پس معلوم شد که طلب رزق و اسباب آن نه از جمله لوازم است مربنده را.

اگر گویند روزی به طلب کردن زیادت شود یانه، و به ترك طلب، نقصان گیرد یانه، گوئیم چون در لوح محفوظ مکتوبست رزق هر بنده، و مقدر و موقت، لا تبدیل لحکم الله ولا تغییر لقسمته و هذا هو الصحيح عند علمائنا، به خلاف مذهب اصحاب حاتم و شقیق، که ایشان بر آنند که روزی زاید و نقصان نشود، اما مال زاید و نقصان شود، و این قول ضعیف است، براء آنک در هر دو صورت کتابت و قسمت و مقدر یکی است، و قول^۷ الله تعالی **لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ** اشارت بدینست که اگر به طلب و ترك، زائد و نقصان شدی اسی و فرح را در تقصیر و توانی، و در تشمیر و تحصیل مدخلی بودی، وقال صلی الله علیه وسلم: **لِلْأَسْأَلِ هَاكُلُ لَوْلَمَ تَاتَهَا لَا آتِيكَ**، یعنی این فراگیر، اگر تو بدو نیایی او بتو آید.

اگر گویند ثواب و عقاب نیز همچنین در لوح محفوظ مکتوبست، و ما را طلب ثواب و ترك موجب عقاب و اجسبت، پس این معنی به طلب و ترك زیادت و

۱- ب: سبب آن پس... ۲- ب: بی شرط و طلب کسب...

۳- قرآن کریم ۱۱/۶ ۴- ب: خواهد بودند علی

۵- ب: متوجه عبادت شود ۶- ب: متوجه عبادت شود

۷- ب: نبود پس... ۸- ب: وقال الله... قرآن کریم ۵۷/۲۳

نقصان پذیر باشد یا نه؟ گوییم بدانکه طلب ثواب براء آن واجبست، که حق تعالی بدان امر فرموده است امری حتم مطاع، و به ترك آن وعید و تهدید فرموده، و ثواب را بی فعل و طلب ماضمان نکرده، پس زیادتى ثواب و عقاب به فعل بنده باشد، و فرق میان این دو مسأله در یک نکته باشد، که علما گفته اند که مکتوب لوح، بر دو قسم است (یک قسم آنست که) مکتوبیست مطلق بی شرطی و تعلیق بر فعلی؛ و آن ارزاق است و آجال. قال الله تعالى: **وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها**^۱؛ و قال تعالی **فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون**^۲. و صاحب شریعت علیه افضل الصلوات می فرماید: **اربعة فرغ منهن الخلق والخلق والاجل والرزق**. و قسم دیگر مکتوبست به شرط، یعنی معلق و مشروط به فعل بنده، و آن ثوابست و عقاب؛ و حق تعالی در کلام مجید خود می فرماید، **انج** معلق است به فعل بنده که: **ولوانهم آمنوا واتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم ولا دخلناهم جنات النعیم**^۳، و هذا بین فاعلمه.

اگر گویند ما طالبان را می بینیم که ارزاق و اموال طلب می کنند و می یابند^۴، و تارکان را می بینیم که چون طلب نمی کنند نمی یابند و درویش می (مانند) باشند گوییم مگر هیچ طالب را ندیده ای که طلب کرده است و محروم (و درویش) مانده؟ و هیچ فارغ البال ندیده ای که توانگر و مرزوقست؟ غایتش اینست که این قسم بیشتر است. و **ذلك تدیر العزیز الحکیم**^۵ و تدیر الملك الحکیم. و انشد ابوبکر بن محمد بن سائق المصقلی^۶، الواعظ بالشام:

فکم قوی قوی فی قلبه	مهذب الراى عنه ^۷ الرزق منحرف
و کم ضعیف ضعیف فی قلبه	کانه من خلیج البحر یغترف
هذا دلیل علی ان الاله له	فی الخلق سر خفی ایس ینکشف

۱- ب: بر آن واجبست

۳- قرآن کریم ۱۱/۶

۵- ولوان اهل الكتاب آمنوا... قرآن کریم ۵/۶

۷- ب: العلیم قرآن کریم ۶/۹۶

۹- ب: عند الرزاق

۲- ب: و متبرک آن

۴- قرآن کریم ۷/۳

۶- ب: طلب کنند و یابند...

۸- ب: المصقلی

اگر گویند بی زاد و راحله در بیابان توان رفت یانه گوئیم؟ اگر قوت دل باشد و اعتماد به ضمانی حق جل و علا و به وعده او واثق باشی توان رفت، والا همچو عوام الناس به علائق و ظواهر تمسک^۲ و اعتماد باید کرد، و امام ابوالمعالی رحمه الله علیه می فرماید: هر که با خدای تعالی به عادت مردمان رود، حق سبحانه و تعالی با وی هم به عادت مردمان رود، در کفایت مؤنت. و هذا کلام حسن جدا و فيه فوائد جمه لمن تأمله.

اگر گویند نه خدای تعالی می فرماید، و تزود و افان خیر الزاد التقوی؟^۳ گوئیم بدانک درین دو قولست: یکی آنست که بدین زاد زاد آخرت می خواهد؛ و ازین جهت فرمود که خیر الزاد التقوی، و نفرمود حطام الدنیا و اسبابها. قول دوم آنک قومی در راه حج زاد بر نمی گرفتند (اتکالا علی الناس) و از مردم سؤال می کردند و الحاح می نمودند در آن، و مردم را ایذا می رسانیدند، پس ایشان را^۴ به اخذ زاد امر فرمود، امر تنبیه که زاد از مال خود بهتر و خوبتر باشد که از مال مردم و تکیه و اعتماد بر ایشان.

اگر گویند متوکل زاد با خوده بردارد در سفر یا نه، گوئیم بدانک برداشتن و برنداشتن زاد به ظاهر تعلق ندارد، بلکه به دل تعلق دارد. پس شاید که زاد بردارد و دل بدان متعلق نگرداند که این رزق او و قوام بنیت اوست، بلکه دل به خدای تعالی متعلق گرداند، و برو توکل کند و گوید رزق خود مقسوم است و این خود مفروع عنه^۵ باشد؛ حق جل جلاله اگر خواهد اقامت بنیت من بدین کند، و اگر خواهد به غیر این. و هم شاید بود که زاد به نیت آن بردارد، که برادر مسلمانی را بدان یاری دهد، و دستگیری کند. و معاونت نماید. پس معلوم شد که سخن (مقصود) در اخذ و ترک زاد نیست، می باید که به هر حال ازین دو صورت (بنده) دل را الا به وعده حق تعالی و ضمانی او متعلق ندارد، براء آنک بسیاری با زاد باشد، که دل او متعلق با خدای تعالی و وعده او باشد، نه بازاد. و بسی بی زاد بود که دل او متعلق زاد و تحصیل آن باشد، نه با حق جل و علا.

۱- ب: همچون ۲- ب: و تمسک ۳- قرآن کریم ۱۹۷/۲

۴- در نسخه الف «ایشان» به جای «ایشانرا» آمده است.

۵- ب: زاد بردارد.... ۶- ب: مفروع عنه...

اگر گویند پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم زاد بر می گرفت، و صحابه و سلف صالح همچنین، گوییم زاد برگرفتن^۱ مباح است، نه حرام، حرام آنست که دل به زاد متعلق گرداند، و ترك توكل بر خدای تعالی کند. **فافهم ذلك**، پس ترا چه ظن است به پیغمبر صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی می فرماید، و خطاب می کند با او، که: **و توكل على الحي الذي لا يموت**^۲ که اوبا چنین خطاب درین صورت عصیان نماید، و دل به طعام و شراب و درم و دینار متعلق گرداند کلا و حاشا که چنین باشد، بلکه دل با حق سبحانه و تعالی داشت و توكل برو کرد چنانچ مأمور بود؛ و او از آن کس بود که به جملگی دنیا به هیچ وجه التفات نکرد، و دست به مفاتیح خزینهاء روی زمین دراز نکرد. و او را زاد برگرفتن، و سلف صالح را براء نیتاء خیر بود نه براء آنک دل به زاد متعلق بوده باشد. **فانتبه من رقة تك فان المعتبر في الزاد القصد الذي اعلمناك.**

اگر گویند کدام فاضلتر باشد اخذ زاد، یا ترك آن (گوییم) بدانک این صورت به اختلاف احوال بگردد، چون می داند که زاد برگرفتن مباح است و چون به قصد یاری دادن مسلمانان برگیرد، یا جهت فریادرس فروماندهای و امثال این ازخیرات زاد برگرفتن فاضلتر باشد، و اگر متفرد باشد و به خدای تعالی قوی دل، و زاد او را از عبادت بازدارد، و خاطر رامشغول گرداند ترك (اخذ زاد) فاضلتر بود. این جمله را تأمل کن و از خاطر فرو مگذار و من الله التوفيق.

از عوارض عارض **دوّم خطرها و مخافاتست**، و ارادت و ارتکاب و قصد آن و کفایت بدان آنست که بکلی به خدای تعالی تفویض کنی، از جهت دو امر: یکی تا دل را (حالی) طمأنینت حاصل شود، براء آنک چون کارها پرخطر بود و مبهم و صلاح و فساد آن ندانی، دل در اضطراب افتد، که به صلاح آئل شود یا به فساد، چون به حق سبحانه تفویض کرده باشی، یقین گردد که الا به خیر و صلاح راجع نشود، پس از اندیشه خوف و خطرایمن شوی، و طمأنینت قلب حاصل شود فی الحال؛ و این طمأنینت و امن و راحت حالی غنیمتی عظیمه باشد تادانی. و شیخ ما رحمه الله بسیار فرمودی، که تدبیر^۳ با آن کس باز گذار که ترا آفریده

۱- ب: بر می گرفتن ۳- ب: بسیار فرمود که تدبیر او یا آنکس باز گذارد

۲- قرآن کریم ۲۰/۵۸

(است) و بیاسای، و قد انشد فی ذلک لله در قائله :

ان من كان ليس يدري افى المحبوب صنع له او المكروه
لحري بان يفوض ما يعجز عنه الى الذى يكفيه
الاله البر الذى هو بالرافة احنى من امه و ابيه

ودوّم از آن دو امر، حاصل شدن خیر و صلاح است در استقبال؛ براء آنک عاقبت کارها مبهم و مخفی است. بسیار شر باشد که به صورت خیر نماید و بسی خیر و نفع بود، که به ظاهر ضرر نماید. و بسا زهر^۲ که در صورت شهادت و تو به اسرار و عواقب آن جاهل باشی^۳ و به حکم ارادت و اختیار قطعی شروع در آن نمایی، و به زودی در هلاک افتی و ندانی. نقل است که یکی از عباد از حضرت عزت، دیدن ابلیس به حاجت می خواست، با او می گفتند که از حق تعالی عاقبت خیر بخواه، نه دیدن ابلیس؛ و هر چند درین باب مبالغه^۴ می نمودند، قطعاً فائده نمی داد، تا آخر الامر حق تعالی ابلیس را به وی بنمود. چون ابلیس را بدید، قصد زدن او کرد ابلیس گفت اگر نه آن بودی که تو صد سال عمر داری، همین ساعت ترا هلاک کردم. عابد به قول ابلیس مغرور شد، و گفت عمر دراز دارم حالی به هواء نفس مشغول شوم، و مرادات نفس بدهم و بعد از آن توبه کنم، و آخر عمر به عبادت ختم کنم. حالی عبادت بگذاشت و در فسق و فجور افتاد و هلاک شد. درین سخن تنبیه است ترا، که کارها به حکم قطع و ارادت نفس خود نکنی، و به خدای تعالی تفویض کنی، که چون در تفویض آن خواهی که صلاح تو در آن باشد البته غیر خیر و صلاح نصیب تو نباشد، و همچنین باید که از طول امل اجتناب نمایی، فانه آفة عظيمة، و لقد صدق القائل. شعر :

واياك المطامع والاماني فكم اسنية جلبت منية

قال الله تعالى حكاية عن العبد الصالح ، وافوض اسرى الى الله ان الله بصير بالعباد، فوقيه الله سيئات ما مكروا^۵. نبینی که چگونه وقایت از اسوا (بدیها) و نصر بر اعدا و بلوغ مراد را در عقب تفویض ذکر فرمود؟ کان که این نتیجه آنست.

۱- ب: احبی ۲- ب: بسا هر که ۳- ب: باشد ۴- ب: مبالغت
۵- ب: تا هلاک شد ۶- ب: قرآن کریم ۴۰ و ۴۱/ع ۷- ب: اسواه

اگرگویند بیان کن براء ما معنی تفویض و حکم آن؛ بدانکه درین مقام دو فصل است، که این کلام بدان^۱ روشن گردد. یکی موضع تفویض، و دوم معنی آن و حد آن و ضد آن.

اما موضع آن، بدانکه مرادات سه است :

یکی مرادی است که یقین دانی که آن شرست و فساد، همچو^۲ آتش و عذاب و در^۳ افعال چون کفر و بدعت و معصیت و به هیچ طریق ارادت این مراد نشاید. و دوم مرادی است که یقین دانی که آن خیر است چون بهشت و ایمان، و اعتقاد درست، و سنت و جماعت^۴ و امثال این و ارادت این مراد، به حکم قطع مربنده راشاید. و تفویض را درینجا هیچ مدخلی نیست، چه درین مراد هیچ خطری نیست، و بلاشک همه خیر و صلاح است.

سیم مراد است که یقین ندانی که در آن صلاح است، یا فساد؛ و آن مثل نوافل است و مباحات، اینجا موضع تفویض است؛ ارادت آن به قطع نشاید، الا به استثنا و شرط خیر و صلاح؛ اگر ارادت خود را مقید کنی به استثنا، آن تفویض باشد و اگر بی استثنا^۵ خواهی آن طمع باشد، که مذموم^۶ و منهی عنه است. پس موضع تفویض مرادی باشد، که در آن خطری باشد، و صلاح خویش در آن به یقین ندانی. اما معنی تفویض. بعضی از شیوخ ما گفته اند: هو ترك اختيار ما فيه مخاطرة الى المختار^۷ المدبر العالم بمصلحة الخلق. و شیخ ابو محمد سجری^۸ بدین عبارت می گوید که: هو ترك اختيارك المخاطرة على (الى) المختار ليختارك ما هو خير لك (یعنی اختیارکاری با خطر نکنی و به خداوند مختار بازگذاری تا از براء تو آنچه خیر است اختیار کند.) و شیخ ابو عثمان رحمهم الله، چنین می گوید که: هو ترك الطمع والطمع ارادة الشيء للمخاطرة بالحكم. و آنچه مصنف کتاب غزالی که حجة الاسلام است می گوید اینست که: التفویض ارادة ان يحفظ الله عليك مصالحك فيما لا تأمن فيه الخطر. یعنی تفویض ارادت آنست، که حق تعالی مصالح تو بر تو نگاه می دارد، در کاری که تواز خطر آن ایمن نباشی.

- | | | |
|-----------------------|------------------|---------------------|
| ۱- ب: این بدو روشن... | ۲- ب: همچون... | ۳- ب: و در در افعال |
| ۴- ب: و جماعت | ۵- ب: در آنجا... | ۶- ب: و اگر استثنا |
| ۷- ب: که منی عنه | ۸- ب: مختاره... | ۹- ب: سجری... |

و ضد تفویض طمع است؛ و طمع بردو وجه است: یکی به معنی رجایی چیزی باشد که در آن خطری نباشد، یا اگر خطر باشد توبه استشنا خواهی، و آن طمع مذموم نبود ممدوح باشد. قال الله تعالی: **والذی اطمع ان یغفرلی خطیئتی یوم الدین**^۱. **انا نطمع ان یغفرلنا ربنا خطایانا**^۲؛ و دوم طمع مذموم^۳ است. قال النبی صلی الله علیه وسلم: **ایاکم والطمع فانه فقر حاضر**. یعنی بپرهیزید از طمع که آن به نقد درویشی است حاضر، و شیخ ما رحمه الله فرمود که طمع مذموم دو است: سکون دل به منفعتی که در آن به شک باشی. و خواستن چیزی مخاطره به حکم؛ و این خواست در مقابله تفویض است و حصن تفویض ذکر خطر کارها است؛ و احتمال هلاک و فساد اندر آن؛ و حصن حصن او ذکر عجز تو است از آنک خود رانگه توانی داشت از انواع خطر ها و از آنک در آن نیفتی از جهل و غفلت و ضعف و مواظبت؛ و مداومت برین دوز کر، ترا بر آن دارد که مجموع امور را تفویض به حضرت حق تعالی کنی و متحفظ باشی خود را و محتجب از آنک حکمی کنی در آن امور، و امتناع نمایی از ارادت و طلب آن امور الا به شرط خیر و صلاح. **فهذه هذه و بالله التوفیق**.

اگر گویند این چه خطرست که به واسطه آن ایجاب تفویض می کنید در کارها: گوئیم بدانک خطر دواست: خطر شک است و این شاید که باشد، و یحتمل که نباشد، و همچنین یحتمل که توبدان خطر برسی، و شاید که نرسی؛ این خطر محتاج باشد به استشنا، و در باب نیت و امل واقع شود. و دوم خطر فساد است که به یقین صلاح خود در آن ندانی، و این خطرست که درو احتیاج است به تفویض. و عبارات علما در معنی^۵ خطر مختلف است؛ بعضی گفتند خطر در فعل، آنست که نجات ممکن باشد (بی او) به غیر او، و ممکن باشد که گناه با او جمع شود پس در ایمان و سنت و استقامت هیچ خطر نباشد، براء آنک بی ایمان نجات ممکن نیست، و استقامت با گناه جمع نشود، پس ارادت ایمان و استقامت به حکم صحیح بود. و استاد رحمه الله فرمود که خطر در فعل آنست که ممکن باشد که در آن فعل امری عارض شود که اشتغال^۶ بدان امر عارض نمودن، اولی باشد که اقدام و توجه بدان فعل، چنانک یکی را وقت نماز مضیق شده باشد، و قصد اداء آن نماز کرد، درین حال غریقی یا

۱- قرآن کریم ۲۶/۸۲ ۲- قرآن کریم ۲۶/۵۱ ۳- ب: طبع مضموم
 ۴- ب: فقیر حاضر ۵- ب: درین معنی ۶- ب: اشتغال شود بدان...

حریق عارض شد، که رهانیدن ایشان ممکن است، اشتغال او به انقاذ^۱ ایشان اولیتر باشد از اشتغال به اداء صلوة. پس ارادت مباحات و سنن و بسیاری از فرائض به طریق حکم صحیح نبود.

اگر گویند چگونه درست (صحیح) و روا (جائز) بود، که جل جلاله^۲ چیزی بر بنده واجب گرداند، و بر ترك آن وعید و تهدید فرماید به عذاب و عقاب و بنده را به اداء آن مشغول شدن صلاح نباشد، و ترك آن اولی باشد؟ گوئیم بدانك شیخ ما رحمه الله فرمود: که حق جل و علا نفرماید بنده را به چیزی الا آنك صلاح بنده در آن باشد چون از عوارض خالی باشد، و هیچ فرضی برو مضیق نگرداند به حیثیتی که او را عدول از آن ممکن نباشد، الا براء صلاح او؛ لیکن وقت باشد که حق تعالی عذری براء بنده بازدید فرماید، که او را ازین فعل به فعلی دیگر مأمور شدن اولی باشد، چنانچه مثال گفته شد، و بنده در آن فعل اولی ماجور باشد، نه به ترك این فرض؛ بلکه به فعل آن فرض اولی، و از امام رحمه الله شنیدم که فرمود. آنچه خدای تعالی و تقدس بر بنده واجب کرده است، از نماز و روزه و حج و غیره، لامحاله صلاح بنده در آنست و ارادت و طلب آن به طریق حکم صحیح بود و رأی ما برین متفق است، پس مباحات و نوافل بماند، که آن در حکم تفویض است؛ فاعلم ذلك فانه من غوامض الباب.

اگر گویند هیچ مفوض از هلاك و فساد ایمن^۳ تواند بود، و حال آنك (این) سرای محل محنت و آفتست؟ بدانك اغلب آن باشد که مفوض را صلاح مقدر فرمایند، و فعل غیر صلاح با او نادر^۴ باشد، و وقت باشد که او را مخذول کنند، و از درجه تفویض^۵ اسقاط کنند و این صورت به هیچ وجه^۶ صلاح بنده نخواهد بود. و ازین جهت (فرمود) شیخ ابو عمرو علیه الرحمة که گفته اند که با مفوض، نکنند الا آنچه صلاح او در آن باشد در آن چیزی که به خدای تعالی تفویض کرده باشد و خذلان و قصور از منزلت تفویض در موضعی باشد که تفویض در آن واقع نشود و صحیح نباشد از آن جهت که در فساد آن چیز شک نباشد و تفویض درجایی

- | | |
|---------------------------|--------------------------|
| ۱- ب: به انقاد ایشان | ۲- ب: که حق جل جلاله ... |
| ۳- ب: و فساد تواند بود... | ۴- ب: با او باشد |
| ۵- ب: تفویض باسقاط کنند | ۶- ب: صورت هیچ وجه |

باشد که در صلاح و فساد آن شکی باشد و هذا اولی القولین عند شیخنا، که^۱ اگر نه چنین بودی، قوه باعثه را بر تفویض قوتی نبودی.

اگر گویند واجب شود که با مفوض^۲ آن کنند که افضل باشد. بدانکه ایجاب در حق خدای تعالی محالست^۳؛ هیچ بنده را برخدای تعالی هیچ واجب نباشد، و حق تعالی باینده آن کند که به نسبت با او اصلح باشد، از روی حکمت الهی، نه آنکه افضل باشد. نبینی که پیغمبر را و اصحاب او را صلوات الله علیه و رضی عنهم آن مقدر فرمود حق تعالی که در خواب بمانند در سفر؟ و نماز شب و نماز صبح از ایشان فوت شد، و نماز از خواب فاضلتر؛ و وقت باشد که بنده را نعمت دنیا و توانگری دهد، و فقر از غنا فاضلتر؛ و همچنین بنده را به ازدواج و اولاد مشغول گرداند، و اینها مقدر فرماید، و مجرد بنده للعباده فاضلتر؛ و این همه براء آنست که آنه^۴ بعباده لخبیر بصیر، و این صورت همچنانست که طیب حاذق مشفق، بیمار را کشاکش فرماید اگرچه آب نبات فاضلتر و خوشتر بود، از آنکه صلاح مرض او در ماء الشعیر بیند، نه در ماء العسل. و مر بنده را مقصود نجاتست از هلاک، نه فضل و شرف با فساد و هلاک.

اگر گویند مفوض را اختیار باشد یا نه؟ بدانکه علماء ما بر آنند که مفوض مختار باشد، و در تفویض او^۵ آن اختیار قاذح نباشد، براء آنکه مقصود بنده آن باشد، که در مفضل و افضل هر دو صلاح او باشد؛ پس از خدای تعالی درخواست کند، تا آنچه افضل است آن را سبب او سازد تا او را هم صلاح حاصل باشد و هم افضلیت؛ چنانچه بیمار از طیب استدعاء آن کند که دواء او ماء السكر تعیین کند نه ماء الشعیر، وقتی که در هر دو صلاح او بود تا او را هم فضل^۶ و هم صلاح هر دو حاصل باشد، لیکن به شرط آنکه اگر حق تعالی صلاح او، نه در افضل اختیار فرماید، بدان راضی باشد.

اگر گویند از چه سبب بنده را اختیار افضل رسد و اختیار اصلح نرسد؟ بدانکه فرق میان هر دو آنست که بنده افضل و مفضل را داند و طلب افضل کند. اما

- | | |
|-----------------------------|--------------------------------------|
| ۱- ب: شیخنا و اگر... | ۲- ب: مفوض |
| ۳- ب: مجالست | ۴- ان الله بعباده... قرآن کریم ۳۵/۳۱ |
| ۵- ب: تفویض آن او اختیار... | ۶- ب: هم افضل... |

صلاح^۱ مرا از فساد نتواند دانست، تا به حکم آن را طلب نماید؛ پس معنی اختیار بنده مر افضل را اینست که از خدای تعالی بخواهد که صلاح او در آن نهد که افضل است و او را آن تقدیر کند، نه آنکه^۲ بنده را در آن تحکمی باشد، نیک بدان که این از جمله دقائق و اسرار این علمست، و اگر نه از براء شدت احتیاج بودی متعرض این نشدنی که این موضع تلاطم بحار مکاشفت است. با آنکه درین کتاب به نکته هاء مقنع اختصار کردیم با ایضاح تا فحول علما و مبتدیان بدان مستفیع شوند.

عارض ستم قضاء حق است و ورود انواع آن، و رضایه قضا کفایت اوست. پس بر توباد که به قضاء حق راضی باشی^۳ براء دو چیز: یکی آنکه تا براء عبادت فارغ البال توانی بودن؛ که اگر به قضاء حق جل و عز راضی نباشی، پیوسته غم زده باشی، و مشغول خاطر؛ که چرا این چنین (است) و چرا آن چنان (است)؟ و حیران^۴ و سرگردان که این چرا بود و آن چرا نبود و از بهر چه چنین بود؟ و چون دل تو بدین فکرها مشغول شود، به عبادت چگونه پردازد؟ تو بیش از یک دل نداری و از غمها و کارهائ دنیا پر کرده، کدام جایگاه در دل خود، براء ذکر خدای تعالی و فکر آخرت گذاشته ای؟ و چه راست گفت شقیق، که حسرت گناه هاء گذشته و تدبیر کارهائ آینده، بر کت وقت و ساعت که در آنی برده.

دوم (از جهت) خطر آنکه مبادا که بر قضاء خدای تعالی خشنانک شوی عیاذ بالله. و روایت کرده اند که پیغمبری از پیغمبران خدای تعالی از چیزی که او را از آن کراهیتی بود بنالید، حق جل^۵ و علا وحی کرد بدو، که از من شکایت می کنی. و حال آنکه^۶ من از اهل مذمت و شکایت نیستم؟ و این اول کار تست در علم غیب، چرا بر قضاء من خشم می گیری؟ تو می خواهی که من دنیا را از بهر خاطر تو تغییر کنم، و لوح محفوظ را مبدل گردانم، و قضاء من بر آن باشد که تو خواهی، نه آنکه من خواهم، و آن باشد که تو دوست داری^۷ نه آنکه من دوست

۱- ب: صلاح را از... ۲- ب: به آنکه...

۳- ب: راضی باشد... ۴- ب: و خیر آن...

۵- ب: خطری آنکه بفساد که ۶- ب: حق تعالی

۷- ب: و حال من از... ۸- ب: دوست داری خواهی نه آنکه...

دارم؟ به عزت و جلال من، که اگر این یکبار دیگر در سینه تو بگردد^۱، جامه پیغمبری از تو بر کشم و در آتشت^۲ اندازم و باک ندارم.

حجة الاسلام رضی (الله) عنه می فرماید، که پس باید که مرد عاقل، این سیاست عظیم و وعید هائل^۳ تأمل نماید، که با پیغمبران و برگزیدگان خود می فرماید فکیف که با غیر ایشان باشد، و دیگر درین عبارت نظر کند که می فرماید^۴، اگر یکبار دیگر این معنی در سینه تو بگردد. و این حدیث نفس است و تردد قلب. فکیف حال کسی که از قضاء او فریاد کند و بانگ دارد، و شکایت کند، و منادی کند بر آن علی رؤس الملا از خداوند کریم محسن و بر آن یار و یاور طلبد دره فریاد داشتن و وا(و) یلا کردن^۵؛ و دیگر آنک این تهدید و وعید با کسی بود که یکبار خشم گرفت، فکیف حال آن کسی که دائماً از قضاء او درخشم باشد، و دیگر آنک این سیاست با آن کس است که شکایت هم با آن حضرت کرد. فکیف با کسی که شکایت با غیر او کند. نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا، و نسأل الله الکرم ان یعفو عنا و یغفر ذنوبنا و سوء ادبنا و یصلحنا بحسن نظر مرحمته^۶ و توفیقه انه ارحم الراحمین و ارف الاکرمین .

اگر گویند معنی رضا به قضا و حقیقت آن چیست؟ بدانک علماء ما گفته اند که رضا ترك سخط است، و سخط آنست که ذکر چیزی کنی، که آن غیر قضاء خدای تعالی باشد که به من اولیتر است، و صلاح من در آنست؛ و این در آن چیز باشد که صلاح و فساد آن ندانی این معنی شرطست درین.

اگر گویند نه شرها و معصیتها به قضا و قدر حق^۷ است، چگونه بنده بدان راضی باشد؟ گوئیم بدانک رضا که لازم است، به قضا لازم می شود، و قضاء شر، شر نباشد، بلکه مقتضی^۸ آن شر باشد، پس رضا بدین قضا شر نباشد و شیوخ ما رحمهم الله گفته اند که مقتضیات چهار نوع است: نعمت و شدت و خیر و شر. نعمت را رضا به قاضی و مقتضی و قضا لازم باشد و بدان شکر واجب (از آن جهت که نعمت است).

۱- ب: بگذرد...

۲- ب: در آتش اندازم و باک ندارم...

۳- ب: که اگر...

۴- ب: و وعیدها تأمل...

۵- ب: و واویلا کردن...

۶- ب: و فریاد

۷- ب: حق تعالی...

۸- ب: نظره رحمته ...

۹- ب: مقتضی

و شدت را رضا اندر آن به قاضی و قضا و مقضی واجب و بر آن صبر لازم (از آن رویی که شدتست). و خیر را رضا اندر آن به قضا و قاضی و مقضی واجب و بدان ذکر منت لازم، از آن جهت که خیر است. و شر را رضا بدان به قاضی و مقضی و قضا واجبست از آن جهت^۱ (روی) که مقضی است نه از آن روی که شر است، و مقضی بودن او راجع است به حقیقت با^۲ قاضی و قضا؛ و این همچنانست که تو مذهب مخالف را محب باشی و راضی بدان از آن جهت که معلوم تو باشد، نه آنکه مذهب تو باشد و معلوم (تو) بودن آن راجع با علم باشد؛ پس رضا و محبت علم را باشد به مذهب مخالف، نه مذهب مخالف^۳ را، پس مقضی بر شر همچنین است.

اگر گویند راضی به قضا، زیادتى بر قضا طلب تواند کرد؟ گوئیم^۴ تواند به شرط خیر و صلاح، نه به حکم. و آن طلب او را از رضا بیرون نبرد بلکه دلالت بر رضا کند و آن بدو اولیتر (باشد) براء آنک آن کس که چیزی را عجب نماید، و پسندیده بود زیادتى آن خواهد. نبینی که (در حضرت) رسول صلوات الله و سلامه علیه چون شیر حاضر کردندى، فرمودى^۵: اللهم بارک لنا فيه و زدنا منه. و دیگر چیزها را فرمودى که: و زدنا خیراً منه. و در هیچ دو ازین موضع، هیچ دلالت نمى کند که او نه راضی بود بدانچ خدای تعالی تقدیر کرده بود.

اگر سؤال کنی که از پیغمبر ذکر استثنا و شرط خیر و صلاح منقول نیست؟ بدانک این کارها تعلق به دل دارد و زبان عبارت مى کند از آنچه در دلست؛ پس چون در دل حاصل باشد ترك عبارت را اعتبارى نباشد و هوالموفق (لهدایة الطريق). عارض چهارم شدائد و مصائب است و آن را کفایت به صبر باشد، پس بر تو باد که صبر کنی درین مقامات، از جهت دو امر:

یکی آنک تا وصول به عبادت ترا حاصل شود و مقصود از آن بیابى که بناء عبادت بر صبر است و احتمال کردن مشقتها و هر کرا صبر و تحمل بر مشاق نباشد فی الحقیقة به چیزی نرسد؛ و این معنی از براء آنست که هر که قصد عبادت کرد و در آن محق و مخلص بود،^۶ محنتها و شدائد روی بدو آرند از چند وجه:

- | | | |
|-------------------------|---------------------|-----------------|
| ۱- ب: از آن روی که... | ۲- ب: یا قاضی... | ۳- ب: مخالفت... |
| ۴- ب: گوید توانیم به... | ۵- ب: چیزی که او را | |
| ۶- ب: فرمود اللهم... | ۷- ب: و محنتها... | |

یکی آنک هیچ عبادت نیست الا که در نفس آن مشقت هست و ازین سبب است این ترغیب و وعده ثواب و درجات اخروی (برای آن) که هیچ فعل عبادت میسر نمی شود، الا به قمع و قهر هواء نفس که او از خیر و رشد منزجر است، و مخالفت هوا و قهر نفس بر انسان را، از شدائد امور است.

دوم آنک چون بنده فعل خیر کرد، او را احتیاط در آن لازم شد تا به فساد نیاید؛ و بر عمل خیر باقی ماند و مشقت ابقاء اشد من عمل الخیر ابتداء.

سوم آنک این سرای، سرای محنت و بلا است، هر که درین سرای باشد البته در بلا باشد، و به سختیها و مصیبتها مبتحن گردد؛ و مصیبت به انواع باشد: در اهل و قربات^۱ و اخوان و اصحاب و احباب، به موت و فقدان^۲ و غیبت و فراق؛ و در نفس به انواع بیماریها و دردها و فکرها؛ و در عرض به مخالفت و مجادلت و مقاتلت و مشاتمت و تعییب و غیبت و افترا مردمان با او؛ و در مال به ذهاب و زوال. و هر یک از این مصیبتها را حرقتی و لذعی جداگانه^۳ باشد و به صبر احتیاج باشد والا جزع و تأسف بر آن از عبادت (باز دارد) و فراغت از جهت آن زائل گرداند.

چهارم طالب آخرت را بلا و محنت بیشتر باشد، و هر که را به حضرت عزت قریبی باشد، مصائب او در دنیا بیشتر باشد و بلا و محنت سختتر (سخت تر)، نمی شنوی قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم: اشد الناس بلاء الانبياء، ثم العلماء، ثم الامثل فالامثل. پس معلوم شد که هر که قصد خیر کرد و متوجه طریق آخرت شد محن و بلا روی بدو آورد و اگر او بر بلاها صبر نکند و التفات بدانها نماید، از طریق آخرت باز ماند، و از عبادت منقطع گردد و به هیچ چیز نرسد و حق جل و علا ما را اعلام فرموده است و خبر داده از رسیدن محن و مصائب به ما و مبتلا شدن ما بدین بلاها، و ذکر فرمود آن را به تو اکیده که لتبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلکم، و من الذين اشرکوا اذی کثیراً، بعد از آن فرمود که وان تصبروا و تتقوا فان ذلك من عزم الامور. پس کان که می فرماید توطین نفس خویش کنید، بر انواع بلاهایی، که لابد است از آن تا شمارا مردان^۴

۱- ب: و قربات
 ۲- ب: و غیب و...
 ۳- ب: جداگانه
 ۴- ب: خیر نرسد...
 ۵- ب: بتوکید...
 ۶- قرآن کریم ۳/۱۸۶
 ۷- ب: آن مردان گوید

گویند، و عزیمت و دل بر کار نهادن شما عزیمت رجال باشد، پس هر که عزم عبادت خدای تعالی کند باید که عزم کند بر صبری دراز و احتمال مشاق و شدائد پیاپی تا به وقت موت؛ و اگر نه چنین عزم کند قصد کاری کرده باشد بی اعداد و ساز و آلت آن کار، و روی بدان کار آورده باشد نه به وجه و جهت آن کار. و از فضل عیاض منقولست، که هر که عزم عبادت کرد و قصد قطع راه آخرت پیش گرفت، با نفس خویش چهارگونه (از الوان) مرگ مقرر باید کرد: سپید و سرخ و سیاه و سبز. مرگ سپید گرسنگی است؛ و مرگ سرخ مخالفت شیطان، و مرگ سیاه مذمت مردم، و مرگ سبز واقعه‌ها که افتد بعضی بر بعضی.

دوم از آن دو امر آنک خیر دنیا و آخرت در صبر است، فیروزی^۱ به مراد و نجات از درکات به صبر حاصل شود. قال تعالی: **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً**^۲. یعنی **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ بِالصَّبْرِ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً مِنَ الشَّدَائِدِ**. و ظفر (بر اعدا) به صبر حاصل شود؛ قال تعالی **فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ**^۳، و همچنین ظفر بر مراد. قال تعالی^۴ **وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحَسَنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا**. و گفته اند که یوسف در جواب یعقوب علیهما الصلوة والسلام نوشته بود پدران تو صبر کردند^۵ تا ظفر یافتند، تو نیز صبر کن چنانکه ایشان کردند تا ظفر یابی چنانکه ایشان یافتند، **فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرُوا تَظْفَرُ كَمَا تَظْفَرُوا**، و فی هذا المعنی قال الشاعر:

لا تيأسن و ان طالّت مطالبه^۶ اذا استعنت بصبر ان ترى فرجاً
اخلق بذی الصبر ان يحظى بحاجته و مدّه من القرع للابواب ان يلجا

و همچنین به صبر، تقدّم بر ناس و پیشوایی ایشان حاصل شود، قال تعالی: **وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا**^۷. و ثناء خدای تعالی هم بدو^۸ (حاصل) شود؛ قال تعالی **إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعْمَ الْعَبْدَانِ** **أَوَّابٌ**^۹؛ و همچنین بشارت و صلوات و رحمة حق تعالی از نتایج صبر است، قال تعالی: **وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ** تا آنجا که **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ**^{۱۰}؛ و همچنین

۱- ب: نه مروه و...	۲- ب: و فیروزی	۳- قرآن کریم ۳/۶۵
۴- قرآن کریم ۱۱/۴۹	۵- قرآن کریم ۳۷/۷	۶- ب: صبر کردن
۷- ب: مطالبته	۸- ب: وقد	۹- قرآن کریم ۲۴/۳۲
۱۰- ب: بدو حاصل شود	۱۱- قرآن کریم ۴۴/۳۸	۱۲- قرآن کریم ۱۰۵/۲

محبت قال الله تعالى ان الله يحب الصابرين و درجات هم از صبر باشد بر شدائد، قال تعالى اولئك يجزون الغرفة بما صبروا^۱ و همچنین ثواب بلاغایت و نهایت (خارج از فهم و وهم بنی آدم از نتایج صبر است) انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب^۲ فسبحانه من سيد ماجد^۳. منزله پادشاهی و خداوندی است که آن (جمع) کرامات دنیوی و اخروی، مر بنده خود را کرامت کند، و عطا فرماید بر صبر، یک ساعت. پس ظاهر شد و واضح گشت که خیر دنیا و آخرت بنده، مجموع در صبر است قال صلی الله علیه و علی آله وسلم: ما اعطی احد من عطاء خیر او اوسع^۴ من الصبر وقال عمر رضی (الله) عنه جميع خير المؤمن في صبر ساعة واحدة و لقد احسن القائل حيث يقول شعر:

الصبر مفتاح ما يرجی	فكل خیر به یكون
اصبر و ان طالت الليالی	فریما مکن (انکر) الحرون
و ربما نیل باصطبار	ماقیل هیهات ما یكون

و قال الآخر شعر:

صبرت و كان الصبر منی سجیة و حسبك ان الله اثني علی الصبر
پس بر تو باد که این خصیلت شریفه را غنیمت دانی و بذل مجهود در حصول
او نمایی، تا فیروزی یابی.

اگر گویند حقیقت صبر و حکم او چیست، بدانکه صبر از طریق لغت حبس است قال (تعالی) و اصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم^۵، یعنی احبس نفسك معهم. و حق تعالی و تقدس را به صبر وصف کنند، یعنی حبس عذاب می کند از مجرمان^۶ و تعجیل نمی کند در عذاب ایشان، و آنچه به مساعی دل تعلق دارد آن معنی را هم صبر گویند، براء آنک حبس نفس است از جزع، و جزع چنانچه علما گفته اند اضطراب است در حالت شدت؛ و بعضی گفته اند بل که ارادت بیرون آمدن است از سختی (شدت و مشقت) و دشواری به حکم و صبر ترك آنست، و حصن صبر ذکر مقدار

۲- قرآن کریم ۲۵/۷۵

۱- والله ... قرآن کریم ۳۱/۴۶

۵- ب: می فرماید

۴- ب: با حدا؟

۳- قرآن کریم ۳۹/۱۰

۸- ب: از مجرمان ...

۷- قرآن کریم ۱۸/۲۸

۶- ب: بوجیزه اوسع ...

شدتست و وقت آن و آنک زائد نباشد و نقصان نشود، و تقدم و تأخرش نباشد و آنک در جزع فائده نیست بلکه ضرر است و خطر؛ و حصن این حصن ذکر حسن عوضی است، که ترا برین^۲ صبر خواهد بود و آن اجری کرامی که عندالله تعالی است براه تو. فهذه هذه والله ولي التوفيق.

فصل

پس برتو باد که قطع این عقبه شديده منيعه بکنی به دفع این عوارض چهارگانه، و علل اینها را از خود دور کنی؛ والا بنگذارد ترا، که ذکر و فکر مقصود عبادت کنی تا به ادراك عبادت و تحصیل آن چه رسد، براه آنک هریکی را ازین^۳ عوارض شغلی است شاغل عاجلا و آجلا، و معظم ترین و مشکلترین اینها حال رزق است و تدبیر آن؛ و این بلیه کبری است مرعاه خلق را، که ابدان ایشان ازین جهت به رنج است و قلوب مشغول و متفکر، و غم و هم بسیار. و عمر پیوسته بدین تبعه و وزر و وبال ضایع، و ازین جهت از حضرت خالق به درگاه مخلوق افتند، و به خدمت دنیا و مخلوق مشغول شوند، پس در دنیا (همه) عمر به غفلت و شدت و تعب و ظلمت گذرانند، و به مذلت و حقارت و مهانت^۴ بسر برند، و به آخرت آیند مفلس مجرم حساب و عذاب در پیش، ان لم یرحم الله عز و جل بفضله و کرمه (فالی من المصیر) و تو نظر کن و تأمل نمای، که چند آیت درین باب حق تعالی فرستاد و وعده و ضمانی و سوگند یاد کرد و انبیا و رسل و علما راه بدیشان نموده اند و پند داده اند، و تخویف کرده اند از عذاب خدای و غضب او نعوذ بالله منهما؛ و با این همه راه نیافته اند و پرهیز نکرده اند و مطمئن القلب نشده اند، بلکه در ظلمت غفلت زیسته، و پیوسته ترسیده که شامی یا بامی ازیشان فوت شود. و این همه از آنست که سخن خدا و رسول را تأمل ننموده اند (و از صنایع حق جل و

۱- ب: ودقت آن

۲- ب: بدین...

۳- ب: زین عوارض

۴- ب: ومهابت

علا غافل بوده‌اند) و به علم‌الیقین آن را باور نداشته‌اند و گوش به قول ناصحان نکرده‌اند، و با این همه به وسواس شیطان مبتلا بودند و گوش با سخن جهال و مغروران داشتند، بر عادت غافلان احمق؛ شیطان بریشان دست یافت و رسم و عادت ابناء دنیا در دل ایشان محکم شد، و بدان انجامید که ضعیف دل شدند، و کم یقین. اما اختیار و برگزیدگان، و مردان کار و خداوندان جد و اجتهاد (که ارباب اولو‌الابصارند)، اسباب آسمان بدیدند و یقین کردند. پس اسباب زمی زمین را هیچ اعتبار نکردند، و دست در حبل الله زدند، و اعتصموا^۱ بحبل الله^۲، و به علائق خلق متعلق نشدند، و به وسواس شیطان، و خلق، و نفس، التفات نمودند؛ و اگر ازین وسواس، یکی روی بدیشان آوردی، به مخالفت و مناقشت و مجادلت بادید آمدندی، تا خلق پشت بریشان کردند، و شیطان اعتزال نمود، و نفس منقاد شد، و ایشان را طریق سلوک مستقیم شد؛ چنانچ ابراهیم ادهم (علیه‌الرحمة) ذکر می‌کند؛ که چون در بادیه^۳ می‌رفت، شیطان او را بترسانید، که این بادیه مهلک است و هیچ زادی با تو نیست؛ پس ابراهیم قدس سره عزم کرد که برآن تجرد قطع بادیه کند و در تحت هر میلی از امیال بادیه هزار رکعت نماز بگزارد و قطع نکند الا چنین، و برین عزم اقامت نمود و دوازده سال در بادیه بماند، تا در بعضی از آن سالها هرون الرشید به حج می‌رفت او را دید که به نزدیک میلی نماز می‌گزارد، او را گفتند اینک ابراهیم ادهم نماز می‌گزارد، هرون به نزدیک او رفت، و گفت یا ابا اسحق چگونه می‌یابی خود را؟ ابراهیم فرمود شعر:

نرّقع دنیا نا بتمزّیق دیننا	فلا دیننا ببقی ولا ما نرّقع
فطوبی لعبد آثرالله ربه	و جاد بدنياه لما يتوقع

و همچنین یکی از صالحان می‌گوید در بادیه می‌رفتم، شیطان وسوسه کرد که این بادیه ایست خالی از آبادانی و عمارت و خلق، چگونه خواهی رفت؟ هلاک شوی؛ من عزم کردم که همچنان بر تجرد^۴ بروم، و از راه دور شوم، تا کسی مرا

۱- قرآن کریم ۳/۱۰۳ ۲- ب: در این بادیه... ۳- ب: بر تجردی بردم

نبیند و چیزی نخورم تا انگبین و روغن دردهن من نهند. پس^۱ همچنان برین عزم برافتم جمعی (از قافله) که راه گم کرده بودند بازدید شدند، من خود را بر زمین انداختم تا ایشان مرا نبینند؛ حق تعالی ایشان را به سر من آورده تا به من رسیدند. من چشم برهم نهادم، گفتند این مرد منقطع شده است از راه، و از گرسنگی و تشنگی غشی کرده است، روغن و غسل^۲ (بیارید تا دردهن او کنیم تا باهوش آید. روغن و غسل) بیاوردند. من دندان سخت برهم نهادم، کاردی بیاوردند تا دندانهای من بگشایند. من بخندیدم و دهن باز کردم، گفتند تو دیوانه ای؟ گفتم نه، والحمدلله رب العالمین و حکایت خود (وسوسه شیطان) با ایشان بگفتم.

و از بعضی مشایخ ما منقولست که گفت در سفری بودم مجرد از اصحاب، به عادت درویشان^۳، به مسجدی فروآمدم شیطان مرا وسوسه کرد، که این مسجدی است دور از مردم، اگر به مسجدی روی که مردم ترایینند و با حال تو افتند و مراعات کنند؛ آن وسوسه را ابا کردم و گفتم نباشم الا اینجا و عهد کردم که نخورم الا حلوا، و تا لقمه در دهان من نهند نخورم. نماز شام بگزاردم، و در مسجد بیستم. چون پاره ای از شب بگذشت در می زدند، و شخصی بود با چراغی؛ چون در بسیار زدند در بگشودم. پیرزنی بود و مردی و طبقی حلوا؛ آمدند و آن طبق پیش من نهادند پیرزن گفت این^۴ پسر منست از بهر او این حلوا ساختم؛ و میان ما و او سخنی در میان آمد سوگند خورد که این حلوا را نخورد الا با غریبی؛ اکنون تو درین مسجد غریبی این حلوا با او بخورید رحمک الله، و بنشست و لقمه در دهان پسر خود می نهاد، و لقمه در دهان من. این و امثال این از مجاهدات صالحانست و مناقضات (ایشان) با شیطان؛ و ترا درین سه فایده باشد:

یکی آنک بدان که رزقی که کسی را مقدرست به هیچ حال از وفوت نمی شود.

دوم آنک بدان که کار رزق و توکل از جهت او، عظیم مهم است، و

۱- ب: من همچنان

۲- ب: و انگبین...

۳- ب: به عبادت درویشان... ۴- ب: ای پسر از بهر آن این...

شیطان را درین صورت وسوسه بسیارست^۱؛ تا بحدی که این چنین بزرگان دین و زهاد و عباد به یقین، از وساوس و غوائل او خلاص نیافته‌اند؛ و شیطان از مثل ایشان ناامید نشده است، بعد ازین همه ریاضات ایشان، و مجاهدات که کشیده‌اند و کوشیده (براء) دفع او به چنین مناقضات محتاج‌اند؛ و حجة الاسلام به جان و زندگانی^۲ خود سوگند یاد می‌کند که کسی که هفتاد سال میان نفس و شیطان (در) مجاهدات و مجادلات و مناقضات بوده باشد، آنکس ایمن نباشد از وسوسه (ایشان هر دو، بلکه) ایشان همچنانک مبتدی را وسوسه کنند در عبادت بل که غافل را (که) یک ساعت در ریاضت مجاهدت نکشیده باشد، و اگر برو ظفر یابند او را رسوا کنند و هلاکش کنند، همچو غافلان و مغروران.

سئم آنک بدانی که کار تمام نشود الا بجد محض و مجاهدات بلیغه، براء آنک ایشان نیز گوشت و خون بودند، و تنی و جانی داشتند. بلکه به تن نحیف‌تر و نزارتر بودند، و ضعیف ارکان‌تر، و اعضا^۳ و عظام دقیق‌تر؛ لیکن ایشان را قوت علم و نور یقین و همت کار دین بود تا بر مثل چنین مجاهدات قوت حاصل کردند، و به حق چنین معاملات رسیدند. پس بنگر در کار خویش، یرحمک الله و ایانا؛ و مداوات درد خویش کن، باشد که فلاح یابی (ان شاء الله)^۴.

فصل

بعد ازین تنبیهات بدان که نکته چند براء تو مجرد و مبین گردانم که چون تو آن را ذاکر باشی در دل تو تأثیر کند؛ و کفایت این مؤنت کند؛ و ترا بر راهی روشن باز دارد ان تأملت و عملت بها. والله ولی التوفیق.

نکته اولی آنک بدانی که حق جل و علا در کتاب کریم خویش، ضامن

۱- ب: وسوسه ایست راست تا...

۲- ب: و زندگی...

۳- ب: واعظا...

۴- ب: باش که...

۵- ب: ان شاء الله تعالی

رزق تو شده است و تکفل آن فرموده و چه گویی تو درین معنی، که اگر یکی از ملوک دنیا ترا وعده ضیافتی کند شبی یا روزی مثلاً، اگر ترا حسن ظنی به او باشد که راست گوید، و به وعده خود وفا کند، و خلاف نکند؛ بلکه اگر سوقی یا یهودی یا نصرانی یا مجوسی با تو این وعده کند، تو به وعده او آرامیده خاطر باشی و براء آن شام یا بام خویش اهتمام نمایی، و متعلق خاطر نباشی و برقول او واثق باشی، اتکالا علیه؛ پس چه شد ترا که حق جل و علا^۱ وعده داد ترا؛ و ضامن رزق تو شد؛ و متکفل گشت، و برآن سوگند هم یاد کرد نه در یک موضع، و تو به وعده او ساکن دل و آرامیده خاطر نه ای؟ و به ضمان او واثق نه ای؟ و به سوگند او التفات نمی نمایی؟ بلکه دائم در اضطراب و اهتمام و غم مانده ای؟ و ای فضیحتا اگر بینی و ای مصیبتا اگر بدانی؛ از امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه منقولست که فرمود شعر:

اتطلب رزق الله من عند غيره و تصبّح من خوف العواقب آسنا
وترضى بصراف و ان كان مشركاً ضمیناً و لا ترضى ببرک ضامناً

و ازین معنی این صورت به شک و شبهه می کشد، و برصاحب این صورت جای خوف است از سلب معرفت و دین؛ و العیاذ بالله؛ و حق جل و علا ازین جهت فرمود که **و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین^۲**. و علی الله فلیتوکل المؤمنون^۳ مردمؤمن راکه در دین داری اهتمامی داشته (باشد) این یک نکته بس باشد و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

نکته دوم آنکه بدانی که رزق مقسوم است چنانچ کتاب الله، و اخبار رسول الله بدان شاهد است: و قسمت او متغیر و متبدل نخواهد شد؛ اگر این معنی را منکری یا نقض این جائز می داری، خود در کفر می کوبی نعوذ بالله؛ و اگر می دانی که حق است، و متغیر نخواهد شد؛ پس چه فائده باشد درین غم و اهتمام و طلب الا ذل و هوان در دنیا و شدت (حسرت) و خسران در آخرت؛ و ازین معنی رسول صلوات الله و سلامه علیه فرموده است: **مکتوب علی ظهرا لالحب والنوی، رزق فلان بن فلان، و لا یزداد العریض الاجهداً**. یعنی بر پشت هردانه و استه خرما نوشته است، که این روزی

۱- ب: حق تعالی... ۲- قرآن کریم ۲۳ ره ۳- قرآن کریم ۱۳/۶۴

فلان بن فلانست، و مرد حریص را نیفزاید الا مشقت. و شیخ ما رحمه الله درین معنی فرمود، که هرچه تقدیر کرده اند که تو دندان بر وی نهی و (بخایی) دیگری دندان بر وی نتواند نهادن و خاییدن؛ پس روزی خود را به عزت و حرمت بخور، نه به خواری و مذلت؛ و هذه نکته مقنعة للرجال.

مترجم این کتاب عمر عبدالجبار الساوی علیه الرحمة می گوید در ایام فتنه کفار به شیراز افتاده بودم، و دست تنگی داشتم به شب دل تنگ خفتمی، یک شب به خواب می بینم که هاتقی آواز می دهد، که ای فلان ما آنچه در ازل تقدیر کرده ایم که به تو رسانیم، نه بیش رسانیم نه کم، تو چرا غم می خوری؟ از شادی آن سخن از خواب درآمد. و بعد از آن غم روزی کمتر^۲ خوردم.

نکته ستم از شیخ خود شنیدم، که از استاد حکایت کرد رحمه الله، که او گفت آنچه مرا در کار رزق فراغت داد، آن بود که تذکر کردم و بانفس خود گفتم، روزی نه از بهر حیات و تعیش می باید؟ که مرده باروزی کاری ندارد؛ و چون حیات و زندگانی بنده در خزانه خداست، اگر خواهد بدهد؛ و اگر خواهد ندهد؛ و آن از من در غیب است، و به خدای تعالی موکول^۳ است؛ تدبیر فرماید چنانچه خواهد و من بدین نکته ساکن دل شدم. و اهل تحقیق را این نکته لطیف است.

نکته چهارم آنکه یاد کردیم درین فصل، که الله تعالی ضمان رزق فرموده است؛ و رزق مضمونست که غذا و تربیت قوام و عدتست؛ اما اسباب طعام و شراب، چون بنده تجرد اختیار کرد براء عبادت، و توکل به خدای تعالی نمودگاه باشد اسباب ازو محتبس و مسدود و منقبض گردد؛ پس باید که باک ندارد از آن، و تنگ دل نشود، به سبب آن که دانست که آنچه قوام بنیت بر آنست، آن مضمون حق تعالی است و توکل برو از جهت این مقدارست بس؛ و انتظار از مدد خدای تعالی درین معنی می باید کرد، که البته به هر حال حق جل و علا به قوت مدد دهد، تا بنده به حق عبادت و خدمت قیام تواند نمود؛ و مادام که تکلیف واجل مانده باشد، این مقصود لامحاله مقضی خواهد بود. و حق تعالی قادرست بر هرچه

۱- ب: این فلان... ۲- ب: کم می خورم ۳- ب: سوکل...

خواهد؛ اگر (خواهد) بنیت^۱ بنده را به طعام و شراب برجا بدارد؛ و اگر خواهد به نباتات و گیاه، یا به خاك و گل^۲ برجا بدارد، یا به تسبیح و تهلیل چون ملائکه؛ و اگر خواهد به غیر این مجموع. براء آنک مقصود بنده نیست الا قوام بنیت و قوت عبادت، نه اکل و شرب و شدت شهوت و یافتن لذت؛ و ازین جهت است که زهاد و عباد بر سفره هاء (دور) و دراز، قوت یافته اند، بی زاد و راحله؛ و طی ایام و لیالی کرده اند؛ و ازیشان بعضی بوده اند که ده روز چیزی نخورده اند؛ و بعضی یک ماه و دو ماه و هم بر آن قوت بوده اند؛ و بعضی ازیشان بوده است^۳ که رمل برده اند انداخته اند، و خدای تعالی آن را غذاء او ساخته است چنانکه از ثوری نقل کرده اند که به مکه بود، و نفقه^۴ او تمام شده بود؛ پانزده روز در وقت شدت حاجت، رمل برده می انداخت، و قوام بنیت و قوت عبادت بدان حاصل می شد. و ابوالمعاویه الاسود می گوید ابراهیم ادهم را دیدم که بیست روز به وقت حاجت گل می خورد. و اعمش می گوید ابراهیم تیمی رحمهم الله گفت از یک ماه باز چیزی نخورده ام گفتم از یک ماه باز؟ گفت از دو ماه باز؛ الا که شخصی خوشه انگور به من داد، و سوگند داد که بخورم و شکم درد می کند. من گفتم ازین عجب مدار که خدای (تعالی) قادرست بر هر چه خواهد؛ و بیمار هست که یک ماه چیزی نخورد و زنده می ماند، و بیمار به هر حال ضعیف طبع و ضعیف نفس تر است از صحیح المزاج با قوت؛ و آنک از گرسنگی بمیرد به واسطه اجل باشد چنانکه از هیضه و تخمه می میرند؛ و از ابوسعید حراز نقل کرده اند، که حال من با حق تعالی چنان می گذشت که به هر سه شبانروز مرا طعامی روزی کردی در بادیه، سه شبانروز بر من بگذشت و هیچ نیافتم، روز چهارم ضعیف شدم، بنشستم؛ هاتقی آواز داد، که ابوسعید کدام دوستر داری، سبب یا قوت؟ گفتم قوت؛ در حال برخاستم و می رفتم، و دوازده شبانروز هیچ نخوردم، و آب نیز نیافتم؛ و چون بنده احتباس اسباب از خود احساس کند و توکل نفس خویش بر فضل حق داند، باید که به یقین بداند که حق تعالی او را به قوت مدد^۵ دهد، پس نباید که بر آن حال ضجرت نماید، بلکه حق او آنست

۱- ب: به نیت بنده را...

۳- ب: بوده اند که رمل برده می انداخته اند...

۵- ب: من خوردم شکمم درد گرفت من گفتم

۲- ب: یا خاك به گل...

۴- ب: پانچده روز...

۶- ب: به قوت که مدد دهد

که بر آن شکر کند، حق تعالی را شکر بسیار، که مؤنت ازو برداشت و معونت ازو فرو نگذاشت، و آنچ مقصود (او) بود حاصل کرد، و ثقل و واسطه ازو دفع فرمود، و حال او را به حال ملائکه رسانید، و مشابه و مماثل ایشان شد، و از حال عامه و بهائم رفعت داد.

پس باید که این اصل بزرگ (را) تأمل کنی، تا ریح عظیم غنیمت یابی، والله ولی التوفیق. حجة الاسلام^۱ قدس الله روحه العزیز می فرماید که درین موضع جای آنست که توگویی که درین فصل به خلاف شرط کتاب، سخن دراز کشیدی، و من سوگند می خورم به لعمری که این هنوز اندکست، در جنب مایحتاج، در کار دین. پس هر کرا^۲ همتی هست درین کار، باید تأمل نماید، و حق آن بگذارد، و نگهدارد و الا از کار دور افتد؛ و دلیل برین آنست که علماء آخرت بناء کار خود بر توکل کردند. و قطع علائق و عوائق فرمودند، و درین معنی تصانیف نوشتند، و با اصحاب و اخیار خویش وصیت کردند؛ و حق تعالی ایشان را اعانت^۳ فرمود به اصحاب و مطیفان بزرگ، تا بسی خیرات ایشان را متمشی شد، که هیچ طایفه را از زهاد و عباد نشد، الا زاهدان کرامیه را، با آنکه نه بر اصول مستقیمه بودند؛ به واسطه توکل علی ما ینبغی.

و حجة الاسلام علیه الرحمة می فرماید: ما عزیز بودیم مادام که بر منهاج ائمه خویش بودیم، که هروقتی از مدارس و معابد ما یکی بیرون آمدی، یا امامی در علم، چون استاد ابواسحق و ابوالطیب و ابوحامد و ابن فورک و شیخ ما امام الحرمین، یا صدیقی در عبادت چون ابواسحق الشیرازی، و ابوسعید الصوفی، و نصر المقدسی، و امثال ایشان؛ و ایشان جماعتی بودند بر سرآمده امت؛ تا روزگار بدان رسید که دلها ضعیف شد، و ما به علائق (و عوائق) آلوده شدیم که زیان آن بیش است از سود و کارها تراجع گرفت و حلاوت و لذت عبادت زائل شد کسی را عبادتی (کما ینبغی) کمترست و علم و حقیقت آن اندکست؛ و این قدر لمعه که از ما ظاهر می شود از آن کس است که بر منهاج اسلاف ما و شیوخ متقدمین ما مانده

۱- ب: حجة الاقدس اله سره العزیز... ۲- ب: هر که همتی است...

۳- ب: عنایت فرمود ۴- ب: بآنکه...

است، چون حارث محاسبی و محمد بن ادریس الشافعی، و مزنی، و حرمله، و غیر ایشان از ائمه دین رضی الله عنهم اجمعین؛ و ما در صدر اول پادشاه بودیم اکنون سوقی و بازاری شدیم؛ و سواران^۲ بودیم، و اکنون پیاده و رجاله شدیم، و یالیت که از طریق به یکبار منقطع نشد مانی یکبارگی^۳، و از حضرت عزت مسأله می رود (که) این قدر رمق بر ما نگه دارد، والله المستعان علی المصائب انه جواد کریم متان رحیم و لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

اما حال تفویض، بدانکه دروۀ دو اصل تأمل می باید کرد:

یکی آنکه بدانی که اختیار آنکس را شایسته باشد که عالم باشد به کارها از مجموع جهات، ظاهراً و باطناً، حالا و مآلاً؛ والا ایمن نتوان بود از آنکه فساد و هلاک اختیارکننده برخیر و صلاح؛ نبینی که اگر بدوی غافل جاهل را گویی این دراهم نقد کن، و میان سره و ناسره تمیز کن، او هیچ راه در آن نبرد و نتواند. و اگر سوقی غیر صیرفی را گویی همچنین، ایمن نتوان بودن از آنکه تغییر و تبدیل کند، پس آن تمیز جید از ردی^۴ بر مرد خبیر بصیر (به زر و سیم و) برخواص و اسرار آن عرض باید کرد و عالمی چنین که محیط باشد بر کارها من جمیع الوجوه ابتداء و انتهاء نخواهد بود الا خدایی که رب العالمین است؛ پس هیچ کس را اختیار و تدبیر نرسد الا پروردگار عالمیان را وحده لا شریک له. و ازین سبب می فرماید که اما حال تفویض یکی آنکه **و ربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة**^۵. و ربک یعلم ما یشاء^۶ و یختار... **الایة**. و در حکایت آورده اند که بابعضی صالحان که صاحب توفیق^۹ بود گفتند از خدای تعالی سؤال کن تا اعطا کند و بدهد؛ گفت عالمی را از همه وجوه، جاهلی از همه وجوه گوید سل تعط. من چه دانم که مرا چه نیک باشد، و صلاح من در چه باشد، تا آن سؤال کنم و بطلب آن مشغول شوم؟ آنچه تومی دانی که صلاح من در آنست براء من اختیار فرمای.

۱- ب: دین اجمعین... ۲- ب: و سواران بودیم...

۳- ب: نشد مانی یکبارگی... ۴- ب: بدانکه در دو اصل...

۵- ب: کند... ۶- ب: از روی بر مردم خبیر...

۷- قرآن کریم ۶۸/۲۸ ۸- ب: ما یشاء الایة... ۹- ب: بودند...

اصل دوم، چه گویی اگر مردی ترا گوید که به جمله کارها تو قیام نمایم، و تدبیر جمیع مصالح تو می‌کنم، مجموع کارها خود به من تفویض کن؛ و تو به کار دیگر مشغول شو، و این مرد به اعتقاد تو عالمترین اهل زمانه باشد و حاکم تر و قوی تر و رحیم تر و راست گوی تر و وفادارتر؛ نه تو این صورت را به غنیمت داری و بزرگتر نعمتی شماری، و او را نیکوترین ثناگویی؟ پس اگر این مرد براء تو چیزی اختیار کند، که تو وجه صلاح آن ندانی، ضرر و مضطرب مشو، بلکه واثق و مطمئن القلب باش، به تدبیر و اختیار او، که محقق می‌دانی که او براء تو اختیار نکند الا آنچه بهتر باشد ترا، و صلاح (کار) تو در آن باشد؛ کیف ما کان. بعد از آنکه^۱ تو کارها بدو باز گذاشتی، و اوضمان کرد. پس برین تقدیر نیست ترا هیچ تدبیری بهتر از آنکه تفویض کارها جمله به خدا کنی^۲ که رب العالمین است، سبحانه الذی (هویدبر الامر من السماء الی الارض) اعلم کل عالم، و اقدر کل قادر و ارحم کل راحم، و اغنی کل غنی؛ که از بهر تو به لطیف علم خود، و حسن تدبیر خویش آن اختیار کند، که علم تو بدان نرسد، و فهم تو ادراک آن نکند؛ پس چون پروردگار عالمیان، براء تو چیزی اختیار کند، که تو سر آن ندانی بدان راضی شو، و ساکن دل باش، و به شغلی که ترا مفید باشد بدان مشغول شو که صلاح و خیر دارین تو در آن خواهد بود و من الله التوفیق.

اما رضا به قضا را دو اصل است، در آن تأمل کن که بر آن مزیدی نیست.

یکی آنکه در رضا فایده ایست حالی و مالی، اما فائده حالی فراغ قلب و قلت هم و غم بی فائده؛ و ازین جهت بعضی از زهاد گفته است که اذا کان المقدر حقاً فالهم فضل. و اصل این سخن خبر ماثور است، از حضرت رسالت صلوات الله علی ملک الحضرة، که^۳ با ابن مسعود (رضی الله عنه) می‌فرماید: لیقل همک، ما قدر یکنه و ما لم یقدر لم یاتک^۴. معنی آن است که باید که کم غم باشی که آنچه

۱- ب: بعد از آن تو کارها...

۲- ب: به خدای کنی...

۳- ب: قرآن کریم ۳۲/۵

۴- ب: که یا ابن مسعود می‌فرماید...

۵- ب: نکن...

۶- ب: تا آنکه...

تقدیر کرده‌اند بشود و باشد؛ و آنچ تقدیر نکرده‌اند به‌تو نیاید و به‌تو نرسد و این کلامی است نبوی جامع، قلیل اللفظ، کثیر المعنی.

اما فائده مالی ثواب خداست و رضوان او. قال تعالی: **رضی الله عنهم**^۱ و **رضوا عنه**. و آنچ در ضمن خشم است از غم و حزن، و سبب حالی و عقوبت آخرت که قضاء حق نافذست به خشم تو و عدم رضا و مراد تو باز نخواهد گردید^۲؛ و عاقل غم بی فائده اختیار نکند، با وزر و وبال و عقوبت آخرت، بر راحت دل و ثواب بهشت^۳. شعر:

ما قد مضی یا نفس فاصبری له و لك الامان من الذی لم یقدر

اصل دوم آن است که خشم بر قضاء خدای تعالی خطری عظیم است در آن از کفر^۴ و نفاق، الا که خدای تعالی به فریاد رسد؛ و یک آیت از کلام الله تأمل کن که: **فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً**. نفی ایمان به‌سوگند کرد از آن کس که به قضاء رسول خدا خشمگن شود؛ پس چگونه بود حال آن کس که به قضاء خدای تعالی خشمگن شود. و روایت کردند براء ماکه حق تعالی می‌فرماید: **من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلایی ولم یشکر لنعمائی فلیطلب ربا سواي**. یعنی کسی که به قضاء من راضی نیست و بر ابتلاء من صبر نکرد و بر نعمتهاء من شکر نکرد پس باید که خدایی^۵ غیر از من طلب کند براء خود؛ و این معنی غایت تهدید و وعید است مرد عاقل را. و از بعضی سلف سؤال کردند که ربوبیت و عبودیت را معنی چیست؟ گفت **الرب یقضی والعبد یرضی**. یعنی از شأن خداوندی حکم است و قضاء، و از شأن بندگی رضا به قضا و مطاوعت، پس وقتی که (حکم از خدا باشد و از بنده) رضا و مطاوعت نبود، ربوبیت و عبودیت آنجا نباشد. فتأمل هذا الاصل وانظرو تأمل لنفسک^۶ راشداً، لعلک تسلم بمعونة الله و توفیقه.

۱- قرآن کریم ۵۸/۲۲ ۲- ب: نخواهم گردید ۳- ب: به است ...
 ۴- ب: از اگر کفر ... ۵- قرآن کریم ۴/۶۰ ۶- ب: خدای
 ۷- ب: نفسک

اما صبر از آن داروی تلخ است و شربتی مبارک که همه منفعتی جذب کند و جمیع مضرت باز دارد و چون دارو بدین صفت باشد، عاقل (نفس) خود را به گمراهیت (باکراه) بر آن دارد که آن را تجرع^۲ نماید؛ و بر موارت و حدت او اغضا کند و چشم فرو نهد و گوید: مرارة ساعة و راحة سنة. اما منافعی که صبر آن جا (در آن موضع) جذب کند بدانکه صبر بر چهار قسم است: صبر بر طاعت، و صبر از معصیت، و صبر از فضول دنیا، و صبر بر محن و مصائب. پس وقتی که احتمال موارت و تحمل تجرع صبر نمود درین مواضع اربعه، او را طاعات^۳ حاصل شود و استقامت در منازل طاعات و عبادات، پس در معاصی و بلیات آن در دنیا و تبعات آن در آخرت نیفتد و به طلب دنیا و به شغل حالی آن، و مضرت مالی آن مبتلا نگردد، (و به توهم) احباط اجر مغموم و محزون نشود؛ پس به سبب صبر او را طاعت، و منازل شریفه، و ثواب جزیل آن و تقوی و زهد او را حاصل گردد. و فضیلة ذلك امر لا يعلمه الا الله تعالى. و اما دفع خار (که به صبر حاصل شود) اولاً از رنج جزع و مقاسات آن در دنیا خلاص یابد^۴ و از وزر و عقوبت ذر عقبی؛ اما اگر صبر نکند و وهنی در آن حاصل شود، و طریق جزع سپرد همه منفعت از وفوت شود و بسیار مضرت بدو عائد شود زیرا که چون بر مشقت طاعت صبر نکند، طاعت حاصل نشده باشد و بر حفظ آن هم مداومت نتواند نمود؛ پس استقامت حاصل نباشد، احباط لازم آید و بر مواظبت بر آن چون صبر نکند به منزلت شریف نرسد و درجات استقامت در نیابد و همچنین چون از معصیت صبر نکند در معصیت افتد و چون از فضول دنیا صبر نکند بدان مشغول گردد، و چون بر معصیت^۵ صبر نکند از ثواب محروم شود و به واسطه جزع عوض^۶ فوت گردد، پس معصیت دوشود، فوت آن که معصیت ازوست و فوت اجر و عوض^۷ و گفته اند معصیت حرمان از اجر و عوض، اشد و اصعب است از آن معصیت مقدر. پس بی صبری را چه فائده باشد؟ (یذهب بالحاصل الموجود ولا یرد علیک الفائت المفقود فاجهدانه اذا

۳- ب: طاعت حاصل...

۴- ب: معصیت

۲- ب: تجرع نماید...

۵- ب: حاصل نیابد

۸- ب: اجر غرض...

۲- ب: و جمع مضرت...

۴- ب: خلاص باید...

۷- ب: غرض

فاتک احدهما لایفوتک الاخر.) و امیرالمؤمنین علی^۱ (ع) کرم الله وجهه یکی را تعزیت می داد فرمود که اگر صبر کنی تقدیر بر تو جاری شده باشد و تو مأجور (با فرد) باشی و اگر جزع کنی تقدیر بر تو رانده باشد و تو مأزور (باوزر) باشد و فی الجمله دل از علائق مألوفه بریدن و (نفس را) از عادات راسخه بازداشتن به توکل محض علی الله تعالی، و ترک تدبیر در امور و تفویض مجموع به حق تعالی و دور کردن خود را از غضب و سخط حق تعالی و اکراه او (نفس) بر انجام صبر و تجرع شربت صبر بانفرت و کراهت. این مجموع امری مر (تلخ) است و علاجی به غایت صعب است و باری وحملی ثقیل است. اما تدبیری پسندیده و طریقی مستقیم، و عاقبتی محمود و حالی مسعود است.

و چرا نظر نکنی بر پدر توانگر مشفق که فرزند خود را از خرما یا از شیرینی منع کند به واسطه دردچشمی یا زحمتی^۲ و مرضی دیگر و به معلم درشت خوی عبوس^۳ سپارد تا در روز دراز، پیش او محبوس باشد و حجامی را بیارد تا او را دردمند و مجروح گرداند. درین احوال چه تصور کنی، بخل؟ پدر؟ کلا! و حال آنکه او هرچه دارد براء او دارد و براء او جمع می کند؛ یا ارادت ایداء او (به حجام) یا مذلت او (به معلم) و تعب او؟ حاشا! او روشنائی چشم اوست و میوه دل است؛ اگر باد سردی بروزند او از آن مشوش و پیریشان گردد. لیکن چون می داند که صلاح این فرزند درینست و بدین المی اندک خیری عظیم و نفعی بسیار بدو عائد می شود (بدین صورتها اقدام می نماید).

و هم چنین نظر در طبیب مشفق محب کن که بیمار را از شربت^۴ آب منع می کند و بیمار را از تشنگی جگر می جوشد یا شربت هلیله و شاه تره بدو می دهد^۵ که به غایت تلخی است. این حکایت و تعلق از عداوت و معانده است؟ کلا و حاشا! بلکه نیک خواه و دولت خواهست و یقین می داند که در یک ساعت اگر به هواء نفس و اشتها و ارادت او موافقت نماید در طریق هلاک^۶ افتد و این منع و تشدد موجب شفا و بقاء اوست. پس اندیشه کن ای مرد عاقل که چون

- | | | |
|----------------------|-------------------------------|----------------------|
| ۱- ب علی یکی را | ۲- ب: بواسطه دردچشمی یا زحمتی | ۳- ب: و عبوس |
| ۴- ب: بخل بند کلا | ۵- ب: ویدی المی | ۶- ب: از سیرت آب ... |
| ۷- ب: بدو مید که ... | ۸- ب: هلال | |

حق جل وعلا از تو رغیفی یا دیناری یا درمی از تو منع کرد و موقوف داشت یقین می‌دانی که حق تعالی مالک الملک است و قادرست بر رسانیدن آن به تو وجود و کرم و فضل اوراست و از حال تو غافل نیست و بروهیچ پوشیده نیست، و به نسبت با کرم او هیچ عجزی و فقری و بخلی نیست. پس این منع و حبس آنچه تومی‌خواهی نباشد، الا از جهت مصلحت و منفعت تو. (بیت):

درویش تو در مصلحت خویش ندانی

خوش باش گرت نیست که بی‌مصلحتی نیست

فکیف که می‌فرماید: خلق لکم ما فی الارض جمیعاً؟ و کیف که حق جل وعلا به معرفت خویش ترا با تو کرم فرمود و این عطیه (معرفت) بخشید؟ و حال آنکه جمیع دنیا و مافیها در جنب معرفت او، لاشیء محض باشد بلکه در ازاء او متلاشی شود و در خبرست که حق تعالی می‌فرماید انی لا ذود (اولیایی عن نعیم) الدنیا کما یدود الراعی الشفیق ابله عن مبارک العزة. «یعنی اولیاء خود را از نعمت دنیا چنان بازدارم و از آن برانم که راعی (شبان) مشفق، شتر خویش را از جائهائی که درشت باشد و شتر را زحمت^۱ رسد. پس چون حق تعالی ترا به بلایی و محنتی مبتلا گردانید یقین که او از ابتلا و امتحان تو مستغنی است. عالم است بحال تو، بصیرست به ضعف تو و بر تو (بغایت) مهربانست. نمی‌شنوی که پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه می‌فرماید: الله ارحم بعبده من الوالدة الشفیقة بولدها یعنی حق تعالی و تقدس بر بنده خویش رحیم‌تر و مهربان‌ترست از مادر شفیقه به غایت به فرزند خویش. پس چون این حال معلوم شد یقین شود که مکروهی و ابتلائی نباشد الا براء مصلحت تو که ترا بدان شعوری نباشد و ازین جهت است که بلا و محن به اولیا و اصفیاء خود بیشتر رساند که ایشان عزیزترین بندگانند و منه قال صلی (الله) علیه و علی آله وسلم: اذا احب الله قوماً ابتلاهم. و قال ایضاً: اشد الناس بلاءً الانبیاء ثم الشهداء ثم الامثل فالامثل: و چون حق تعالی دنیا از تو ممنوع داشت و بلایی و محنتی به تو فرستاد، بدانک: تو پیش او عزیزی که ترا به طریق اولیاء خود منتظم می‌گرداند. نمی‌شنوی که می‌فرماید: واصبر^۲ لحکم ربک

فانك باعيننا؟ پس بايد كه ازین جهت منت دار باشی كه حق جل و علاصلاح تو بر تو ارزانی می دارد و ترا در منازل ابرار فرو می آورد؛ **لكم تری من عواقب حميدة ومواهب كريمة والله ولي التوفيق بمنه وفضله.**

فصل

وعلى الجملة چون یقین دانستی كه حق تعالی ملی است (غنی سزاوارحت) به ضمان رزق تو، آن^۱ رزقی كه لابد لك منه كه قیام و بقاء تو بدانست براه عبادت او، و او قادرست بر هر چه خواهد و هر چون كه خواهد، و بر حاجات تو خبیر و بصیرست حالا فحالا و ساعة فساعة. پس برو اعتماد كردی و به ضمانی او آرامیده دل گشتی و به وعده صدق او متوكل شدی و از اسباب و علائق انقطاع و استبعاد نمودی كه آن اسباب و علائق نیز به^۲ میسر گردانیدن حق تعالی آسان گردد و مفید شود اگر اكل و شربست هم به تقدیر او مهنه و گوارنده گردد و قوت و نفع آن هم به حكم او به بدن رسد و دفع ثقل و مضرت آن هم به تدبیر او باشد و مجموع امور به ید قدرت اوست **يفعل (الله) ما يشاء و يعكم ما يريد وحده لا شريك له.** و همچنین باید كه جمله تدبیرها بدو باز گذاری كه مدبر آسمان و زمین است و نفس خود را برهانی از آنچه علم تو بدان نرسد، توجه دانی كه فردا چه خواهد بود و چگونه خواهد بود و از لعل ولو خود را خلاص دهی زیرا كه آن را حاصلی نیست الا مشغولی دل و ضائع كردن وقت و شاید بود كه صورتی روی نماید كه قطعاً به خاطر تو نگذرد و در اندیشه تو نیامده باشد پس فكر حالی و دل مشغولی وقت ضائع افتد و لغو و بی فائده بوده باشد و یحتمل كه بر آن پشیمانی روی نماید و ازین معنی می گوید زاهدی شعر:

۱- قرآن کریم ۵۲/۴۸ ۲- ب: تو از رزقی... ۳- ب: نیز میسر....
 ۴- ب: و مقید شود... ۵- ب: مهیا و گوارنده

سبقت مقادیر الاله و حکمها فارح^۱ فوادک من لعل و من لو
وقال الآخر:

لعل ماتخشاہ لیس بکائن و لعل ما ترجوه لیس بکون
سیکون ما هو کائن فی وقتہ و اخو الجهالة متعب محزون^۲

و نفس خود را گویی لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولانا^۳ و هو حسبنا نعم الوکیل . و آن کس که او را صفت این باشد شاید که برو توکل کنند؛ و آثارها بدو باز گذارند و چون مصیبتی به تو رسد نفس خود را در آن حال نگاه داری تا جزع نکند و قلق ننماید و شکایتی^۴ باید از زبان تو در وجود نیاید خاصه در صدمه اول که کار آن دارد و جاء صبر آن وقت است براء آنک نفس را بی صبری و جزع عادتست؛ و زود بدان شتابد و گویی ای نفس چون کار افتاد و بودنی نبود و قضیه واقع شد؛ به هیچ حیلتنی دفع آن ممکن نیست و یحتمل که آنچ ازین عظیم ترست حق تعالی^۵ دفع کرده باشد چه بلا در خزانه او بسیارست و این خود بگذرد و بنماند همچو^۶ ابری که زود گشاده شود. ای نفس اندک تجلدی و تحملی بنمای تا شادی بسیار بینی و ثوابی^۷ عظیم یابی و زبان را به استرجاع مشغول گردان یعنی بانک بگویی انا لله و انا الیه راجعون^۸. (و انبیاء) اولوالعزم^۹ را یادآور که مصیبتها عظیم رسیده است ایشان را و بر آن صبری جمیل نمودند؛ چون انبیا و اولیا و اصفیا برین نهج بوده اند، ترا اقتدا بدیشان کردن لازم بود؛ و چون حق تعالی دنیا را از تو محبوس دارد و مقبوض باشد، با نفس خود بگوی که پروردگار من به حال من عالم ترست از من، و رحیم و کریم و مهربانست و سگ را طعمه^{۱۰} می دهد با خسیسی او، و کافر را روزی می دهد با عداوت و معاندت او؛ و من بنده^{۱۱} که به قدر، معرفت او دارم و موحدام و به حسب طاقت و قوت به عبادت و طاعت او مشغول می باشم چون روزی را از من

۱- ب: فارح ۲- ب: متعب و محزون ... ۳- قرآن کریم ۹/۵۱

۴- ب: کند ... ۵- ب: و شکایت ۶- ب: دفع کرده ...

۷- ب: همچون ... ۸- ب: ثواب ۹- قرآن کریم ۲/۱۵۶

۱۰- الف: ائوالفرم ۱۱- ب: لقمه می دهد با خبثی او

۱۲- ب: و من بنده ام که

حبس (کرد) و رغیفی به من ارزانی نمی‌دارد این صورت ازین چنین آفریدگار
 نباشد الا براء نفعی عظیم سیجعل الله بعد عسر يسرا^۱. فاصبر قليلا ترى العجب من
 لطيف صنعه ؛ اما سمعت قول القائل شعر :

توقع صنع ربك سوف ياتى بما تهواه من فرج قريب
 و لا تيأس اذا ما ناب خطب فكم فى الغيب من عجب (عجيب)
 اذا اشتدت بك العسرى فكر فى الم نشرح^۲ فعسر بين يسرين اذا ذكرته فافرح ..

چون تذکر این معانی در خاطر تو جاری گردد و برآن مواظبت نمایی نفس
 حرون تو نرم و زیون گردد و کار عبادت بر تو آسان شود و این هر چهار عوارض
 از نفس دفع کرده باشی؛ و عندالله تعالی از متوکلان باشی و از مفوضان، راضی
 به قضا و قدر، و صابر بر بلا و ضرر، و براء نفس خویش راحت دل و بدن در دنیا
 حاصل کرده باشی و ثواب^۳ عظیم و اجرى جزيل اندوخته؛ و عندالله تعالی ترا
 قدری و رفعتی و محبتی حاصل شده و خیر دنیا و آخرت براء تو جمع گشته و طریق
 عبادت و طاعت براء تو مستقیم شده بی شاغلی و عائقی، و عقبه عسره بریده و از
 مشقت و تعب او گذشته والله سبحانه المسئول ان یمدك و ايانا بحسن توفيقه فان
 الامر كله بيده و هو ارحم الراحمين و لاحول و لا قوة الا بالله العلى (العظیم).

۲- ب: بك العسر ففكر ...

۴- ب: و ثوابى عظیم ..

۱- قرآن کریم ۶۵/۷

۳- قرآن کریم ۹۴/۱

باب پنجم

در عقبه پنجم [بواعث]

و این عقبه بواعث است؛ پس بر تو باد ای برادر که در سیر و سلوک توجه نمایی چون طریق مستقیم شد و عوایق منافع گشت و عوارض زایل شد؛ و بدانکه ترا سیر مستقیم حاصل نشود الا به خوف و رجاء، و آنکه ملتزم شوی حق این هر دو را به حد و حقیقت آن. اما خوف واجبست که التزام نمایی آن را از برای دوکار:

یکی از برای آن تا از معاصی منزجر شوی و ممتنع باشی از آن جهت که نفس اماره پیوسته میل به شر دارد و فتنه، و این متهیی^۱ نشود الا به تخویف عظیم و تهدید بلیغ، و در طبیعت نفس حریت و آزادگی نیست که او را بر وفا نمودن دارد و حیاء آن نیست که او را از جفا باز دارد و حال این نفس بی حیا چنانست که گفته اند: **العبد یقرع بالعصا والحر یکفیه الاشارة**. پس تدبیرکار او آن باشد که پیوسته او را به تازیانه خوف می رانی و می زنی و کوفته و خسته می داری به قول و فعل و فکر؛ هم چنان (که) از بعضی صالحان منقولست که نفس او او را به معصیتی دعوت کرد او به صحرا رفت و جامه بر کند و برهنه شد و در ریگ سوزان مراغه می زد و با نفس خود می گفت بچش این عذاب، که نار

۱- ب: منهی نشود

جهنم و عذاب آن ازین گرم تر و سوزان ترست ای جیفه باللیل و بطل بالنهار.
 دُوم آنک به طاعت کردن معجب نشود که هلاک شود بلکه دائماً قمع
 هواء او می کند به مذمت کردن و به عتاب نمودن و از بدی ها بازداشتن که در
 آن خطرها باشد و ازین جهت رسول صلی الله (علیه وسلم) می فرماید: لو اخذنی و
 عیسی بن مریم اخذنا بما کسبت هاتان وعذبنا عذاباً لم یعذب احدو اشار باصبعه .
 یعنی اگر مرا و عیسی بن مریم را بگیرند بدانچ این دو انگشت کسب کرده اند
 بگیرند و عذابی کنند که هیچ کس را آن عذاب نکرده باشند^۱. و از حسن (رحمة الله
 علیه) نقل است که فرمود: چگونه ایمن شود یکی از ما از آنک گناهی کرده
 باشد که در مغفرت یک بارگی برو بسته باشند؟ پس هرچند که او کاری کند
 و جانی کند بی فائده و بی حاصل بود و ابن السماک با نفس خود عتاب می کرد
 و می گفت ای نفس! سخن زاهدان می گویی و عمل منافقان می کنی؟ پس باید
 که این احوال و امثال این بایاد نفس می دهد و مکرر می کند تا او نه بطاعت
 معجب شود و نه در معصیت افتد. اما رجا به درستی و راستی که رجا را شعار
 خود می باید ساخت و در دل خود نگه می باید داشت هم براء دو کار:

یکی براء آن تا بر طاعت دارد ترا از جهت آنک چون رغبت خیر و طاعت
 بازدید می شود شیطان اولابنده را از آن زجر می کند و به وسوسه کردن مشغول
 می شود و هواء نفس به ضد آن دعوت می کند و حال اهل غفلت و عامه خلق
 در نفس منطبع و مشاهدات و ثواب که مطلوبست از چشم غائب و رسیدن بدو
 در مشیت یفعل مایشا و یحکم مایرید؛ و چون حال چنین باشد نفس به خیر و طاعت
 راغب نباشد به اهتزاز و ابتهاج و خفت، الا به واسطه امری که آن در مقابل این
 مجموع تواند بود و مساوی بلکه زیادت بر آن باشد و آن امر رجا است، رجایی
 قوی به رحمت حق تعالی، و رغبتی بلیغ در حسن ثواب. و شیخ ما رحمة الله علیه
 می فرمود که: اندوه آدمی را از طعام باز دارد و خوف از گناه، و رجا طاعت ها را
 قوت دهد و یاد مرگ از فضول دنیا بی رغبت گرداند.

دوم براء آن تا تحمل شدائد و مشاق بر تو آسان و سهل گرداند براء آنک

هر که مطلوب خود را به حق معرفت بشناسد آنچه در مقابل او و براء طلب او بذل کند برو سهل باشد و هر که را چیزی خوش آید و راغب باشد بدان، احتمال مشقت و شدت بکند و باک ندارد (آنچه بدو رسد) از مؤنت او، و هر که چیزی را چنانچه باید دوست دارد، محنت آن چیز را نیز هم دوست دارد بلکه از آن محنت انواع لذت یابد؛ نبینی که آن کس که غسل می گیرد از جهت فکر حلاوت غسل به لسع (گزیدن) زنبور التفات نمی کند؟ و مزدور کارگل به طیب خاطر ودل، بارگران در روز دراز تا بستان بر نردبان آسمان (دراز) می برد و هیچ باک ندارد و فکری نمی کند براء دو درم که بستاند وقت نماز شام؛ و هم چنین برزگر (مشقت) سرما و گرما می کشد و کد و تعب تحمل می نماید در طول سنه از جهت امید به بذریه وقت غله. پس ای برادر، زاهدان (زهاد و عباد) و عبادان که اهل اجتهاد و ریاضت اند از طیب نعیم بهشت و آسایش مقیل (جاء قیلولة) و راحت، و انواع لذات آن از حورو و قصور و طعام و شراب و حلی و حلل (و آنچه براء اهل بهشت معد است غیر از اینها) چون یاد آن می کنند^۱ و تصور رسیدن آن به خاطر می آرند زحمت عبادت و مشقت طاعت بریشان سهل می شود؛ یا آنچه از لذات و راحت و نعم دنیا (ازیشان فوت شده است) و ضرر و مشقت که بدیشان می رسد. نقلست که اصحاب سفیان ثوری رحمه الله (علیهم اجمعین) با او می گفتند که: ای استاد اگر ازین جد و اجتهاد و خوف و رثت و کهنگی لباس خود از هر یک چیزی کم کنی، امید آنست که از مراد (شما) چیزی کم نشود و مقصود همچنان حاصل شود او (در) جواب فرمود که چگونه جهد نکنم؟ و به من رسیده است این خبر که اهل بهشت در منازل خود نشسته باشند که ناگاه نوری تجلی کند ایشان را چنانکه هشت بهشت از آن نور روشن شود؛ ایشان گمان برند که آن نور حق جل جلاله است و مجموع در سجده افتند^۲، ندا آید ایشان را که سر از سجده بردارید که این نه آنست که شما گمان بردید این نور جاریه (حوری) ایست که در روی زوج خویش تبسم کرده است. پس سفیان این بیتها بخواند. شعر:

۱- ب: مقبل ... ۲- ب: می کند و ... ۳- ب: افتد

ما ضر من كانت الفردوس مسكنه اذا تحمل من بوس و اقتار^۱
 تراه يمشى كتيباً^۲ خائفاً و جلا الى المساجد يمشى بين اطمار^۳
 يا نفس مالك من صبر على النار قدحان ان تفلحى من بعد ادبار

پس غزالی علیه الرحمة والرضوان می فرماید که من می گویم که: چون مدار کار عبودیت بر دو چیز است: قیام به طاعت و باز ایستادن از معصیت و این صورت تمام نمی شود با این نفس اماره بالسوء الا به ترغیب و ترهیب و ترجیه^۴ و تخویف؛ یعنی به رغبت نمودن او را و بترسانیدن و به امید دادن و بترس نمودن براه آنکه دابه سرکش حرون را محتاج باشد به قاندهی که او را می کشد و سائقی که او را می راند و چون این را به از حرونی و سرکشی خود در مهلکه افتد محتاج باشد که یکی از طرفی^۵ به تازیانه محکم می زند و دیگری از طرفی دیگر جو یا علف بدو می نماید و به عرض^۶ آن او را می خواند تا از جای آن مهلکه برخیزد و بیرون رود؛ و همچنین کودک شوخ به کتاب نرود الا به ترجیه پدر و مادر و تخویف و تهدید مؤدب و معلم. پس این نفس اماره دابه ای و بهیمة ایست که در مهوای و مهلکه دنیا افتاده (است) خوف، تازیانه و راننده اوست و رجا قائد و سائق و علف اوست؛ یا کودک شوخست که به کتاب عبادت و تقوی می باید برد. تذکر عقوبت و نار، تخویف اوست و ذکر بهشت و ثواب آن ترجیه^۷ و ترغیب اوست. پس همچنین لازم است طالب عبادت و صاحب ریاضت را که نفس خود را بدین دو چیز فرا گیرد **خوف و رجا**. والا نفس با وی مساعدت نکند؛ و قرآن مجید که ذکر حکیم است مجموع این هردو آمده است: وعد و وعید و ترهیب و ترغیب؛ و در هر یکی مبالغه فرموده چنانکه از ثواب چندان یاد کرد که از آن صبر نتوان کرد و از عقاب چندان بیان فرمود که بر آن صبر ممکن نباشد. پس بر تو باد که این (هر دو) معنی را ملتزم شوی و نصب العین خود گردانی تا مراد تو از عبادت و طاعت میسر گردد و احتمال تعب و مشقت بر تو سهیل شود. بحول الله و منه. اگر گویند حقیقت خوف و رجا و حکم

۱-ب: و اقتاری... ۲-ب: کتیباً... ۳-ب: اطماری...

۴-ب: ترجیه و... ۵-ب: از طرفی دیگر جو یا علف....

۶-ب: بغرض.. ۷-ب: ترجئه ۸-ب: و به هر یکی مبالغه می فرمود...

آن چیست؟ بدانک خوف و رجا به نزدیک علماء ما رحمهم الله از قبیل خواطراند و با آن راجع می‌شوند و کار خاطر نه مقدور بنده است؛ اما مقدمات آن مقدور بنده تواند بود. پس گفتند خوف رعه‌ای ولرزه‌ایست^۱ که در دل پدید آید از گمان بردن به مکروهی که خواهد بود و خشیت همچنین بود^۲ الا آنک خشیت اقتضاء نوعی از استعظام و بزرگ‌داشت و مهابت کند؛ و ضد خوف جراتست (دلیری) و مقامات خوف چهار است:

اول ذکر گناه‌ها بسیار که از پیش رفته باشد و ذکر کثرة خصمان که به مظلالم رفتند و تو بدان مرتهن و هنوز خلاص پدید نه.

دوم ذکر سختی عقوبت حق تعالی که ترا طاقت آن نباشد.

سوم ذکر ضعف تو از احتمال آن عقوبات.

چهارم ذکر قدرت حق تعالی بر تو هر وقت که خواهد و هر چنانک خواهد. و اما رجا ابتهاج و شادی نمودن دل است به معرفت فضل الله تعالی و استرواح و روح یافتن اوست به بسیاری و فراخی رحمت او تعالی؛ و این از جمله خواطر است که مقدور بنده نتواند بود و رجایی که مقدور بنده است یاد کردن فضل خدا است و سعت رحمت او و ارادت مخاطره را به استثنا چنانک ذکر کرده شده است هم رجا خوانند (والمراد من هذالباب هو الاول و هو التذکر علی حسب الابتهاج والاسترواح).

و ضد رجا یأس است یعنی ناامیدی و آن یاد کردن فوت رحمت و فضل حق تعالی است و قطع دل از آن و آن معصیت محض است «انه^۳ لا یأس من روح الله الا القوم الکافرون» و آن رجا فرض است وقتی که مر بنده را هیچ سبیلی نباشد که از یأس و قنوط باز استند^۴ الا بدین رجا والا آن رجا نفل باشد بعد از اعتقاد علی سبیل الاجمال به فضل و سعت (رحمت حق جل و علا) و مقدمات رجا چهار است:

[اول] ذکر سوابق فضلی که حق تعالی با تو کرده است بی شفیعی^۵.

دوم ذکر وعده‌های ثواب عظیم و کرم که داده است به غیر استحقاق تو مر آنرا بالفعل که اگر به حسب فعل بودی کمتر چیزی یا محقرتر چیزی بودی.

۳- قرآن کریم ۸۷/۱۲

۲- ب: خواهد بود الا آنک

۱- ب: است...

۶- ب: بی شفیعی

۵- ب: اول ذکر

۴- ب: باز ایستد...

سئم ذکر بسیاری نعمت او بر تو در کار دین و دنیا فی الحال ، و انواع امداد و الطاف بی استحقاق و سؤال.

چهارم ذکر فراخی و بسیاری رحمت خدای تعالی و سبقت رحمت او بر غضب او، و ذکر آنک او ارحم الراحمین و ارف من کل رحیم است و چون تو بدین دو نوع (خوف و رجا) از اذکار مواظبت نمائی برساند ترا به استشعار خوف و رجا در همه حال والله ولی التوفیق بمنه و فضله .

فصل

پس بر تو باد یا ایها الرجل که در قطع این عقبه احتیاط و احتراز هر چه تمامتر نمایی و رعایت هر چه تمامتر کنی ؛ که این عقبه دقیق المسلك خطرناکست از آن جهت که طریق او طریقی است میان دو طریق مخوف مهلك : یکی طریق امن و دیگر طریق یأس. و طریق خوف و رجا طریق عدلست میان این دو طریق جائز. پس اگر رجا بر تو غلبه کند چنانکه خوف در خود نیایی در طریق امن افتادی ولا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون^۱ و اگر خوف بر تو غالب شود چنانچه رجا فوت شود البسته در طریق یأس افتی ولا یأس من روح الله الا القوم الکافرون^۲ و اگر تو میان^۳ خوف و رجا بنشینی و بدان اعتصام نمائی و دست در هر دو زنی، آن (طریق) عدل مستقیم است که آن سبیل اولیاء خدای تعالی است کسانی که در وصف ایشان فرموده است : انهم کانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغباً و رهباً و کانوا لنا خاشعین^۴ . پس ترا در این عقبه سه راه پیش آمد: طریق امن و جرأت، و طریق یأس و قنوط ، و طریق خوف و رجا که ممتد^۵ است بین الطریقین الاولین. پس اگر میل کنی به جانب یمین

۱- فلایس قرآن کریم ۷/۹۹ ۲- لایباس قرآن کریم ۱۲/۸۷
 ۳- ب: در میان ۴- قرآن کریم ۲۱/۹۰ ۵- ب: که سمد است

یا یسار و به یک قدم از آن منحرف شوی در مهلکه افتی و با هالکان در هلاکت شریک گردی؛ اعاذ بالله و ایاکم من هذا الميل والانحراف. پس کار و عمل و احتیاط درین محل است که این هر دو طریق جائز مهلک که مجالی تمام و سعی کمال دارند و سلوک آن آسان تر از سلوک طریق عدلست؛ براء آنک چون سالک به طریق امن نگردد چندان فضل و کرم و مرحمت و رحمت و عفو خدای خود بیند که از آن خوف هیچ نماند؛ پس به یکبار بر آن توکل و (تکیه) کند و ایمن شود؛ و اگر به جانب خوف نگردد چندان سیاست و هیبت و عظمت و مناقشت و تدنق با اولیا و اصفیا بیند که با آن هیچ رجا نماند، به یکبار ناامید شود. پس ضرورت احتیاج بدان افتد که به یکبار نظر به رحمت نکند تا به کلی تکیه بر آن کند و ایمن شود و همه توجه با هیبت و غضب (و مناقشت) و انتقام نکند تا به کلی ناامید نگردد بلکه گاهی بدین و گاهی بدان می نگرد و پاره ازین و پاره از آن اخذ می کند؛ و ترکیبی کند ازین هر دو طریقی دقیق مستقیم مرکب از خوف و رجاء؛ و بدان راه می رود تا به سلامت و به عاقبت خیر به منزل دارالقرار اقامت کند و منه التوفیق والاعانة. و این احتیاط و توسط به خیر الامور از آن جهت است که طریق رجاء محض اگرچه (وسعی و امنی) و آسانی دارد اما عاقبت به خسران می کشد و لا یأس من مکر الله الا القوم الخاسرون. و طریق خوف محض مؤدی به ناامیدی و یأس شود. و لا یأسوا من روح الله انه لا یأس من روح الله الا القوم الکافرون. پس چون طریقی میان این دو طریق مهمل گردد بر وجهی که اعتصام و تمسک به هر دو کرده باشی (چنانچ می فرماید: یدعون ربهم خوفاً و طمعاً) فهو الطريق العدل المستقیم. که طریق اولیا و اصفیاء اوست و به راهی به سلامت و منهاجی روشن است که به غفران و احسان کشد و بعد از آن به جنان و رضوان رساند و لقاء ملک رحمن فی مقعد صدق عند ملیک مقتدره و قال تعالی. فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین جزاء بما کانوا یملون. از قبیل ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر؛ ازین جنس نفیس براء سالکان آنجا مرتب داشته اند. پس این

۱- فلا یأس... قرآن کریم ۷/۹۹ ۲- قرآن کریم ۱۲/۸۷ ۳- قرآن کریم ۳۲/۱۶

۴- ب: و راهی ... ۵- قرآن کریم ۳۲/۱۷ ۶- قرآن کریم ۳۲/۱۷

جمله اندیشه کن و دامن بر گیر و بجد باش و بیدار که کار به آسانی بر نیاید .
و بدانکه سلوک این راه میسر نشود و این نفس کاهل (حرون) را از محبوبات و
مشهیات باز نتوانی داشت ؛ و بار طاعت برو نتوانی نهاد الا که اصل نگه داری
و بر دوام یاد می داری بی فترتی^۲ و بی غفلتی :

یکی ذکر قول او سبحانه و تعالی در ترهیب و ترغیب .

دوم ذکر افعال او در عفو و عقوبت .

سهم ذکر جزاء بندگان در قیامت به ثواب و عقاب . و تفصیل هر یک از این
اصل محتاج کتب بسیار است و کتاب **تنبيه الغافلین** درین باب تصنیف کرده ایم
و درین کتاب کلمه چند که ترا بر مقصود کار واقف گردانده شود (بالخیر ان شاء الله) .

اصل [اول]^۳ اقوال او سبحانه و تعالی . ای مؤمن آیات ترغیب و ترغیب
و تخویف تامل کن ، آیات رجا ؛ قوله تبارك و تعالی : لا تقنطوا من رحمة الله ،
ان الله يغفر الذنوب جميعاً^۴ . و من يغفر الذنوب جميعاً . غافر الذنب و قابل
التوب^۵ . و هو الذي يقبل التوبة عن عباده و يعفو عن السيئات^۶ . کتب ربکم
علی نفسه الرحمة^۷ . و رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون و
یؤتون الزکوة^۸ . ان الله بالناس لرؤف رحیم^۹ و کان بالمومنین رحیماً^{۱۰} این و
امثال این آیات رجا است ؛ و آیات خوف و سیاست اینست : یا عباد فاتقون^{۱۱} .
افحسبتم انما خلقناکم عبثاً^{۱۲} . ایحسب الانسان ان یترک سدى^{۱۳} . لیس
بامانیکم ولا امانی^{۱۴} اهل الکتاب . من یمثل سوء یجزیه^{۱۵} . و هم یحسبون
انهم یحسنون صنعا^{۱۶} . و بدالهم من الله ما لم یكونوا یحسبون^{۱۷} . و قدما الی ما
عملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً^{۱۸} . از حق جل و علا سؤال می کنیم و تضرع

- | | | |
|------------------------------|----------------------|-----------------------|
| ۱- ب: و پندار... | ۲- ب: بی فتری ... | ۳- ب: اصل اقوال او... |
| ۴- قرآن کریم ۳۳/۵۳ | ۵- قرآن کریم ۴۰/۳ | ۶- قرآن کریم ۴۲/۲۵ |
| ۷- کتب علی... قرآن کریم ۶/۱۲ | ۸- قرآن کریم ۷/۱۵۶ | |
| ۹- قرآن کریم ۲۲/۶۵ | ۱۰- قرآن کریم ۳۳/۴۳ | |
| ۱۱- قرآن کریم ۳۹/۱۶ | ۱۲- قرآن کریم ۲۳/۱۱۵ | |
| ۱۳- قرآن کریم ۷۵/۳ | ۱۴- قرآن کریم ۴/۱۲۳ | |
| ۱۵- ب: من اهل الکتاب | ۱۶- قرآن کریم ۱۸/۱۰۴ | |
| ۱۷- قرآن کریم ۳۹/۴۸ | ۱۸- قرآن کریم ۲۵/۲۳ | |

می‌نمائیم که ما را سلاستی دهد به رحمت خویش و از آیات لطیفه جامعه میان خوف و رجا. قوله تعالى **نبي عبادي انا الغفور الرحيم**. و ان عذابي هو العذاب الاليم^۱. جمله دوم در عقب جمله اولی براء آن آورد تا رجا به یکبار برو مستولی (نشود) و به کلی تکیه بران نکند و همچنین در عقب قوله عز و جل شدید العقاب می‌فرماید که: **ذی الطول**^۲ تا به یکبار خوف برو مستولی نگردد و عجب تر ازین قوله تعالى **و يحذرکم الله نفسه**^۳ پس در عقب می‌فرماید که: **والله رؤف بالعباد**^۴. و عجب تر از این قوله تعالى: **من خشى الرحمن بالغیب**^۵. خشیت را که ترس است و بیم به لفظ و کلمه رحمن منضم^۶ و مؤلف فرموده است نه^۷ به لفظ جبار و منتقم و متکبر و مانند آن تا خشیت با رحمت باشد و به یکبار دل تواز خشیت طیران نکند. پس تخویفی باشد در تأمین و تحریکی در تسکین، چنانکه گویی با فرزند که (تو) از والده رحیمه نمی‌ترسی یا از پدر مشفق اندیشه نمی‌نمایی و از امیر کریم نمی‌پرهیزی؛ و مراد ازین همه آنست که طریق عدل باشد و از طریق امن کلی و ناامیدی^۸ به یکبار اجتناب نماید. **جعلنا الله وایاکم من المتدبرین لهذا الذکر الحکیم برحمته العالمین بما فیه بتوفیقه ومنته**^۹.

اصل دوم در افعال و معاملات خدای تعالی و تقدس؛ اما از جانب خوف آنست که ابلیس حق تعالی را دویست هزار سال عبادت کرد و موضعی^{۱۰} قدسی چنانکه گویند نگذاشت که خدایرا^{۱۱} در آن موضع سجده نکرد. پس یک امر او را نافرمانی کرد؛ بدین سبب از درگاه خودش براند و دویست هزار ساله طاعت و عبادت را بر روی او باز کوفت و قال له: **وان علیک لعنتی الی یوم الدین**^{۱۲} و عذابی الیم براء او معد داشت ابدالآبدین.

و از (جهت) این معاملاتست که صادق امین که رحمة للعالمین است

- | | |
|--------------------------|-----------------------|
| ۱- قرآن کریم ۱۵/۴۹ و ۵۰ | ۲- قرآن کریم ۴۰/۳ |
| ۳- قرآن کریم ۳/۳۰ | ۴- قرآن کریم ۳/۳۰ |
| ۵- قرآن کریم ۳۶/۱۲ | ۶- ب: منتظم ... |
| ۷- ب: است به لفظ جبار... | ۸- ب: و ناامیده یکبار |
| ۹- ب: و منه ... | ۱۰- ب: موضع قدسی ... |
| ۱۱- ب: خدای تعالی را... | ۱۲- قرآن کریم ۳۸/۷۸ |

صلوة الله و سلامه عليه می فرماید که جبرئیل امین را دیدم که به استار کعبه دست در زده بود و می گفت به فریاد و تضرع الهی لا تغیر اسمی ولا تبدل جسمی؛ باز نظر در حال آدم صفی کن علیه الصلوة والسلام که حق جل و علا او را به ید قدرت خویش بیافرید و ملائکه را فرمود که اسجدوا لآدم او را مسجود ملائکه گردانید و بردوش ملائکه نشانند و به جوار خود او را مشرف و مکرم گردانید به یک انبساطی^۲ (گستاخی) که ازو در وجود آمد و یک اکله ازو بی اذن صادر شد؛ خطاب رسید که لا یجاورنی من عصائی یعنی هر که مرا عصیان و نافرمانی کند نشاید که در جوار من باشد و فرشتگانی را که سریر آدم برداشته بودند فرمان و خطاب رسید تا از آسمانی^۳ به آسمان دیگر می رانند و دور می کردند تا به زمین رسانیدند و توبه او قبول نکرد تا برین یک گناه دو بیست سال می گریست و از خواری و مذلت بدو رسید؛ آنچه رسید و ذریت و اولاد او دائما در رنج و تبعات افتادند.

باز صورت حال شیخ المرسلین نوح علیه السلام^۴ که در کار دین کشید از رنجهای آنچه کشید به یک کلمه غیر موجه که ازو صادر شد؛ ندا رسید از حضرت عزت که فلاتسالن مالیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین^۵ تا روایت کردند که چهل سال ازین صورت حیا من الله تعالی سر به آسمان نکرد.

باز حال ابراهیم خلیل الله صلوات الله علیه و علیهم اجمعین که ازو چیزی در وجود نیامد الا هفوة واحدة چند خوف بدو رسید ازین جهت، وجه تضرع نمود درین باب و گفت الذی^۶ اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین تا روایت کردند که از شدت خوف خدای تعالی گریستی. پس حق تعالی جبرئیل را^۷ به وی فرستاد و گفت یا ابراهیم هیچ خلیلی را دیدی که خلیل خود را به آتش عذاب کند؟ ابراهیم فرمود که یا جبرئیل چون گناه خویش یاد می کنم (آرم) خلت

۱- ب: که به آستان کعبه... ۲- ب: بیکی انبساط که ازو...

۳- ب: از آسمان به آسمانی دیگر میبردند و دور...

۴- ب: به او رسید و آنچه رسید... ۵- ب: رنج و تبعات افتادند...

۶- ب: علیه الصلوة والسلام که در کار دین چه کشید به یک کلمه...

۷- قرآن کریم ۶/۱۱۴ ۸- والذی... قرآن کریم ۲۶/۸۲ ۹- ب: جبرئیل به وی...

او فراموش می‌شود.

باز موسی عمران علیه السلام که ازو لطمه از سر حدت و حرارت، بیش صادر نشده بود چند ترس و خشیت بدو رسید و چند استغفار کرد و گفت: رب انی ظلمت نفسی^۱. پس در زمان او بلعم باعو را حال او به حدی بود که چون نظر کردی عرش بدیدی و این در شأن او بوده است که: و اتل علیهم نبأ الذی اتیناه آیاتنا فانسلخ منها^۲؛ به واسطه آنکه به دنیا میل کرد و ترك حرمت ولی از اولیاء الله کرد حق تعالی از دل او سلب معرفت کرد^۳ و به منزلت سگ مطرود فرود آورد؛ و از درگاه خود دور کرد و در حق او فرمود که: فمثلہ کمثل الکلب^۴. و در دریاء ضلالت و هلاکت افکند الی الابد. از بعضی علما شنیدم که او را حال پر وضعی بود که در مجلس او دوازده هزار مجبره نهاده بودی از آن تلامذه و متعلمان او، تا از املاء او چیزی نویسند^۵ پس چنان شد که کتابی تصنیف کرد^۶ به آنکه عالم را صانع نیست و به حیثیتی رسید که همچو ابلیس مستحق لعن شد. نعوذ بالله ثم نعوذ بالله من سخطه و عذابه الالیم الذی لا طاقة لناه. بنگر که شومی و پلیدی دنیا به چه حد است و علماء چنین را چه شر ازو می‌رسد. پس بیدار شو که الامر خطیر والعمر قصیر، و فی العمل تقصیر، والنقاد بصیر. اگر اعمال ما را به خیر ختم کند و عثرات ما را اقلت فرماید فما ذلک علی الله بعسیر. باز صورت حال داؤد که این خطاب در حق او فرمود که: یا داؤد انا جعلناک خلیفه فی الارض^۷. یک گناه ازو صادر شد چندان بر آن بگریست که از آب چشم او گیاه برست بعد از آن تضرع و زاری کرد و گفت الهی بر من و گریه من رحمت کن. جوابش فرمودند که ای داؤد گناه فراموش کردی و گریه یاد^۸ می‌آری؟ چهل روز توبه او قبول نیفتاد و بعضی گویند چهل سال. باز در^۹ یونس علیه السلام توجه نمای که به یک خشمی که ازو صادر شد

۱- قرآن کریم ۲۷/۴۴ ۲- قرآن کریم ۷/۱۷۵

۳- ب: معرفت و به منزلت ... ۴- قرآن کریم ۷/۱۷۶

۵- ب: مجمره نهادهی از ... ۶- ب: بنویسند ...

۷- ب: کرده به آنکه ... ۸- قرآن کریم ۳۸/۲۶

۹- ب: یاد آری ... ۱۰- ب: باز در حال یونس علی نبینا وعلیه السلام ...

نه در موضع خویش، او (را) در شکم ماهی در قعر بحر در زندان کردند و چهل روز آنجا مسجون داشتند و در آنجا ندا می کرد و تضرع می نمود و می گفت : لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین . آواز او به گوش ملائکه می رسید گفتند : الهنا صوت معروف من موضع مجهول . یعنی آواز آشنائی از جایی شناس می شنویم . حق تعالی فرمود بنده من است یونس . ملائکه براء او شفاعت کردند با این همه تغییر نامش کردند و ذوالنونش^۱ نام نهادند و قال که [ذالنون گفت] و ذالنون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات^۲ پس به زندانش نسبت کرد در قعر دریا که فالتمه الحوت و هو لم یلم فلولاً انه کان من المسبحین . لبث فی بطنه الی یوم یبعثون^۳ . پس ذکر منت بروی کرد و فرمود : لولا ان تدارکة نعمة من ربة لنبد بالعراء و هو مذموم^۴ . فانظر الی هذه السیاسة ایها المسکین .

و همچنین با سید المرسلین و خاتم النبیین صلوات الله وسلامه علیه و علی آله الاطهرین که اکرم خلق الله است با او خطاب می فرماید که : فاستقم كما امرت ، و من تاب معک ، ولا تطغوا انه بما تعملون بصیر^۵ » تا می فرماید صلوات الله علیه شیبتهی سورة هود و اخواتها . گفتند مراد این آیت بود و امثال این . و فرمود با او که : واستغفر لذنبک . تا منت نهاده بروی به مغفرت : و وضعنا عنک و زک الذی انقض ظهرك^۶ . و فرمود : لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر^۷ » و او صلوات الله علیه در نماز شب چندان قیام فرمودی که قدم مبارک او متورم می شد اصحاب می گفتند یا رسول چون حق تعالی فرمود که : لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر^۸ . شما در عبادت (چرا) تا بدین حد اجتهاد می نمائید؟ فرمود که افلا کون عبداً شکوراً ؟ و همچنین می فرمود که لواخذنا^۹ انا و عیسی بما کسبت هاتان لعذبتنا عذاباً لم یعذب به احداً من العالمین . و شب نماز می کردی و می گزستی^{۱۰} و می گفتی : اعوذ بعفوک من عذابک

- | | |
|----------------------------|----------------------|
| ۱- ب: و ذوالنونش... | ۲- قرآن کریم ۲۱/۸۷ |
| ۳- قرآن کریم ۱۴۴ تا ۳۷/۱۴۲ | ۴- قرآن کریم ۶۸/۴۹ |
| ۵- قرآن کریم ۱۱/۱۱۲ | ۶- قرآن کریم ۹۴/۳ |
| ۷- قرآن کریم ۴۸/۲ | ۸- قرآن کریم ۴۸/۲ |
| ۹- ب: لواخذنا... | ۱۰- ب: و می گزستی... |

(عقابک) و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بک منک لاحصی ثناء علیک ، انت کما اثبت علی نفسک .

و صحابه رسول که خیر قرن بودند در خیر امت ، روزی مزاحی بکردند آیت الم یاعن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله^۱ نازل شد و همچنین این امت که خیر امت اند و مرحومه اند وضع حدود و سیاسات و ادب بریشان مرتب داشته اند؛ حتی یونس بن عبید می گوید ایمن مباش از آن کسی که حکم فرمود که بهترین عضو ترا از جهت پنج درم ببرد (برند) که فرداد^۲ [ی] قیامت عذاب او هم از این نوع باشد؛ نسال الله الکریم الرحیم ان لا یعاملنا الا بمحض کرمه و رحمته فانه ارحم الراحمین.

و اما از جانب رجا از رحمت خدای تعالی چندانک خواهی سخن گوی و حدیث کن از رحمت واسعه شامله او که درین هیچ حرجی نیست و به غایت (حد) آن خود که رسد و نهایت آن را که شناسد و وصف آن چنانچ آنست که تواند کرد که کفر هفتاد ساله را به ایمان یک ساعت محو می گرداند. قال تعالی قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لکم ما قد سلف^۳ . نمی بینی کار سحره فرعون که به جنگ و جدال خدای تعالی آمدند و به عزت فرعون سوگند خوردند چون ایمان آوردند از صدق و اخلاص چگونه قبول کرد ایشان را و گذشته ببخشید^۴ و رؤسا شهدا گردانید الی الابد فی الجنة. و این همه انعام و اکرام بان کس^۵ می فرماید که بعد از کفر و انکار (و ضلالت و فساد) چند ساله، معرفت او حاصل کرد و به توحید و فردانیت او قائل و معتقد شد یک ساعت، فکیف حال کسی که همه عمر در توحید گذرانیده باشد ؟

نبینی اصحاب کهف را که^۶ بر چنان کفر بودند همه عمر؟ چون گفتند ربنا رب السموات و الارض بدو پناه گرفتند؛ چگونه قبول کرد ایشان را و عزیز و مکرم گردانید چنانچ می فرماید: و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال^۷. و چگونه

۱- الف : فردا - ب: فرداء

۲- ب: ببخشید ...

۳- ب: که سوختن گویند در کفر

۱- قرآن کریم ۵۷/۱۶

۳- لهم ما قد سلف. قرآن کریم ۸/۳۸

۵- ب: با او کس

۷- قرآن کریم ۱۸/۱۸

لباس حرمت و حشمت و مهابت دریشان پوشانید تا افضل مخلوقات راسی گوید:
 لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَكْتَ مِنْهُمْ رِعْبًا^۱ . بلك سگی را که
 متابعت ایشان کرد گرامی داشت و در دنیا (او را) با ایشان محجوب گردانید و
 در آخرت با ایشان در بهشت مکرم (خواهد داشت) این فضل^۲ اوست با سگی
 که گامی چند با قومی بر گرفت که او را شناختند و به توحید او روزی چند معدود
 مقرر بودند بی آنکه خدمتی و عبادتی کردند.

فکیف فضل او با بنده مؤمن که هفتاد سال خدمت و عبادت او کرده
 باشد و به توحید و فردانیت او گفته و اگر هفتاد (هزار) سال زندگانی یابد^۳ هم
 بندگی و خدمتکاری فرو گذاشت نکند. نشینیدی^۴ که چگونه با ابراهیم خطاب
 فرمود و عتاب کرد که دعا بر مجرمان کرد به هلاک. و چگونه با موسی عتاب کرد
 در کار قارون و فرمود که قارون از تو زنهار خواست و ندادی! به عزت من که
 اگر از من فریادرسی خواستی بدادمی و از گناه او درگذشتمی و عفو کردمی؛ و
 چگونه با یونس عتاب کرد که تو بر درخت کدو که به یک ساعت برویاندیم
 و به یک ساعت خشک گردانیدیم اندوه می خوری و بر صدهزار مرد و زیاده
 اندوه نمی خوری! باز چگونه با سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه عتاب فرمود
 که روزی از باب بنی شیبیه در رفت و قومی را دید که می خندیدند^۵ فرمود که چرا
 شما از سر غفلت می خندید و در حال آخرت خود فکر نمی کنید؟ و چون به نزدیک
 حجر رسید^۶ با (قهقری مراجعت فرمود) پس آمد و فرمود که جبرئیل آمد
 علیهما السلام^۷ و گفت که ای محمد! خدای تعالی می فرماید که بندگان مرا از
 رحمت من ناامید مکن **نبي عبادي اني انا الغفور الرحيم** . و همچنین رسول خدای
 صلوات الله و سلامه علیه می فرماید **الله ارحم بالعبد من الوالدۃ الشفیقة بولدها** .
 در خبر مشهور است که **ان الله تعالی ساته رحمة فواحدة منها قسمها بین الجن
 والانس و البهائم فبها يتعاطفون و بها يتراحمون و ذخیر منها تسعة و تسعون**

۱- قرآن کریم ۱۸/۱۸ ۲- ب: این از فضل ...

۳- ب: باید هم ... ۴- ب: نشینیدی که با ابراهیم نوح خطاب ...

۵- ب: می خندند ۶- ب: رسید قهقری مراجعت فرمود با پس آمد ...

۷- ب: علیه السلام ...

لنفسه لیرحم بها عباده يوم القيمة. یعنی خدای تعالی (را) صد جزء رحمت است یکی از آن صد را بر جن و انس و بهائم قسمت کرده است تا بدان یک جزو با یکدیگر مهربانی می کنند و به سبب آن بر یکدیگر رحمت و شفقت می برند و نود و نه جزء دیگر را براء خود ذخیره فرموده است تا روز قیامت بدان نود و نه اجزاء رحمت، بر بندگان خود مهربانی و مرحمت نماید و چون ازین یک رحمت این عطاها ترا داده است^۱ از معرفت خویش و انعام و احسانى که در حق تو فرموده است و ترا از امت مرحومه گردانیده است با معرفت سنت و جماعت و نعمتهای بی انتهاى ظاهری و باطنی.

پس امید توان داشت از فضل عظیم عمیم او که اتمام این نعمت و اکمال این احسان فرماید **فان من بدء بالاحسان فعليه بالاتمام**. و همچنین امید واثق که از نود و نه قسم ترا حظی وافر کرامت فرماید **نسال^۲ الله ان لا یخیب آمالنا (فی ذکر ما وعد الله و اوعده فی المعاد) من فضله العظیم انه الرحیم الجواد الکریم**.

اصل ستم در ذکر وعد و وعید او در معاد؛ و ما درین اصل یاد کنیم احوال اربعه را که موت و قبرست و قیامت و بهشت و دوزخ، و آنچه در هر مقامی باشد از خطر عظیم مر مطیعان را و عاصیان را و مقصران^۳ و مجتهدان را.

اما (در) حال موت حال دوشخص یاد کنیم یکی آنک این شرمه روایت کرد که باشعبی به سر بیماری رفتیم به عیادت و او متوجه آخرت بود و به ایاب^۴ و حال آن مشغول و شخصی او را کلمه **لا اله الا الله** تلقین می کرد. شعبی گفت آهسته بگو با او. بیمار گفت اگر تو تلقین کلمه کنی و اگر نکنی من با آن همراهم و ترک آن نمی کنم. پس این آیت بخواند که **والزمهم کلمة التقوی و کانوا احق بها و اهلها^۵**. شعبی گفت **الحمد لله الذی نجی صاحبنا**.

و دیگر آنک حکایت کرده اند که فضیل بن عیاض را شاگردی بوده است؛ در وقت وفاتش فضیل پیمش او حاضر شد و سورة یس می خواند؛ او گفت یا استاد این سورة بخوان^۶؛ فضیل خاموش شد بعد از آن او را کلمه **لا اله الا الله** تلقین می کرد

۱- ب: است از معرفت ترا داده است از معرفت خویش ...

۲- ب: الله لا یخیب آمالنا من فضله ... ۳- ب: و مقصران را و مجتهدان را

۴- ب: و به آیات ... ۵- قرآن کریم ۴۸/۲۶

۶- ب: بخون

او گفت این کلمه نگویم که بزارم ازین کلمه و برآن بمرد؛ و فضیل از آن صورت ملول و متعجب گشت و همه روزه گریه و رقت می نمود و از صعوبت این حال چهل روز از خانه بیرون نیامد؛ بعد از آن او را به خواب دید که به دوزخ می کشیدند سؤال کرد ازو که به چه سبب حق تعالی ایمان از دل تو بیرون کرد؟ و تو عالمترین شاگردان من بودی؛ او گفت به سه چیز:

اول نیمه که اصحاب خود را من به خلاف آن گفتمی که باتو می گفتم .
دوم آنک حسد بردمی بر یاران خویش .

سوم آنک زحمتی داشتم و با طبیبی حال خود گفتم گفته بود که هر سال باید که قدحی خمر بازخوری تا این علت از تو زائل شود؛ من هر سال قدحی خمر می آشامیدم **نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ سَخَطِهِ الَّذِي لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ** .

پس حال دو مرد دیگر یاد کنیم : یکی آنچ از عبدالله المبارك رحمه الله دیده اند که چون وفاتش نزدیک رسید نظر به آسمان کرد و بخندید و گفت **لَمَثَلٌ هَذَا فليعمل العاملون** ^۱ . و از امام الحرمین رحمه الله علیه شنیدم که حکایت کرد از استاد ابوبکر (رحمه الله) که وی گفت یاری داشتم مبتدی بسیار جهد می کردی در تعلم و حاصل اجتهادش اندک بودی و ما را ^۲ از آن تعجب می بود، رنجور شد و همچنان در رنجوری هم سعی می نمود؛ و از رباط که سالکان بودند بیرون نشد و به دارالمرضی نرفت و جد و جهد خویش بنگذاشت تا حال برو سخت شد و من به جانب او نشسته ام می بینم که چشم به طرف ^۳ آسمان بگشود و گفت مرا که یابن فورك **لَمَثَلٌ هَذَا فليعمل العاملون** ^۴ و در آن حال درگذشت .

و از دیگری روایت کرده اند از مالک دینار که در خانه همسایه رفت در وقت وفاتش . او گفت ای مالک دو کوه از آتش در پیش منست مرا تکلیف می کنند که بر بلاء این دو کوه رو (مالک گفت) از آن حالت تعجب نمودم که ظاهراً آن کس، نه از این قبیل بود، احوال او از اهل او تفحص کردم گفتند او را دو پیمان بود که به یکی بستدی ^۵ و به یکی دیگری به مردم دادی . مالک بن دینار هر دو را طلب

۱- قرآن کریم ۶۱/۳۷ ۲- ب: و ما تعجب می نمودیم رنجور شد...

۳- ب: با طرف..... ۴- قرآن کریم ۶۱/۳۷ ۵- ب: بستد می ...

کرد و به هم باز گرفت^۱ و بشکست. بعد از آن هم از آن مرد حلال پرسید گفت حال بدتر و دشوارتر (ست).

اما از حال قبر و صورت بعد الموت حال دو مرد یاد کنیم. یکی آنک روایتست از بعضی صلحا که سفیان ثوری را به خواب دیدم بعد از وفات گفتم یا ابا عبدالله^۲ حال چو نیست؟ گفت این وقت نه زمان کنیت است گفتم یا سفیان کیف حالک گفت شعر:

نظرت الی ربی عیاناً و قال لی	هنیئاً رضایی عنک یابن سعید
لقد كنت قواماً اذا اللیل قد دجی	بعبرة مشتاق وقلب عمید ^۳
لقدونک فاختر ای قصر تربیده	وزونی فأنی عنک غیر بعید

و حال دیگری: شخصی روایت کرد که یکی را در واقعه دیدم رنگ روی گشته، دست‌ها غل بر نهاده و با گردن بسته؛ گفتم حق تعالی با توجه کرد؟ او این بیت انشا کرد. شعر:

تولی زمان لعبابه و هذا زمان بنا یلعب

و حال دو شخصی دیگر: یکی آنک از صلحا یکی روایت می‌کند که مرا پسری بود که شهید شده بود و من او را به خواب ندیده بودم تا آن شب که عمر بن عبدالعزیز وفات یافت، آن شب پسر را به خواب دیدم گفتم ای پسر نه تو مرده بودی؟ گفت نه لیکن شهید شدم و انا حی عندالله تعالی و خدای روزی می‌فرستد براء من؛ گفتم ما جاء بک به چه کار آمدی؟ گفت ندا در دادند در اهل آسمان که هیچ نبی و صدیق و شهید باید که نما ندالا که بر نماز عمر عبدالعزیز حاضر شود؛ من نیز آمده بودم که نماز بروکنم؛ پس آمدم تا بر شما سلام کنم.

و (حال) یکی دیگر هشام بن حسان حکایت می‌کند که مرا پسری جوان وفات یافت شبی به خواب دیدم او را پیر شده، گفتم ای^۴ پسر تو جوان گذشتی این پیری چو نیست و از چیست؟ گفت چون فلان کس پیش ما آمد جهنم به واسطه قدوم او زفره و ناله و نعره زد که از هیبت آن همه جوانان ما پیر شدند نعوذ بالله الرحیم من عذابه الالیم.

۱- ب: باز گرفت ... ۲- ب: یا ابا عبدالله ... ۳- ب: و قلب عبید.

۴- ب: و لهذا ... ۵- ب: این پسر تو جوان گذاشتی ای پیری چو نیست ...

اما حال قیامت؛ تو در کلام الله تعالی اندیشه و تأمل کن که می فرماید:
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المعرّمین الی جهنم وردا.^۱ یکی از گور
 سر بردارد؛ براق بر سرگور داشته باشند؛ وتاج و خلل در پوشانند؛ و بر نشانندش؛ و از
 اعزاز و اکرام نگذارند که پیاده به بهشت رود بلکه بر براقش نشانند و به جنات
 النعیم رسانند و دیگری از گور برآید زبانیه بر سرش استاده باشد؛ با انکال و اغلال
 و نگذارد که آن بدبخت به پای خود به دوزخ رود؛ بلکه بر روی بکشند و به دوزخ
 برند؛ **نعوذ بالله من عذاب الله.**

و از بعضی علما شنیدم که روایت می کردند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 که چون روز قیامت باشد قومی^۲ از گور برآیند و مراکب گوهری و نجیان بر سرگور
 او داشته باشند تا آن قوم برنشینند و ایشان را بالهائ سبز باشند که بدان پیرند^۳
 تا به دیوار هاء بهشت رسند؛ فرشتگان چون ایشان را ببینند بایکدیگر گویند این چه
 قوم اند؟ پس گویند نمی دانیم که اینها؟ چه قوم اند؛ مگر از امت محمداند (صلوات الله
 وسلامه علیه). پس بعضی از ملائکه پیش ایشان آیند و سؤال کنند که شما از امت
 کدام پیغمبرید؟ گویند از امت پیغمبر آخر الزمان محمد صلی الله علیه وسلم؛ پس
 فرشتگان گویند حساب شما کردند؟ گویند نه، باز پرسند که اعمال شما را وزن کردند؟
 گویند نه، باز پرسند که شما کتاب اعمال خود خوانده اید؟ گویند نه. پس فرشتگان
 گویند باز گردید که اینها همه باز پس گذاشته اید، ایشان گویند شما چیزی به ما داده اید
 تا حساب کنید آن را؟

و در خبری دیگر چنین است (که جواب چنین گویند) که ما حکومت و پادشاهی
 نداشتیم که عدل کنیم و جور نکنیم؛ مابندگان بودیم که به عبادت و طاعت خداوندگار
 خود مشغول بودیم؛ چون بخواندند اجابت کردیم. پس منادی ندا کند که
صدق عبادی. ما علی المحسنین من سبیل والله غفور رحیم. نمی شنوی خدای تعالی
 می فرماید: **افمن یلقى فی النار خیر امن یأتی آما یوم القیمة.** چه بزرگ و محترم
 مردی بود که آن همه احوال و زلازل و وقائع روز قیامت بیند و ایمن باشد و هیچ

۱- قرآن کریم ۱۹/۸۶ ۲- ب: که قومی ... ۳- ب: به پیرند
 ۴- ب: از چه قوم اند. مگر امت محمداند ۵- قرآن کریم ۴۱/۴۰

فزعی و خوفی و هیتی در دل او نرود و بر نفس او هیچ ثقلی و ملالتی نباشد؛ طوبی لذلک الرجل؛ نسال الله ان يجعلنا و ایاکم من اولئک السعداء و ما ذلک علی الله بعزیز.

اما حال بهشت و دوزخ تأمل کن دو آیت را از کلام الله: یکی که و سقیهم ربهم شراباً طهوراً. ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکوراً^۱. و قال تعالی حکایة عن آخرین: ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون. قال اخسثوا فیها ولا تکلمون^۲. روایتست که آخر الامر اهل دوزخ به صورت کلاب شوند و در دوزخ بانگ می کنند نعوذ بالله الرؤف الرحیم من عذابه الالیم؛ و به هر حال کار آخرت به غایت مشکل افتاده است. چنانچ یحیی بن معاذ می گوید نمی دانم کدام مصیبت^۳ عظیم ترست، فوت شدن بهشت یا در آتش رفتن؟ اما الجنة فلا صبر عنها و اما النار فلا صبر علیها. و به همه حال (علی کل حال) فوت نعیم اسهل و ایسر بود از مقاسات جحیم. و باز طامه^۴ کبری و مصیبت عظمی خلود و جاویدی و دائمی بودن است، که اگر حالی بودی که امید منقطع شدن بودی سهل بودی ولیکن کار در ابد الابدین است که آن را آخری نیست؛ کدام دل تحمل آن کند و کدام نفس بر آن صابر باشد و ازینست که عیسی علیه و علی نبینا الصلوٰة والسلام (می فرماید) ذکر الخالدین یقطع قلوب الغافین.

و پیش حسن بصری (رحمة الله علیه) ذکر شخصی می کردند (نام او هناد) که بعد از هزار سال عذاب دوزخ کشیده، که یا حنان یا منان می گفت. او را از دوزخ بیرون آرند. حسن بگریست و گفت یالیت که من هناد بودم. اصحاب^۵ ازو این سخن عجب داشتند و اظهار تعجب نمودند؛ فرمود که و یحکم الیس یوماً یخرج؟ نه آخر روزی از آتش بیرون می آید؟

غزالی که حجة الاسلام است می فرماید که مجموع این کار راجع می شود با یک اصل و آن نکته ایست^۶ که پشتها بشکنند و رویها زرد کند و دلها پاره کند و جگرها بگدازاند^۷ و از چشمها خون بیاراند؛ و آن نکته خوف سلب معرفت و ایمان

۱- قرآن کریم ۲۲ و ۷۶/۲۱ ۲- قرآن کریم ۸ و ۱۰۷/۲۳

۳- ب: معصیت ... ۴- ب: بار طاقه کبری و معصیت عظمی ...

۵- ب: اصحاب این سخن ازو عجب داشتند....

۶- ب: و آن نکته است... ۷- ب: بگذارد...

است از قلب ، نعوذ بالله منها . و این غایتیست که خوف خائفان بدان منتهی شود و چشمهء ترسکاران از آن گریان گردد و گفته اند که غم سه نوع است : غم طاعت که (در محل) قبول نیفتد، و غم معصیت که نیامرزد و عفو نکنند ، و غم معرفت، و توحید که مبادا نعوذ بالله که براینند و سلب کنند بلکه عبادالله المخلصون خود گفته اند که غم به حقیقت یکی است و آن غم معرفتست که مبادا مسلوب شود نعوذ بالله و باقی غمها را انتهایی و آخری هست این غم است که بی منتهاست (نعوذ بالله من حلول هذا الكرب العظيم) .

و از یوسف اسباط نقل کرده اند که سفیان ثوری شبی از شبها همه شب می گریست گفتم تو برگناه خود گریه می کنی؟ فرمود که گناه به نزد حق تعالی خوارتر از آنست که امید عفو آن نتوان داشت! گریه من از ترس سلب اسلام است که مبادا نعوذ بالله که حق تعالی ایمان و توحید از دل من برباید . از حضرت عزت به تضرع و ابتهال آن می خواهیم که ما را به مصیبت کبری مبتلا نگرداند و بر ما تمام گرداند نعمت کبری و ما را بر دین اسلام بمیراند و به ایمان به قبر فرستد (رساند) فانه ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین؛ و سبب سوء خاتمه در کتب احیا بیان کرده شد ؛ از آنجا تأمل آن باید کرد که شروع در آن درین موضع موجب اکثار خواهد بود و تفصیل آن بیش از آنست که ذکر بلکه و هم بر آن محیط شود از آنجا معلوم باید کرد و در عمل باید آورد تا مگر که بعون الله و حسن توفیق از جمله رستگاران گردیم ان شاء الله تعالی . اگر گویند از طریق خوف و رجاسلوك کدام اختیار کنیم؟ گوییم طریق مرکب از هردو؛ چنانچ گفته شده براء آنک گفته اند که هر کرا رجا غالب شود او مرجی گردد بلکه بیم باشد که خرمی گردد و هر کرا خوف غالب شود حروری گردد و مقصود آنست که به یکی ازین دو طریق منفرد نشود واحدی (یکی) را ازین بر آن دیگر راجح نداند براء آنک رجا حقیقی از خوف حقیقی منفک نمی شود و همچنین خوف حقیقی از رجا منفک نباشد و ازینست که گفته اند همگی رجا اهل خوف راست الا امن ، و جمیع خوف اهل رجا راست الا یاس و قنوط .

اگر گویند شاید بود که یکی ازین دو طریق بر آن دیگر راجح باشد و اکثر ذکر آ باشد در وقتی از اوقات، بدانک بنده چون حالت صحت و قوت داشته باشد خوف بدو

اولیتر بود و وقتی که ضعیف باشد و مریض خصوص که مشرف باشد به راه آخرت آنجا رجا بدو اولیتر باشد کذا سمعت من العلماء و می گویم من که این معنی از آنست که خدای تعالی می فرماید : **انا عند المنكسرة قلوبهم من مخافتی** . در آن وقت رجا اولیتر از آنک دل شکستگی ، و خوف متقدم که در زمان صحت و قوت و امکان بوده است و ازین سبب خطاب کنند ایشان را که **الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة** .

اگر گویند نه بسیار اخبار آمده است در حسن ظن به خدای تعالی و ترغیب اندر آن؟ بدانک از جمله حسن ظن به خدای تعالی آنست که از معصیت او حذر کنند^۲ و از عقاب او بترسند و در خدمت او اجتهاد به جای آورند^۳، و بدانک اینجاء اصلی اصیل است و نکته عزیز که بیشتر مردمان اندر آن به غلط افتاده اند و آن فرقت میان رجا و امنیت که رجا بر اصل است و امنیت نه بر اصل است. مثال این آنست که هر که زرع کند و جهد کند تا خرمن جمع کند این کس اگر گوید^۴ که امید می دارم نه مرا چندین قفیز غله باشد آن امید او رجا باشد؛ و آن کس که نکارد و نورزد و هیچ جهد نکند و همه سال خفته و کاهل باشد، چون وقت خرمن درآید گوید امید می دارم که مرا چندین قفیز غله باشد، او را گویند از کجا حاصل شود؟ این معنی را نه رجا گویند بلکه امنیت و آرزو گویند^۵ و از این جهتست که تمنی در مستحیلات جایز داشته اند و ترجی در ممکنات فقط. همچنین بنده مؤمن چون در عبادت جهد نماید و از معصیت باز استد^۶ و گوید امید می دارم که این عمل اندک را حق تعالی به فضل خویش در محل قبول آرد و تقصیر را تمام کند و از گناه عفو فرماید و ثواب را مضاعف گرداند و ظن حسن^۷ به فضل و کرم باری تعالی داشته باشد، آن ازو رجا باشد اما چون غافل باشد و ترك طاعت کند و در معصیت کوشد و از غضب خدای تعالی باکی نداشته باشد و به رضاء خدا و وعد و وعید او التفات ننماید پس گوید که امید بهشت و ثواب و نجات از عقاب و نار دارم؛ این امید را که امنیت و آرزو^۸ بی حاصل است رجا و حسن ظن نام نهاده باشد؛ و این خطا و ضلال باشد.

۲- ب: کنید و از عقاب او بترسید و...

۵- ب: گویند...

۷- ب: ایستد و گویند...

۹- ب: حاصل است

۱- قرآن کریم ۴۱/۳۰

۳- ب: آورید و... ۴- ب: آنجا

۶- ب: آرزوی

۸- ب: و حسن ظن به...

حجة الاسلام (قدس سره) می فرماید آنچه این اصل را متین^۱ و محکم گرداند حدیث نبوی است که فرمود، صلی الله علیه وسلم: **الکیس من دان نفسه^۲ وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی على الله تعالى.** و درین باب می گوید حسن بصری رحمه الله علیه که قومی را امنیة به مغفرت غافل گردانید تا که از دنیا بیرون رفتند و ایشان را هیچ حسنه نه، و می گوید (کل واحد من اولئک القوم) که من ظن نیک دارم به خدای تعالی که پروردگار منست و حال آنکه این گفتار اودروغ است، براء آنکه اگر حسن ظن بودی به خدای تعالی حسن عمل نیز بودی؛ پس این آیت بخواند: **وذلكم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین.** از جعفر ضبعی مرویست که گفت ابامیسره عابد را دیدم و از غایت اجتهاد استخوان پهلوهاء او ظاهر شده بود؛ گفتم یا ابامیسر یرحمک الله ان رحمة الله واسعة؛ ازین سخن من او در خشم شد گفت هیچ چیز دیدی از من که آن دلیل قنوط و یأس باشد؟ ان رحمة الله قریب من المحسنین^۳ جعفر می گوید که سخن او مرا به گریه آورد. پس چون جمیع رسل و اولیا و ابدال با آن همه اجتهاد و طاعات و حذر از معصیت (متضرع و مبتهل بوده اند) چگویی در حال ایشان؟ نتوان گفت که حسن ظن به خدای تعالی نداشتند بلکه ایشان به سعت رحمت حق تعالی نیکوگمانتر از تو بودند و به جود و کرم او واثق تر؛ اما دانستند که آن چون بی اجتهاد باشد آن را امنیت و آرزو و غرور خوانند؛ این نکته را معتبر دار و حال ایشان را تأمل کن و از خواب غفلت بیدار شو والله ولی التوفیق.

فصل

و علی الجملة چون رحمت خدای تعالی یاد کردی و سبق (رحمت) بر غضب او دانستی و معلومست که ترا از امة مرحومه گردانید الکریمه علی الله (تعالی)

۱- ب: مبین و ...

۲- ب: نفسه هواها وتمنی...

۴- قرآن کریم ۷/۵۶

۳- قرآن کریم ۴۱/۲۳

و از غایت فضل عظیم او وجود قدیم او عنوان کتاب کریم (یاد کن) که به تو فرستاد، بسم الله الرحمن الرحیم بود. پس بسیاری ایادی و نعم حق تعالی را بر تو ظاهری و باطنی که کرامت کرده است بی شفیعی یا سبق استحقاقی که ترا بوده باشد و از جانبی دیگر کمال جلال و عظمت سلطنت و هیبت او یاد آری و همچنین شدت غضب او و سخط او که آسمانها و زمین قیام بدان نتواند نمود؛ پس غایت غفلت خویش و بسیاری گناه و جفا با دقت امر و خطر معامله با احاطت علم او جل جلاله بدان، و بصیری او تعالی به عیوب و غیوب. پس حسن وعده او به ثوابی که او هام بدان (به کنه آن) نرسد، و شدت وعید او به عقاب و الیم عذاب او که هیچ دلی احتمال ذکر او نتواند کرد، گاهی به فضل و رحمت و رأفت او می نگری و گاهی با نفس و جنایات و جفاء (خود) خود و کثرت هفوات و زلات، و این جمله ترا به خوف و رجا رساند آن گه تو راه عدل سپرده باشی و از هردو جانب مهلک دور شده که آن امن و یأس محض است و متحیر نشده باشی؛ و با هالکان هلاک نشده و از شراب ممزوح عدل شربت خورده و نه به پروت رجا صرف و نه به حرارت خوف صرف، هلاک شده بلکه می بینیم ترا به مقصود رسیده و نفس را شب و روز به طاعت داشته و به خدمت گذرانیده و از معاصی و مخازی (به یکبار) هجرت نموده چنانک نوف می گوید ان نوفاً اذا ذکر الجنة طال شوقه و اذا ذکر النار طار نومه یعنی نوف چون یاد بهشت کند، شوقش زیادت شود و چون یاد جهنم کند خوابش برود و چون چنین باشی از جمله اولیاء و اصفیاء و خواص عباد الله شده باشی ازین جمله که در وصف ایشان می فرماید انهم كانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغباً و رهباً و كانوا لنا خاشعین^۲. و این عقبه خطیره را باز پس گذاشته باشی به اذن الله تعالی و حسن توفیقه پس بسا حلاوت و صفوت که ترا حاصل باشد در دنیا، و بسا ذخیره کریمه و اجر عظیم که نصیب تو باشد در عقبی و الله نسال ان یمدنا و ایا کم بحسن توفیقه و تشدیده انه ارحم الراحمین و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.



باب ششم

در عقبه ششم [قوادح]

وآن عقبه قوادح است. برتو باد ای برادر، ایدك الله وایانا بحسن توفیقه، بعد از آنك راه تو روشن شد و مسیر تو مستقیم گشت که آن را نگهداری به سعی خویش و صیانت کنی از آن چیزی که آن را به فساد آرد و برتو ضائع گرداند و آن به اقامت اخلاص باشد و ذکرمنت و اجتناب از ضد آن.

یعنی (قوادح اول) ریا از براء دوکار: یکی فایده حسن قبول و ظفر و فوز بر ثواب آن، والا آن عمل مردود گردد کل یا بعض، و بی ثواب بماند، چنانک در حدیث آمده است که حق تعالی می فرماید انا اغنی الشركاء (الاغنیاء) عن الشرك، من عمل عملاً فاشرك فيه معی غیری فتصیبی^۱ له فانی لا اقبل الاماكان لی خالصاً. و گفته اند که چون بنده روز قیامت ثواب طلب کند حق تعالی فرماید که در مجالس و محافل نه ترا جایگاه باز دادند و جای برتو فراخ کردند در دنیا معروف و موسوم نبودی، در بیع و شری، نه ترا مسامحت کردند و گرامی داشتند و به اشباه این خطرها و ضررها با او خطاب کنند.

حجة الاسلام (قدس سره) می فرماید که ریا را دو فضیحت است و دو مصیبت^۲. اما فضیحت: یکی فضیحت سراسر است و آن امروز بر رؤس^۳ ملائکه است که چون

۱- ب: فیصینی... ۲- ب: معصیت... ۳- ب: برؤس...

عمل بنده را فرشتگان به آسمان برند و بدان شادی کنند حق تعالی و تقدس فرماید که: **ردوه الی سجين فانه لم يردنی به**. پس آن عمل را بازگردانند و آن بنده و عمل او هردو مفتضح گردند و دؤم فضیحت علانیه است روز قیامت علی رؤس الخلائق روایت کردند از رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه که فرمود مرأی را فردای قیامت به چهار نام خوانند چون ندا کنند، **یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر ضل سعيك وبطل اجرک ولاخلاق لک التمس الاجر ممن کنت تعمل له**. یا مخادع سعی تو^۲ باطل است و مزدت نا یافتست و هیچ نصیب نداری؛ مزد^۳ از آن کس طلب کن که عمل از براء او کرده ای یا مخادع. و روایتست که روز قیامت منادی ندا کند چنانکه همه خلق بشنوند. **ان الذین کانوا یعبدون الناس. قومواخذوا اجورکم ممن عملتم له فانی لا اقبل عملا خالطه شیء**؛ معنی آنست که کجااند آنها که مردم را می پرستیدند برخیزید و مزد از آن کس طلب کنید که عمل براء او می کردید که من عملی را که چیزی با او آمیخته باشند قبول نکنم.

و اما آن دو مصیبت^۵: یکی فوت شدن بهشت است که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید: **ان الجنة تکلمت وقالت انا حرام علی کل بخیل و مرأی** یعنی بهشت به سخن آمد و گفت من حرامم بر هر بخیلی و مرأی. و این خبر^۴ دو معنی را محتمل است: یکی آنکه این بخیل آنست (آن باشد) که به نیکوترین قولی بخیلی کند و آن قول **لا اله الا الله محمد رسول الله است**، و این مرأی آن باشد که به زشت ترین زیایی مرأی کند و آن منافق است که به ایمان و توحید خویش ریا می کند و درین قول تزجیه^۶ است. دوم آنک از بخل و ریا باز ناستد^۷ و نفس را از آن نگاه ندارد و در خطر آن باشد که شومی آن او را در کفر اندازد تا بهشت ازو به یکبار فوت شود و او از آن نعیم به یکبار بازماند **نعوذ بالله من الضلال**.

مصیبت دؤم در آتش رفتن است و این مصیبت از ریا بودن از آنست که ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند از رسول صلی الله علیه وعلی آله و سلم که اول

- | | |
|--------------------------------|--|
| ۱- ب: مرأی فردای قیامت... | ۲- ب: سعی تو و باطل است و ثروت نا یافتست |
| ۳- ب: نداری فردا از آنکس... | ۴- ب: و شر و از ... |
| ۵- ب: و اما آن در مصیبت یکی... | ۶- ب: خبر را دو معنی محتمل... |
| ۷- ب: ترجیئه | ۸- ب: باز نه ایستد و... |

کسی را که روز قیامت بخواند مردی باشد که قرآن جمع کرده باشد و مردی که فی سبیل الله جهاد و قتال کرده باشد. و مردی که مال بسیار خرج کرده باشد^۱ در راه خدا تعالی.

مردقاری را گوید ترا نیاموختم^۲ آنچه به رسول خود فروفرستادم؟ گوید بلی یارب؛ فرمان آید که چه^۳ کردی در آنچه آموختی؟ گوید یارب شب و روز براء رضاء تو بدان قیام نمودم و می خواندم. الله تعالی فرماید که دروغ می گویی و فرشتگان نیز گویند که دروغ می گویی. حق تعالی فرماید که بلی می خواندی و غرض آن بود که بگویند که فلان قرآن خوان و قاری است و گفتند.

و این مرد را که مال بسیار جمع کرده و نفقه کرده باشد در راه خدای تعالی بیارند؛ از حضرت عزت فرمان آید که دنیا و مال او بر تو پاشیدم و ترا از خلق مستغنی گردانیدم چنانچ به هیچ آفریده احتیاج نداشتی بنده گوید بلی یارب؛ از حق تعالی فرمان رسد که چه کردی و چه ساختی بدین مال که من به تو دادم؟ گوید صدقه می دادم^۴ در راه تو و صله رحم می کردم؛ خدای تعالی فرماید که دروغ می گویی و فرشتگان^۵ برین گواهی دهند که دروغ می گوید؛ حق تعالی فرماید که بلی صرف کردی لیکن خواستی که مردم بگویند که مردی سخنی است مردی کریم است و گفتند.

آن دیگر که در قتال کشته شده باشد بیارند؛ ندا رسد که قوت و جرأت و بسالت دادم چه کردی؟ گوید پروردگارا به جهاد مأمور بودم و فرمان برداری کردم و مقاتله کردم با اعداء تو تا کشته شدم؛ از حق جل و علا فرمان رسد که دروغ می گویی فرشتگان همچنین اتفاق نمایند در دروغ او. پس حق تعالی فرماید که بلی چنین کردی براء آن تا بگویند که مردی دلیر و دلاور و شجاع است و گفتند.

پس رسول صلوات الله علیه دست بر زانوه من زد و فرمود که یا اباهریره **اولئک** اول خلق تسعربهم نار جهنم؛ یعنی ایشان اول خلقی اند که بدیشان بتابد آتش دوزخ.

۱- ب: و در راه ...
 ۲- ب: بیاموختم ...
 ۳- ب: که کردی ...
 ۴- ب: بیارید ...
 ۵- ب: صدقه میدادی در راه ...
 ۶- ب: و فرشتگان ...

و این عباس (رضی الله عنهما) می گوید از رسول خدا شنیدم صلی الله علیه وسلم که فرمود ان النار واهلها يعجون من اهل الرياء قيل يا رسول الله وكيف تعج النار قال من حر النار التي يعذبون بها. معنی آنست که آتش دوزخ و اهل دوزخ از اهل ریا به فریاد و نفیر آیند گفتند یا رسول الله چگونه و چرا باشد این؟ فرمود که از گرمی و سوزش آتشی که اهل ریا را بدان عذاب کنند و فی هذه الفضائح بلاغ لا ولی الا بصاره. یعنی درین فضیحتها خداوندان بصیرت و عقل را کفایتست؛ والله ولی الهدایة بفضله و منه.

اگر گویند خبرده ما را از حقیقت اخلاص و ریا و حکم آن و تأثیر آن در عمل. بدانکه اخلاص به نزدیک علماء ما دو گونه است: اخلاص عملست و اخلاص طلب اجرست. اما اخلاص عمل، ارادت^۱ تقربست به خدای تعالی و تعظیم امر و اجابت دعوت او و باعث بدین ارادت، اعتقاد صحیح باشد و ضد این اخلاص نفاق است؛ و آن تقرب کردنست به غیر خدای تعالی^۲؛ و شیخ ما رحمه الله فرمود که نفاق آن اعتقاد فاسد است که منافق را باشد در حق خدای تعالی و آن نه از قبیل ارادتست براء سببی که در موضع خویش گفته ایم. اما اخلاص در طلب اجر گفته ایم که ارادت نفع آخرتست به عمل خیر، و حواریون عیسی را^۳ (علیه السلام) گفتند از اعمال چیست که خالص است فرمود که آنچه براء (تقرب) خدای تعالی کنند و دوست ندارند که کسی ایشان را بدان محمّدت کند و شیخ جنید رحمه الله فرموده است الاخلاص تصفية الاعمال من الكدورات. و فضیل گفت الاخلاص دوام المراقبة و نسيان العظوظ كلها و این بیان کامل است و اقاویل درین بسیار است؛ و از رسول خدا صلی الله علیه وسلم پرسیدند که اخلاص چیست فرمود تقول ربی الله ثم تستقیم كما امرت یعنی هواء نفس خود را نپرستی و تابع او نباشی و عبادت نکنی الا براء خدای تعالی و در طاعت داری مستقیم شوی چنانچه فرموده اند و این اشارتست بدانکه هر چه غیر خدا است عز و جل نظر از آن منقطع کنی و به حقیقت اخلاص اینست و ضد اخلاص ریا است و ریا ارادت دنیا است به عمل آخرت.

۱- ب: اراده قرب است به خدای ... ۲- ب: خدای تعالی و آن نه از قبیل...

۳- ب: عیسی را علی نبینا و علیه السلام... ۴- قرآن کریم (واستقم كما امرت) ۲/۱۵

و ریا دونوع است: ریا محض است و ریا تخلیط. ریا محض آن باشد که بدان عمل آخرت که می کنی هیچ دیگر نخواهی الا فائده دنیوی و ریا تخلیط آن باشد که هر دو خواهی هم نفع دنیا و هم نفع آخرت. اما تأثیر آن؛ بدانکه اخلاص عمل آنست که آن فعل قربت باشد به حق بس، و اخلاص طلب اجر آن باشد که آن عمل مقبول افتد و افرالاجر والتعظیم و نفاق حبط عمل کند و از آن بیرون برد^۱ عمل را که قربت باشد و استحقاق ثواب برو مترتب شود. پس ریا محض پیش بعضی از علما از معارف نباشد و اگر چه نصف ثواب را باطل گرداند. و پیش بعضی دیگر از معارف باشد^۲ فانه یذهب بنصف الاضعاف، والتخلیط یذهب بربع الاضعاف و پیش شیخ ما صحیح آنست که ریا محض، باتذکر آخرت نه از معارف باشد و مختار (اختیار) قول آنست که تأثیر ریا در رفع قبولست و نقصان در ثواب و به نصف و ربع مقدر نیست و شرح و تفصیل آن در اسرار معاملات دین و در احیاء علوم دین گفته ایم. اگر گویند موضع اخلاص چیست و در کدام طاعت واقع شود و واجب بود بدانکه به نزدیک علما اعمال سه قسم است: قسم اول آنست که هر دو اخلاص درو واقع شود و آن عبادات ظاهره اصلیه است. و قسمی آنست که هیچ یک از اخلاصین درو واقع نشود و آن عبادات باطنه اصلیه است و قسمی آنست که اخلاص طلب اجر درو واقع شود، نه اخلاص عمل و آن مناجاتست که مأخوذه است براء عدت عبادت. شیخ ما رحمه الله گفت هر عملی را که احتمال دارد که به غیرخدای^۳ تعالی صرف کنند از عبادات اصلی، اخلاص در آنجا واقع شود^۴ و در اکثر عبادات باطنه اخلاص عمل در آنجا واقع شود. اما اخلاص طلب اجر. مشایخ کرامیه گفته اند که در عبادات باطنه واقع نشود براء آنکه به غیر حق جل و علا (را) برآن اطلاع نیست دواعی ریا را در آن مدخلی نباشد پس به اخلاص طلب اجر محتاج نباشد و شیخ ما (رحمه الله) گفتی که چون به عبادت باطنه از حق تعالی دنیا طلبند آن نیز ریا باشد. من می گویم بعید نباشد برین تقدیر که در اکثر عبادات باطنی هر دو اخلاص واقع شود و در نوافل همچنین هر دو اخلاص واجب باشد

حالة الشروع فی النوافل.

۳- ب: بغیر بخدای...

۲- ب: نباشد

۱- ب: برود عمل را...

۵- ب: به عبارات باطنه...

۴- ب: واقع نشود و...

اما مناجات که از براء^۱ عدت عبادت در عمل می‌آرند اخلاص طلب اجر درو آید دون اخلاص عمل براء آنک مناجات به نفس خویش صلاحیت آن ندارد که قربت باشد بلکه او عدت (است بر قربت) یعنی ساز قربتست .

اگر گویند آنچه بیان کردی موضع و محل اخلاص بود اکنون بیان کن که وقت آن کی باشد . بدانک اخلاص عمل باید که با فعل مقارن باشد و ازو متأخر نشود . اما اخلاص طلب اجر ، وقت باشد که متأخر افتد و پیش بعضی از علما وقت فراغ از عمل معتبر است (اگر به اخلاص افتد اگر به ریا که چون) خواه به اخلاص فارغ شد خواه به ریا ، که چون فارغ شد کار منقضی شد ؛ استدراک او بعد از آن ممکن نباشد و به نزدیک غیر ما از مشایخ کرامیه مادام که منفعة مطلوبه حاصل نشده است اقامت اخلاص ممکن است در آن عمل و چون مطلوب یافت **فان الاخلاص فيه قدفات** . و بعضی علما گفته اند اقامت اخلاص در فریضه ممکن است تا به وقت موت و **اما النوافل فلا سبیل الی ذلک** . و فرق آنست که حق تعالی بنده را به فرایض فرمود . پس مأمول از حضرت صمدیت آنست که تیسیر و تفضل کرامت فرماید در آن اما نوافل بنده خود را در آن انداخت و نفس خود را بدان مکلف داشت . پس به حق آن کما ینبغی مطالب باشد .

حجة الاسلام (قدس سره) می‌فرماید که درین مسأله فائده آنست که آن کس که ازو ریا سابق و صادر شده باشد یا ترك اخلاص کرده باشد ممکن باشد او را استدراک و تلافی آن کردن به یکی ازین وجوه و مقصود از نقل مذاهب درین دقایق آن بود که دانستیم که درین وقت عاملان این کار اندک اند و رغبت مردم در سلوک این طریق کمتر و آنک کار بر مبتدی نزدیک کرده باشیم که اگر دواء علت خود در وجهی نیابد^۲ در وجهی دیگر بیابد براء آنک اغراض^۳ مختلف است و علل اعمال و آفات هم مختلف **فافهم ارشدك الله بهدایته** .

اگر گویند هر عملی که باشد محتاج باشد به اخلاص منفرد یا نه ؟ بدانک درین مسأله اختلاف اقوالست بعضی بر آنند که هر عملی را اخلاصی علی الانفراد واجب است و بعضی دیگر جائز داشته‌اند که یک اخلاص متناول جمله بود از

۱- ب: عبادات در عمل ... ۲- ب: نیاید در ... ۳- ب: اعراض

عبادات . اما عملی^۱ که ذوارکان باشد همچو صلوة و وضو آن را یک اخلاص کافی باشد زیرا که بعضی از آن به بعضی متعلق است در صلاح و فساد . پس آن عمل با ارکان کأن^۲ که یک چیز است .

اگر گویند ، اگر به عمل^۳ خویش بنده خیر دنیوی خواهد از حق تعالی و از مردم هیچ نخواهد نه مدح ، نه سمعه نه منفعت این ریا باشد یا نه ؟ بدانک این محض ریا باشد که علماء ما گفته اند که اعتبار در ریا مرادست نه بدان کس که از او خواهند . اگر مراد او (عامل) از عمل خیر نفع دنیای باشد آن ریا است خواه از خدا خواهد^۴ خواه از مردم قال الله تعالی من کان یرید (حرث) الاخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدینا نؤته منها و ماله فی الاخرة من نصیب^۵ . و اعتبار به لفظ ریا نیست و اشتقاق او از رؤیت ولیکن این ارادة فاسده را این نام نهاده اند ، زیرا که این ارادت چون باشد اکثر آن باشد که از جهت مردم باشد و رؤیت ایشان فافهم (عافاك الله) .

اگر گویند مقصود از دنیا که از حق تعالی (می) خواهند آنست که او را از مردم تعفف باشد و عدت عبادت خدای تعالی این طلب ریا باشد یا نه ؟ بدانک تعفف نه در کثرت مال و حطام دنیای است بلکه در قناعت اوست و وثوق به کفایت حق جل و علا . و اما عدت بر عبادة الله . پس اگر مرادش آنست ، آن ریا نباشد و همچنین هر چه به کار آخرت (و اسباب آن) متصل و متعلق باشد زیرا که این ارادت بدین نیت خیر و حسنه شود و در حکم اعمال آخرت آید و ارادت خیر ریا نباشد . و همچنین اگر خواهی که ترا تعظیمی باشد عند الناس یا محبتی و ارادتی عند المشایخ و الائمة و مقصود تو ازین آن باشد که ترا تمکنی باشد و در تأیید و تقویت مذهب حق و نشر علم و رد مذهب اهل بدع یا تحریص و تحضیض^۶ مردم بر عبادت و مانند این ، نه آنک قصد تو شرف نفس خود بود من حیث النفس یا ادراک چیزی از دنیای که آن همه ارادتها ارادات سدیده و نیت محموده پسندیده است هیچ یکی از آن در باب ریا داخل نشود ؛ براء (آنک) مقصود از آن مجموع بالحقیقه امور اخروی

۲- ب: کانک یک چیز ...

۱- ب: عملی را که ذوارکان ...

۴- ب: و خواه از مردم ...

۳- ب: گویند بنده به عمل خویش خیر ...

۶- ب: و تخصیص مردم ...

۵- قرآن کریم ۴۲/۲۰

است .

و بدانک من پرسیدم از بعضی مشایخ ما ازین معنی که یاران و دوستان ما در وقت دست تنگی (و غیره) عادت دارند که سورة الواقعة می خوانند و مراد ایشان آنست که حق تعالی آن ضیق و شدت را رفع کند و چیزی از دنیاوی بریشان کرامت فرماید پس چگونه درست آید طلب متاع دنیا به عمل آخرت؟ شیخ جواب فرمود که مراد ایشان آنست که حق تعالی ایشان را قناعتی یا قوتی بخشد که آن عدت ایشان بود بر عبادت خدای (تعالی) و قوتی کرامت کند بر درس علم و تعلیم^۱ و تعلم و این جمله از ارادتهاء خیراست نه طلب دنیا و متاع آن و بدانک سیرة سورة واقعه خواندن^۲، در حالت شدت و خصاصت صورتیست که اخبار بدان^۳ وارد شده است از رسول صلی الله علیه وسلم، و از صحابه او رضی الله عنهم، تا بدین حد که ابن مسعود (رضی الله عنه) را گفتند در وقت عتاب (برسبیل معاتبه) که مرحمتی بفرزند نمی کنی و از دنیاوی چیزی براء ایشان نمی گذاری؟ در جواب فرمود که براء ایشان سورة الواقعة گذاشته ام **لقد خلقت لهم سورة الواقعة** .

و من ذلك الاصل این خصلت در سیرت علماء ما جاری است و الا بحمدالله تعالی و منه این طایفه را که اهل تصوف اند هیچ مبالاتی نیست به شدت و ضیق امر دنیا و دنیاوی یا به وسع^۴ و خصب و خفض عیش آن، بلکه ایشان تنگی و عسر غنیمت دارند و نعمتی دانند از حق عز و علا^۵ و آن را به فال دارند در میان احوال خویش و اگر چیزی بادید شود که آن را مردم سعت و نعمت و احسان دانند ایشان از آن^۶ حال خائف شوند که مبادا که این استدراج باشد و مصیبت در احوال کیف و بظانتهم الاسفار والطنی فی عموم الاحوال و بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان می گویند که جوع سرمایه و رأس المال ماست اینست وضع مذهب اهل تصوف و این مذهب منست و مذهب شیوخ من و سیرة سلف ما چنین بوده است. اما تقصیری که از بعضی متأخران می رود بدان اعتباری نیست .

۱- ب: علم و تعلم این جمله ...

۳- ب: آورده شده است ...

۵- ب: با وسع و ...

۷- ب: از این حال ...

۲- ب: خواندن ...

۴- ب: خلقت لهم ...

۶- ب: حق تعالی و آنرا ...

و ذکر این فصل از بهر آن کردیم تا مخالفی^۱ غمزی در آن غمزی نکند چو مقصود قوم نداند قدحی کند یا مبتدی سلیم الصدر که هنوز حق علم نگزارده باشد در غلط نیفتد که این معنی چگونه لائق اهل زهد و ریاضت و تجرد باشد و نداند که این امریست که از سنت اخذ کرده اند و مقصود حصول قناعت است و عده بر عبادت نه اتباع شره و شهوت، یا^۲ ضعف از احتمال عدت و شدة و اکثر آنچه در عقب این سنت و سیرت بادید آید قناعت دل باشد و فقد کلب جوع، و ضعف شهوت و شره او، و سلو او از طعام و نهمت او در آن. علم ذلک من امتحنه و جربه. فاعلم ذلک موفقاً بتوفیق الله و هدایتہ ان شاء الله تعالی.

قادر دوم عجبست؛ به درستی که بر تو واجبست و لازم که از آن اجتناب نمایی از براء دو کار: یکی آنک عجب بنده را از توفیق و تأیید حق باز دارد فان المعجب مخدول و چون تأیید و توفیق از بنده منقطع شود چه زود هلاک شود و ازین جهت حضرت رسالت صلوات الله علی ملک^۳ الحضرة فرموده است: ثلث مهلكات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه. و دؤم آنک عجب عمل صالح را به فساد آورد و ازین جهت عیسی علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام فرمود یا معشر الحواریین کم من سراج قداطفاته الريح و کم من عابد قدافسده العجب و چون مقصود (وفائده از وجود بنده عبادتست) و اعتبار عبادت به اخلاص است و این خصلت بنده را محروم می گرداند تا او را هیچ خیره حاصل نشود و اگر اندکی حاصل شود آن را به فساد می آرد تا او را هیچ حاصلی نباشد. پس از چنین خصلتی اجتناب لازم بود و نفس را از او منقطع گردانیدن واجب بود.

اگر گویند حقیقت عجب چیست و معنی او، و تأثیر و حکم او چه باشد؟ بدانک عجب بزرگ داشتن عمل صالح است و تفصیل آن اینست که علماء ما گفته اند رحمهم الله: ذکر العبد حصول شرف العمل الصالح بشیء دون الله او الناس او النفس و گفته اند که وقتها باشد که عجب مثلث بود یعنی ثلثه را تذکر کنند باهم النفس والخلق والشیء. و مثنی بود به آنک دو ازین یاد کند و موحد باشد یعنی یکی یاد

۱- ب: مخالفی غمزی در آن غمز وی نکند چون مقصود... ۲- ب: با ضعف...

۳- ب: تلک... ۴- ب: المرأة ۵- ب: هیچ چیز حاصل...

کند و ضد عجب ذکر منت است، به آنک یاد کند که این به توفیق خدای تعالی است که او را بدین عمل مشرف گردانید و قدر او را و ثوابش را معظم داشت و این ذکر و تذکر این عند دواعی العجب فرض باشد و در سایر اوقات نقل بود. اما تأثیر عجب در عمل بعضی علماء ما گفته اند منتظر احباط باید بود اگر قبل الموت توبه کرد از عجب سلامتی یافت و الا احباط کند. و محمد صابر که از شیوخ کرامیه بود برین مذهب بود و احباط به نزدیک او آنست که جمیع اسماء حسنه از عمل ببرد و زایل کند تا مستحق هیچ ثواب و مدحت نباشد و به قول غیر او احباط ذهاب اضعاف^۱ است، بس.

اگر گویند چگونه ملتبس و پوشیده شود بر مرد عاقل عارف که خدا است جل جلاله که (او را) توفیق عمل صالح می دهد و قدر او را عظیم می کند و ثواب او را مضاعف و بسیار می گرداند بفضل و منه. بدانک اینجا نکته لطیفه و ذخیره شریفه هست^۲ و آن آنست که مردم در عجب^۳ بر سه صنف است: یک صنف آن گروه اند که به همه حال معجب اند. و این طائفه معتزله اند و قدریه که در اعمال (و افعال) خود خدای را بر خود هیچ منتی ندانند و اعانت و توفیق (خاص و لطف حق) را انکار کنند و این به واسطه شبهتی است که ایشان را بازدید شده (است).

و گروهی دیگر به همه حال ذا کر منت اند، و می دانند که به توفیق و تأیید خدا است جل جلاله و ایشان مستقیمانند در طاعت، به هیچ عمل معجب نشوند و این به سبب بصیرت است که حق تعالی ایشان را بدان گرامی داشته است و تأیید است که ایشان بدان مخصوص شده اند.

و گروه سئم اصحاب تخلیط اند که عامه اهل سنت اند گاهی متنبه و بیدار شوند و ذکر منت خدای تعالی کنند و باری دیگر غافل شوند و عجب آورند و آن به سبب غفلت عارضه است و فترت در اجتهاد و نقص در بصیرت. اگر گویی که حال قدریان و معتزله چگونه باشد در افعال ایشان؟ بدانک در آن اختلاف است؛ بعضی گفته اند که محبط باشد از جهت اعتقاد ایشان و بعضی گفته اند هیچ عملی به اعتقاد جمله فرق اسلام محبط نگردد تا آن که هر عملی به عجبی خاص متعلق گردد همچنانک

۱- ب: اضعافست پس... ۲- ب: هشت... ۳- ب: در عجب و عجب بر سه...

اعتقاد اهل سنت مانع عجب نیست در هر عملی، تا آن گه که به ذکر منت مخصوص شود.

اگر گویند غیر عجب و ریا قادی دیگر هست در عمل یا نه؟ بدانکه قادی بسیارست و لیکن ریا و عجب را ذکر کرده شد که این هر دو اصل اند که معظم باب قدح برین دومی گردد؛ و بعضی مشایخ گفته اند که حق بنده آنست که عمل را از ده چیز محافظت کند: نفاق و ریا و تخلیط و من و اذی و ندامت و عجب و حیرت و تهاون و خوف ملامت مردم.

و شیخ ما رحمه الله ضد هر یکی ازین خصال بیان کرده است و اضرار این خصال در عمل، ضد نفاق اخلاص عمل فرموده است؛ و ضد تخلیط تفرید؛ و ضد منت تسلیم عمل به خدای تعالی؛ و ضد اذی تحسین عمل؛ و ضد ندامت تثبیت نفس؛ و ضد عجب ذکر منت؛ و ضد حیرت غنیمت داشتن خیر؛ و ضد تهاون تعظیم توفیق؛ و ضد خوف ملامت مردم خشیت. و بدانکه (بیان اضرار) نفاق احباط عمل کند. و ریا موجب رد عمل گردد (شود). و من و اذی احباط صدقه کنند اصلا در وقت؛ و به نزد بعضی از مشایخ اضعاف آن حبط کند. و ندامت حبط عمل کند به قول همه. و عجب اضعاف عمل حبط کند و حیرت و ندامت و خوف ملامت، و تهاون قدر عمل را سبک گردانند؛ و رزانت ازو زائل کنند.

حجة الاسلام (رحمه الله) می گوید من گفتم قبول و رد عمل عند التحصیل راجع باشد با نوعی از تعظیم و استخفاف، و احباط باطل کردن منافی است که به فعل دارد و به سبب او. پس گاهی ابطال ثواب باشد و گاهی ابطال تضعیف، و ثواب منفعتی است که عمل به عینه و (قرائنه و احواله) اقتضاء آن کند و تضعیف زیادتی بود برین. و رزانت زیادتی^۱ است که به مقتضاء قرائن و احوال دیگر حاصل شود چون احسان با یکی از اهل خیر؛ پس مادر و پدر پس با پیغمبری از پیغمبران، پس در چیزی رزانت باشد و تضعیف نباشد. فهذا تهذیب ما تحققت فی هذه المعانی، فأفهم ذلك و من الله التوفیق.

فصل

بر تو باد ای برادر که قطع این عقبه مخوفه کنی که ذات المقاطع والمتالف است در غایت تحرز واجتناب و احتیاط که صاحب بضاعت طاعات همه عقبه ها ببرد و تحمل همه مشقتها بکند تا او را بضاعت عزیز طاعات و شریف خیرات حاصل گردد (شود) و بر آن بضاعت چندان نترسد که در این عقبه، براء آنک درین عقبه راهزنانند که بضاعت او بربایند و تلف کنند و آفتها پدید آید که فساد طاعت از آن باشد. پس اعظم خطراً و اعظم آفاتاً و وقوعاً این دو مقطع است که ریا و عجب است. پس ما در هر یکی اصولی چند مقنع بگوییم که ترا کافی باشد بتوفیق الله تعالی.

اما (اصل اول) ریا پس یاد کن قول الله تعالی: 'الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامرینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بكل شیء علماً' یعنی خدای تعالی می فرماید که آسمان و زمین بیا فریدم با همه بدائع و صنائع و غرائب و اکتفا کردم به نظر تو تا تو بدانی که من قادرم و عالم و تود و رکعت می کنی با همه تقصیر و عیبه و تو اکتفا نمی کنی به نظر من و به علم من و به ثناء من و شکر من از تو، دوست می داری که خلق بدانند و بدان مدح تو کنند این از وفا باشد یا از عقل؟ هیچ آدمی بدین رضا دهد و برخود این پسندد؟

اصل دوم آنک هر کرا جوهری نفیس باشد که ممکن باشد که از بهاء آن هزار هزار دینار بستاند چون آن را به فلسی بفروشد خسرانی عظیم و غبنی فاحش باشد و دلیلی روشن بر خست نفس و قلت عقل او و ضعف رأی و تدبیر. پس آنچ بنده به عمل خویش حاصل خواهد کرد از مدح و ثناء و حطام دنیا به نسبت با رضا [ی] رب^۱ العالمین، و شکر و ثناء او از فلسی کمتر باشد در جنب هزار هزار دینار^۲ بلکه

۱- قرآن کریم ۶۵/۱۲ ۲- ب: بارضاء رب العالمین... ۳- ب: دنیا...

در جنب دنیا و مافیها باشرها، و خسرانی عظیم تر آنک این همه کرامات شریف عزیز از نفس توفوت می شود. بدین صورتهاء حقیر دون خسیس. پس اگر لابد است طلب این جنس طلب آخرت کن که دنیا خود تبع شود بلك طلب مولی کن تا هر دو جهان و هر دو سرای به تو دهد که اوست مالک هر دو و می فرماید: **من کان یرید ثواب الدنيا فعند الله ثواب الدنيا والاخرة**. و قال النبی صلی الله و علیه و علی آله وسلم: **ان الله يعطى الدين بعمل الاخرة ولا يعطى الاخرة بعمل الدنيا**. پس چون تو (خالص گردانی نیت را) نیت خالص کنی و همت را مجرد گردانی براء آخرت، دنیا و آخرت ترا حاصل گردد. و اگر دنیا خواهی آخرت خود حالی نداری^۲ و دنیا چنانک خواهی شاید که نیابی و اگر بیابی چنانک خواهی با تو بنماند البته؛ پس خسران دنیا و آخرت حاصل باشد. **ذلك هو الخسران المبين**.^۳ فتأمل ایها الغافل لتعلم ای شیء تعمل.

اصل ستم آنک این مخلوق که این عمل براء او می کنی و رضاء او می طلبی اگر بداند که تو از بهر او این عمل می کنی ترا دشمن دارد و از تو خشم گیرد و ترا عظیم خوار و مستخف دارد. پس عاقل چرا عمل براء کسی کند، که اگر آن کس بداند که او بدین عمل رضاء او و محبت او می طلبد برو خشم گیرد و اهانت و تحقیر او کند؟ پس ای مسکین عمل براء کسی بکن که قصد او کنی به سعی و اخلاص خویش و رضاء او طلبی بدان عمل ترا دوست (گیرد و گرامی) دارد و عطا دهد تا از همه بی نیاز گرداند و کفایت کند همه کار ترا. **فهذه هذه فافطن لها ان كنت تعقل**.

اصل چهارم کسی که سعی تواند کرد که بدان رضاء و (تقرب) اعظم ملوک حاصل کند در دنیا اگر او سعی نماید براء تحصیل رضاء کنا سی^۴ خسیس، نه این دلیل سفه و بی عقلی او باشد؟ او را گویند چه حاجتست ترا؟ رضاء مخلوق خسیس حقیر مهین طلبیدن با امکان تحصیل رضاء رب العالمین؟ پس سعی در طلب رضاء او باید کرد تا او ترا از همه کفایت کند. پس اگر ضعیف همت شده ای

۱- قرآن کریم ۴/۱۳۴ ۲- ب: بداری

۳- قرآن کریم ۳۹/۱۵ ۴- ب: گناهی خسیس ...

وردی رأی و تدبیر گشته و بصیرت به کلی ساقط شده است لامحالة طریق تدبیر تو آنست که همت خود را عالی و ارادت خود را مجرد گردانی و سعی و جد و جهد خالصاً لله را کنی که دلها و نواصی همه در قبضه اوست^۱ او دلها را به تو مائل گرداند و نفوس را همه براء تو جمع کند و سینه ها را از دوستی تو پرگرداند و تو بیایی آنچه مطلوب و مقصود دو جهانی تو باشد و اگر چنین مکنی و قصد و سعی در رضاء مخلوق کنی او روی همه دلها (را) از تو بگرداند و نفوس را از تو متنفر گرداند و همه را از تو به خشم آورد و ترا سخط خالق و مخلوق هردو حاصل گردد فیاله من خسران و حرمان که ترا باشد نعوذ بالله من سخط الله. و از حسن (علیه الرحمة) ذکر کرده اند که گفت مردی بود که گفت والله که خدایرا عبادتی کنم که خلق مرا بدان ذکر کنند ؛ پس اول کسی که در مسجد رفتی او بودی و آخر کسی که از مسجد بیرون آمدی او بودی ؛ هیچ کسی ندیدی او را در وقت صلوٰۃ الا آنک در نماز بودی و دایم روزه داشتی^۲ و در حلقه ذکر نشستی^۳ و درین باب سعی بلیغ نمودی ، نه ماه بدین طریق سعی بود و به هیچ طائفه نگذشتی الا که گفتندی خدای تعالی این مرائی را چنین و چنین کناد ؛ پس روزی با حال خود افتاد گفت من خود را بر هیچ می بینم من عمل خود را بعد ازین جز براء خدا نخواهم کرد و نیت و قصد را تغییر کرد و اخلاص را شعار ساخت و همان عمل سابق می کرد نه زائد. بعد از آن چون به مردم گذشتی گفتندی خدای برین^۴ مرد رحمت کناد که روی به خیر دارد و ثنائیش گفتندی پس حسن این آیت بخواند که : ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وداۛ. فقال یحبه الله و یحبهم الی المؤمنین» یعنی خدای هم دوست دارد او را ، و هم دوست گرداند در دل مردم او را. و لقد صدق القائل . شعر :

یا مبتغی الحمد و الثناء	فی عمل تبتغی المحالا
قد خیب الله ذاریاء	و ابطال السعی والکلالا
من کان یرجو لقاء رب	اخلص من خوفه الفعالا

۳- ب: بنشستی ...

۲- ب: می داشتی ...

۱- ب: قبضه قدره اوست

۵- قرآن کریم ۱۹/۹۶

۴- ب: خدای بر من مرد

والخلد و النار فی یدیه فرایة یعطک النوالا
والناس لا یملکون شیئاً فکیف رأیتهم ضللاً

و اما عجب . پس در آن فصلی چند یاد کنیم : اول ، فعل بنده را آن وقت قدر و قیمت باشد که به موقع رضاء خدا و (محل) قبول افتد و الامزدور^۱ بینی که همه روز کار می کند طول النهار و مزد^۲ او دو درم (درهمان) است و پاسبان همه شب بی خوابی می کشد و حاصل عمل او دودانگ (دانقان) است و همچنین اصحاب صناعت و حرفت ، مجموع به شب و روز کار کنند و حاصل آن کار به غیر از دراهم معدوده نباشد . پس اگر تو سعی فعل خویش را صرف کنی بادرگاه پروردگار خود ، و نکنی عملی الا براء رضاء او و یک روز روزه داری مثلاً لله را . قال انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب^۳ . و در خبر صحیح آمده است که اعددت^۴ لعبادی الصالحین مالا عین رأی ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر . این قیمت عمل یک روزه تو است که دو درمش مزد بود ، به اخلاص تو این قیمت گرفت به این قدر که چاشت با شام انداختی خالصاً له تقریباً الیه . و اگر شبی قیام کنی براء او می فرماید که « فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون . اینست مزد آنچه قیمت او دودانگ بود یا دو درم^۵ ، این قیمت و قدر گرفت و اگر به یک ساعت بلکه به بعضی از ساعت دو رکعت نماز سبک گزاردی بلکه یک نفس گفتی لا اله الا الله حق تعالی می فرماید و من یعمل صالحاً من ذکر او انشی و هو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغير حساب^۶ . پس این ساعتیست از ساعات یا یک نفس است از انفاس تو که آنرا هیچ قیمتی نباشد نه پیش اهل دنیا و نه پیش تو و چند ازین ساعات و چند (از) ین انفاس که ضایع می کنی و بی فایده می گذرانی^۷ و این قدر را این قیمت و قدر و شرف از کجا شد و به چه یافت؟ از آنجا (که) مقبول و مرضی حق تعالی شد این همه تعظیم قدر و تکثیر ثواب یافت . پس عاقل را واجب باشد و لازم که حقارت عمل خود و قلة مقدار آن از حیثیة عمل ببیند^۸ و شرف و قدر عمل را و عظم جزا و کثرت ثواب آن را نبیند الا از

۱- ب: مزدور ۲- ب: مؤد... ۳- قرآن کریم ۳۹/۱۰
۴- ب: اعدت ۵- قرآن کریم ۳۲/۱۷ ۶- ب: دودم...
۷- ب: قرآن کریم ۴۰/۴۰ ۸- می گذاری... ۹- ب: نبیند

منت و فضل باری سبحانه و تعالی برو. و حذر و اجتناب نماید از فعل خویش از آنچه
بر وجهی واقع شود که حضرت کبریایی را نشاید و در محل قبول و رضا واقع نشود.
پس از قیمت ثمین خویش بیفتد نعوذ بالله و با آن اصل خویش رود (اعنی) قیمت
حقیر از دراهم و دوانیق بلکه حقیرتر و خسیس‌تر از آن. و مثال این خوشه
انگورست یا دسته ریحان که در بازار قیمة آن دانگی یا حبه بود چون بر سبیل
تحفه (هدیه پیش) به نزد پادشاهی برند^۱ و در محل و موقع رضا واقع شود
ملک^۲ هزار دینار انعام فرماید (پس) آنچه قیمت او حبه بوده باشد به هزار دینار
مقابل گردد و اگر آن تحفه و هدیه پسندیده ملک نیامد و رد کرد قیمت آن همان^۳
حبه باشد که بود؛ پس همچنین است آنچه ما در آنیم و از ما صادر می‌شود. پس
متنبه شو ای عاقل و غافل مباش (ای جاهل) و منت خدای خود را بر خود بین
و فعل و قول خود را صیانت و محافظت نمای از چیزی که مشوب و مخلوط گردد.
و معیوب شود و آن حضرت را شایسته نبود و منه الهدایة و التوفیق.

دوم آنک می‌دانی که پادشاه مجازی چون یکی را وظیفه (جرائه) فرمود
از طعام و کس یا دنانیر و دراهم معدوده فانیه. آن کس را از هر نوع خدمت
فرماید؛ **آناء اللیل و النهار مع ما فیه من الذل و الصغار**. یعنی با هزار خواری و
احتقار و (آن شخص را) برابر او و در عقب (او) چندان قیام باید نمود که پایها
خدره گردد و چون نشیند در رکاب او باید دوید و باشد که شب نیز پاسبانی باید
کرد؛ و بسیار باشد که او را عدوی ظاهر شود. پس با وی جنگ باید کرد و جان
عزیز را که عوض ندارد براء او در باید باخت. این همه خدمت و کلفت و خطر
و ضرر از بهر آن منفعت حقیر نگذاشت با آنک آن نیز بالحقیقة از نعم الله تعالی است
و آن پادشاه به منزلت سبب آن منفعت حقیر است؛ و آفریدگار تو جل جلاله که
ترا بیافرید و تو هیچ نبودی و تربیت کرد و نعمت ظاهر و باطن به تو ارزانی داشت
در دین تو و دنیا [ی] تو و نفس تو کرامت کرد آن چیزی که فهم تو و وهم تو به کنه
آن نرسد قال عز من قائل: **وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها**. پس چون تو دو رکعت

۱- ب: ببرند

۲- ب: بلکه

۳- ب: هما حبه ...

۴- ب: از هر دو نوع ...

۵- ب: جدر...

۶- قرآن کریم ۱۴/۳۴

نماز بگزاری^۱ با معائب و آفاتی که درو باشد با وعده حسن ثواب و انواع کرامات براء آن در قیامت، تو ازین جهت استعظام (این) عمل خود کنی و عجب نمایی فواله لیس هذا من شأن عاقل^۲؛ فتامل و تنبه (هداک الله).

اصل ستم ملکی که مرتبه او آن باشد که سلاطین و امرا خدمت او کنند و اکابر و سادات بالای سراو باسند^۳ و عالمان و بزرگان مدح او گویند و اکابر و افاضل را در حضرت او راه دهند؛ اگر سوقی یا روستائی دون را روزی بار دهند و رخصت حضور در آن جناب میسر گردد، و به رأفت و مرحمت و عنایت و عاطفت سلطنت پناهی در آن مجلس مخصوص شود با آنک با آن اکابر و سادات و علما مزاحمت نموده باشد و خدمتی مشوش و معیب کرده اما و عین الرضا عن کل عیب کليلة بدین عین ملحوظ و منظور شده. نه مردم و عقلاء منصف گویند که متی عظیم از بندگی پادشاه برین مرد دنی روستایی ثابت شده است؟ پس اگر او بدین خدمت معیوب مشوش، بر پادشاه منت نهد و (آن را) بزرگی خود داند و بدان عجب آورد، نه همه خلق را روشن گردد که آن مرد سفیه به عقل جاهل است؟ و چون چنین است خدای ما سبحانه و تعالی آن ملکی است که^۴ یسج له السموات السبع والارض ومن فیهن وان من شیء الا یسج بحمده. والمعبود الذی^۵ یسجد له من فی السموات والارض طوعاً و کرها. و از خدم درگاه و بارگاه حضرت حقیقی او جبرئیل امین است و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حمله عرش و کروبیان و روحانیان و سایر ملائکه مقربین که عدد ایشان نداند الا خدا که رب العالمین است در منازل رفیع منیع و نفوس طاهره زکیه، و عبادات و طاعات به اخلاص عظیم و ادبی که لایق آن حضرت را شاید؛ بعد از آن خدام و عبیدان بارگاه کبریا آدم است و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم النبیین با جمله اولیاء و اصفیاء و انبیاء مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین با مقامات رفیعه و منازل منیعه و عبادات عزیزه شریفه. بعد از آن از خدام، علما و ائمه و سادات و ابرار و عباد و زهاد و مشایخ کبار در مراتب فاخره و ابدان تقیه نقیه، زکیه طاهره و عبادتها و طاعتها کثیره خالصه

۱- ب: بگذاردی ... ۲- ب: غافل ۳- ب: به ایستد...

۴- قرآن کریم ۱۷/۴۴ ۵- قرآن کریم والله یسجد... ۱۳/۱۵

و ذلیل ترین و خوارترین خدم آن^۱ حضرت صمدیت، ملوک مجازی دنیا اند، و اکاسره و قیاصره که جباره اند ایشان در وقت احتیاج در روی می افتند،^۲ سجده کنان و روی را در خاک می مالند خاشع خاضع ذلیل حقیروار،^۳ و عرض حاجتها (به او) می کنند و (مطلوب) و مرادی که دارند از آن درگاه می جویند و تضرع و زاری می کنند و نقص و خواری و مذلت و نیاز بردست گرفته به بندگی و عجز و اخلاص معترف و مقر؛ تا باشد که پادشاه که پروردگار همه است به نظر مرحمت و عاطفت ایشان را ملحوظ فرماید و به فضل خویش حاجتی از آن ایشان روا گرداند یا به کرم خویش از ذلت^۴ ایشان تجاوز نماید و عفو فرماید. پس این چنین پادشاهی با این عظمت و جلال و کمال و جمال ترا دستوری (داده) با همه نقص و عیب و حقارت تو، که اگر از رئیس محلت دستوری و اجازت خواهی یحتمل که نیایی و اگر خواهی که با امیر ناحیه خویش سخن^۵ گویی مجال ندهند و اگر گوئی التفات نکنند و اگر سجده سلطان شهر خویش کنی اعراض نماید و التفات ننماید که او را جل جلاله پرستی و او را ثنا گوئی و ستایش او کنی و مخاطبات و مطالبات با او و ازو باشد و ناز کنی برو و گستاخی کنی و چیزی خواهی ازو و او حاجتهاء ترا وعده^۶ روا کردن داده: **ادعونی استجب لکم**^۷. و مهمات ترا کفایت و کفالت فرموده: **رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذہ وکیلاً**^۸. و او (جل و عز) به دو رکعت نماز با همه معائب و نواقص از تو راضی شده بلکه بر آن وعده ثواب داده **به ما لعین رأی ولاذن سمعت**. و به چیزی که به خاطر هیچ بشری نگذشته باشد و تو با این همه حال معجب شده بدین دو رکعت! و خود را بدین عمل بغایت نهایت، عظیم، رفیع القدر و بزرگ و آن را بسیار بی شمار پنداشته و داشته دانسته؛ و اندر آن هیچ منت و توفیق و نعمت خدا نادیده. الله اکبر، توجه بد کسی! مردی جاهلی! و چه ناکس آدمی بوده. از چنین نفس جاهل پلید پناه با خدا می بریم

۱- ب: از حضرت ...

۲- ب: می افتد و سجده...

۳- ب: حقیر و ازو عرض...

۴- ب: نکند ...

۵- قرآن کریم ۶۰/۴

۱- ب: از حضرت ...

۳- ب: حقیر و ازو عرض...

۵- ب: سخن و بی مجال...

۷- ب: حاجتها ترا و کفایت و...

۹- قرآن کریم ۷۳/۹

و توکل و اعتماد برومی کنیم انه رؤف رحیم .

فصل

و به وجهی دیگر چون این ملک اجازت دهد که هدایا و تحف به حضرت او آورند همه بزرگان از امرا و وزرا و سادات و علما تحف^۱ فاخره و هدایاء گرانمایه برند؛ اگر درین میانه بقلی، دسته تره، یا باغبانی خوشه انگور به هدیه آورده بهاء آن دانگی یا حبه باشد. و در میان این بزرگان رود و مزاحم ایشان شود از نادانی و بی ادبی، و این شیء حقیر را با هدیه هاء گرامی ایشان ضم کند و این ملک آن هدیه این مرد را به اعزاز قبول کند آن نه غایت لطف و کرم و نهایت کمال نفس ملک باشد؟ پس این مرد اگر منت بر ملک نهد از جهت آن هدیه و آن را بزرگ شمرد و بدان معجب شود و بزرگی ملک فراموش کند و منت ندارد همه آدمیان نگویند^۲ این مرد بی عقلست و بی ادب و جاهل و احمق؟ اکنون تو اگر شبی برخیزی و رکعتی نماز چند بگزاری، اندیشه کن که در آن وقت چند (جنس و چند) نوع و چند صنف از خدمتکاران بزرگ در حضرت عزت صمدیت بر پای فقر و فاقه و مسکنت و مذلت استاده اند^۳ در اقطار زمین از بر و بحر و کوه و دشت از اصناف^۴ مستقیمان و صدیقان و خائفان و مشتاقان و مجتهدان و متضرعان. و چندگونه عبادت صافی بی غش و خدمت خالص دل کش به درگاه بی نیازی او برداشته اند با زبانها [ی] طاهر^۵ [خاضع] و دلها [ی] خاشع و چشمه هاء گریان و سینه هاء آبادان. و تو اگر هزار جد و جهد در نماز خویش بکنی و احکام و اصلاح آن به جای آوری و اخلاص در آن بنمایی حضرت این ملک را نشاید و در جنب آن بندگیها و فرمان برداریها که در آن حضرت از آن اکابر در وجود می آید این هیچ نباشد. فکیف که عبادت توازدلی لاهی^۶ [غافل]

۱- ب: و تحف فاخر ... ۲- ب: بگویند ۳- ب: ایستاده اند ...

۴- الف: اصناف ۵- ب: چند کانه

۶- ب: زبانها ظاهر ... ۷- ب: لاهی و ساهی ...

ساهی ، پرعیب و نقص آید و از تنی نجس به اقدار گناهها و زبانی متلطخ و آلوده به انواع معصیت و فضول ، چگونه این چنین عبادت شائسته چنان حضرتی باشد؟ و شایسته آنک هدیه ملک رب العزه سازند؟ شیخ ما علیه الرحمة می فرمود که بنگر ای مرد عاقل ! هرگز نمازی از نمازها چنان به آسمان فرستاده که خوانچه آراسته به سرای توانگری فرستی؟ و ابوبکر و راق می گوید از هیچ نماز فارغ نشدم که نه شرم داشتم از آن بیشتر از شرم زنی که از زنا فارغ شود . پس خدای کریم رحیم به محض کرم و فضل خویش قدر این دو رکعت نماز عظیم کرده است و بدان وعده ثواب جزیل داده و توبنده او و آنچه کردی به توفیق و تیسیر او کردی ؛ آنگه بدان عجب آوری و منت نعمت آفریدگار خود فراموش کنی؟ والله که عجب ترین عجبی است و مثل این از جاهلی آید^۱ که او را هیچ فکری نباشد و غافلی که هیچ ذهنی ندارد^۲ یا دلی مرده خالی از همه چیزی .

فصل

بیدار شو ای مرد غافل از خواب غفلت درین عقبه و الا از خاسران باشی که^۳ این عقبه با مشقت تر و زیان کارتر عقبه^۴ است که درین راه در پیش تو آمده است که ثمره هرچه گذشته است از عقبات بدین عقبه منتهی می شود . اگر ازین عقبه سلامتی یافت به غنیمت و ربح^۵ رسید و الا سعی و جد و جهد ضائع باشد و امیدواری به خیبت رسد و عمر به^۶ بطالت و ضیعت گذرانیده ، نعوذ بالله من هذا الخسران . و صورت حال این عقبه آنست که سه چیز درو جمع است : یکی آنک این کار دقتی (باریکی) دارد و غبنی^۷ شدید [سخت] و خطری عظیم . اما دقت

- | | |
|------------------------|--------------------------------------|
| ۱- ب: جاهلی است که ... | ۲- ب: با دلی مرده |
| ۳- ب: باشی و این ... | ۴- ب: عقبه ایست ... |
| ۵- ب: و رنج رسید ... | ۶- ب: و عمر بطالت و ضعیف گذرانید ... |
| ۷- ب: و عیبی شدید | |

و باریکی از آنست که مجاری ریا و عجب در اعمال پوشیده است مردی محکم مستبد بیدار باید که از آن متنبه شود ؛ بصیر خبیر در کار دین مجد مجتهد . اما جاهل لاعب غافل مغرور بر آن مطلع نشود .

و از علماء نیشابور^۱ شنیدم که عطاء سلمی جامه نیک بافته بود و همه باب احتیاط در آن نگهداشته چون به بازار برد بازگفت درین جامه فلان و فلان عیست عطا بنشست و می‌گریست ؛ باز از آن سخن عذر او می‌خواست و خاطر او باز می‌آورد عطا گفت گریه من نه از آنست که تو ظن می‌بری ! من درین صناعت دستی دارم . جامه پیرداختم و تصور من آن بود که در آن هیچ عیب نیست چون بر مرد بصیر عرض کردم چندین عیب درو پدید کرد که من از آن غافل بودم . پس اعمال ما چگونه خواهد بود که فردا [ی] ^۲ قیامت بر حق جل و علا عرض کنیم بسا عیب که درو باشد که ما امروز (از آن) غافلیم .

و یکی از صلحا می‌گوید در وقت سحر بر گرفته که درش بر شارع گشوده بود سوره طه می‌خواندم چون فارغ شدم خوابی که آن را اغفا گویند در چشم من درآمد . مردی را دیدم صحیفه به دست من داد باز کردم سورت طه دیدم درو نوشته و در زیر هر کلمه ده حسنه نوشته . الا یک کلمه که جاء آن محو دیدم و در زیر آن هیچ ننوشته بود ؛ گفتم والله که من کلمه خوانده‌ام و نه کلمه می‌بینم و نه ثوابش . آن شخص گفت راست می‌گویی خواندی و ما بنوشتیم الا آنک منادی شنیدیم از زیر عرش که آن کلمه محو کنید و ثواب آن هم ؛ در خواب بگریستم گفتم چرا چنین کردید؟ گفتند مردی بگذشت تو آواز برداشتی براء او ؛ پس بدانک کار بدین نمط و بدین حد است .

و اما شدت غبن آنست که ریا و عجب آفتی است که در لحظه واقع شود . و باشد که هفتاد ساله^۳ عبادت تو به فساد آورد . در حکایت آمده است که مردی سفیان ثوری را با اصحاب به مهمانی برد . پسر خود را آواز داد که طبق بیار . نه آن طبق که در حج اول آوردی بلکه آن طبق که در حج دوم آوردی ، سفیان ؛ برو

۱-ب: نیشابور

۲-الف: فرداد، ب: فردای

۳-ب: سال عبادت

۴-ب: سفیان بدو نظر کرد ...

نظر کرد گفت مسکین بدین سخن که گفت حج خود (را) به فساد (آورد).
 و^۱ وجهی دیگر در غبن آنست که کمتر طاعتی که از ریا و عجب سلامتی یافت قیمت و قدر آن بی نهایتست و بیشتر آنک این آفت بدو رسید بی قیمت ماند الا آنک خدای تعالی تدارک کند آن را چنانک از امیرالمؤمنین علی^۲ کرم الله وجهه مرویست که فرمود هیچ عملی که براء حق جل و علا باشد اندک نباشد و عمل مقبول چگونه اندک باشد و لفظ او اینست: **لایقل عمل لله و کیف یقل عمل مقبول**. و نحی را پرسیدند از عمل چنین و چنین که چند (حد) ثواب باشد آن را گفت چون قبول افتد ثواب آن را حصر نتوان کرد. و وهب می گوید در روزگار پیشین مردی هفتاد سال عبادت کرد از شنبه تا شنبه دیگر افطار کردی، از حق تعالی حاجتی خواست روا نمی شد روزی (روی) با نفس خود کرد گفت ای نفس این از قبل تست اگر (در تو خیری) تو چیزی بودی حاجت تو روا شدی. پس خدای تعالی فرشته (بدو) فرو فرستاد گفت ای فرزند آدم این یک^۳ ساعت که تو عیب نفس خود کردی و به توبیخ و تقریع او مشغول شدی تو را بهتر از مجموع عبادت گذشته. گفتم پس مرد عاقل باید که درین صورت نظر کند و غبنی و حیفی عظیم را تأمل نماید که هفتاد سال رنج برد؛ و دیگر یک ساعت تفکری کند آن تفکر یک ساعت فاضلتر از عبادت هفتاد ساله باشد. پس چه غبنی عظیم و حسرتی جسیم که ترا امکان و قدرت آن باشد (که) یک ساعت تو بهتر از هفتاد سال تو^۴ یا دیگری بود و ترک آن کرده باشی و آن از توفوت شده باشد یا می شود هیچ شکی و شبهه نیست که این غبنی عظیم و خسروانی کثیر است و خصلتی که آن را این همه خطر باشد به غایت نهایت از آن حذر باید کردن و اجتناب باید نمودن و ازین معنی نظر ارباب بصیرت بر چنین دقائق اقتاد^۵ اولاً. و به مثل این اسرار همت برگماشتند به معرفت آن و به رعایت و محافظت آن ثانیاً. و کثرت^۶ اعمال، ایشان را در حساب نیامد ظاهراً، بلکه سخن ایشان این بود که فی الصفوة لا فی الکثرة یعنی در تصفیه کوشید، نه در تکثیر که کار صفا دارد نه بسیاری. یک جوهره بهتر^۷

۱- ب: در وجهی دیگر ...

۲- ب: علی ع مرویست ...

۳- ب: این که یک ساعت ...

۴- ب: و باد دیگری

۵- ب: به غایت و نهایت ...

۶- ب: و به کثرت ...

۷- ب: یک جوهره بهتر

از هزار خرمهره.

اما کسانی که علم ایشان اندک بود و درین باب نظری نداشتند و معانی را نشناختند و معائب قلوب ندانستند به رنجانیدن نفس مشغول شدند و به نماز بسیار و به رکوع و سجود دراز و امساک از طعام و شراب و عدد و کثرت این افعال ایشان را مغرور و معجب گردانید و در مغز و مخ و صفاء کار نظر نکردند و ندانستند که کثرت عدد جوزی که او را مغز نباشد به هیچ کار نیاید و بلند کردن سقف^۱ و بنیاد نه محکم، از آن هیچ نگشاید و این مثلی قوی است و این حقائق و دقائق ادراک نکنند الا علماء مکاشف والله ولی التوفیق والهدایة.

اما عظیمی خطر از چند وجه است: یکی آنک ملکی که ملک و جلال و عظمت و کبریایی او را نهایت نیست، او را بر تو نعمتها است که آن را عد و احصا نیست و تراتنی معیوب به عیب هاء پوشیده و کاری مخوف در پیش. اگر تو خواهی که عملی^۲ صافی از بدنی معیب مأوف، و نفسی مجبول به شرکه ان النفس لامارة بالسوء بیرون آوری چنانچ شایسته درگاه رب العالمین باشد به^۳ نسبت باجلال و عظمت او و به موقع رضا و قبول افتد بسی سعی بیاید نمود و جهدی و جدی هرچه تمامتر بیاید کرد و الا از توربحی عظیم بی عوض، بسیار قدر ثمن گرامی از توفوت شود که هیچ آفریده به فوات آن^۴ ربیع و فقدان آن فائده رضا ندهد بلکه وقت باشد که ترا از آن مصیبتی رسد که هیچ نفس و هیچ قوت تحمل آن نتواند کرد.

و اما جلال و عظمت ملک چنانست که ملائکه مقربین ابرار که به خدمت او شب و روز قیام می نمایند از ایشان بعضی هست که از آن روز باز که آفریده شده است (اند) در قیامت (مند) و بعضی هست که در رکوع است (اند) و بعضی هست که در سجود است (اند) و بعضی هست که در تسبیح و تهلیل است (اند) نه قائم را قیام (تمام) شده است و نه راکع رکوع خود تمام کرده است و نه ساجد سجود خویش و نه مسبح تسبیح خویش و برین مانده اند الی نفخة الصور؛ و چون از عبودیت و خدمتی چنین فارغ شوند مجموع به جمع بگویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک.

۱- ب: سقف دو بنیاد
۲- ب: عمل صافی
۳- ب: باشد نه نسبت ...
۴- ب: بس سعی ...
۵- ب: رنج

و از نیست که سیدالمرسلین و خیرالعالمین و اعلم خلق الله و افضلهم اجمعین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین می فرماید که: **لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك**. یعنی من قادر نیستم که ثنای تو گویم چنانچ تو اهل آنی پس چون توانم که عبادت تو کنم چنانکه تو سزاوار آنی؟ و هم این پیغمبر می فرماید صلوات الله و سلامه علیه: **لیس احد یدخل الجنة بعمله**. **قالوا و لا انت یا رسول الله قال و لا انا الا ان یتغمدنی الله برحمته**.

اما نعم و ایادی چنانکه فرموده است **وان تعدوا نعمته الله لاتحصوها**. و آن که روایت کرده اند که رسول فرمود صلوات الله علیه که مردم را حشر کنند بر سه دیوان: دیوان حسنات و دیوان سیئات و دیوان نعمتها. هیچ حسنه نیارند الا که نعمتی در مقابل آن نیارند تا حسنات جمله محسوب گردد سیئات (و ذنوب) بماند حق تعالی آنچه خواهد بر آن حکم فرماید.

اما عیوب نفس و آفات آن از پیش گفته شد در باب خویش و کار مشکل مخوف آنست که بنده در رنج و مشقت است هفتاد سال و از عیب و آفات خویش غافل که مبادا که یکی از آن در محل قبول نیاید و شاید که سالها در مشقت و کلفت عبادت کند و به یک ساعت بلك بر یک لمحّه به فساد آید؛ و بزرگترین خطر آنست که بنده در عبادت ریا می کند. ظاهراً عبادت براء خداست اما به باطن و قلب براء خلق است. پس او را چنان دور کنند از درگاه خود که **لا مرد له والعیاذ به من طرده**.

و از بعضی علما شنیدم که حکایت از حسن بصری رحمه الله علیه کردند که او را در خواب دیدند از حال او پرسیدند گفت حق جل جلاله مرا پیش خود بداشت؛ گفت ای حسن یاد داری که در مسجد نماز می کردی چون مردم در تو می نگرستند تو نماز بهتر می گزاردی؟ اگر نه آن بودی که نماز تو اول خالص مرا بود. امروزت از در خود براندمی^۲ و به یکبار از تو بریدمی. و چون کار به باریکی (بدقت) و صعوبت بدین حد است صاحب بصیرتان (اصحاب بصیرت) نظر کردند و برخورد بترسیدند تا ازیشان کسی بود که هر عمل که از او ظاهر شدی و مردم را بدان اطلاع بودی آن را به هیچ حساب نگرفتی و بدان التفات نکردی.

و رابعه گفته است هرچه از اعمال من ظاهر شود آن را به هیچ نشمارم و دیگری می گوید **اكتُم حَسَنَاتَكَ كَمَا تَكْتُمُ سَيِّئَاتَكَ** یعنی حسنات خویش را بپوشان همچنانك سیئات را می پوشانیدی و دیگری می گوید **ان امكنك ان تجعل لك خبيثاً^۱ من الخير فافعل**. و در حکایت گویند که رابعه را گفتند به چه چیز امید بیشتر می داری گفت : **بأسي^۲ من جل عملي** یعنی بیشتر امید من به ناامیدی منست از همه عمل خویش. و دیگری می گوید محمد واسع و مالک دینار بهم رسیدند مالک گفت یا طاعت یا نار؛ محمد واسع گفت یا رحمت یا نار؛ مالک گفت ما احوجنی الی معلم مثلک یعنی احتیاجی تمام هست مرابه معلمی مثل تو. و از ابو یزید بسطامی رحمه الله علیه نقل کردند که گفت هشتاد سال در عبادت جگر خوارگی کردم قائلی (شخصی) روزی با من گفت یا بابا یزید خزینة او (پر) معلواست به عبادت اگر وصول باو^۳ می خواهی بر تو باد که ذلت و حقارت و افتقار پیش گیری. و از استاد ابوالحسن شنیدم که گفت استاد ابوالفضل گفت من می دانم که طاعتی که می کنم مقبول نیست گفتند این علم ترا از چه (کجا) حاصل شد فرمود که آنچه فعل بنده بدان محتاجست تا مقبول حضرت گردد می دانم^۴ آن چیز را و می دانم که من بدان چیز قیام نمی نمایم پس گفتند چون چنینست چرا بدان (بطاعت) مشغول می باشی گفت شاید که حق تعالی روزی مرا به صلاح آورد و نفس بدین افعال (خیر) عادت کرده باشد پس محتاج نباشم به آنک^۵ او را از ابتدا با عادت آورم.

اینست حال این بزرگان دین که مجاهدان راه حق اند و خداوندان همت^۶ (وقدراند) شعر :

فاطلب لنفسك صحبة مع غیرهم وقع الایاس و خابت^۷ الامال
هیئات تدرک^۸ بالثوای^۹ سادة کدوا النفوس و ساعد الاقبال

و اینجا مناسب دیدم که خبری مأثور^۹ که از صادق مصدق صلوات الله علیه مرویست و در اکثر کتب ذکر کرده ایم بیاورم. این مبارک روایت می کند از خالد بن معدان (ندیمه) که او معاذ را گفت که حدیثی که از رسول صلوات الله وسلامه

- | | | |
|------------------------|---------------|--------------------|
| ۱- ب: خبیثاً | ۲- ب: با یأسی | ۳- ب: با او ... |
| ۴- ب: میدانم که آن چیز | ۵- ب: با آنک | ۶- ب: همت و قدرتند |
| ۷- ب: و جانب الامال | ۸- ب: بالثوای | ۹- ب: چیزی ... |

علیه شنیده و یاد گرفتی و ذکر آن می کنی هر روز به واسطه شدت و دقت آن براء^۱ ما بگو و بیان آن بکن. معاذ گفت چنین کنم و درگریه افتاد و زمانی دراز بگریست؛ پس گفت **واشوقا الی رسول الله والی لقائه صلوات الله وسلامه علیه**. پس گفت پیش رسول بودم صلوات الله وسلامه علیه که سوار شد و مرا ردیف خود ساخت پس پاره راه برفتم رسول نظربه آسمان کرد و فرمود: **الحمد لله^۲ الذی یقضی فی خلقه ما یشاء**. پس فرمود **یا معاذ گفتم لبیک یا سید المرسلین قال: احدثک بعدیت ان انت حفظته نفعک وان ضیعتہ انقطعت حجتک عند الله عز وجل**؛ یعنی حدیثی گویم ترا که اگر آن را نگهداری فائده دهد ترا و اگر ضائع کنی حجت تو عند الله تعالی منقطع شود پس فرمود که یا معاذ به درستی که حق تعالی هفت فرشته آفرید پیش از آنکه آسمانها آفریند^۳ براء هر آسمانی فرشته و هر فرشته را بر آسمانی دربان ساخت به قدر در آسمان و جلالت آن. پس وقتی که ملائکه که حفظه عمل اند عمل بنده را به بالا برند^۴ و مر آن عمل را نوری و شعاعی باشد همچو شعاع آفتاب. پس چون به آسمان دنیا رسد و حفظه که عمل بنده می برند آن عمل را تزکیه کنند و بسیار شمرند و به احترام برند؛ بواب آسمان گوید که این عمل را به روی صاحبش باز زنید من صاحب غیبت ام خدای تعالی مرا فرموده است که عمل^۵ کسی که غیبت کند نگذارم که از من بگذرانند و آن را به پروردگار رسانند. پس عمل بنده دیگر همچنین حفظه به آسمان برند نوری ازو تابد و حفظه آن را بسیار ستایش کنند و تطهیر و احترام نمایند تا به آسمان دهم رسند، آن ملک که بواب آن آسمان باشد گوید باز استید^۶ و این عمل را به روی خداوندش باز کوید که او بدین عمل دنیا خواسته است حق جل و علا مرا فرموده است که نگذارم که عمل او از من درگذرد. پس ملائکه لعنت کنند^۷ آن کس را که به عمل آخرت نعمت دنیا خواسته است. حفظه دیگر عمل بنده را به آسمان برند و در آن عمل صدقه و صیام بسیار و خیرات و حسنات باشد و حفظه آن را ستایش کرده و تزکیه نموده می برند چون به آسمان سئم رسند بواب گوید که این عمل به روی خداوندش زنید من فرشته صاحب کبرم نگذارم که عمل کسی که متکبر

۱- ب: ما برای ما... ۲- ب: الحمد لله یقضی ۳- ب: آفرید ...

۴- بیالای برند ۵- ب: غافل کسی ...

۶- ب: باز ایستید و این عمل به وی... ۷- ب: کند...

باشد از من بگذرانند و به غیرى رسانند که (این عامل) او در مجالس بر مردم تکبر می کند. و باز حفظه دیگر عمل بنده را بر بالا برند و از آن عمل نور درفشده همچون ستاره آسمان در آن عمل تسبیح و تهلیل و روزه و نماز و حج و عمره بود. چون به آسمان چهارم رسد فرشته که آنجا موکل است گوید باز استید^۱ و این عمل را به روی خداوندش باز زند که عامل این عمل معجب بود خداوند تبارک و تعالی فرموده است که نگذارم که عمل صاحب عجب یعنی که در آن عمل عجب آورد از من درگذرانند و بر بالا برند.

و همچنین حفظه عمل بنده دیگر برند (همچو عروسی) آراسته به همه خیری^۲ چون به آسمان پنجم رسد و همچون آفتاب نور می دهد فرشته که^۳ مخصوص است به آنجا گوید من صاحب حسد این بنده حسد بردی بر آنک خداى تعالی با کسی فضل کردی و خشم آوردی بر چیزی که رضاء (ارادت) خدای تعالی بر آن بودی مرا حق تعالی فرموده است که نگذارم که عمل او از من درگذرانند. و دیگر عمل بنده دیگر می برند با روشنائی تمام، و نماز و روزه بسیار، چون به آسمان ششم رسند فرشته که بواب آنجا است گوید که این عمل را بر روی صاحبش باز زند که او بر هیچ آفریده رحمت نکردی و به مصیبت مردم شامت کردی و شاد شدی حق تعالی مرا فرموده است که نگذارم که عمل او از من درگذرانند. و همچنین عمل دیگری برند با نفقه بسیار و روزه و نماز و جهاد و ورع و زهد، آوازی باشد او را چون آواز رعد و روشنی چون برق. چون به آسمان هفتم رسد فرشته که بر آن آسمان موکل و بواب است گوید من صاحب ذکرم او بدین عمل ذکر و رفعت در مجالس علما و اکابر خواسته است و این عمل نه به اخلاص بوده است. خدای مرا فرموده است که نگذارم که عمل او از من درگذرانند و هر عمل که نه خالص خدای را بود ریا باشد و خدای عزوجل عمل مرائی قبول نکند.

و دیگر حفظه عمل بنده می برند با نماز و روزه و صدقه و حج و عمره و خلق حسن^۴ و ذکره خدای تعالی و فرشتگان^۵ هفت آسمان به تشییع با او می روند تا همه حجابها

۱- ب: باز استید و این عمل به روی

۲- ب: همچون عروسی... ۳- ب: چیزی... ۴- ب: فرشته که...

۵- ب: بگذرانند... ۶- ب: و خلق و حسن... ۷- ب: و فرشتگان...

قطع کنند و در حضرت عزت باستند^۱ و همه فرشتگان گواهی دهند برین عمل که صالح است و به اخلاص واقع شده است؛ از حضرت عزت ندا رسد که شما نگهبانان عمل بنده بوده اید و من رقیب دل و نفس او بوده ام بدین عمل مرا نخواستہ است و این عمل نه براء من به اخلاص بوده است و من داناتریم بدانچ او خواسته است لعنت من برو باد، آدمیان را بفریفت و شما را؛ من علام الغیوم و مطلع علی ما فی القلوب. بر من هیچ پوشیده نماند علم من بدانچ بود و بدانچ نبود و خواهد بود یکسانست و علم من بدانچ گذشته است و منقضی^۲ شده، همچو علم منست بدانچ به آئنده^۳ است و در زمان مستقبل خواهد بود و علم به اولین و آخرین مراست؛ بنده چون تواند مرا فریفتن؟ آدمیان را بفریبد و شمارا چنانچ این بنده فریفته است؛ امامرا تواند فریفتن.

پس فرشتگان هفتگانه و سه هزار فرشته^۴ که به تشیع رفته باشند گویند خدایا لعنت تو و لعنت ما همه برو باد و همه اهل آسمان گویند علیه لعنتنا و لعنة اللاعنین^۵ پس معاذ بگریست گریستنی به غایت پس گفت که بار رسول^۶ گفتم یا رسول الله پس ازین که یاد کردی و ذکر آن فرمودی نجات^۷ ما چون باشد؟ فرمود که یا معاذ به پیغمبر خویش اقتدا کن به یقین (در یقین)؛ گفتم تو رسول خدایی و من معاذ جبل (من) خلاص و نجات چون یابم؟ گفت آری ای معاذ اگر در عمل خود تقصیری بینی زبان نگهدار از آنک در مردم افتی به چیزی از مصائب و فساد که در تو باشد و تزکیه نفس (خویش) مکن^۸ چنانک برادران خود را محلی نهدی و با مردمان^۹ ریا مکن تا ترا بشناسند و در کار دنیا چنان مرو که آخرت فراموش کنی و با یکی راز مگو و نزدیک تو دیگری حاضر باشد و با مردمان بزرگی مکن که خیرات دنیا و آخرت از تو منقطع گردد و در مجالس سخن فحش مگوی که مردم از بدخویی تو از تو پرهیزند و مردم را به زبان مدر (لاتمزق) که سگان جهنم ترا بدرند؛ قوله (تعالی) والناشطات نشطاً یعنی گوشت از استخوان بکشند؛ گفتم یا رسول الله که طاقت این

۱- ب: بايستند و ...

۳- ب: پاینده است...

۵- ب: لعنة الاعداء ...

۷- ب: نجائب ما ...

۲- ب: مقتضی شده همچون...

۴- ب: فرشته

۶- ب: که یا رسول ...

۸- ب: میکن...

۹- ب: و با مردم...

خصال دارد؟ و فرمود که ای معاذ این که وصف کردم سهل و آسانست بر آن کس که خدای تعالی برو آسان کرده است و ترا این تمامست که براء برادر مسلمان آن دوست داری و خواهی که براء خود خواهی؛ و براء ایشان کاره باشی و نخواهی آنچ براء نفس خود نخواهی، **تَحِبُّ لِلنَّاسِ مَا تَحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ تَكْرَهُ (لَهُمْ) لِلنَّاسِ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ فَإِذَا أَنْتَ قَدْ سَلِمْتَ**. پس وقتی که تو چنین کنی به سلامت باشی و رستگار. خالد بن معدان می گوید که معاذ رضی الله عنه همچنانکه قرآن بسیار خواندی ذکر این حدیث در مجالس بسیار کردی؛ پس ای مرد عاقل غافل چون این حدیث شنیدی که دلها ازین پاره می شود و عقلها حیران می ماند، به پروردگار خویش پناه گیر و ملازم در او باش به تضرع کردن و زاری نمودن به شب و روز که ازین ورطه و ازین مرحله خلاص و نجات ممکن نیست الا به رحمت او و ازین دریا به ساحل رسیدن صورت نمی بندد الا به نظر عنایت او. بیدار شو از خواب غفلت و مجاهدت پیش گیر درین عقبه کدود مخوف تا مگر چون هالکان نگردی والله المستعان علی کل حال.

فصل

فی الجمله چون نظر کردی^۲ و قدر طاعت خدای تعالی بدانستی و عجز و ضعف و جهل خلق دریافتی، به دل هیچ التفات بدیشان مکن و در مدح و ثنا و تعظیم ایشان میاویز که در تحت آن هیچ فائده نیست و خست و حقارت دنیا دیدی. هرگز آن را به طاعت خود مخواه و طلب مکن و با نفس خود بگوی ای لاهی ساهی! ثنا و شکر رب العالمین خالق السموات و الارضین بهتر از ثنا و مدح عاجز جاهل مخلوقین که قدر تو ندانند. و باشد که آن کس که به بسیاری از تو کمتر باشد بر تو تفضیل نهند و در اکثر اوقات ترا ضائع گذارند و نیز از دست ایشان براء تو چه براد حاصل

۱- ب: چنی کنی... ۲- ب: کنی و...

شود؟ و ایشان در قبضه قدرت حق اندچنانکه او (تبارک و تعالی) خواهد دل ایشان را می گرداند. ای نفس در ثناء آن کسی کوش و طاعت و فرمان آن کسی بر که ثناء او همه فخر است و عطاء او همه ذخر است، **ولقد صدق القائل** (شعر):

سهرالعیون لغير و جهك باطل و بكاء هن لغير قطعك ضائع

ای نفس! (بدانکه) اندکی از بهشت خلد بهترست که همه دنیا و مافیها که فانی و نكد و مشوب و مخلوط به معایب و آفاتست و تراتمکن آن دادند که آن را حاصل کنی؛ پس ای نفس! خسیس همت و دون افعال مباش آخر نبینی که کبوتری که سماوی باشد چگونه قدر و قیمت او زیاده باشد؟ تو نیز به همت علوی شو و دل به خدای تعالی سپار و اندك طاعتی که بر آن ظفر یافته (به هیچ چیز) ضائع مکن و چون نیک تأمل کنی نعمتهای بی منتهای خدای تعالی ببینی.

اول آنکه ترا امکان طاعت (و آلت آن) داد.

دوم^۱ عوائق از تو دور کرد تا به طاعت مشغول توانستی شد.

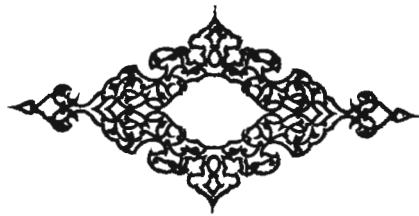
سوم توفیق و تأیید داد و طاعت بردل تو آراسته گردانید تا در عمل آوردی. چهارم با جلال و عظمت و استغناء او از همه خلق و (از) عمل ایشان طاعت

اندك ترا ثوابی عظیم و جزایی جزیل معد داشت.

پنجم ترا بدان عمل شکر کرد و ثنا گفت و دوست داشت. این همه تفضل و کرم خویش با تو کرد بی استحقاق تو؛ و چه قدر باشد این عمل حقیر معیب را! ای نفس! منت خدای خویش را یاد دار و فراموشی مکن و بعد از فراغ از طاعت باید که ترا هیچ شغلی نباشد الا تضرع و ابتهال به خدای تعالی تا آن را در محل قبول آرد نمی شنوی که ابراهیم خلیل الله علیه السلام چون از خدمت بنا نهادن خانه پرداخت چگونه تضرع نمود؟ که **ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم**^۲ تا خدای تعالی تفضل فرماید در قبول آن خدمت^۳ و عبودیت و چون از دعا فارغ شد گفت **ربنا و تقبل دعایی**. اگر خدای تعالی (بر تو) منت نهد به قبول این طاعت مزجات تمام منتی به غایت باشد. عظیمای سعادت که ترا باشد. بزرگا دولتا، عزتا رفعتا که نصیب تو شود برین مواظبت کن و استعانت از خدای تعالی کن تا ترا از التفات به

۱- ب: دوم آنکه... ۲- قرآن کریم ۲/۱۲۷ ۳- ب: خدمت کند...

خلق و نفس باز رهاند و از ریا و اعجاب دور دارد و بر دوام اخلاص دارد و تمسک به ذکر منت (و رحمت) او باشد ترا در همه حالات و اگر در همه عمر تو اندک طاعتی در محل قبول افتد آن بزرگ ذخیره باشد و قدر آن به غایت رفیع و عظیم بود. ای مسکین اندیشه کن و سعی نمای تا از غبن و حسرت دور افتی و در زمره بندگان مخلص صادق الاخلاص صمدیت آبی و ازیشان باشی. و چون چنین کنی این عقبه را باز گذاشته باشی و از آفت آن رسته و ثمره آن یافته و به کرامت و سعادت آن فوزی عظیم و ظفری جسیم حاصل کرده [باشی] والله ولی التوفیق .



باب هفتم^۱

در عقبه هفتم [حمد و شکر]

وآن عقبه حمد و شکرست. بر تو باد ای برادر حقیقی وفقك الله وایانا بحسن توفیقه که بعد از قطع این عقبه ها و ظفر به مقصود از عبادۀ سلیمه من الافات، حمد و شکر پیش گیری برین نعمت عظیم و منت جسیم از براء دوکار: یکی دوام نعمت را و دیگر حصول زیادتی را.

اما دوام نعمت براء آنکس شکر قید نعمت است، به دوام شکر نعمت باقی و دایم باشد و به ترك شکر زائل شود و متغیر و متبدل گردد. قال الله تعالی: **ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم**^۲. و قال جل و علا: **فكفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف**^۳. و قال عز اسمه: **ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتکم**^۴. و قال صلی الله علیه و سلم: **ان (بینکم) النعم او ابد کاو ابد الوحش فقید و ها بالشکر**. و اما حصول زیادت چون شکر قید نعمت باشد، پس (منت نهد حق تعالی به زیادتی آن) آن جمله زیادتی باشد. قال سبحانه و تعالی: **لئن شکرتم لازیدنکم**^۵. **الذین اهتدوا زادهم هدی**^۶. **والذین جاهدوا فینالهدینهم سبلنا**^۷. پس سید حکیم

۲- قرآن کریم ۱۱/۱۳

۴- قرآن کریم ۱۴۷/۴

۶- قرآن کریم ۱۷/۴۷

۱- ب: باب در عقبه ...

۳- قرآن کریم ۱۱۲/۱۶

۵- قرآن کریم ۷/۱۴

۷- قرآن کریم ۶۹/۲۹

کریم بیند که بنده به حق نعمت او قیام می‌نماید و داند که او از اهل آنست البته به نعمتی دیگر برومنت نهد و الا قطع آن نعمت کند از وی پس (بدانک) نعمت به دو قسم است: دینی و دنیوی. و دنیوی به دو قسم است: نعمت نفع است و نعمت دفع.

نعمت نفع آنست که مصالح و منافع ترا کرامت کرده، و این هم دو ضربست: یکی آفرینش که خلقتی راست^۱ درست در سلامتی آن و عافیت. و دیگری خوشی‌ها و لذت‌ها و مشتهیات از مطعم و مشرب و ملبس و منکح و غیر این از فواید آن. و نعمت دفع آنست که مضار و مفاسد از تو بازداشت و آن هم دو نوع است: یکی از نفس به آنک سلامتی افعال^۲ اعضا (داد) از دست و پا و غیر آن و از آفتها و علتها محفوظ داشت و دؤم که دفع مضراتی که لاحق شود از انواع موانع و عوایق و قصد کسی به بدی از انس یا جن یا سباع و هوام و مانند این. و اما نعم دینی هم دو نوع است: نعمت توفیق و نعمت عصمت. نعمت توفیق آنک توفیق داد اولاً براء حصول اسلام و ایمان، بعد از آن بر طاعت و عبادت و قیام نمودن به سنت رسول صلوات الله علیه و موافقت نمودن برین جمله. و نعمت عصمت آنک ترا نگه داشت از کفر و شرک عیاداً بالله، بعد از آن از بدعت و ضلالت و سائر معاصی و آن نعمت‌ها (را) نداند الا خدای کریم و سید حکیم که آن نعمت‌ها بر بنده خود کرامت فرموده است. چنانک می‌فرماید: **و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها**^۳. و دوام این (همه) نعمت‌ها بعد از آنک حق جل و علا منت می‌نهد بر آن و زیادتى بر آن از هر بابی که^۴ چندانست که وهم به کثرت آن نرسد مجموع به یک چیزه تعلق دارد که آن حمد و شکرست و خصلتی که او را این همه قیمت و قدر (و فائده) باشد سزاوار آن باشد که بدو تمسک کنند چه آن جوهری گرانها و کیمیایی عزیز باشد.

اگر گویند حقیقت حمد و شکر چیست و معنی ایشان چیست، بدانک علما فرقی کرده‌اند میان حمد و شکر؛ به آنک حمد از امثال تسبیح و تهلیل و ثنا و ستایش است. پس از مساعی ظاهره باشد، و شکر از امثال صبر و تقویض است. پس از مساعی

۱- ب: راست و درست ۲- ب: از افعال اعضا ۳- قرآن کریم ۱۴/۳۴
۴- ب: از هر که یابی چندان است...

۵- ب: خیر...

باطنه باشد براء آنک شکر در مقابل کفرانست و حمد در مقابل لوم (ذم) است و دیگر آنک حمد عام تر است و بسیارتر و شکر خاص تر است و کمتر. قال تعالی: **وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ**^۱. پس محقق شد که این دو معنی متمیزاند از یکدیگر و حمد ثنا است بر کسی به فعل نیک او و این مقتضاء سخن شیخ ما است رحمة الله علیه. و اما در معنی شکر بسیار سخن گفته اند. ابن عباس می فرماید: **الشُّكْرُ هُوَ الطَّاعَةُ بِجَمِيعِ الْجَوَارِحِ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ فِي السَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ**. و بعضی مشایخ (ما) گفته اند: **الشُّكْرُ اِدَاءُ الطَّاعَاتِ وَاجْتِنَابُ الْمَعَاصِي ظَاهِرًا وَبَاطِنًا**. و شیخ ما رحمه الله فرموده است که **الشُّكْرُ تَعْظِيمُ الْمَنِّعِ عَلَى مَقَابَلَةِ نِعْمَتِهِ عَلَى حِدِّ يَمْنَعِهِ عَنْ جَفَاءِ الْمَنِّعِ وَ كُفْرَانِهِ**.

و اگر گویی تعظیم **الْمَحْسَنِ عَلَى مَقَابَلَةِ احْسَانِهِ** هم راست بود. و شکر از بنده تعظیمی است که بنده را از جفاء آن کس که با او احسان کرده است باز دارد و آن به یاد داشت احسان او باشد و این حسن حال شاکر است در شکر، و قبح حال کافرست در کفران؛ حجة الاسلام (قدس سره) می فرماید که من گفتم کمتر چیزی که واجب باشد منعم را به نعمت خویشی آنست که به نعمت او توسل نجویند به معصیت او، و چه زشت باشد حال آن کس که نعمت منعم را سلاح سازد بر عصیان (او) پس بر بنده از حقیقت فرض شکر آنست که از تعظیم منعم چندان باشد برو، که آن خود مانع و حائل باشد او را از معصیت و نافرمانی منعم. و چون این معنی به وصول رسد و محقق گردد آنچه اصل است حاصل باشد. پس جد در طاعت و سعی در عبادت و قیام به خدمت و عبودیت که از حقوق نعمت است حاصل گردد و اجتناب و احتراز از معاصی (خود) ازین معانی لازم آید. اگر گویند موضع شکر چیست. بدانک موضع آن نعمتهای دینی و دنیوی است بر مقدار آن. اما شدائد دنیا و مصیبتها که در نفس و اهل اولاد و مال واقع (می شود) علما را درین صور^۲ خلافتست که بنده را شکر بر آن لازم بود یا نه. بعضی بر آنند که بنده را شکر بر آن واجب نباشد و از آن روی که شدائد است ولیکن صبر واجبست بر آن و اما شکر نباشد الا بر نعمت و بعضی گفتند^۳ هیچ شدت نیست الا آنک در جنب او نعمتی باشد از نعمتهای حق تعالی. پس شکر بر آن نعمت است که مقارن آن شدتست و این چنانست که عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرمود: **مَا ابْتَلَيْتُ بِبَلِيَّةٍ**

۱- قرآن کریم ۳۴/۱۳ ۲- ب: صورة ۳- ب: گفته اند هیچ شدتی نیست...

الا كان لله تعالى على اربع نعم، اذلم يكن في ديني و اذلم يكن اعظم منها و اذلم احرم الرضا بها و اذرجوت الثواب عليها^۱. یعنی ابتلائی که از حق تعالی به من رسید^۲ در آن چهار نعمت بر من است از حق تعالی: یکی آنک بلاء دینی نبود. دوم آنک از آنک بود بزرگتر نبود. سئم آنک از رضا بر آن بلا محروم نبودم^۳ چهارم آنک امید ثواب بر آن بلا داشتم. و گفته اند زوال و انقضاء آن شدت که دائمی نبوده است هم از نعمت است و آنک از حق تعالی بوده است نه از غیر او هم از نعمت باشد و اگر به سبب غیر حق تعالی باشد اینک ترا برو باشد، نه او را بر تو هم نعمت است پس بنده را شکر بر نعمتهایی لازم باشد که به شدت و محنت مقررست و دیگران گفته اند و هو الاولی عند شیخنا رحمه الله براء شدايد دنیوی از آن جهت بر بنده شکر (لازم) است که آن شدايد به حقیقت همه نعمت اند به دلیل آنک بنده (را) در معرض ثواب جزیل و منافع جمیل می آرد در عقبی، چنانک مشقت این شدايد و صعوبت آن در جنب آن ناچیز شود و کدام نعمت بهتر و بیشتر ازین تواند بود؟ و مثال این آنست که یکی ترا شربتی به غایت تلخ و ناخوش به خورد تو می دهد یا فصد می کند یا حجامت می کند براء آن تا رنجی و علتی و مرضی پرخطر از تو دفع شود و حال بدن به صحت (نفس) و سلامتی (بدن) انجامد. پس شدت و مشقت تلخی دارد و الم فصد و (جراحت) حجامت نعمتی تمام و منتی عظیم بوده است به حقیقت. پس باید که آن کس را بر آن حمد کنی و شکر او گویی بلکه با او به قدر قدرت انعام و احسان بجای آوری. همچنین حکم این شدايد و محنتها دنیوی که در عقبی به ثوابات جزیله و اعواض جمیله مقابل خواهد شد. نبینی که پیغمبر علیه الصلوة والسلام بر شدايد شکر می کند همچنانک شکر می کند بر نعمتها. می فرماید الحمد لله علی ما شاء و سر. و نبینی که حق تعالی و تقدس می فرماید عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم. و يجعل الله فیه خیرا کثیرا^۴ و آنچه حق تعالی خیر خواند بیش از آن باشد که هم تو بدان رسده و بدانک نعمت نه از آن خیر است که در ولدتست و شهوت نفس به مقتضاء طبع، بلکه از آن روی خیر است که موجب مزید رفع درجاتست و ازین جهت او را نعمت نام نهاده اند که معنی زیادتی دروست و چون شدت سبب زیادتی شرف بنده باشد و

۳- ب: نبود ...

۲- ب: رسیده ...

۱- ب: ابتلید بلیه

۵- ب: رساند

۴- قرآن کریم ۲/۲۱۶

مشقت موجب رفع درجه . آن به حقیقت نعمت باشد، نه محنت و مشقت . فاعلم ذلك موقفاً.

اگر گویند شا کر فاضلتر باشد یا صابر؟ بدانک چنین گفته اند که شا کر فاضلتر به دلیل آنک خدای تعالی فرماید: **و قلیل من عبادی الشکور**^۱. و شا کر [۱] آن را اخص. الخواص گردانید. و نوح را علیه السلام فرمود: **انه کان عبداً شکوراً**^۲. و ابراهیم را علیه السلام فرمود: **شا کراً لانعمه اجتبه**^۳. و ازینست که منزلت انعام و عافیت شا کر راست و ازین گفته اند: **لان انعم فاشکر احب الی من ان ابتلی فاصبر**. و بعضی گفته اند که صابر فاضلتر؛ که مشقت او بیشتر است و او را ثواب عظیم و منزلت رفیع است قال الله تعالی: **انا وجدناه صابراً نعم العبد انه اواب**^۴ و قال: **انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب**^۵. و قال: **وان الله یحب الصابرين**^۶. من می گویم (یعنی حجة الاسلام) شا کر به حقیقت نباشد الا صابر، و صابر به حقیقت نباشد الا شا کر. براء آنک شا کر در سرای محنت است و لامحاله بر آن صبر کند و جزع نکند و شکر تعظیم منعم است بدان حد که (او را) از عصیان باز دارد و جزع عصیانست. و صابر همچنین^۷ از نعمت خالی نباشد براء آنک گفتیم که شدا ید به حقیقت نعمت است. و چون بنده صبر کرد شکر کرد زیرا که حبس نفس کرد از جزع جهت تعظیم خدای تعالی و فرمان برداری حکم او، و این عین شکرست و نیز شا کر منع نفس کرد از کفران و از معصیت، و نفس خود را بر شکر داشت و صبر بر طاعت کرد پس به حقیقت صابر شد، و صابر تعظیم حق کرد تا از جزع باز ایستاد و نفس را بر صبر داشت؛ پس شکر حق کرد و به حقیقت شا کر شد و براء آنک حبس نفس کردن از کفران با التفات و میل نفس بدان، شدتی باشد که شا کر بدان صبر کند و توفیق صبر و عصمت نعمتی است که صابر بر آن شکر کند و یکی ازین هردو از آن دیگر جدا نمی شود براء آنک بصیرتی که باعث است بر آن هر دو یکی است و آن بصیرت استقامت است بر طاعت. پس ازین وجوه گفتیم که یکی از دیگری منفک نیست و من الله التوفیق.

- | | | |
|--------------------|-----------------------|---------------------|
| ۱- قرآن کریم ۳۴/۱۳ | ۲- قرآن کریم ۱۷/۳ | ۳- قرآن کریم ۱۶/۱۲۱ |
| ۴- ب: ضافلتر!... | ۵- ب: قرآن کریم ۳۸/۴۴ | ۶- قرآن کریم ۳۹/۱۰ |
| ۷- قرآن کریم ۳/۱۴۶ | ۸- ب: باز نعمت... | |

فصل

بر توباد ای مرد مجد که مجهود خویش بذل کنی تا این عقبه اندک مؤنت را قطع کنی که عقبه بزرگ قدر عزیز عنصر است و دواصل تأمل کن درین :

یکی آنک نعمت به کسی دهند که قدر آن نعمت داند و شاکر است که قدر نعمت داند و دلیل برین قوله سبحانه در حکایت از کفار و رد بریشان که گفتند: **اهؤلاء من الله عليهم من بيننا** . حق تعالی بدین نکته جوابی روشن داد ایشان را که فرمود: **اليس الله باعلم بالشاكرين** ^۱ ؟ آن جاهلان پنداشتند که نعمت عظیم و منت جسيم فرا کسی دهد که مال بیشتر دارد و خداوند شرف و حسب و نسب بود. پس گفتند این ^۲ درویشان عاجز این نعمت عظیمه را چگونه لایق باشند به غیر ما. پس به طریق استهزا و انکار گفتند: **اهؤلاء من الله عليهم من بيننا**. پس حق تعالی ایشان را جوابی روشن داد چنانچ گفته شد ^۳ . تقدیر و تحقیق سخن آنست که سید کریم نعمت به کسی دهد که قدرش داند و قدر آن، آن کس داند که به نفس و دل روی بدان آورد و اختیار آن نعمت کند بر دیگر ^۴ چیزها و در تحصیل آن نعمت از هیچ شدت و مشقت **بالک** ندارد و پیوسته ملازم در عبودیت منعم بوده به شکر آن مشغول باشد و در علم ما بود در ازل آزال که این ضعفا قدر این نعمت داند و به شکر آن قیام نمایند . پس ایشان بدین نعمت اولیتر بودند و به توانگری ^۵ شما اعتباری نبود و نه به جاه و رفعت و حسب و نسب و حشمت شما ، که شما حطام دنیا را نعمت می دانید و آن را بزرگ می دارید و تفاخر بدان می کنید و این ضعیفان قدر این نعمت نیک می دانند و بدین نعمت سرفرازی کنند و تفاخر جویند و هرچه ازیشان فوت شود دون این نعمت، بدان **بالک** ندارند و همگی همت ایشان بدین مستغرق باشد ازین

۱- قرآن کریم ۶/۵۳ ۲- قرآن کریم ۶/۵۳ ۳- ب: ای درویشان...
 ۴- ب: باشد... ۵- قرآن کریم ۶/۵۳ ۶- ب: گفته اند تقدیر...
 ۷- ب: بر دیگری چیزها... ۸- ب: و به توانگر شما...

جهت اهلیت این نعمت یافتند والسلام.

و مصنف اصل می گوید که من می گویم هر فریقی که خدای تعالی ایشان را به نعمت دین مخصوص کرده است از علم و عبادت و غیر آن^۱، ایشان (قدر) آن نعمت از همه کس بهتر دانند و تعظیم آن بیشتر کنند و به شکر آن قیام بیشتر نمایند از دیگران و کسانی که از آن محروم مانده اند بعدالقدر السابق از بی رعایتی و قلت حفظ و تعظیم آن باشد و اگر تعظیم علم و عبادت در دل اهل بازار و عامه چنان بودی که در دل علما و متعبدانست^۲، عمل بازار ترك کردند و این ترك بریشان سهل بودی. نبینی که فقیهی که مسأله ای برو مشکل باشد چون بداند و تحقیق کند چگونه شاد شود بدان و بزرگ دارد آن را و در دل او چه وقع باشد آن را به حیثیتی که مثلا اگر هزار دینار بدو دهند با آن مسأله معلومه برابر نکند؛ و وقت باشد که مسأله در دین برو مشکل شود و یک سال بلکه ده سال و بیست سال در آن مسأله فکر کند و آن تفکر پیش او بزرگ و بسیار نباشد و از زحمت آن تفکر ننالد تا چون حق تعالی به فضل خویش حل آن مسأله برو بکند، آن را منتی عظیم^۳ و نعمتی جسیم داند و نفس خود را بدان مسأله توانگتر همه توانگری و شریفترین همه تشریفی داند. و اگر آن مسأله سوقی را^۴ معلوم شود یا متعلمی کاهل را که خویشش را در رغبت علم و محبت همه جو آن عالم داند بدان مسأله هیچ تفاخری و مباهاتی نکند و اگر در آن مسأله سخن دراز شود او^۵ یا در خواب شود یا ملالت آغاز کند.

همچنین مرد مجتهد متعبد چند اجتهاد که بکند و چند ریاضت که او بر خود نهد و چند تضرع و زاری بردرگاه حق بکند و نفس را از شهوات و لذات باز دارد تا باشد که خدای تعالی او را یک ساعته^۶ مناجات روزی کند یا لذتی و حلاوتی او را از آن حاصل شود و اگر ظفر یابد در ماهی یک بار یا در سالی یک بار، آن را منتی بزرگ و نعمتی عظیم داند و بر آن شکرها گزارد. پس آن کس را بینی که دعوی عبادت می کند و دوست می دارد که او را این مرتبه حاصل شود که اگر در تحصیل این مرتبه او را یک درم نقصان افتد یا لقمه از وظیفه چاشت یا شام کم شود یا خواب

۱- ب: غیر ایشان ۲- ب: معتبدانست ۳- ب: عظیم داند و نعمتی...

۴- ب: سوقی بل معلوم شود... ۵- ب: و محنت همچون عالم...

۶- ب: یا او در خواب... ۷- ب: یک ساعت مناجات...

یک ساعت از چشم او پرود، نفس او بدین مسامحه نکند و دل بدین قرار نگیرد و اگر به نادر عبادتی یا صفائی و حلاوتی او را حاصل شود آن را خطری چندان نهد و آن را شکری نکند و حمدی نگوید. شادی و لذت ایشان به ظاهر آن باشد که درمی ایشان را حاصل شود یا کسوتی بیابد یا در تن درستی خوابی خوش بیابد گویند: ^۲ الحمد لله هذا من فضل الله. این چنین غافلان چگونه برابر باشند با چنان ^۳ سعداء مجدان مجتهدان. و ازینست که مساکین از چنان چیزها محروم مانده باشند و خداوند تعالی قسمت چنین کرده است که هر کسی آن کند که تقدیر کرده باشد فافهم ذلك و تأمل. و بدانکه از هر چیزی که محروم مانی آن از قبل نفس باشد مجهود خویش بذل کن تا حق نعمت خدای تعالی بگزاری ^۴ تا اهل آن شده باشی و بر ابقاء آن نعمت بر تو منت نهد چنانکه به ابتدا نهاده است انه رؤف رحیم.

اصل دوم بدانکه نعمت از آن کس بر بایند که قدر آن نداند و قدر آن، آن کس نداند که کفران نعمت کند و شکر آن نگذارد و دلیل آن قوله تعالی: و اتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین و لوشئنا لرفعهنا بها الآية ^۵. تقدیر سخن آنست که ما برین بنده نعمتهاء عظیم ^۶ و ایادی جسیم کردیم در باب دین و بر درگاه ما منزلتی رفیع و درجات بلند دادیم اما قدر نعمت ما ندانست و به دنیا خبیثت میل کرد و نفس دنی خود را دنیا اختیار کرد و ندانست که همه دنیا در جنب کمتر نعمتی از نعمتهاء دین ^۷ بر پشه نستجد و در آن نعمت به منزلت سگی بود که اکرام از اهانت باز نشناسد و رفعت و شرف از حقارت و خست باز نداند. همه کرامات آن داند که پاره نان ^۸ به این کاسه پیش اندازد و اگر بر سریر خویش بنشانی یا در خاک افکنی و در میان پلیدیها بداری هر دو یکسان شناسند، همت و نعمت آن داند که گفتم، این بنده بد نیز چون ^۹ قدر ما شناخت و حق کرامتها که با او کرده بودیم باز بجای نیاورد و در مقام قرب از سربمی ادبی التفات به غیر ما کرد و از ذکر نعمت ما به دنیا [ی] حقیر مشغول شد، نظریست کردیم

- ۱- ب: از چشم او... ۲- ب: بیاید گوید... ۳- ب: یا چنان سعدایا مجدان...
 ۴- ب: بگذاردی... ۵- قرآن کریم ۱۷۶ و ۱۶۵/۷
 ۶- ب: عظیم کردیم و ایادی... ۷- ب: نعمتهاء خدای پر شه...
 ۸- ب: پاره نان باین کار... ۹- ب: بد نیز بر چون...

به وی و او را در میدان^۱ عدل حاضر کردیم و به حکم جبروت جمله خلعتها و کرامتهاء خود ازو زایل کردیم و بر بودیم و معرفت خویش از دل او هم نزع کردیم تا از همه فضل ها که با او کردیم برهنه بماند. سگی شود رانده درگاه و شیطانی رجیم. **نعوذ بالله ثم نعوذ بالله من سخطه و عذابه الالیم انه بنا رؤف رحیم.**

و مثالی دیگر بشنو: ملکی بنده را قبول کند و گرامی دارد او را و خلعتها و گران مایه فرماید و مقرب خویش گرداند پس بفرماید تا براء او جایی دیگر بنیاد قصری عالی بنهند و غلامان و جواری و خدم و حشم از بهر او مرتب گرداند تا چون از خدمت درگاه باز گردد به مقامی و مکانی که براء او ساخته اند فرو آید مکرّم و معزز و از خدمت کردن و بازگشتن و فرو آمدن ساعتی روزگار پیش نرود. پس اگر این بنده در بارگاه ملک ستوربانی را ببیند که پاره نان در دست دارد و می خورد یا سگی را ببیند که استخوانی می خاید از خدمت ملک روی بدان ستوربان (وسگ) نهد و بدین کرامتها که از بهر او ساخته اند التفات نکند و از آن ستوربان پاره نان می رباید و می خورد و استخوان پاره از سگ می رباید و زحمت کلب می دهد چون ملک در حال این بنده نظر کند بگوید^۲ که این بنده مردی سفیه خسیس دون- همت است قدر نعمت و کرامت ما نمی شناسد و قدر خلعت و قربت ما پیش او قدری ندارد و منزلت منزل و سریر خویش نمی شناسد. خلعت ها ازو دور کنید و از درگاه برآند^۳ که خسیسی دون است و جاهل بی تمیز. اینست حال مرد عالم که به دنیا میل دارد و عابد که^۴ متابع هوا باشد بعد از آنکه خدای تعالی او را اکرامی کرده باشد به عبادت خویش و معرفت آیات خویش و شریعت و احکام آن پس کدامست از ما که قدر نعمت خدای (تعالی) داند و دلش به چیزی که به نزد خدا^۵ عز و جل حقیرتر و خوارترست نمی رود و رغبت نمی کند و بر آن حرص نمی نماید و در دل او از همه نعمتهاء دینی چون علم و عبادت عزیزتر نیست و همچنین آن کس که خدای تعالی او را به توفیق خویش گرامی کرده باشد و مزین داشته به انوار خدمت و عبادت و با ملائکه به وی (به او) مباحث کرده و او را منزلت

۳- ب: برانند که...

۲- ب: بگوید...

۱- ب: در میاوان عدل...

۵- ب: خدای عز و جل...

۴- ب: عابد در متابع...

شفاعت داده و به مقامی رسانیده که مستجاب الدعوة شده باشد و اگر به دل او چیزی بگذرد خدا بدو رساند بی آنک به زبان بخواهد . پس آن کس که حال او این باشد آنگه قدر این نعمت نداند و ازین همه بگردد و میل به شهوت^۱ و متابعت هواء نفس کند به چیزی که هیچ^۲ وفا نباشد آن را یا لعنة از دنیا [ی] دنی که هیچ بقا نباشد آن را چه بد بنده باشد و چه خسیس نفسی باشد و چه عظیم خطری باشد او را اگر داند^۳ و چه زشت کاری کرده باشد اگر شناسد و داند. خدای عز و جل ما را به اصلاح آراد به فضل عمیم خویش و به سعت رحمت خویش رحمت کند. انه ارحم الراحمین

پس بر تو باد ای مرد که جد و جهد بجای آوری تا قدر نعمت خدا بشناسی (و) چون ترا نعمت دین داد به حطام دنیا التفات مکن که اگر التفات کنی خالی نباشد از آنک در نعمت دین تهاونی کرده باشی ، نمی شنوی که حق تعالی با پیغمبر چه می فرماید ؟ **و لقد آتیناک^۴ سبعاً من المثنی والقرآن العظیم . ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم الایة^۵ .** تقدیر سخن آنست که هر کرا قرآن بدادند حق او آنست که نظر خوش آمد و شیرین داشت به دنیا نکند تا به رغبت به دنیا چه رسد . باید که شکر آن دائم به زبان دارد که آن کرامتی که ابراهیم خلیل^۶ (علیه السلام) حریص بود که (حق تعالی) با پدر او بکند و بر ابراهیم منت نهد و نکرد و پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه می خواست که (حق تعالی) با خویشان و عم او بکند و نکرد . اما حطام دنیا چیزی است که آن را بر همه کافری و زندقی و ملحدی و فرعونی و هامانی و جاهلی و فاسقی می ریزد^۷. ایشان که خوارترین خلق اند به نزدیک او تا در آن غرقه می شوند و از بهر پیغمبری و ولی و صدیقی و صفی و عالمی و عابدی که ایشان عزیزترین خلق اند (خدا اند) خدائرا، صرف می کند و منع می کند از ایشان تا وقت باشد که به نان پاره و به خرقة پاره فرو می مانند و منت نهد بر ایشان که ایشان (را) آلوده دنیا نمی کند تا موسی را علیه-

- | | |
|---------------------|------------------------------------|
| ۱- ب: شهوات... | ۲- ب: هیچ بقا نباشد آنرا چه بد... |
| ۳- ب: گردانند... | ۴- ب: آتینا سبعاً. قرآن کریم ۱۵/۸۵ |
| ۵- قرآن کریم ۲۰/۱۳۱ | ۶- ب: خلیل الله حریص... |
| ۷- ب: فاسقی ریزد... | |

السلام عز و جل می گوید: ولو شاء^۱ ان ازينكم ابزينة فرعون حين يراها ان مقد رته يعجز عنها لفلعت لكنى ازوى عنكما و ارغب بكما غبه و كذلك افعل باوليائي و انى لا ذود عن نعيمها كما يد ود الراعى الشفيق ابله عن مبارك العزة . و انى لاجنبهم سكونها و عيشها و ليس ذلك لهوانهم على و لكن لتستكملوا حظهم من كرامتى . و قال تعالى: و لو لا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سققاً من فضة و معارج عليها يطهرون^۲ . پس بنگر فرق میان هر دو کار و بگو حمد و شکر پروردگار که بر من منت نهاد منت اولیاء خویش و بگردانید از من فتنه اعداء خویش تا به شکر^۳ او فرو حمد اکبر و منت کبری و نعمت عظمی که آن اسلامست بهرمند شده باشی که اولیترست و سزاوارتر که شب و روز از شکر آن نیاسایی و در آن باب فاتر (سست) نشوی، و اگر تو عاجز آیی از شناخت قدر و قیمت آن به حقیقت بدان که اگر ترا از ابتداء دنیا آفریده بودی و تو خواستی که به شکر نعمت اسلام قیام نمایی تا به ابد نتوانستی، بلکه بعضی از حق آن گزارده نشدی از عظم فضیلت این نعمت و رفعت منزلت این کرامت . و بدانکه موضع احتمال نکند اگر من خواهم که قدر و قیمت این نعمت را شرح دهم و اگر چه هزار ورق بنویسم هنوز بدانچ علم من بدان رسیده است آن شرح بدان نرسیده باشد و بیشتر و بالاتر از آن باشد با آنکه معترفم که آنچه من می دانم در جنب آنچه نمی دانم و علم من بدان نرسیده است چون نفثه (قطره) باشد در جنب دریاها و دنیا ؛ نمی شنوی که حق جل و علا با سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه چه خطاب می فرماید: ما كنت تدري ما الكتاب و لا الايمان^۴ تا آنجا که و علمک ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيماً^۵ . و قوم^۶ را می فرماید بل الله يمن عليكم ان هديكم للايمان^۷ . نشنیدی که چون مردی در حضرت رسول فرمود که الحمد لله على الاسلام . رسول صلوات الله فرمود: انك لتحمدا لله على نعمة عظيمة و چون بشیر مزده وجود یوسف به یعقوب آورد علیهما السلام یعقوب پرسید که بر کدام (چه) دین گذاشتی او را ،

۱- الف: ولو شاء ان... ۲- قرآن کریم ۴۳/۳۳ ۳- ب: تا به شکر آن فتن و حمد...
 ۴- ب: تا ابد تا نتوانستی... ۵- قرآن کریم ۴۲/۵۲
 ۶- قرآن کریم ۴/۱۱۳ ۷- و قوام را میفرماید... ۸- قرآن کریم ۴۹/۱۷

گفت بر دین اسلام یعقوب علیه السلام فرمود که الان تمت النعمة یعنی این ساعت نعمت تمام شد.

و گفته اند که هیچ کلمه در شکر عند الله تعالی دوست تر و رفیع تر (احب و ارفع) و ابلغ^۱ ازین کلمه نیست که الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الاسلام و پرهیز از آنک از شکر غافل مانی و مغرور شوی بدانک حالی بر اسلامی و معرفت و توفیق و عصمت داری که درین مقام نه جای امن و غفلتست بلکه کارها به عاقبت و آخرت روشن می شود. سفیان ثوری (رحمه الله) می گوید هیچ کس بر دین خود ایمن نشد الا آنک ازش بر بودند و شیخ ما رحمه الله می گوید چون حال کفار و خلود ایشان در آتش به سمع تورسید بر نفس خویش ایمن مباش که کار پر خطر است و معلوم نیست که (چه) خواهد بود (عاقبت و در ازل چه حکم سابق براء تو و ازینست که بزرگان گفته اند لا تغتر بصفاء الاوقات فان تحتها غوامض الافات) یا معشر المغترین بالعصم فان تحتها انواع النقم. حق جل و علا ابلیس را به انواع عصمت بیاراست و به نزد او حقیقت عداوت بود؛ و از علی مرتضی کرم^۲ الله وجهه منقول است که فرمود و کم من مستدرج بالاحسان و کم من مفتون بحسن القول فیه و کم من مغرور بالستر علیه. و از ذالنون سؤال کردند که غایت آنچه بنده را بدان فریبند چیست. گفت الطاف و کرامات. و حق عز و علا چنین می فرماید: سنستدرجهم من حیث لا یعلمون^۳. نعمتها بریشان تمام کند و شکر نعمت ازیشان فراموش گرداند و لله در قائله، شعر:

احسنت ظنک بالایام^۴ اذ حسنت و لم تخف سوء ما یأتی به القدر
و سالمک^۵ الیالی فاغتررت بها و عند صفو الیالی یظهر الکدر
و بدانک هرگاه که قرب^۶ بیش شد خوف و صعوبت کار بیش باشد و معامله نازک تر و باریک تر و خطر عظیم تر.
هر که نزدیک است او حیران ترست کار دوران پاره آسان تر است
براء آنک چون چیزی ارتفاع و بلندی مرتبه و منزلت یافت چون حال متغیر شود و

۱- ب: و ابلغ تر ازین ...

۲- ب: مرتضی ع منقول ...

۳- قرآن کریم ۷/۱۸۲

۴- ب: بالا تمام او...

۵- ب: و ماظنک الیالی ...

۶- ب: که تقرب بیش شد.

کار منقلب گردد به زمین افتادن آن چیز اصعب و اشد باشد و ازینست که گفته اند

ماطار طیر فارتفع الاکما طار وقع

پس به هیچ حال ایمن نمی توان بود و از شکر غافل نمی توان شد. ابراهیم ادهم رحمه الله علیه می گوید: چگونه ایمن باشیم و حال آنست که ابراهیم خلیل علیه السلام می فرماید: **واجبني و بنی ان نعبد الاصلنام**^۱. مرا و پسران^۲ مرا دور دار از آنکما بت پرستیم؛ و یوسف صدیق می گوید علیه السلام: **توفني مسلماً والعنني بالصالحين**^۳. و سفیان ثوری پیوسته می گفتی: **(اللهم) سلم سلم**، گوئیا که در سفینه کشتی است و از غرق می ترسد. و از بعضی عارفان زمان شنیدم که یکی از پیغمبران از خدای تعالی حال بلغام^۴ و از درگاه راندن او پرسید حق جل و علا فرمود که یک روز مرا شکر نکرد بر آنچه به وی داده بودم و اگر بران نعمت ها یک بار شکر کرده بودی آن نعمت را ازو نربودی.

بیدار شوای مرد و محافظت رکن^۵ شکر کن در غایت جد و نهایت جهد، و حمد و ستایش کن جل و عز و علا را بر نعمت ها و منت هاء او که اعلا و ارفع آن اسلام و معرفتست و ادناء آن توفیق (و تسبیح و ذکر) و عصمت از کلمه مالا یعنی ک (غیر مفید) تاغم به فضل خویش این نعمت را بر تو تمام گرداند و به زوال آن مبتلا نگرداند که تلخ ترین چیزها خواری و احتقارست بعد از اکرام^۶ و اعزاز، و راندن است بعد از قربت، و فراق است بعد از وصال، والله تعالی رؤف بنا و رحیم علینا.

فصل

فی (علی) الجملة چون نظر کردی در منت هاء عظیم که حق تعالی را برتست

- | | |
|---------------------|--------------------------|
| ۱- قرآن کریم ۱۴/۳۵ | ۲- ب: برآن پس او مرا ... |
| ۳- قرآن کریم ۱۲/۱۰۱ | ۴- ب: بلعام... |
| ۵- ب: محافظت کن... | ۶- ب: بعد از کرام و... |

که در وهم تو نیاید و علم تو بر آن^۱ محیط نشود تا که عقبه ها را قطع کردی و از آنجا بگذشتی و علوم و بصائر یافتی و از اوزار و کبائر پاک شدی و بر عوایق سبق بردی و دفع عوارض کردی و بر بواعث ظفر یافتی و از قوادح سلامتی جستی و بسیاری خصلت شریفه و رتبت منیفه ترا حاصل شد اول تبصر^۲ و تعریف و آخر تقریب^۳ و تشریف؛ به مقدار عقل خویش تامل کن و توفیق شکر نعمت خدای تعالی به قدر^۴ طاقت و قدرت حاصل شد. که زبان تو به حمد و ثناء او مشغول شد و دل تو پر از عظمت اوست چنانچ حاصل شد؛ میان تو و میان^۵ معاصی او هرگاه که از شکر او غافل مانی یا فترتی افتد معاودت کنی و به قصور از حق انعام او معترف شوی و تضرع و ابتهال نمایی و گویی یا الهی یا مولایی چنانکه به احسان ابتدا کردی به فضل و کرم خویش به اتمام رسان^۶ هم به فضل و کرم خویش بی استحقاق ما. و ندا کنی به درگاه او همچو نداء اولیایی که به درگاه او تاج هدایت یافتند و حلاوت معرفت او چشیدند و از طرد و اهانت برخود بترسیدند و از خوف بعد^۷ و ضلالت و مرارت عزل و ازاله دست برداشته فریاد می کردند که ربنا لاتزعقلوبنا بعداذهدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب^۸.

و من گفتم (یعنی حجة الاسلام) والله^۹ اعلم تقدیرش آنست که از تو نعمتی یافتیم در اول طمع (در نعمتی دیگر بستیم که تو جواد و هابی و چنانکه انعام کردی در ابتدا امید) داریم که به رحمت اتمام کنی در انتها؛ نمی شنوی که اول دعایی که حق جل جلاله به بندگان خود آموخت^{۱۰} این بود که اهدنا الصراط المستقیم^{۱۱}؛ یعنی ما را درین راه راست ثابت گردان و دایم بدین راه بدار. پس دایم هم بدین طریق تضرع نمایند که کار انتها^{۱۲} بسیار خطرست خطر هاء عظیم و گفته اند که حکما نظر کرده اند و محن عالم بر پنج^{۱۳} چیز حصر کردند: بیماری در غربت و درویشی

- | | | |
|-------------------------------|---------------|----------------------------------|
| ۱- ب: بدان... | ۲- ب: تبصر... | ۳- ب: بقریب و... |
| ۴- ب: بفق طاقت... | | ۵- ب: بر میان معاصی و هرگاه... |
| ۶- ب: به اتمام آنهم به فضل... | | ۷- ب: و از خوف بقدر و ضلالت و... |
| ۸- ب: رب لاتزع. قرآن کریم ۳/۸ | | ۹- ب: والله از علم... |
| ۱۰- ب: آموخته... | | ۱۱- قرآن کریم ۱/۶ |
| ۱۲- ب: کار اینها خطرست... | | ۱۳- ب: بر هیچ خضر کردند... |

در پیری و مرگ در جوانی و کسوری پس^۱ از بینائی و نکره بعد از معرفه و بهترین قول شاعر است که گفته است شعر :

لکل شیء اذا فارقتہ عوض ولیس الله ان فارقت من عوض

و همچنین در نعمتی که به تو ارزانی داشته است و تأییدی و توفیقی که حق تعالی به تو داده است در قطع عقبه ای ازین عقبات ، هم به تضرع و ابتهال بخواه که آنچه^۲ داد دائمی دارد، و زیاده از آن که ترا تمنی است به فضل خویش کرامت کند که وهاب علی الاطلاق است و فیض فضل او دایمی است و چون چنین کردی این عقبه خطرناک با پس پشت انداختی و بدو گنج^۳ بزرگ رسیدی و بر آن ظفر یافتی یکی استقامت و دیگر استزادت و آنکه از جمله عارفان دین باشی و از زمره تائبین طاهرین^۴ و زاهدان و متجردان خدمت ، قاهران شیطان ، متقیان به حقیقت ، قاصران اصل ، ناصحان خاشعان متوکلان ، متواضعان مفوضان راضیان ، صابران خایفان ، راجیان مخلصان ، ذاکران^۵ منت ، شاکران نعمت رب العالمین . و بعد از آن از مستقیمان شوی و از مکرمان و صدیقان . این سخن را فهم کرده تاملی تمام کن و من الله التوفیق والاعانة .

اگر گویند چون این کار برین وجه^۶ است از مکلفان کم باشد که معبود خود را چنین عبادت کند و بدین مقصود رسد و بدین مؤنت ها که تواند رسید و این شرط ها کرا حاصل تواند بود . بدانک خدای تعالی چنین می فرماید که : **و قلیل من عبادی الشکور**^۷ ؛ **ولکن اکثر الناس لایشکرون**^۸ . **لایعقلون ، لایعلمون** . اما چون حق تعالی و تقدس بر بنده خود میسر و مسهل گرداند سهل و آسان گردد و آن بنده را این امر میسر شود لیکن طریقه بنده و وظیفه او اجتهاد است و سعی و جد (و استعانت) و بر حق سبحانه و تعالی هدایت و اعانت براء آنک می فرماید که **والذین جاهدوا فنیا لنهذینهم سبلنا** . و چون بنده ضعیف حقیر بدانچ برو باشد و وظیفه او بود

۱- ب: بعد از بینائی...

۳- ب: و بدان گنج بزرگ رسیدی و بدو ظفر

۵- ب: و اکثر آن منت...

۷- قرآن کریم ۳۴/۱۳

۹- قرآن کریم ۲۹/۶۹

۲- ب: آنچه دائمی دارد...

۴- ب: ظاهرین...

۶- ب: براین است از مکلف آن کم

۸- قرآن کریم ۲/۲۴۳

قیام نماید چه گمان باشد ترا به پروردگار غنی کریم رحیم یعنی از فیض فضل او هیچ دریغ نخواهد بود.

اگرگویی عمر کوتا هست و این عقبه هاء دراز بسیار مشقت و مؤنت و شرائط، پس چگونه عمر وفا کنند تا این شرائط حاصل کرده بجای آورد و این عقبات را قطع کند. بدانکه عقبات درازست و شرائط آن به غایت شدتی دارد و لیکن چون خدای تعالی خواهد که بنده ای را برگزیند همه سختیها برو آسان گرداند و همه طریق طویله برو قصیر گردد چنانچه بنده گوید چه نزدیک است این طریق و چه کوتا هست این راه و چه آسانست این کار و در مثل این صورت گفتم عند وقوفی علی هذه الغایة شعر:

علم المحجة واضح لمريده واری القلوب عن المحجة فی عما
انی عجبت لهالك و نجاته موجوده و لقد عجبت لمن نجا

پس مرد سالک باشد که این عقبات در هفتاد سال قطع کند و دیگری باشد که در بیست سال و دیگری در ده سال و کس باشد که در یک سال و در یک ماه بلکه در یک هفته بلکه در یک ساعت تا این حد که کس باشد که در یک لحظه عقبات قطع کند به توفیق خاص و عنایت ازلی. نبینی اصحاب کهف را که گفتند: ربنا رب السوات والارض^۲ معرفت حاصل شد و حقائق این طریق بدیدند و این^۳ راه ببریدند و با یکدیگر گفتند فأوا الی الکهف ینشرلکم ربکم من رحمته^۴ و این همه ایشان را در مقدار یک ساعت یا یک لحظه حاصل شد و سحره فرعون را یاد کن که زمان ایشان جز یک لحظه نبود که گفتند آمنا برب العالمین، راه را بدیدند و قطع کردند و از یک ساعت تا به دیگر ساعت بلکه به کمتر از آن^۵ از جمله خدا شناسان شدند راضین^۶ بقضاء الله صابرين علی بلائه شاكرين علی آلائه و نعمائه مشتاقين الی لقائه. و ندا در دادند که لا ُضیر انا الی ربنا منقلبون^۷.

و حکایت ابراهیم ادهم رحمه الله علیه چنین است که چون ترک دنیا کرد و قصد راه کرد چندان مدت برو بیش نگذشت که از بلخ به مروالرود رسید. آن جایگاه

۱- ب: عمر تو کوتا هست...

۲- قرآن کریم ۱۸/۱۴

۳- ب: و از راه به بردیدند...

۴- قرآن کریم ۱۸/۱۶

۵- ب: آن جمله...

۶- ب: رضینا...

۷- قرآن کریم ۲۶/۵۰

مردی از سر پولی [پلی] در آب مغرق می افتاد ابراهیم اشارت بدو کرد که باست! خدای تعالی آن مرد را در هوا بداشت و (از غرق) خلاص یافت و همچنین حال رابعه بصریه کنیزکی پیر بود در بازار بصره می گردانیدند و کس رغبت خریدن او نمی کرد بعضی (یکی) از تجار ترحم کرد برو و به صد درم او را بخرید و آزاد کرد. رابعه طریق سلوک اختیار کرد و روی به عبادت نهاد یک سال تمام برو نگذشته بود که زهاد و عباد و قراء و علماء بصره روی به زیارت او نهادند از رفعت منزلت که یافته بود از درگاه حق عزوجل. اما آن کس را که عنایت سابق نصیب او نشده باشد و به فیض فضل^۱ و تفضل با او معاملت نرود او را با نفس او گذارند: احتمال داشته باشد که در شعبی از یک عقبه هفتاد سال بماند و ره نبرد و فریاد کند که دورست این راه و چه مظلوم و تاریک است و چه دشخوار^۲ است این کار، و بدان به حقیقت که این کار و این مراد بر یک اصل دایر است و **ذلک فضل الله یوتیه من یشاء**؛ و **ذلک تقدیر العزیز العلیم**^۴. و نعم ماقال من قال شعر:

وللمهیم فی حالاتنا نظر و فوق تدبیرنا لله تقدیر

اگر گویی چرا یکی را توفیق خاص نصیب و مقدر است و دیگری را نه؟ و هر دو در رتبه عبودیت مشترک اند. بدانکه چون این سؤال کنی از سرادقات جلال این ندا آید که **الزم الادب!** یعنی ادب نگه دار و سر ربوبیت بشناس که لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون^۵. حجة الاسلام قدس (الله) روحه العزیز می فرماید که من می گویم امثال این طریق در دنیا صراط است در آخرت، با عقبه ها و مسافات و مقاطع و اختلاف احوال خلایق در آن که یکی باشد که همچون^۶ برق برو بگذرد و دیگری چون باد بگذرد و دیگری چون اسب نیک تک و دیگری چون مرغ ببرد و یکی (یمشی) می رود (پبای) و یکی می خیزد به نشست و می رود و یکی را به کلاب جهنم در دوزخ می اندازد. پس حال این طریق نیز همچنین است به نسبت با سالکان راه در دنیا پس صراط دو است: یکی در دنیا و یکی در آخرت؛ و صراط آخرت سرفوس راست و آن را خداوندان اهل بصیرت می بینند؛ و صراط دنیا مرقلوب راست (و احوال

۱- ب: و به فیض و تفضل با او... ۲- ب: دشوار...

۳- قرآن کریم ۵۷/۲۱ ۴- قرآن کریم ۶/۹۶

۵- قرآن کریم ۲۱/۲۳ ۶- از اینجا نسخه «ب» ندارد

آنرا ذوالبصائر می بینند و می دانند) و اختلاف احوال سالکان آخرت به سبب اختلاف احوال ایشانست در دنیا . فتامثل ذلك حق التأمل . فأن هذه هذه .

فصل

[ثم اعلم ما هو التحقيق في هذا الباب و هو انه ليس هذا الطريق في طوله و قصره مثل المسافات الكائنة التي تسلكها الانفس فتقطعها بالاقدام فيقع قطعها على حسب قوة الانفس و ضعفها انما هو طريق روحاني تسلكه القلوب فتقطعه بالافكار على حسب العقائد و البصائر و أصله نور سماوی و نظر الهی يقع فی قلب العبد فينظر به نظرة فيرى بها امر الدارين بالحقيقة ثم هذا النور ربما يطلبه العبد مائة سنة فلا يجده ولا اثرًا منه و ذلك لخطئه في القلب و تقصيره في الاجتهاد و جهله بطريق ذلك و آخر يجده في خمسين سنة و آخر يجده في عشر و آخر في يوم و آخر في ساعة و لحظة بعناية رب العزة و هو تعالى ولي الهداية لكن العبد بمأمور بالاجتهاد فعليه بما أمر و الامر مقسوم مقدور و الرب حكم عدل يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد... و کار محصول و حاصل به قسمت و روزی و نصیب مقدر باز بسته شده است و خدای حکیم علیم حلیم کریم رحیم عادل آنچه خواهد کند يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد . ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء^۲ .

اگر سؤال کنی و برسیل تعجب گوئی چه راهی پر خطر است و چه کاری سخت است این کار و ما یحتاج این کار مر بنده را درین چه بسیار است! بعد از آن گویی که این همه سعی و جد و جهد و تحصیل شرائط براء چیست و چرا است؟ جواب گوئیم که تو راست می گوئی درین راه کار بس سخت است و خطری عظیم است و از این است که حق تعالی می فرماید که ولقد خلقنا الانسان في كبد^۳ . و قال تبارک و تعالی انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فاین ان يحملنها

۱- این قسمت را مترجم ترجمه نکرده و عین متن عربی آن را آورده است .

۲- قرآن کریم ۵۷/۲۱ ۳- قرآن کریم : لقد... ۹۰/۴

و اشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً^۱. و همچنین سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه و علی آله اجمعین فرمود لو علمتم ما اعلم لبکیتم کثیراً و لضحکتکم قلیلاً. و آنچه روایت کرده اند که منادی ندا کند از آسمان که کاشکی این خلق را نیافریدندی و کاشکی چون بیافریدند بدانستندی که ایشان را از برای چه آفریدند و همچنین سلف می گوید که ابوبکر گفت دوست داشتم که من سبزه بودمی که بر چهار پایان بخوردندی ؛ لفظ او این است : و ددت انی کنت حصیراً یا کلنی الدواب مخافة العذاب ؛ و عمر می گوید در آن وقت که شخصی می خواند که هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً^۲ ، یعنی تمته ای کاشکی تمام شدی ؛ و ابوعبید می گوید و ددت انی کنت کبشاً لاهلی فیتعرق تحمی و یتحسی مرقی و لم اخلق ، و وهب منبه می گوید : بنی آدم را احق آفریده و اگر نه احق عیش ایشان بودی هیچ عیش ایشان مهیا نبودی و فضیل می گوید : بر هیچ ملکی مقرب و نبی مرسل و بنده صالح غبطت نمی برم نه آخر اینها همه قیامت را معاینه خواهند دید و هول و خوف و وحشت آن را مشاهده می بایدشان کرد غبطت بر آن کس می برم که او را نیافریده اند . و عطاء سلمی می گوید : اگر آتشی برافروزند و گویند هر که خویشتن را در آتش اندازد ناچیز شود و لاشیئی محض شود ابدالآباد من می ترسم که از شادی بمرم پیش از آن که به آتش رسم فالامر اذا ايها الرجل شديد و كما يقول یعنی کسار این حال و این صورت چنان که تو می گوئی ای مرد بر درد شدتی و صعوبتی دارد بلکه از آن سخت تر است که تو گمان می ببری و در وهم تو می آید ولیکن این امری است که در علم قدیم عالم حکیم در ازل آزال سابق شده است و این تدبیری است که عزیز علیم مجری داشته است و مفرد شده لاحیلة للعبد فی ذلک بنده مسکین را هیچ چاره و حیل در رد و تغییر این نیست الا که به حسب وسع و قدرت [و طاعت بذل مجهود نماید در عبودیت و رقیّت ، و تضرع و ابتهال نماید در حضرت صمدیت در نهایت مذلت و مسکنت که رحیم واسع رحمت تفضل نماید و به فضل خویش رحمت کند و ببخشد انه هو الغفور الرحیم^۳ .

۱- قرآن کریم ۳۳/۷۲ ۲- قرآن کریم ۷۶/۱ ۳- قرآن کریم ۱۲/۹۸

اما این که گفتی که این همه از براء چیست؛ این سخن از تودلیل غفلتی عظیم است بلکه صواب و صلاح آنست که گویی این همه در جنب آنچه بنده می طلبد و مقصود اوست چیست. آنچه بنده (ضعیف) می طلبد کمترین آنست که سلامتی دو جهانی می خواهد و ملک دو جهانی؛ اما سلامتی دنیا چنانچ حال دنیا از هیچ عاقلی پوشیده نیست که سرایی پررفته و آشوب است و غوائل مهلکه او را نهایت نیست و آثار او به حدی است که ملایکه مقرب از آن سلامتی نیافتند و قصه هاروت و ماروت به انواع روایات^۱ در میان خلق مشهورست تا بدان حد روایت می کنند که روح بنده مؤمن را به آسمان^۲ برند فرشتگان برسبیل تعجب گویند این مرد چگونه رستگاری یافت در سرایی که فرشتگان^۳ آنجا سلامتی نیافتند و حال ایشان تباه شد؟ **کیف نجا هذا من دارفسد فیها خیارنا**. و حال قیامت و آخرت و هول و شدت آن به حدی است که پیغمبران مرسل به فریاد و تضرع و ابتهال گویند: **نفسی نفسی لا اسألك الیوم الانفسی**. تا روایت کرده اند که اگر شخصی باشد که عمل او به عمل هفتاد پیغمبر موازی و مساوی باشد از هول و خوف محشر و عرصات گمان چنان برد که او را خلاص ممکن نیست. پس آن کس که خواهد که ازین همه فتنه هاء دنیا و آخرت سلامتی یابد و از دنیا و آفات او و غوائل آن به سلامت ایمان به لب گور برد و از هول و دهشت قیامت و احوال قبر تاحشر او به خیر گذرد و به ملالتی و ندامتی یا وحشتی و نفرتی گرفتار نشود **یا نعوذ بالله من (عذاب الله)** به عذابی و عقابی معذب و معاقب نباشد (و به سرای خلد و منزل فردوس نزول فرماید) این کار را که به غایت صعب و دشوارست بر خود آسان شمارد و بر خویشتن سهل کند و اما ملک و کرامت (بعضی از) ملک نفاد تصرف باشد و مشیت، که آنچه خواهند چنان باشد، و این معنی به حقیقت. اولیاء خدا و اصفیاء او را باشد که بر و بحر ایشان را یک قدم است و سنگ و کلوخ ایشان را زر و سیم است و جن و انس و بهایم و وحوش و طیور ایشان را مسخر است هیچ چیز نخواهند الا آنچه خدای تعالی خواهد و آنچه خدای تعالی خواهد البته باشد و از هیچ خلق نترسند و هیبت

۱- ب: به انواع و روایت ...
 ۲- ب: را چون به آسمان برند فرشتگان ...
 ۳- ب: فرشتگان ...
 ۴- ب: تجاهذا
 ۵- ب: نترسد ...

ندارند و همه خلق ازیشان هیبت دارند و الا خدای^۱ را خدمت نکنند و غیر الله تعالی همه خدمت ایشان کنند، و ملوک مجازی دنیا را عشر معشار این مرتبه از کجا باشد بلکه ایشان^۲ به چند مرتبه کمتر ازین باشند و از مذلتی خالی نباشند^۳؛ و اما ملک آخرت خدای تعالی می فرماید: **وَ اِذَا رَأَيْتَ ثَمَ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مَلَكًا كَبِيرًا**^۴. و آنچه حق تعالی آن را ملکی کبیر خواند به غایت عظمتی و ابهت و زینتی داشته باشد و تومی دانی که دنیا و مافیها به اسرها اندک است و بقاء او من اولها الی آخرها پیداست که چند است و نصیب انسان از آن در مدت عمر ایشان هم به غایت اندکست و آنچه حاصل شود ازو به عذاب و عقوبت ورنج و زحمت، و درد دل و محنت، بسیار حاصل شود و مال و نفس که در سر آن می بازد بسیار اعتبار آن نمی کنند و در حساب نمی آرند چنانکه امرء القیس می گوید شعر:

بکی صاحبی لما رای الدرب دونه و ابقن انا لاحقان بقيصراه
فقلت له لا تیک عینک انما نحاول^۵ ملکاً اونموت فتعذرا^۶

پس چگونه باشد حال کسی که ملک کبیر طلبد در سرای نعیم و دار خلد و مقیم؟ بسیار عظمی^۷ داشته باشد اگر طالب این ملک و نعمت دو رکعت نماز بگزارد یا دودرم به صدقه دهد یا دوشب احیا کند کلا و حاشا بلکه اگر او هزار هزار روح و نفس و عمر عزیز خویش در مدت بقاء دنیا و بیشتر از آن مجموع در طلب این مطلوب عزیز شریف بذل کند هنوز به نسبت با این مطلوب هیچ باشد و اقل قلیل^۸ باشد و اگر بر مطلوب خویش ظفر یابد، آن غنیمتی بی نهایت قدر و نعمتی عظیم ثمین باشد و فضلی بزرگ که حق تعالی^۹ باوی کرده باشد. پس ای بنده غافل^{۱۰} مسکین از خواب غفلت در آی و در حال خود تأملی شافی نمای. فان حجة الاسلام (قدس سره) یقو تنبه ایهام المسکین من رقة الغافلین. بعد از آن فرمود که من تأمل نموده ام و دانسته شده است مرا، که آنچه حق^{۱۱} تعالی و تقدست اسماؤه به بنده می دهد چون طاعت

- | | | |
|---------------------|---|----------------------|
| ۱- ب: تعالی... | ۲- ب: ایشان را ... | ۳- ب: باشد |
| ۴- قرآن کریم ۷۶/۲۰ | ۵- ب: تقصیرا... | ۶- ب: فقلت لا تیک... |
| ۷- ب: یخاول... | ۸- فتعذرا... | ۹- ب: عظیمی |
| ۱۰- ب: اقل قلیلا... | ۱۱- ب: حق سبحانه و تعالی جل و علا باوی... | |
| ۱۲- ب: عاقل... | ۱۳- ب: سبحانه و تعالی به بنده می دهد گاهی که طاعت | |

(پروردگار خود) دارد و در خدمت و عبودیت ملازمت نماید و در مدت عمر خویش این طریق سپرد و سلوک نماید علی الاجمال چهل کرامت و خلعت است که بنده خود را بدان مشرف می فرماید؛ بیست (ازین کرامت) در دنیا باشد و بیست دیگر در آخرت؛ آن بیست کرامت که در دنیا انعام می فرماید:

اول آنست که حق جل و علا مر بنده خود را ذکر می کند و ثناء او می گوید و چه بزرگ بنده باشد که حق تعالی و تقدس ذکر او فرماید.
دوم آنک خدای عز و جل شکر تو^۱ گوید و تعظیم او فرماید و اگر مخلوقی^۲ ضعیفی همچون تو، شکر تو گوید و تعظیم تو کند تو بدان بزرگ شوی فکیف که شکر تو پادشاه اولین و آخرین فرماید^۳.

سلم آنک حق تعالی ترا دوست گیرد و حال آنک اگر رئیس محله یا امیر شهر^۴ اگر ترا دوست گیرد تو بدان فخر نمایی و بدان انتفاع یابی در مقامات عزیزه، فکیف محبة رب العالمین.

چهارم آنک حق جل و علا وکیل و مدیر کار او باشد.
پنجم آنک حق تعالی^۵ کفیل و ضامن رزق او باشد و حال به حال بدو می رساند بی تعب و بی وبالی.

ششم آنک نصیر و معین او باشد در دفع دشمن و مجموع بدی ها را ازو کفایت کند.

هفتم آنک انیس او باشد تا به هیچ حال مستوحش نشود و از تغییر و تبدیل خائف نگردد.

هشتم عزت نفس. پس مذلت خدمت دنیا و اهل او بدو لاحق نشود، بلکه راضی نشود بدانک ملوک دنیا خدمت او کنند.

نهم رفعت و علو همت چنانک^۶ به قاذورات و ملطخات دنیا آلوده نشود و به زخارف دنیا و ملاهی آن التفات ننماید همچو^۷ ترفع همت رجال عقلا از ملاعب

۱- ب: که خداوند آسمان و زمین جل و علا ذکر ... ۲- ب: او

۳- ب: مخلوق.... ۴- ب: او را شکر گوید و تعظیم فرماید

۵- ب: شهری ترا دوست تو بدان ... ۶- ب: جل و علا

۷- ب: همچنانکه ... ۸- ب: همچون ...

صبيان و نساء .

دهم غنى القلب باشد يعنى به دل و نفس^۱ توانگرى و استغنايى باشد او را ،
زياده از اغنياء دنيا . پيوسته طيب القلب و النفس باشد و خوش عيش ، از هيچ حادثه
متفزع نشود و از هيچ نايفتى غمگين نگردد .

يازدهم نور دل كه بدان نور راه برد به علوم و اسرار و حكم ، كه ديگرى به
جد و جهدى عظيم و كدى تمام بدان تواند رسيد .

دوازدهم انشراح صدر؛ به هيچ چيز از حوادث و محتتهاء دنيا دل تنگ نشود
و از مكائد و مؤن ناس منزجر (و ملول) نگردد .

سيزدهم مهابت و وقع در دلها و (نفوس) مردم ، جميع اخيار^۲ و اشرار او را
محترم دارند و همه متكبران و جباران از مهابت او متأثر گردند .

چهاردهم محبت او در دلها ، **سيجعل لهم الرحمن ودا** . دلها مردم را بينى
همه مجبول بر محبت او و نفوس همه را بينى مطبوع بر تعظيم و^۳ آكرام او .

پانزدهم بركت عام در هر چيزى از نفس و فعل و جامه و مكان تا به حدى^۴ خاكى
كه او پاى بر آن نهاده باشد يا جايى كه او بشيند تترك (كنند) و تيمن جويند^۵
بدان ؛ و با آدمى كه او را ديده باشد يا مصاحب او بوده باشد متترك شوند بدان .

شانزدهم زمين او را مسخر باشد از بر و بحر . اگر خواهد به يك ساعت جمله
روى زمين قطع كند و اگر خواهد همچو مرغ در هوا سير كند يا همچو^۶ باد بر آب
گذر كند .

هفدهم^۷ تسخير حيوانات او را حاصل شود از سباع و وحوش و هوام او را
فرمان برند به هر چه فرمايد و شيران بيشه پيش او تبصيص^۸ كنند (تواضع و فروتنى نمايند) .
هجدهم تملك مفاتيح كنوز ارض ، به هر كجا كه^۹ خواهد چون دست برد
گنجى يابد و هر كجا كه قدم نهد اگر خواهد چشمه يابد و هر كجا كه نزول كند اگر
خواهد مائده يابد .

- | | | |
|----------------------------------|-------------------------------|---------------------------------|
| ۱- ب: و نفسى ... | ۲- ب: اختيار ... | ۳- قرآن كريم ۱۹/۹۶ |
| ۴- ب: مطبوع تعظيم او پانزدهم ... | ۵- ب: تا حدى كه حالى خاكى ... | |
| ۶- ب: و تيمن جويند و يا آدمى ... | ۷- ب: همچون ... | |
| ۸- ب: هفدهم ... | ۹- ب: تبصيص ... | ۱۰- ب: به هر كجا كه قدم نهد ... |

نوزدهم عبادت و وجاهت بر درگاه رب العزة^۱. خلق به وسیله خدمت او به خدای تعالی تقرب جویند (نمایند) و استجابت دعوات و قضاء حاجات خویش به وجاهت و برکت او طلبند.

بیستم اجابت دعوت، یعنی مستجاب الدعوة باشد. از حق^۲ تعالی هیچ نطلبد الا که حق تعالی^۳ حاجت و مطلوب او موجود گرداند و در حق هر که شفاعت کند قبول کند^۴ و اگر سوگند به خدا دهد حق جل و علا ابرار^۵ قسم او فرماید بدانچ خواهد تا به حدی که اگر یکی ازیشان اشارت به کوهی کند، کوه از جاء خود برود و مراد و طلب او محتاج به زبان گفتن و خواستن نباشد؛ اگر به دل خود بگذارند کافی باشد و محتاج نباشد که به دست اشارت کند.

این جمله کراماتیست که حق جل و علا در دنیا کرامت فرماید. اما اکرام و تکریمی که در عقبی خواهد بود این طایفه را هم بیست است.

اول سكرات موت برو آسان کند و سكرات موت از آن جمله است که دلها پیغمبران صلوات الله^۶ علیهم اجمعین از آن ترسان و لرزان بوده است تا از حق تعالی و تقدس درخواستند که سكرات^۷ بریشان آسان گرداند و ازیشان کس بوده است که موت پیش او بمنزلت آب زلال بود پیش^۸ تشنه. قال تعالی: الذین تتوفیهم الملائكة طیبین^۹.

دوم ثبوت معرفت و ایمان برو و این کرامت که بر معرفت و ایمان ثابت داشتن از آن جمله است که همه خوف مؤمن و فزع و جمیع گریه و جزع از براء آنست قال الله عزوجل: یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة^{۱۰}. ثبتنا الله و ایاکم بالایمان و التسلیم.

سئم ارسال روح و ریحان به بشری و امان. قوله تعالی: الاتخافوا ولا تحزنوا

۱- ب: رب العالمین تعالی شأنه...

۲- ب: حق سبحانه و تعالی..

۳- ب: حق تعالی جل و علا

۴- ب: قبول فرماید و اگر...

۵- ب: ابراء قسم او

۶- ب: صلوات اله و سلامه علیهم...

۷- ب: سكرات موت بریشان

۸- ب: بوده است نزد تشنه

۹- قرآن کریم ۱۶/۳۲

۱۰- قرآن کریم ۱۴/۲۷

وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون^۱. پس هرچه در عقبی فرایش آید او را از آن نترسد و هرچه در دنیا بازپس گذاشته باشد بر آن اندوه نخورد.

چهارم خلود درجنان.

پنجم آنک^۲ روح او را حیاتی و تازگی باشد در سر به فرشتگان^۳ (از فرشتگان) آسمان به اکرام و الطاف و انعام، و بدن او را در علانیه به تعظیم جنازه او و مزاحمت و اجتماع بر نماز او، و تعجیل نمودن به تجهیز او و این همه که فرشتگان بجای آرند امید ثواب دارند برین و این عمل را غنیمت شمرند.

ششم امن و اسان از سؤال قبر و تلقین جواب به صواب و سهل گردانیدن هول آن.

هفتم^۴ فراخی و خوشی قبر و روشنی آن فیکون فی روضة من ریاض الجنان الی یوم القیام^۵.

هشتم روح او را انس دادن و اکرام فرمودن بدانک در اجواف مرغان سبز کنند^۶ روح او را مع اخوان الصالحین. فرحین مستبشرین بما آتیهم الله من فضله^۷. نهم حشر و بعث او در عز و کرامت از تاج و حلل و براق و امثال آن. دهم روشنی^۸ روی و نورانی آن. قال تعالی و تقدس: وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة^۹. و وجوه یومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة.

یازدهم ایمنی از احوال قیامت. قال الله تعالی: امن یأتی^{۱۰} منّا یوم القیمة^{۱۱}. دوازدهم کتاب به دست راست دادن و ازیشان بعضی باشند که کتاب خود بدیشان ندهند.

سیزدهم حساب پرواسان کردن و بعضی ازیشان باشند که حساب او نکنند.^{۱۲} چهاردهم ثقل میزان عمل او^{۱۳} و بعضی را ازیشان عمل او وزن نکنند.

۲- ب: پنجم روح را حیا و نازکی باشد

۱- قرآن کریم ۴۱/۳۰

۴- ب: فراخی قبر و روشن آن ...

۳- ب: فرشتگان...

۶- ب: سبز بهشتی کنند

۵- ب: القیمة.

۸- ب: روشن روی

۷- قرآن کریم فرحین بما. ۳/۱۷

۱۰- قرآن کریم ۴۱/۴۰

۹- قرآن کریم ۸۰/۲۸ و ۷۵/۲۳

۱۲- ب: عمل و

۱۱- ب: نکند ...

پانزدهم^۱ ورود حوض بر پیغمبر و آل^۲ و اصحاب، صلوات الله و سلامه علیه و رضی عنهم که شربت بیچشد که من بعد^۳ هرگز تشنه نشود. شانزدهم جواز بر صراط و نجات از نار، و ازیشان^۴ کس باشد که آواز آتش نشنود و براء او آتش فرو میرد.

هفدهم^۵ (درجه) شفاعت کردن در عرصات، همچو شفاعت انبیا و رسل.

هجدهم^۶ ملک ابدی بهشت.

نوزدهم رضوان اکبر.

بیستم لقاء^۷ رب العالمین اله الاولین والاخرین بی چون و بی چگونه جل جلاله و عظم^۸ (شانه و ابد) جماله.

و حجة الاسلام قدس سره می فرماید که این که بر شمردم به حسب فهم خود و مقدار علم خود شمردم با همه قصور و نقص که در منست و این همه موجز و مجمل گفتم و اصول شمردم و به مجملات اقتصار کردم که اگر مفصل گفتمی کتاب احتمال نکردی. نبینی که ملک ابد به مثل یک خلعت^۹ نهادم؟ و به تفصیل از جهل خلعت بیش باشد از انواع حور و قصور و لباس و غیر آن. پس اگر از هر نوعی مفصل کنم (خواهم)^{۱۰} غیر علم حق تعالی جل و علا بر آن محیط نشود که عالم الغیب والشهادة است و خالق و مالک جزو و کل (همه) است و چه طمع باشد ما را به معرفت آن و حال آنک پروردگار (ما) می فرماید: **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ عَيْنٍ**. و رسول می فرماید که **خلق فیها^{۱۱} مالا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر**. و مفسری در تفسیر این آیت که **لنفذ البحر ان تنفذ کلمات ربی^{۱۲}** می گوید که مراد به این کلمات آن کلماتست که حق^{۱۳} تعالی با اهل بهشت گوید به لطف و اکرام. و آن چیزی که چنین باشد چگونه فهم و وهم آدمی به جزئی از هزار هزار آن رسد؟

۱- ب: پانزدهم ... ۲- ب: و آل او صلعم

۳- ب: و کس ازیشان بود که او. ۴- ب: هفتدهم ..

۵- ب: هشتدهم ... ۶- ب: لقاء باقیاء ارب العالمین ...

۷- ب: و عم نواله و ابد ۸- ب: خلعت ..

۹- ب: کنم که خواهم غیر علم الله تعالی بر آن. ۱۰- قرآن کریم ۳۲/۱۷

۱۱- ب: خلق لها ... ۱۲- قرآن کریم ۱۸/۱۰۹

۱۳- ب: حق سبحانه و تعالی ...

بلک علم هیچ مخلوقی بجزئی^۱ از اجزاء آن محیط نشود کلا، بلک همت ها متقاعد و مانده گردد و عقول از ادراک آن قاصر ماند. و حق آن اکرام آنست که چنین باشد^۲ و بدین صفت سزاوار است زیرا که این الطاف و اکرام، عطاء عزیز علیمست بر مقتضاء فضل عمیم او و به حسب جود قدیم بی منتهاء او. **الافلیعمل العاملون لهذا المطلوب** و لیذل المجتهدون جهدهم لهذا المرغوب. و باید که بدانند اعمال آخرت و مطیعان براء روز قیامت که این همه در جنب آنچ مطلوب ایشانست^۳ اقل قلیل است و به نسبت با آنچ محتاج الیه ایشانست و براء آن ایشان جد و جهد نموده اند و متعرض آن شده اند. این مجموع شیء حقیر است و باید که بدانند که بنده را لابد است از چهار چیز:

علم و عمل و اخلاص و خوف. پس اول راه بداند والا اعمی باشد. پس به علم عمل کند والا محجوب باشد. پس در عمل به اخلاص کوشد والا مغبون باشد. پس پیوسته از آفات ترسد و باحذر باشد تا زمان امان یافتن والا مغرور باشد و نعم ما قال ذوالنون الصدوق علیه الرحمة الخلق کلهم موتی الالعلماء، والعلماء کلهم نیام الالعالمون، والعاملون کلهم مغترون الالمخلصون، والمخلصون علی خطر عظیم.

حجة الاسلام قدس سره می گوید^۴ والعجب کل العجب من اربعة یکی از عاملی (که عمل) کند بی علم و اهتمام نماید که چه حال ها او را در پیش است و غم دانستن آن نخورد و در دانستن آنچ بعد از موت بر آن اطلاع خواهد بود از احوال و مخاوف متوجه نگردد به آنک نظر در دلایل کند و گوش با آیات^۵ و نذر دارد و از هواجس و خواطر منزعج (منزجر) گردد. قال الله تعالی اولم ينظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء. وقال عز اسمه^۶ الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم.

دوم از عاملی^۸ غیر عامل که یاد نمی آرد آنچ به یقین می داند که در پیش

۱- ب: به جز وی از جزویات آن محیط نشود بکلا بلکه. ۲- ب: نباشد

۳- ب: ایشانست محتاج الیه ایشانست برای ایشان جد ... ۴- ب: می فرماید والعجب

۵- ب: در آیات دارد. ۶- قرآن کریم ۷/۱۸۵

۷- ب: عز و جل اسماء.. قرآن کریم ۸۳/۴ ۸- ب: دوم از عالمی غیر عامل

اوست و مطلع بر آن خواهد^۱ شد از عقبات صعب و احوال عظیم. فهذا هو النبا العظيم الذي انتم عنه معرضون.

سیم (از) عاملی غیر مخلص که خود تأمل نمی کند قوله تعالی: فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه احداً.^۲

چهارم از مخلصی که خود نظر نکند که معامله او با کیست و خوفش نباشد از^۳ حق جل و علا که با اصفیا و اولیاء خویش چه خطاب می فرماید حتی با کریم-ترین خلق خود می فرماید: ولقد اوحى اليك والي الذين من قبلك لئن اشركت ليجبطن عملك ولتكونن من الخاسرين^۴؛ تا رسول ثقلین می فرماید که شیبتهی هود و اخواتها. پس جمله الامر مع التفصيل آنست که حق جل جلاله^۵ در چهار آیت فرموده است: افحسبتم انما خلقناكم عبثاً وانكمم الينا لاترجعون^۶. ثم قال عز اسمه: ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خير بما تعلمون^۷. ثم قال عز من قائل والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا^۸. پس همه را بر سبیل اجمال ذکر فرمود، که و من جاهد يجاهد فانما لنفسه و ان الله لغني عن العالمين^۹. وما استغفار می کنیم و آمرزش می خواهیم از هر چه قدم بدان لغزید یا قلم^{۱۰} بدان رفت و همچنین طلب مغفرت و عفو می کنیم از هر چه^{۱۱} دعوی کردیم و اظهار آن کردیم از علم به دین الله تعالی مع الاعتراف بالتقصير، وما استغفار^{۱۲} می کنیم از گفتاری که موافق و مطابق کردار ما نیست و همچنین عفو و صفح می جوئیم^{۱۳} از هر خطره که مارا به تصنع و تزین کشید در نوشتن این کتاب و در نظم و نثر^{۱۴} این سطور که نوشته شد و از علمی که افاده کرده ایم^{۱۵} و با تلامذه گفته ایم و از حضرت صمدیت

- | | |
|------------------------------|---------------------------|
| ۱- ب: خواهند | ۲- قرآن کریم ۱۸/۱۱۰ |
| ۳- ب: نباشد او حق | ۴- قرآن کریم ۳۹/۶۵ |
| ۵- ب: یا رسول تلقین میفرماید | ۶- ب: جل و علا در چهار.. |
| ۷- قرآن کریم ۲۳/۱۱۵ | ۸- قرآن کریم ۵۹/۱۸ |
| ۹- قرآن کریم ۲۹/۶۹ | ۱۰- قرآن کریم ۲۹/۶ |
| ۱۱- ب: یا قدم بدان.. | ۱۲- ب: از آنچه دعوی.. |
| ۱۳- ب: و اما استغفار | ۱۴- سیخوهم از خطره.. |
| ۱۵- ب: نظم و نثر این.. | ۱۶- ب: افاده کردیم و با.. |

به تضرع و ابتهال مسئله [مسألت] می‌نمائیم که^۱ که ما را و شما را ای برادران (دینی) توفیق عمل دهد بدانچ می‌دانیم و آن را بر ما^۲ و بال نگرداند و در ترازو^۳ اعمال صالحه نهد و مردود نگرداند. انه جواد کریم و هو الغفور الرحیم. اینست آنچه خواستیم که ذکر کنیم و در بیان آوریم^۴ در شرح کیفیت سلوک طریق آخرت و آنچه مقصود بود و موعود بدان وفا کردیم. والحمد لله الذی بنعمته تم^۵ الصالحات والصلوة والسلام علی خیر مولود دعانا الی افضل معبود والی الطاعات والعبادات^۶ و هو حسبنا ونعم الوکیل.

و ختم این ترجمه مبارک به حدیثی کنیم از احادیث نبوی صلوات الله وسلامه علیه که خبر داد مرا^۷ که عمر بن عبدالجبار بن عمر الساوی^۸، استاد من الشیخ الامام عفیف الدین^۹ محمود بن عبدالرحمن الساوی گفت خبر داد مرا الادیب الامام المعروف به احمد سرخ گفت^{۱۰} خبر داد مرا خلیل امرکانی الزنجانی گفت خبر داد مرا سید الاولیا ابوبکر الواسطی گفت خبر داد مرا شیخ معروف به شیخ حسنی و صورت حال چنان بود که در بادیه می‌رفتم در ایام سیاحت^{۱۱} به قبیله رسیدم جوانی پیش من باز آمد و آواز داد که یا ابا بکر تعال^{۱۲} و زر من فی الخیمه یعنی بیا و زیارت این مرد کن (کسی کن) که در خیمه است که ترا می‌خواند من بآن جوان روانه شدم^{۱۳} و چون در خیمه رفتم این جوان زنبیلی از بالای ستون خیمه فرو گرفت مردی^{۱۴} به غایت پیر شده^{۱۵} به جثه حقیر در آن زنبیل بود ابروهایش به چشم فرو آمده این جوان گفت یا ابا^{۱۶} هذا ابوبکر الواسطی. آن پیر چشم به من باز کرد وی را سلام کردم جواب داد و پرسش فرمود مرا، لحظه بنشستم و سخن گفتم از هر باب و از عمر او پرسیدم که چند گذشت! فرمود که سیصد سال. گفتم آنچه از پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیه شنیده بیان

- | | |
|---|-------------------------------------|
| ۱- ب: می‌نمایم و ما را و شما را این برادران | ۲- ب: و آن را بزبان و بال |
| ۳- ب: و در ترازوی اعمال | ۴- ب: و در شرح کیفیت.. |
| ۵- ب: تم الصالحات | ۶- ب: والعباده و هو حسبنا الله ونعم |
| ۷- ب: خبر داد بمن که... | ۸- ب: عمر ساوجی |
| ۹- ب: عفیف الله الذین محمود بن عباد الجبار الساوی | ۱۰- ب: گفت که خبر داد... |
| ۱۱- ب: سیاحت و به قبیله | ۱۲- ب: یقال |
| ۱۳- ب: جوان دو آیه شنیدم و چون.. | ۱۴- ب: و مردی |
| ۱۵- ب: تحیه حقیر | ۱۶- ب: یا اهذا .. |

فرمای تا مستفید شویم. فرمود که در غزایی با رسول بودم روزی در خدمت^۱ او نشسته بودیم صلوات الله و سلامه علیه و با اصحاب رضی الله عنهم سخنی می فرمود در میان حدیث فرمود هر آن بنده که هر روز^۲ انا اعطیناک الکوثر تا به آخر قرآن بخواند^۳ از دنیا بیرون نرود الا که مقام خویش در بهشت بیند^۴ به خواب یا کسی دیگر او را در بهشت بیند در خواب و مقام او را بیند و این حدیث مبارک حدیثی است^۵. مردی دانم که این را ورد هر روزه خود ساخت و به خواندن^۶ آن مواظبت نمود و جای خود در بهشت به خواب دید و دیگری بیشتر خواند و دید آنچه دید. از جهت تیمن و تبرک این حدیث را نوشتم تا خواننده^۷ این ترجمه را اگر رغبت ورد ساختن این حدیث باشد هر روز بخواند و مصنف اصل^۸ را و مترجم را به رحمت یاد کند و از حضرت عزت آموزش جهت هردو بطلبد فانه ولی الاجابة^۹ و منه التوفیق والهدایة ونحمد الله على انعامه العام ونسأله حسن التوفیق للاتمام^{۱۰} و نصلى على افضل الرسل، الهادی الى اکمل الدین والاسلام وعلى آله واصحابه المهتدين^{۱۱} من اهل الفضل الکرام وندعوا من حضرة العزة الصمدية بالاخلاص، خلود دولة من کتب له و عاطفته و مرحمته على جميع الانام، محفوظاً محروساً مصوناً من جميع حوادث الايام، مقضياً حاجات دینه و مهمات دنیاه على حسب الامال والمرام. ویرحم الله عبدا قال آمینا وفرغ الكاتب الداعی لدولته دایماً محمد بن - الحسين بن علی غفر ذنوبهم من تسوید هذالبیاض خاس ذی الحجة سنة ثمانین و سبعمائة حامداً مصلیاً مستغفراً مستغفياً داعیاً سائلاً عفو رب العالمین وغفرانه لنفسه ولجميع المؤمنین والمؤمنات وهو ارحم الراحمین.

[پایان]

- ۱- ب: خدمت آن حضرت بسته بودیم و با اصحاب سخنی.
- ۲- قرآن کریم ۲/ ۱۰۸
- ۳- بخوند از دنیا نرود الا
- ۴- ب: بیند و این حدیث مبارک...
- ۵- ب: حدیثی است که مرد...
- ۶- ب: و بخوندن آن...
- ۷- ب: تا خوانده این...
- ۸- ب: و مصنف و مترجم را...
- ۹- ب: ولی الهدایه و نحمد الله..
- ۱۰- ب: للمهتدين من اهل الفضل والکرام تمت هذا الكتاب...
- ۱۱- ب: للايمان..

فهرست اعلام

آدم: ۲۶ - ۵۱ - ۱۴۸ - ۱۷۸.	ابوبکر الواسطی: ۲۲۱.
ابامیسره عابد: ۱۶۰.	ابوبکر وراق: ۱۸۱.
ابراهیم ادهم: ۳۶ - ۴۰ - ۴۲ - ۹۴	ابوحامد: ۱۲۹ -
۱۲۳ - ۱۲۸ - ۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۰۹.	ابوحفص: ۷۷ -
ابراهیم خلیل الله (ص): ۱۴۸ - ۱۵۲ -	ابوالدرداء: ۲۹ -
۱۷۸ - ۱۹۱ - ۱۹۷ - ۲۰۲ - ۲۰۵.	ابوذر: ۶۷ - ۶۹ -
ابراهیم تیمی: ۱۲۸.	ابوسعید حراز: ۱۲۸ -
ابراهیم نخعی: ۹۵.	ابوسعید خدری: ۶۱ -
ابن السماک: ۷۰ - ۱۴۰.	ابوسعید صوفی: ۱۲۹ -
ابن شرهه: ۱۵۳.	ابوالطیب: ۱۲۹ -
ابن عباس: ۵۵ - ۹۲ - ۱۶۵ - ۱۹۵.	ابوعبدالله ثوری: ۳۶ -
ابن عمر: ۸۱ - ۱۰۲.	ابوعثمان: ۱۱۲ -
ابن فورک: ۳۸.	ابوعمره: ۱۱۴ -
ابن المبارک: ۶۲ - ۱۸۶.	ابوقلابه: ۶۳ -
ابن مسعود: ۳۴ - ۱۳۱ - ۱۶۹.	ابومحمد سنجرى: ۱۰۰ - ۱۱۲ -
ابواسحاق اسفرائینی: ۲۵.	ابومطیع: ۱۰۱.
ابو اسحاق شیرازی: ۱۲۹.	ابوالمعاویه الاسود: ۱۲۸.
ابوبکر صدیق: ۷۸ - ۸۲ - ۸۳ - ۲۱۱.	ابوهزیره: ۴۲ - ۸۱ - ۱۶۳ - ۱۶۴
ابوبکر بن محمد بن سائق المصقلی (واعظ	ابویزید (بایزید) بسطامی: ۱۸ - ۹۵ -
شام): ۱۰۸.	۱۰۳ - ۱۸۶

(ث)	ابویعقوب: ۷۰
ثوری (سفیان): ۳۵ - ۹۵ - ۱۲۸ - ۱۴۱	احمد بن ارقم بلخی: ۹۰
۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۸۲ - ۲۰۴ - ۲۰۵	احمد سرخ: ۲۲۱
(ج)	اسامه زید: ۶۹
جنید: ۱۶۵	امتاد: ۱۱۳ - ۱۲۷
جعفر ضبعی: ۱۶۰	امتاد ابوبکر: ۱۵۴
(ح)	استاد ابوالحسن: ۱۸۶
حاتم: ۷۰ - ۱۰۷	امتاد ابوالفضل: ۱۸۶
حاتم اصم: ۳۴ - ۶۲ - ۷۰ - ۷۲ -	اسکندریه: ۸۱
۱۰۱	اصحاب کھف: ۱۵۱ - ۲۰۸
حارث محاسبی: ۱۳۰	اعمش: ۱۲۸
حرملة: ۱۳۰	امام (ابوالمعالی) الحرمین: ۳۱ - ۳۵
حسان بن ابی سفیان: ۶۱	۴۸ - ۱۰۹ - ۱۱۴ - ۱۲۹ - ۱۵۴
حسن بصری: ۱۲ - ۶۱ - ۸۳ - ۸۸ - ۹۶	امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع): ۱۷ -
۱۰۲ - ۱۴۰ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۷۵ -	۸۱ - ۹۳ - ۱۰۰ - ۱۲۶ - ۱۳۴ - ۱۸۳
۱۸۵	۲۰۴
حوا: ۵۱	اویس قرنی: ۳۶ - ۱۰۳
(خ)	(ب)
حاتم النبیین: ۱۷۸	بشیر: ۲۰۳
خالد بن معدان: ۱۹۰	بلعم بن باعور: ۲۶ - ۱۴۹
خالد بن ولید: ۷۹	بلغام: ۲۰۵
خلیل امرکانی الزنجانی: ۲۲۱	(پ)
(د)	پیغمبر (ص): ۱۲ - ۱۵ - ۲۱ - ۲۷ -
دارانی: ۷۸	۲۸ - ۳۰ - ۳۴ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ -
داود: ۱۴۹	۶۹ - ۷۴ - ۷۶ - ۸۱ - ۹۲ - ۱۱۰ -
داود طائی: ۳۵ - ۶۷	۱۱۵ - ۱۱۹ - ۱۳۵ - ۱۵۶ - ۱۸۵
	۱۹۶ - ۲۰۲ - ۲۲

شیخ حسنی: ۲۲۱	(ذ)
(ص)	ذرارة بن ابی اوفی: ۶۹
صادق مصدق (ص): ۱۸۶	ذوالنون: ۵۹ - ۱۵۰ - ۲۰۴ - ۲۱۹
(ع)	رابعه: ۱۸۶ - ۲۰۹
عاسرین عبد قیس: ۵۴	رسول الله (ص): ۱۲ - ۱۴ - ۱۸ - ۲۷
عایشه: ۵۴	۳ - ۳۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۵۹ - ۶۱ -
عبداله بن عمر بن عاص: ۳۴	۶۲ - ۶۴ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۷
عبداله المبارك: ۱۵۴	۷۸ - ۷۹ - ۸۳ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۷
عطاء سلمی: ۱۸۱ - ۲۱۱	۱۰۸ - ۱۱۸ - ۱۲۲ - ۱۲۶ - ۱۳۱
عقیف الدین محمود بن عبد الرحمن الساوی	۱۳۲ - ۱۴۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۶۳
۲۲۱	۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۸۵ - ۱۸۶
عمر: ۳۵ - ۱۲۱	۱۸۷ - ۱۸۹ - ۱۹۴ - ۲۰۳ - ۲۱۱
عمر بن عبداله: ۶۹	۲۲۰ - ۲۲۲
عمر خطاب: ۲۱ - ۲۹ - ۳۹ - ۷۹ - ۸۰	(س)
۱۹۵ - ۲۱۱	سفیان: ۴۲ - ۶۲ - ۷۸
عمر عبد الجبار ساوی: ۱ - ۱۲۷ - ۲۲۱	سفیان بن عبداله: ۶۱
عمر بن عبد العزیز: ۱۵۵	سفیان بن عیینه: ۳۵
عیسی پیغمبر (ص): ۵۹ - ۶۹ - ۹۷ -	سفیان ثوری: ۳۵ - ۹۵ - ۱۲۸ - ۱۴۱
۱۴۰ - ۱۵۷ - ۱۶۵ - ۱۷۰ - ۱۷۸	۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۸۲ - ۲۰۴ - ۲۰۵
(غ)	سلمان فارسی: ۳۰
غزالی: ۱۱۲ - ۱۴۲ - ۱۵۷	سلیمان خواص: ۳۶ - ۱۰۱
(ف)	سهل تستری: ۹۴
فرعون: ۱۵۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۸	سید المرسلین و خاتم النبیین: ۱۵۰ -
فرقد شنجی: ۹۶	۱۵۲ - ۱۸۷
فضل عیاض: ۱۲۰	(ش)
فضیل: ۴۲ - ۱۶۵ - ۲۱۱	شعبی: ۱۵۳
فضیل بن عیاض: ۱۵۳	شفیق: ۱۰۷ - ۱۱۶

موسى (عمران) (ص): ٤٣ - ٧١ - ١٤٩

١٥٢ - ١٧٨ - ٢٠٢

(ن)

نبى (ص): ٨٤ - ١٧٤ - ٢١١

نبوى (ص): ١٦٠ - ٢٢١

نخعى: ١٨٣

نصر المقدسى: ١٢٩

نوح (ع): ١٤٨ - ١٧٨ - ١٩٧

نوف: ١٦١

(و)

وهب (بن الورد): ٦٩ - ٨٣ - ١٨٣

(هـ)

ها بيل: ٥٢

هاروت: ٥٢ - ٢١٢

هارون الرشيد: ١٢٣

هامان: ٢٠٢

هرم بن حيان: ٣٦ - ١٠٢

هشام بن حسان: ١٥٥

هود: ٢٢٠

(ى)

يحيى بن معاذ: ٣٦ - ٤٤ - ٧٦ - ١٥٧

يحيى بيطمير (ع): ٧٨

يعقوب (ع): ١٢٠ - ٢٠٣ - ٢٠٤

يوسف اسباط: ٣٥ - ١٥٨

يوسف بيطمير (صديق) (ص): ٥٣ - ١٢٠

٢٠٣ - ٢٠٥

يونس (ع): ٩٣ - ١٤٩ - ١٥٠ - ١٥٢

يونس بن عبيد: ٦١ - ١٥١

(ق)

قارون: ١٥٢

قاييل: ٥٢

قناده: ٥٤

قذريه: ١٧١

(ك)

كراميه: ١٠٤ - ١٦٦ - ١٦٧ - ١٧١

كهشمش بن الحسين: ٢٦

(م)

مأمون بن احمد: ٣٨

ماروت: ٥٢ - ٢١٢

مالك (بن) دينار: ٦١ - ٧٩ - ١٥٤ -

١٨٦

مجاهد: ٥٦

محمد بن ادريس الشافعى: ١٣٠

محمد بن حسين بن على: ٢٢٢

محمد بن عبدالله (بن عبدالمطلب) (ص)

: ١٥٠ - ٣٤ - ٧٩ - ١٥٢ - ١٥٦

محمد رسول اله: ٣٤ - ٣٥

محمد صابر: ١٧١

محمد واسع: ١٨٦

مروالروود: ٢٠٨

مزننى: ١٣٠

معاذ: ٦٢

معاذ جبل: ١٨٦ - ١٨٩ - ١٩٠

معاوية بن ابى سفيان: ١٠٠

معروف كرخى: ٩٣

مقرقس: ٨١

فهرست اسماء كتب

- احياء علوم دين: ٣ - ١٢ - ٢٥ - ٥٧ -
 ٦٦ - ٧٢ - ٨٠ - ٨٢ - ٨٧ - ١٥٨ -
 ١٦٦ -
 اخلاق الابار والنجاة من الاشرار: ٣٦ -
 اسرار: ٧٢ - ٨٧ -
 اسرار معاملات دين: ٦٣ - ٦٦ - ٨٠ -
 ١٦٦ -
 اعجاب القلب: ٦٦ -
 تلبيس ابليس: ٤٥ -
 تنبيه الغافلين: ١٤٦ -
 تورات: ٥٤ -
 جلي و خفي: ٣٨ -
 حلال و حرام: ٨٢ -
 غاية القصوى: ٢٥ -
 قرآن مجيد: ١٣ - ١٤ - ١٨ - ٢٥ - ٢٧ -
 ٤٨ -
 القرية الى الله: ٣ - ٢٥ - ٨٧ -
 منهاج العابدين: ١ -
 فهرست اماكن
 اسكندريه: ٨١ -
- بصره: ٢٠٩ -
 بلخ: ٢٠٨ -
 شام: ١٠٣ - ١٠٨ -
 شيراز: ١٢٧ -
 فارس: ١ -
 مروالروء: ٢٠٨ -
 مكه: ١٠١ - ١٢٨ -
 نيشانور: ١٨١ -
- ### فهرست اقوال بزرگان
- اتخذ الله صاحباً وذر الناس جانباً ٤٣
 احفظ الله تجده حيث اتجهت ٩٣
 الاخلاص تصفية الاعمال من الكدورات
 ٩٧
 الاخلاص دوام المراقبة و نسيان الحظوظ
 ١٦٥
 كلها.
 الاستيناس بالناس من علاقة الافلاس ٤٢
 اقطع لسانك عن حملة القرآن و طلاب
 العلم، فلا تمزق الناس بلسانك، فيمزقك
 ٦٢
 كلاب النار.
 اقلل من معرفة الناس. ٣٥

اكتتم حسنااتك كما تكتم سيئاتك ١٨٦
 اكثر وامن معرفة المؤمنين فان لكل
 مومن شفاعة ٣٥
 الله الذي لا اله الا هو لقد حلت العزوبة ٣٥
 اللهم سلم سلم ٢٠٥
 اللهم صبرنا على تمام النعمة على عبادك
 وحسن حالهم ٧٠
 الهى عبدك الباقي رجع الى بابك، عبدك
 العاصي رجع الى الصلح، عبدك المذنب
 اناك بالعدر فاعف عني بجودك و تقبلني
 بفضلك و انظر الى برحمتك ، اللهم
 اغفر لي ما سلف من الذنوب و اعصمني
 فيما بقي من الاجل فان الخير كله بيدك
 وانت بناروف رحيم. ٢٧ - ٢٨
 ان امكنتك ان تجعل لك خبيثاً من -
 الخير فافعل. ١٨٦
 ان شدة سكرات الموت على قدر لذات
 الحيوة فمن اكثر من هذا اثثله من
 ذلك. ٧٩
 ان الشيطان جاثم على قلب ابن آدم اذا
 ذكر الله خنس و اذا غفل وسوس. ٤٨
 ان الله تعالى مائة رحمة فواحدة منها
 قسمها بين الجن والانس والبهاائم فيها
 يتعاطفون و بها يتراحمون و ذخرمها
 تسعة و تسعون لنفسه ليرحم بها عباده
 يوم القيامة. ١٥٢
 ان لم تستعجل تصل. ٧٠

ان نمت الليل لاضيعن نفسي و ان نمت
 النهار لاضيعن الرعية، فكيف لي بالنوم
 بين هاتين. ٣٩
 انه ان يدفع عن عمرك فسيأتي عليك
 زمان كثير خطباؤه، قليل علماؤه ، كثير
 سواله، قليل معطوه، الهوى فيه قائد -
 العلم، قيل و متى ذلك، قال اذا اميتت -
 الصلوة و قبلت الرشي، و يباع الدين
 يسير من الدنيا، فالنجا ويحك ثم النجا. ٣٤
 اولك نطفة مذرة، و آخرك جيفة قدرة و
 انت فيما بينهما حامل العذرة. ٧٥
 اياكم والنظرة فانها يزرع في القلب
 الشهوة و كفى بها لصاحبها فتنة. ٥٩
 اياك والفضول فان حسابه يطول. ٦٣
 البطنة تذهب الفطنة. ٧٨
 بقدر ما تتعنى تنال ما تتمنى .
 ترك اختيار ذنب سيق مثله
 عنه منزلة لاصورة ، تعظيم الله تعالى
 وحذاراً من سخطه . ٢١
 التفويض ارادة ان يحفظ الله
 عليك مصالحك فيما لا تأمن فيه
 الخطر. ١١٢
 تنبه ايها المسكين من رقدة الغافلين
 ٢١٣
 تنزيه القلب عن الذنب ٢١
 تنزيه القلب عن ذنب لم يسبق
 عنك مثله حتى يجعل العبد من قوة

كفرانه. ١٩٥
 الشكر هو الطاعة بجميع الجوارح لرب
 العالمين في السر والعلانية. ١٩٥
 صم عن الدنيا و اجعل فطرك الجنة و فر
 من الناس فرارك من الاسد. ٣٦
 الضغين غير ذى دين والعائب غير
 عابد والشام غير مأمون والحسود غير
 منصور. ٧٠
 العبد يقرع بالعصا و الحريكفيه
 الاشارة. ٧٠
 ويروى ان عمر رضى الله عنه عطش
 يوماً فدعا بماء فاعطاه رجل اداوة
 فيها ماء نبذ فيه تمرات فلما قريبا عمر من
 فيه وجد الماء بارداً حلواً فامسك وقال آو،
 فقال الرجل والله ماء حلوته بحلاوة يا
 امير المؤمنين فقال عمر رضى الله عنه
 ذلك الذى منغنى و يحك لولا الاخرة
 لشاركتناكم فى عيشكم. ٨٠
 هلك بنو آدم اعضبوا الله حتى اقسم لهم
 على ارزاقهم. ١٠٣
 هو ترك اختيار ، مافيه مخاطرة الى
 المختار المدير العالم بمصلحه الخلق .
 ١١٢
 هو ترك اختيار المخاطرة على المختار
 ليختارك ، ما هو خير لك ١١٢
 هو ترك الطمع و الطمع ارادة الشيء
 للمخاطرة بالحكم . ١٢٢

العزم على تركها و قاية بينه و بين
 المعاصى . ٥٥
 جعلوا الزهد فى شبابهم و الكبر فى -
 صدورهم . ٩٦
 جميع خير المؤمنين فى صبر ساعة واحدة .
 ١٢١
 الجوع رأس مالن . ٩٤
 الخلق كلهم موتى الا العلماء والعلماء
 كلهم نيام الا العاملون والعاملون كلهم
 مغترون الا المخلصون والمخلصون على
 خطر عظيم . ٢١٩
 خصاص البطن والعصمت والاعتزال عن
 الخلق وسهر الليل . ٩٤
 الدنيا ثلثة انفاس ، ٦٨
 الدنيا ثلثة ايام . ٦٨
 الدنيا ثلثة ساعات . ٦٨
 ذكر العبد حصول شرف العمل الصالح
 بشيء دون الله والناس والنفس ١٧٠
 الرب يقضى والعبد يرضى . ١٣٢
 رؤية الناس بساط الريا . ٣٦
 زاولت ان اجمع بين العبادة والتجارة ،
 فلم يجتمعا فاقبلت على العبادة و تركت
 التجارة . ٢٩
 الشكر اداء الطاعات و اجتناب المعاصى
 ظاهراً و باطناً . ١٩٥
 الشكر تعظيم المؤمنين على مقابلة نعمته
 على حديمعه عن جفاء المنعم و

اطلعت ليلة المعراج على النار فرأيت
أكثر أهلها الفقراء قالوا يا رسول الله من
المال . قال من العلم - ١٨
اعوذ بعفوك من عذابك (عقابك)
واعوذ ببرضاك من سخطك واعوذ
بك منك لا احصى ثناء عليك انت
كما اثبت على نفسك ١٥٠
الان الجنة حزن بربوة . الا ان النار
سهل بشهوة ٣
الزم بيتك . ٣٩
الله ارحم بعبده من الوالدة الشقيقة
بولدها ١٣٥ و ١٥٢
فاصبر كما صبر وا تظفر كما ظفروا - ١٢٠
فسد السوق فعليكم بالقوت . ٨٣
في العزلة راحة من خلط السوء . ٣٥
قتلني هم يوم لم ادركه قيل وكيف
ذلك يا اباذر قال ان املي جاوز
اجلي ٦٧
كتب الله كل عدوك الانفسك . ٥٢
كحمار السوء ان اسبعته رمح الناس و
ان جاع ينهق . ٩٠
كم من مستقبل يوماً لم يكمله ومنتظر
عذآلم يدركه، لورأيتم الاجل و مسيره
لا يغتفم الامل و غروره . ٦٨
كن واحداً جامعياً ومن ربك ذا انس
ومن الناس وحشياً . ٤٠
لاتبسطن عليك لسانك، فيفسد عليك

هي النفس ما حملتها تتحمل . ٩٧
يا مجلى عظام الامور ٢٨
يا معشر الحواريين كم من سراج قد -
اطفأته الريح و كم من عابد افسده
العجب ١٧٠
اخوف ما اخاف عليكم اثنان ، طول
الامل و اتباع الهوى . الاوان طول
الامل ينسى الآخرة و اتباع الهوى
يصد عن الحق . ٦٧
اذا احب الله قوماً ابتلاهم . ١٣٥
اذا ظهرت البدع و سكت العالم فقد
لعنه الله . ٣٨
اذا كذب العبد تنحى المكان عن نثن ما
يخرج من فيه . ٢٠
اذا ولد ابن آدم مولوده قرن الله سبحانه
ملكاً و قرن الشيطان به شيطاناً
فالشيطان جاثم على اذن قلب ابن آدم
اليسرى و الملك جاثم على اذن قلبه
اليمنى فهما يدعوانه . ٤٦
اربعة فرغ منهن الخلق و الخلق و
الاجل و الرزق . ١٠٨
اشد الناس يلاً الانبياء ثم العلماء
ثم الامثل فالامثل . ١١٩
و ١٣٥
اصل كل داء البردة و اصل كل دواء
لازم . ٧٩
اصل كل دواء الحمية ٩٢

من لم تملك عينيه فليس للقلب عنده
قيمة ۹۳
وددت انى كنت حصيراً يا كلنى الدواب
مخافة العذاب ۲۱۹
وددت انى كنت كبشاً لاهلى فيعرق
تحمى ويتحسى مرقى ولم اخلق. ۲۱۱
وكم من مستدرج بالاحسان وكم من
مفتون بحسن القول فيه وكم من مغرور
بالستر عليه. ۲۰۴
وليكن الطلب طلب درايسة لاطلب
رواية. ۱۷
اللهم بارك لنا فيه وزدنا فيه. ۱۱۸
لما تعجبون من اسامة. ۶۸
انا عند المنكسرة قلوبهم. ۱۵۹
ان الجنة تكلمت و قال انا حرام على
كل بخيل و مرأى. ۱۶۳
ان الجنة حفت بالمكاره و ان النار حفت
بالشهوات. ۲
ان الحلال لا يأتىك الا قوتاً والحرام
يأتىك جزافاً جزافاً. ۷۹
ان ديننا هذا متين فما وغل فيه برفق
فان المنبت لا ارضا قطع ولا ظهراً
بقى. ۷۰
ان ذكر الله تعالى فى جنب الشيطان
كالكلمة فى جنب ابن آدم. ۴۵
ان الشيطان مع الند و هو من الاثنين
ابعد. ۳۹

شانك. ۶۲
لا تتكلم بلسانك ما تكسر به اسنانك ۶۲
لا تغتر بصفاء الاوقات فان تحتها غوامض
الآفات يا معشر المغترين بالعصم فان
تحتها انواع النقم. ۲۰۴
لا يقبل الله صلوة امرء فى جوفه
حرام. ۷۷
لا يقبل عمل الله وكيف يقبل عمل
مقبول. ۱۸۳
لسان الحال افصح من لسان المقال. ۴۱
لم ارضالماً اشبه للمظلوم من الحاسد. ۷۰
ما ابتليت ببيلة الا كان الله تعالى على
اربع نعم اذلم يكن فى دينى و اذلم
يكن اعظم منها و اذلم احرم الرضا بها
و اذرجوت الثواب عليها. ۱۹۵
مالاعين رأيت ولا اذن سمعت ولا خطر
على قلب بشر. ۱۴۵
مساكين اولئك قوم بهمة الرزق حولت
وجوههم عن القبلة. ۱۰۳
من تكبر بغير حق اورثه الله ذلاً بحق. ۷۲
من خاف الوعيد قرب عليه البعيد و من
طال امه ساء عمله. ۶۷
من دخل الاسلام طائعاً و من قسره
القرآن ظاهراً فله فى بيت مال المسلمين
كل سنة مائتاً درهم. و روى مائتاً
دينار ان لم يأخذها فى الدنيا اخذها
فى الآخرة. ۸۱

١٧٠. و اعجاب المرء بنفسه.
 الحسد يأكل الحسنات كلها كما يأكل
 النار الحطب. ٦٩
 الحمد لله الذي يقضى في خلقه
 ما يشاء. ١٨٧
 خلق فيها ما لا عين رأت ولا اذن سمعت
 ولا خطر على قلب بشر. ٢٠٨
 خيركم كل مفتن تواب. ٢٧
 الرزق مقسوم مفروغ عنه ليس تقوى
 تقى يزايله ولا فجور فاجر يناقصه. ١٠٥
 رهبانية امتي الجلوس في المساجد. ٤٠
 ستة يدخلون النار ستة العرب بالعصية
 والامراء بالجور والدهاقين بالكبر و
 التجار بالخيانة و اهل الرسائق بالجهل
 والعلماء بالحسد. ٦٩
 سيئتي سورة هود واخواتها. ١٥٠
 طلب العلم فريضة على كل مسلم ١٥
 عليك بامر الخاصة. ٣٩
 عليكم بالجماعة فان الشيطان ذئب
 الانسان يأخذه الشاذة والناحية
 والقاصية. ٣٩
 في حلالها حساب وفي حرامها
 عقاب. ٨٥
 كم من قائم ليس له من قيامه الا السهر
 وكم من صائم ليس له من صيامه
 الا الجوع والعطش. ٧٧
 الكيس من دان نفسه وعمل لها بعد

ان في المسجد مضغة ان صلحت صلح
 الجسد و ان فسدت فسد الجسد الا وهى
 القلب. ٦٤
 انك لتحمد الله على نعمة عظيمة. ٢٠٣
 ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى
 اعمالكم، انما ينظر الى قلوبكم. ٦٤
 ان الله يعطى الدنيا بعمل الآخرة ولا يعمل
 الآخرة به عمل الدنيا. ٧٤
 انما سمي المتقون متقين. ٥٦
 ان النار و اهلها يعجون من اهل الرياء
 قيل يا رسول الله وكيف تعرج النار قال
 من حر النار التي يعذبون بها. ١٦٥
 ان النظر الى محاسن المرأة، سهم من
 سهام ابليس، من تركها اذاقه الله طعم
 عبادة يسره. ٥٩
 ان النعم او ابدكاو ابد الوخش فقيدها
 بالشكر. ١٩٣
 ان النور اذا دخل القلب انفسح و انشرح
 فقيل يا رسول الله هل ذلك علامة
 يعرف بها، فقال التجافي عن دار الغرور و
 الانابة الى دار الخلود والاستعداد للموت
 قبل نزوله. ٤
 اياكم والطمع فانه فقر حاضر. ١١٣
 بعثت بالحنيفة السمحة. ٨٣
 تحب للناس ما تحب لنفسك و تكره
 للناس ما تكره لنفسك. ١٩٠
 ثلاث مهلكات شح مطاع و هوى متبع

ما فضلکم ابوبکر بفضل صوم ولا صلوة و
 انما هوشیء وقر فی صدره. ۷۸
 مکتوب علی ظهر الحب والنوی رزق
 فلان بن فلان ولا یزداد الحریص الا
 جهداً. ۱۲۶
 من احب دنیاہ اضر بأختره. ۳۰
 من سره ان یکون اغنی الناس فلیکن بما
 فی یدالله اوثق منه بما فی یده. ۱۰۱
 من طلب الدنیا حللاً استعفاً عن-
 المسألة و تعطفاً علی جاره و شعیاً علی
 عیاله، جاء یوم القيامة و وجهه کالقمر
 لیلة البدر. ۸۵
 من طلب الدنیا حللاً مباحیاً مکاثراً
 مفاخرأ مرائیاً لقی الله و هو علیه
 غضبان. ۸۴
 من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی
 بلائی و لم یشکر لنعمائی فلیطلب رباً
 سواي. ۱۳۲
 الندم توبة. ۲۲
 نوم علی علم خیر من صلوة علی
 جهل. ۱۴
 و اذکر هادم اللذات. ۷۴
 یا داوود تعلم العلم النافع قال الهی و ما
 العلم النافع، قال ان تعرف جلالی و
 عظمتی و کبریاي و کمال قدرتی علی
 کل شیء فان هذا الذی یقریک الی ۱۷

الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها
 و تمنی علی الله تعالی. ۱۶۰
 کیف انت اذا بقیت فی قوم یخبأون
 رزق سنتهم لضعف البقین. ۱۰۲
 لا احصى ثناء علیک انت کما اثبتت علی
 نفسک. ۱۸۵
 لا تمیتوا القلوب بکثرة الطعام والشراب
 فان القلب کالزرع یموت اذا کثر
 الماء. ۷۷
 لا حسد الا فی اثین. ۷۴
 للسائل هاک لولم تأتھا لآتیک. ۱۰۷
 لواخذنا انا و عیسی بما کسبت هاتان
 لعذبتنا عذاباً لم یعذبه احدأ من-
 العالمین. ۱۵۰ و ۱۴۰
 لو توکلتم حق توکلہ لرزقکم کما
 ترزق الطیر تغدو خماصاً و تسروح
 بظاناً. ۱۰۴
 لو علمتم ما اعلم لبکیتم کثیراً ولضحکتکم
 قلیلاً. ۲۱۰
 لیس احد یدخل الجنة بعمله، قالوا ولا
 انت یا رسول الله قال ولا انا الا ان
 یتغمدنی الله برحمته. ۱۸۵
 ما اعطی احد من عطاء خیر او اوسع
 من الصبر. ۱۲۱
 ما اکثر ما تخاف علی، فاخذہ لعلم بلسان
 نفسه ثم قال هذا. ۲۱

فهرست اشعار فارسی و عربی

۱۰۱	و لاتحیی احدا	درویش تو در مصلحت خویش ندانی
	الا خلل العبد	خوش باش گرت نیست که بی مصلحتی
۱۰۱	یا نفس مونی کما	نیست ۱۳۵
	نظرات الی ربی عیاناً و قال لی	علم المحجة واضح لمريده
۱۵۵	هينئاً رضائی عنک یا بن سعید	و اری القلوب عن المحجة فی عما ۲۰۸
	لقد كنت قوياً اذا الليل قدوجی	انی عجبت لهالك و نجاته
۱۵۵	بعبرة مشتاق و قلب عمید	موجوده و لقد عجبت لمن نجا ۲۰۸
	فدونك فاختر ای قصر تریده	تولی زمان لعبناه
۱۵۵	و زرنی فانی عنک غیر بعید	و هذا زمان بنايلعب ۱۵۵
	ما ضر من كانت الفردوس مسکنه	توقع صنع ربك سوف یأتی
۱۴۲	اذا تحمل من نوس و اقتار	بما تهواه من فرج قریب ۱۳۸
	یا نفس مالک من صبر علی النار	ولاتیأس اذا ما ناب خطب
۱۴۲	قدحان ان تضلحی من بعد ادبار	فکم فی الغیب من عجب عجیب ۱۳۸
	تراه یمشی کئیباً خائفاً و جلا	و ایاک المطامع والا مانی
۱۴۲	الی المساجد یمشی بین اطهار	فکم امنیة جلبت منیة ۱۱۱
	صبرت و کان الصبر منی سبجیة	لاتیأسن و ان طالت مطالبه
۱۲	و حسبک ان الله اثنی علی الصبر	انا استعنت بصبران تری فرجاً ۱۲۰
	رایت الذی لا کله انت قادر	اخلق بذی الصبر ان یخطی بحاجته
۵۹	علیه و لاعن بعضه انت صابر	و مدمن القرع للابواب ان یلجا ۱۲۰
	و انت اذا ارسلت طرفک رائداً	اذا شدت بک العسری ففکر فی الم نشرح
۵۹	لقلبک یوماً اتعبتک المناظر	فعسرین یسزین اذا فکرته فافرح ۱۳۸
	احسنت ظنک بالایام اذ حسنت	یا نفس سیحی ابداً

فكم قوى قوى فى قلبه	٢٠٤	ولم تخف سوء ما يأتى به القدر
٢٠٨ مهذب الرأى عنه الرزق منحرف		و سالمك الليالى فاغتررت بها
وكم ضعيف ضعيف فى قلبه	٢٠٤	و عند صفو الليالى يظهر الكدر
١٠٠٨ كانه من خليج البحر يغترف		ما قد مضى يا نفس فاصبرى له
هذا دليل على ان الاله له	١٣٤	و لك الامان من الذى لم يقدر
١٠٠٨ فى الخلق سرخفى ليس ينكشف		فقلت له لا تيك عينك انما
فما ان عرفت الناس الا ذمتهم	٢٠٣	نحاول ملكاً او نموت فنعذرا
جزى الله خيراً كل من لت اعرف		بكى صاحبي لما راي الدرب دونه
و ما زلت مذلاح المشيب بمضرقى	٢٠٣	و ايقن اننا لاحقان يقصرا
افتش عن هذا الورى و اكشف		و للمهمين فى حالاتنا نظر
فاطلب لنفسك صحبة مع غيرهم	٢٠٩	و فوق تدبير نال الله تقدير
١٨٦ وقع الاياس و خابت الامل		لكل شىء اذا فارقت عوض
هيهات تدرك بالتوانى سادة	٢٠٧	و ليس الله ان فارقت من عوض
١٨٦ كدوا النفوس و ساعد الاقبال		ما طار طير فارتفع
يا مبتغى الحمد و الشاء	٢٠٥	الا كما طار وقع
١٧٥ فى عمل تبتغى المحالا		سهر العيون لغير و جهك باطل
قد خيب الله ذاريا	١٠١	و بكاء هن لغير قطعك ضائع
٢٧٥ و ابطل السعى و الكلالا		نرفع دينانا بتمزيق ديننا
من كان يرجو لقاء رب	١٢٣	فلا ديننا يبقى و لا ما نرفع
١٧٥ اخلص من خوفه الفعلا		فطوبى لعبد آثر الله ربه
والخلد و النار فى يديه	١٢٣	و جاد بدنياه لما يتوقع
١٧٦ فراية يعطك النوالا		اضغات نوم او كطل ذائل
و الناس لا يملكون شيئاً	٨٨	ان اللبيب بمثلها لا يخدع
١٧٥ فكيف رايتهم ضلالا		النفس راغبته اذا رغبته
هب الدنيا تصير اليك عفو	٩٧	و اذا ترد الى قليل تنقع
٨٨ اليس مصير ذاك فى الزوال		ان الفراغ الى سلامتكم قادنى
و ما دنياك الا مثل ظل	٤٣	و لربما عمل الضفول الفارغ

٨٨	اظلك ثم آذن بارتحال	الصبر مفتاح ما يرجى
	قد يدرك المتأني بعض حاجته	فكل خير به يكون ١٢
٧١	و قد يكون من المستعجل الزل	اصبر وان طالت الليالي
	تشاغل قوم بدنياهم	فربما امكن الحرون ١٢
٩٨	و قوم تخلوا المولا هم	وربما نيل باصطبار
	فالز مهم باب مرضاته	ما قيل هيهات ما يكون ١٢
٩٨	وعن سائر الخلق اغناهم	فلعل ما تخشاه ليس بكائن
	يا ويلتى من موقف مابه	ولعل ما ترجوه ليس يكون ١٣٧
٣٦	اخوف من ان يعدل الحاكم	سيكون ما هو كائن فى وقته
	ابارز الله بعصيانه	واخو لجهالة متعب محزون ١٣٧
٣٦	و ليس لى من دونه راعم	سبقت مقادير الاله و حكمها
	يارب عفواً عنك عن مذنب	فأرج فؤداك من لعل ولو ١٧
٣٧	اسرف الا انه نادم	تحرمن الطرق اوساطها
	توق نفسك لاتأمن غوائلها	و عدعن الجانب المشبه ٦٠
٩١	فالنفس اخبث من سبعين شيطاناً	وسمعك صن عن سماع القبيح
	يارب جوهر علم لوايوح به	كصون اللسان عن النطق به ٦٠
٤	لقليل لى انت ممن يعبد الوثنا	فانك عند سماع القبيح
	ولا استحل رجال مسلمون دمي	شريك، لقائله فانتبه ٦٠
٤	يرون اقبح ما يأتونه حسنا	ان من كان ليس يدرى
	انى لا اكنتم من علمى جواهره	افى المحبوب صنع له او المكروه ١١١
٤	كيلا يرى الحق ذو جهل فيفتقنا	لحرى بان يفوض ما يعجز
	وقد تقدم فى هذا ابو حسن	عنه الى الذى يكفيه ١١١
٤	الى الحسين ووصى قبله الحسن	الاله البرالذى هو بالرافة
	اتطلب رزق الله من عند غيره	احسنى من امه و ابيه ١١١
١٢٦	و تصبح من خوف العواقب آمنا	نفسى الى ما ضرفى داع
١٢٦	وترضى بصراف وان كان مشركاً	تكبر اسقامى و اوجاهى ٥١
	ضميناً ولا ترضى بربك ضامناً	كيف احتيالى من عدوى
		اذا كان عدوى بين اضلاعى ٥١

Iranian Academy of Philosophy
Publication No. 62

Minhāj al-ʿābidīn

(The Path of Worshippers)

Abū Ḥāmid Muḥammad
al-Ghazzālī

an old translation by
ʿUmar ibn ʿabd-al-Jabbār
Saʿadī as-Sāwī

edited by
Aḥmad Shariʿatī